







از نشریات روزنامه ایران

# اخلاق

تالیف

ساموئل اسمایلز انگلیسی

ترجمه

م. سیدی

در نشریات روزنامه ایران انتشار یافته

مطبعه تمدن طهران

## مقدمه

### اسمایلز و تالیفات او

کتاب بدون شک یکی از مؤثر ترین وسایل تهذیب اخلاق و مری افراد يك جامعه است . یکی از متکرمین میگوید برای شناختن اخلاق و روحیات يك ملت و سنجیدن میزان ذوق و پیاپی تفکر افراد آن باید کتب و رسائلی که در میان آن ملت بیشتر رواج و انتشار دارد مورد توجه و مطالعه قرار داد . این حقیقت بقدری ثابت و غیر قابل انکار است که بجزئی میتوان اخلاق و مابکات را قیبه ملت انگلیس را که تنها عامل تفوق و تسلط آن ملت بر سایر اقوام و ملل عالم می باشد نتیجه مستقیم کتابهایی دانست که درپروش قوای فکری و بدنی آن ملت کمک کرده و انگلیس ها را صاحب اخلاق و فضائل نموده است که میتوانند اول خودشان را خوب اداره کنند و بعد هم پرست اعظم مردم عالم حکمرانی نمایند .

یکی از مؤلفین که تالیفات و نوشتجات او تأثیر زیاد در ساختن اخلاق و روحیات انگلیس ها داشته و بهر زبانی هم که آثار وی ترجمه شده است همان تأثیر را کرده است ساموئل اسمایلز دانشمند و نویسنده اخلاقی انگلیس می باشد .

این نویسنده مشهور بسال ۱۸۱۲ در شهر هاورینگتن از بلاد انگلستان متولد شده و در همانجا تحصیلات خود را پایان رسانید . ابتدا ذوق او متوجه تحصیل طبابت بود و مدتی هم بهین شغل اشتغال داشت تا بالاخره از مشغله خود دست کشیده داخل مرحله جدیدی در زندگی یعنی نویسندگی شد . اسمایلز در دوره نویسندگی خود متحمل زحمت بسیار می شد و از خواندن و مطالعه هرگونه کتاب مله دقیقه غفلت نمی ورزید . نوشتجات اولیه او عبارت از چندین مقاله در جراید بود راجع به ترجمه احوال جمعی از مشاهیر انگلستان و متعاقب آنها نیز کتابی نوشت درخصوص زندگی استغنون ولی اهمیت حقیقی و مهم ارجعند او در نویسندگی از وقتی شروع میشود که کتاب مشهور خود *احضاد بنفس (Self - Help)* را در سنه ۱۸۵۹ منتشر ساخت . این کتاب در زمینه خود یکی از شاهکار ها بشمار میرود و بهر چه انتشار آن در اروپا و امریکا با سرعت عجیبی شد و توزیع یافت و بطوری قبول عامه یافت که در عرض چند هفته چندین هزار جلد آن بفروش رفت و بلافاصله به هفده زبان ترجمه گردید . بعد از احضاد بنفس اسمایلز کتاب اخلاق (*Character*) را نوشت و این اثر نقیص هم مانند کتاب اول بزودی در صف اول مطبوعات قرار گرفت و باز در اثر اقبال عامه در عرض یکماه چند مرتبه چاپ گردید . بعد از آن کتاب های « صرفه جوئی » و « وظیفه » و « ترجمه احوال مهندسين و صنعتگران » متعاقب هم از اثر قلم توانای او بوجود آمد .

سبك نگارش اسمایلز خیلی روان و ساده و بطوریت که همه کس مخصوصاً جوانان با لذت

و شوق کتاب های او را میخوانند و پندبات و حقایق نه ای را که برای تهذیب اخلاق و تربیت  
نموس دوشین عباراتی روان و پاکیزه بیان می کنند آذین گوش میسازد . مخصوصه یکی از امتیازات  
آلفات اسپلز آنست که برای هر موضوع اخلاقی ، نمیی از شرح حال رحله ای و پررنگان عالم ذکر  
میشاید و این سبک برای تلقین مواضع و حکم کتاب و تحریک افکار خوانندگان ، بسی از افعال  
و اخلاق بزرگان فوق العاده مفید و مؤثر است .

قرائت این کتاب مفید مهم که بهترین وسیله تهذیب اخلاق و پرورش فواید و دری و بهر ساختن  
افراد برای زندگانی عقیف و آبرو مندانه است بوجهی که خاصه جوانان مسرور و امید باشد

سعدی



# اخلاق

انسان را خود را بما فوق آنچه که هست بر نیالگیزد مخلوقی ضعیف  
و ناجیز است - (دانیال)

صاحبان اخلاق روح جامع خود هستند - (امرسون)  
ترقی و سعادت يك مملکت نه مربوط به ازدیاد عواید و استحکام  
قلاع آن است و نه مربوط به قشنگی ابنه و عمارات آن بلکه  
عبارت است از ترقید عده مردمان ترقی شده، و فاضل و با اخلاق آن  
که قوه و قدرت حقیقی و عظمت واقعی آنرا تشکیل میدهند .  
(مارتین لوتر)

## فصل اول - تأثیرات اخلاق

اخلاق یکی از بزرگ ترین قوای محرکه این عالم است و در فاضل ترین  
تظاهرات خود طبیعت انسانی را در عالی ترین اشکال آن مجسم می سازد  
زیرا اخلاق معرف انسانیت حقیقی است

اشخاصی که در مریک از شب مختلف زندگانی دارای تقوی و امتیاز خاصی هستند . از  
قبیل اشخاص ساعی و صحیح العمل و مرده ن با اراده و با مسلک تکریم و احترام  
نوع بشر را بخود جلب میکند و با ادب سایر مردم با امان می آورند و بر آنها  
اعتماد می کنند و از ایشان تقلید می نمایند زیرا هر چه محبوب این عالم قائم بوجود  
آنها است و اگر آنها در دنیا نباشند این عالم قابل زیست و زندگی نخواهد بود .  
هر چند نوع و ژنی تنجید و ستایش مردم را جلب میکند اخلاق احترام و تعظیم آنها را موجب  
می نماید . اولی نتیجه قوای فکری است ، دومی اثر قوای قلب و بطوری که در پیوسته .  
قلب است که در طول حیات بر زندگانی ما حکومت میکند و آنرا اداره می نماید .  
نوابغ و ژنی ها در جامعه منزله قتل و فکر هستند . صاحبان اخلاق منزله روح و وجدان  
آن نوابغ را مردم تبعید و ستایش . کرد لیکن صاحبان اخلاق را پیشرو خود قرار می دهند  
و از آنها پیروی می نمایند .

اشخاص بزرگ همه مردمان استثنائی هستند و پررنگی در دنیا همیشه بسی است - خط  
و هره انسان از زندگانی بقدری محدود است که جز عده معدودی مرصت آنرا بدست می آورند

که خود را بزرگ کنند لیکن همه کسی میتواند وظایف خود را بدرستی و شرافت هندی و در حدود توانائی خود بخوبی انجام دهد . می تواند از قوا و مواهب فطری خود استفاده نماید و زندگانی خود را مقرون بصلاح و عفاف سازد . میتواند در همه کار حتی در مسائل جزئی درست و صحیح العمل و متدین و راستگو باشد خلاصه می تواند وظایف خود را در حدودی که طبیعت برای وی معین کرده است به بهترین وجهی انجام بدهد .

**انجام وظیفه عالی ترین مقصد و منظور زندگانی و اخلاق است** و زندگانی انسان در مرکز دایره وظایف عمومی قرار گرفته است ، مؤثر ترین و یا مؤذ ترین خصال شخص آنهایی هستند که برای زندگانی روزمره او بیشتر مورد جستجو و طلب وی واقع می شود . این خصلت ها بیش از سایرین دوام و بقا دارد و بیشتر پایدار می ماند ، خصال فوق العاده خوب و پستندیده که مافوق اخلاق عمومی مردم است مشترک باعث آزمایش و تدلی برای صاحب آن می شود ، « بزرگ » این نکته را کاملاً صحیح گفته است که وقتی پایه اخلاق بشری پرروی شمال و ملکات خیلی عالی قرار نکرده باشد یک نصف ، نیمه یا نود اخلاق شدید پستی پرروی طبقه ایکی آن جا دارد .

دکتر « آرون » در تاریخچه حیات دوست متوفای خود « نیاس ساکوبل » زندان توجهی بمقام ارجحند وی در عالم سیاست و شمر نکرده است و بلکه بیشتر زندگانی او را بر رفتار انبیا و پیغمبرانی در تحت توجه قرار داده است و در یکجا میگوید : « چهستان عالی و پست در روی زمین - دیسکس مانند او نسبت بزیش مهربان ، نسبت باطلش رؤف ، با دستاش به این اشخاص در رفتار ، این عیب و انجام قبول میسر و پایدار نبود ، واقعا اخلاق حقیقی یگانه را از روی رفتار او با دوستان و نزدیکانش و در مورد انجام وظایف جزئی روز مره او بیشتر میتوان تشخیص داد تا از روی مقام و منزلتی که بسمت یگانه نویسنده یا ناطق یا سیاست مدار در اجتماع احراز نموده است .

در عین حالیکه انجام وظیفه یگانه دستور زندگانی قاطبه مردم است اشخاص صاحب اخلاق رفیه و ملکات فاضله یی باید تنگه گاه اخلاقی خود را بر آن قرار دهند . این اشخاص ممکن است فاقد تمول و مکن و قوت و حتی علم و دانش هم باشند ولی دل آنها قوی و روح آنها عالی و ارجحند است و ثروت و قدرت آنها صداقت و راستی و وظیفه شناسی آنهاست . مرکس با عزم و اراده عین سعی در انجام وظیفه نماید مقصد و منظور اصلی خلقت خویش را بانجام رسانیده و شالوده یک اخلاق عالی مردانه را در نفس خویش استوار ساخته است . در دنیا عده زیادی از مردم هستند که در اخلاق و ملکات فاضله هیچگونه دارائی و مایه کی ندارند و با وجود این مضم خود را از سلامین و شهر یاران نیز ثابت تر و استوارتر میدانند .

**معرفت و دانش بهیچوجه ارتباطی با اخلاق حمیده و نیکو ندارد .** در تحلیل مکرر خطاب به قلب انسانی و « روحیکه ما از آن ساخته شده ایم » شده است در صورتیکه راجع به عقل و فکر بدت در آن اشاره رفته است .

« دژد هورت » میگوید : « یک مشت زندگانی غنی و صالح یکبار دانش



و علم بیارزد ، اشتیاء نفوذ ، مقصود مذمت فضل و علم نیست بفرس آستکه فضل و دانش باید بالهیکی و نیکوکاری آمیخته و ممزوج باشد گاهی اتفاق میافتد که مغز و فکری قوی و توانا با اخلاقی رذیل و پست قوام میشود و صاحب آن از کسبک صاحب جاه و مقام مستند بعمل هزارگوه تحقیر مینماید و کبر بسمت آنها می بندد و در عین حال باشناسی که شریف و افتاده باشند بصوت و تکبر میفرستند و آنها را میازارد - شخصی ممکن است در علوم و صنایع و ادبیات سرآمد عصر باشد ولی از حیث مکارم اخلاقی مانند صداقت و تقوی و درستکاری و وظیفه شناسی از عده زیادی از دهاقین جاهل و ینوا عقب بماند .

« پرسیس » یکی از دوستانش مینویسد : شما اصرار دارید که به علما و صاحبان فضیلت و دانش احترام گذاشته شود - بسیار خوب - ولی در عین حال فراموش نکنید که وسعت صدر و وسیع فکر و روح مسامح و تجربه و دلیا دیدگی و ادب و احترام و وفایت و وصل و حب راستی و صداقت همه ممکن است در یک نفر فاضل عزیز و دانشمند متجرب مفقود باشد »

وقتی شخصی در حضور « سرواثر اسکاٹ » از قریحه و علوم ادبیه صحبت میکرد و این فضیلت را از همه چیز در عالم ارجحند تر و قابل احترام میداشت - اسکاٹ پس از استماع بیانات او در جواب گفت : « واقعا اگر این عقیده تو صحیح میباشد دنیای ما چه دنیای حقیر و بیقدر و قیمتی میشود ! من تمام عمرم را در مصاحبت با کتاب سربرده و بگورات عذیده با اقل عقلای عصر خود مصاحبه نموده ام لیکن پاکمال جرئت ادعا میکنم که افکار و عقایدی را که از لب مردمان جاهل یسواد در موقع تلا و زد و خورد شجاعت آنها وزیر فشار مشقات و مصائب یاد میوفیکه ماکمال سادگی راجع به تقدیر و سرگذشت درستان ، مسایگان خود صحبت میکنند شنیده ام گذشته از مسطورات انجیل در هیچ کجا و از هیچ کس نظیر آن انکار و عذیه علیه را ندیده و شنیده ام - ما به تربیت قلب خود نائل نشویم و آنرا از هر چیز بالاتر و مهمتر ندانیم هرگز نخواهیم توانست که مقصد و سرفروشت حقیقی خرد را شناخته و به آن احترام بگذاریم »

تول و ثروت نیز رابطه با ارتقاء اخلاقی ندارد و برعکس غالباً باعث تحریک و افساد آن میکرد . تمول و فساد و تعیش و بداخلاقی ارتباط بسیار نزدیکی با هم دارند . ثروت در دست کسانیکه صاحب عزم و اراده قوی و تمالک نفس نیستند و یا نمیتوانند امیال و هواهای نفسانی خویش را اداره کنند بمنزله دام و سرچشمه بلا و مصیبت است چه برای خردشان و چه برای دیگران - برعکس زندگی مبتدلی که فردی هم متمایل به فقر باشد برای ارتقاء و تهذیب اخلاق بر اندازه مفید و مؤثر است - یکفر ممکن است دارائی او از دنیا فقط منحصر به یک کداسی و تقوی و عفاف و قناعت و روح سعی و وصل باشد ولی معدنک درصدمردی و مردانگی صاحب مقامی ارجحند میباشد - هیچی که پدر « بورر » باو میکند بهترین سرمشق زندگی است و میگوید

« اخلاق و رفتار خود را مردانه کن ولو آنکه دیناری نداشته باشی »

### زیرا هر کس دارای قلبی پاک و صادق نباشد بدیناری نمیآرزد

حالی ترین و پاکیزه ترین نمونه اخلاقی که نگارنده در طول عمر خود دید «ام اخلاق پاک هر کارگر از اعالی ولایات شاهی بود». این شخص باطیعی قلبی که در هفته از بیست شلینگ تپا و ز نمیگرد میبشت خانواده خود را با وضعی محترمانه اداره می نمود و با آنکه خودش غیر از تحصیلات مقدماتی که در یک مدرسه متعارفی فرا گرفته بود معلومات دیگری نداشت معذالك صاحب عقل وافر و تفکری عیبی بود. کتابخانه اش عبارت بود از سه جلد کتاب انجیل و «خلال» و «بوستنی» که یقینا کمتر کسی هرگز اسم دو کتاب اخیر را شنیده است. واقعا اگر کسی میخواست تصویر سری از «آوازه» پهلوان اشعار معروف «وروزورث» بکشد بهترین مدل او همین شخص میبود. پس از آنکه زندگانی خود را باصلاح و عفاف در کار و همت پایان رسانید و درخت بسوی چاوید کشید آوازه شهرتی او مثل دربارت و تقوی و یگو کاری خود باقی گذاشت که شاید بسیاری از افغانا و بزرگان هم پاو رشك میبردند.

وقتی «لوتر» مرد در وصیت نامه خود نوشت که «من» پول نقد دارم «هیچ گونه اندوخته و کنجینه ای» - مشار الیه در یک قسمت از دوره زندگانی خود بقدری قنبر بود که مجبور بود بوسیله یاقانی و سمبر ساع میبشت خود را بکنزد. معذالك در همان جنبی که با دست خود برای قوت یومیه خویش کار میکرد بافتگر خرد حرج بدنی اخلاقی جدید مملکت خودش را میریشت و اوجرد قمر و تنگ دهنی قدرت مدعی و دود و احترام او برآب پیش اتمام سجا و شامزادگان آنان بود.

**اخلاق پاک قسم نمول و داریانی است و از کلیه مایملک انسانی شریفتر و ارجمندتر است** - اخلاق سرمایه خوش بختی عمومی و احترام انسانی است و اشخاص بکاز این سرمایه همی دارند هر چند که ممکن است تم مادی از دنیا نصیبشان نشود ولی در عوض بهره شایان از احترام و شهرت و یک نامی خواهند برد. در زندگانی صفات حسنه تنها معرف انسان است و روح سعی و عمل و تقوی و یگو کاری بر همه چیز دیگر مزیت و رجحان دارد و اساسی که واقعا پاک سیرت و یگو کار هستند یثرو و یشاعنك تمام مردمند.

نیت صادق و پاک اگر مبتنی بر شانسائی صحیح نفس و مایهات از قواعد اخلاقه باشد مدت زیادی در زندگانی با انسان همراه است و اعتماد و قدرت او مینمده و او را صاف و مستقیم نگاه داشته روح جدیدیت و فعالیت را دوا میدمده. سرچشمه رود یارو میکوید (هیچکس مجبور و موظف نیست که در دنیا بزرگ و متمول یا غنا و عائل بشود ولی بر همه کس فرض و واجب است که صادق و درستکار باشد)

اما قصد و نیت شخص علاوه بر نائی و صداقت باید در جنب عمل دارای پرنسپ و قاعده صحیحی نیز باشد و «انزوت راستی و فرستی و تقوی بدون انحراف از راه معینی سر کند کسی که در زندگانی دای قاعده و پرنسپ معینی ناسد مانند کشتی بی سکان و قطب نمائی است که باورش هریاد و جریاں هر موجی باین طرف و آن طرف میافتد» مانند شخصی است که مقید هیچ نظام و قاعده و قانون و حکومتی باشد - «مردم» می گوید «قواعد اخلاقی قواعدی عمومی و اجتماعی

است و به استقامت آنها بشر می تواند در مقابل دشمن سفاک خود بدخلاتی وی نظمی صفت آوازی و قیام نیاید .

یکی از خطای بزرگ و مشهور در موقع مسافرت خود برخواستن چیزی از اصول فلسفه دوافع و قصد و بدین قصد بدخلات ایکتوس حکیم روانی مشهور رفت - ایکتوس چون بصلی نیت خطیب اعتماد داشت او را باسردی و بی میلی پذیرفت و او گفت : « تو محوای و اما اصول و قواعدی کسب کنی و فقط قصد اعتقاد و عیب جوئی از مسلک من داری » - خطیب گفت : « اگر من بخواهم پیرو اینگونه مسلکها بشوم اوقت منجم مدید تو گدائی خواهم بود که به ظروف طلا و نقره خواهم داشت و نه مرکب و خدَم و نه زمین و ملک » - ایکتوس در جواب گفت : « من بخواهم این چیزها را داشته باشم و باوجود فقر ظاهری من تو در حقیقت از من ضری - فرق من و تو اینست که من اعتنا و احتیاجی بعامی و ستم ندارم و تو پرشلاف داری - پس من از تو شرف تر و توانگر ترم - من اعتنا نمیکم که قیصر ایدیه یک درباره من میکند یا سورد - بایسته دوستی تعلق گزینی و مدافعه از وی نیستم - من بجای ظروف طلا و نقره تو استقلال نفس و بی نیازی دارم - تو ظروف نقره داری و افکار و عقاید سفاکین مکر من برای من بدخله نشود و تاودی است که با کمال خوشی و خرمی عمر خود را اعتنا با آن میکنم - اما از صفا و عظمت و اضطراب و یقاری دائم چه داری ؟ - تمام دارائی تو در خطر توکم و کوچک است ولی مایهات من بظنم زیاد و بزرگ است امیال و آرزو های تو هرگز برآورده نمیگردد لیکن آرزوهای من تمام آبرورده و حاجاتم اجابت شده است .

استعداد و شریعه و حق نیرغ و ژبی در دنیا نادر و کمیاب نیست اما قانونی و قریحه منکی بر راستی و صحت عمل نباشد آینه یقوان بر آن اعتماد نمود ؟ البته - زیرا ژبی وقتی مورد تحلیل و احترام واقع میشود و حلل اعدیان و اعتماد دیگران را می کند که اراست و صداقت توأم باشد - راستی و راستی و اساس تمام فضائل و مزایای انسانی است و وقتی رفتار و کردار شخص با آن آمیخته باشد در هر کلمه و از حرف انسان وری دوستان مبتاید - راستی پایه و بیان اعتماد انسان است و غیر از هیچ چیز در اندر مردم جلب اطمینان نمیکند و بطوری که همه میبایست مستی شرط و اساس شخص و حیثیت انسان در دنیا است که مردمی اعتماد داشته باشند یعنی بداند که وقتی میگوید چیزی را مدعی حتماً ارا میداد و و تم و ده بداند که کاری را خواهم کرد بطور حتم ارا انجام میدهد - بنابراین اعتماد و اطمینان بر پایه دکره است که هر کس صاحب آن باشد می تواند خود را پادشاه معرفی نماید و احترام و استعانت عامه را بر خود جلب کند .

در امور دنیا و مسائل زندگی اخلاق بیشتر مداخله دارد تا عقل و فکر و طب مؤثر تر است تا من و دماغ و ملکات فاضله از قیل تماک ضی و برداری و خود داری ستر کار میکند انواع و قریحه سرشار - باینجه برای اداره کردن زندگی شخصی با اجتماعی هیچ مایه و وسيله ندارد شین بهره از ذوق سلیم و حسن داستی و صداقت نیست - ذوق سلیم در صورتیکه با تجربه و منکی بطرت آمیخته باشد ایجاد عقل و داستی عریری و فطری میکند و باینجه میتوان ادعا کرد که خوبی و منکی

صانع عقل و درایت است و در اثر اعتدال و آفرینش جنبه مادی و جنبه روحانی انسان بوجود میاید . سرهاتری تیلر میگوید : توافق و مشابیه عقل و یکوئی از پندین جهت است و این دومیه لازم و ملزوم یکدیگر می باشند بطوری که عقل مردم آنها را بیکو میکند و بیکوئی ایشان آنها را عاقل و متمدن می سازد .

**بواسطه همین قوه کنترل اخلاق است که می بینم بعضی اشخاص در زندگانی صاحب غرور و تقوی می شوند که براب از مزایای عقلی و فکری آنها بیشتر و بالاتر است - این گونه اشخاص مثل آن است که بواسطه یک قوه مخفی و قدرت پنهانی کار میکنند و ( دست غیبی ) همیشه با آنها است .** « بورك » در حائیکه راجع یکی از اشراف و تنجای مقدر قرن گذشته صحت میدارد میگوید : « تقوی و فضائل او وسیله واسباب او بود . علت این قضیه آن است که مقصد و منظور این گروه اشخاص پاک و منزّه است و خود آنها را با یکیزکی و صداقت مقاصد خود ایمان دارد و در نتیجه باقوا و جدبئی هرچه تداوم پیش می رود و از دیگران جلو میافتد .

هر چند صاحبان اخلاق حیده با تالی و آرامی کس شهرت و معروفیت میکنند لیکن صفات و مزایای آنها هرگز پنهان می ماند و همه کس بی به مميزات آنها می رود . ممکن است بعضی ها این لیل اشخاص را بد معرفی کنند یا بعضی دیگر صفات و مرایای اخلاقی ایشان را سوء سر مایند و یا بدبینی و بدگمانی نسبت قلبی گریبان گیر آنها گردد ولی بطور حتم و یقین سر و شکائی و استقامت آنها در بازود بر تمام مواج و مشکلات غلبه خواهد کرد و بزودی احترام و اعتماد دیگران را نسبت بهخود جلب میکنند .

راجع به « شریدان » ( ۱ ) گفته آمد : که اگر اعتماد اخلاقی میداشت و ممکن بود که مردم پوی اطینان نمایند می توانست پرتاء دیا سلطه و حکومت پیدا نماید ولی چون این یک امتیاز اخلاقی را فاقد بود تمام ملکات و فضائل پرچست دیگر وی تقریباً عظیم و بی فایده ماند . اخلاقی وی در ظاهر خیلی جذاب و جلب کننده بود لیکن هیچ کوه وزن و وقعی مائت و به در زندگانی خود او و به در سیاست دارای تأثیر و نفوذی نبود . همیشه واسطه حتی قعر ترین آکتور های تأثیر هم خودش را مافوق او میداشت چنانکه روزی « دلبینی » نام آکتور از مدیر تاجر ادعای حقوق هموئه خود را میکرد و « شریدان » او را مورد رخس و دشام قرار داده گفت تو مگر مقام و هنرات خودت را فراموش کرده ای - آکتور در جواب وی گفت : - خد آقا من مقام خودم را فراموش نکرده و فرق بین خودم و شما را بفهمی می نام . شما از حث اصل و نسب و ثروت بر من امتار و تموق دارید لیکن من از حث رندگائی و اخلاق و رفتار به فرق شما هستم . بر شما امتیاز دارم

برخلاف « شریدان » « بورك » که هموطن خود او و به دارای اخلاقی و سربسته بوده . و بورك بود . « شار الیه مآآآ » دوس می و ح سالگی « ریکالیت » انتخاب شد و « سه رومان » احترام ( ۱ ) شریدان تاجر بویس و خطاط معروف اسکلیس است که درسه ۱۱۱۶ رات در ور تاجر های مشهور او پکی « مدرسه اراندل و دیگری رقصان است .

## اخلاق

لقد مدالك اسم بزرگ و پرستاره ای از شود بر تاریخ سیاست انگلستان پائی گذاشته است. اخلاق او فوق العاده خوب و عواصم و مزایای وی بسیار بود لیکن باوجود این يك ضعف و نقص در اخلاق او مشاهده میشد و آن فقدان اعتدال مزاج و حالت عصبانیت وی بود که نبوغ و استعداد ذاتی او را نمای تند خونی و عصبانیت وی میکرد. راسی هم دون داشتن اعتدال و ملائمت اخلاقی که در ظاهر سستی خیلی جرئی و کوچک بنظر می آید هر گوه اخلاقی و صفت پستیده و هلی دیگر حقیر و بقدر وقیعت می گردد.

اخلاق انسانی مولود یکدسته وقایع مختلف و کوچکی است که هر يك از آنها کم و بیش در تحت تسلط و اختیار شخص می باشد. هر روزی که بگذرد يك درس و سرمشقی از خوبی و بدی بنا میدهد و هر يك از افعال ما هر چند هم که کوچک و ناآل باشد نتایجی از خود ایجاد می کنند زیرا مثل معروف است که **موی نازک هم سایه ای می افتد از خود**. ما را « شمل بینک » گفتار حکیمانه دارد و می گوید هرگز از امور جرئی و مسائل ناآل غفلت نکنید زیرا سا افعال افتاده است که همین امور ناآل و جزئی در سرنوشت و زندگی شما تأثیرات عمیق می کند. هر حرکت و هر فکر و هر احساس ما اثری در تربیت قوای فکری و عادات و مدارات ما دارد و در زندگی آتی ما اثرهای عمده ی نباید. این تربیت اخلاق اساسی دائما در تغییر و تبدل است و با یوسه روپوشی می رود یاد و بدی یعنی یا از یک طرف پست رشد و تعالی صعود می کند و یا از طرفی بسوی انحطاط و پستی فرود می آید. « روسکین » میگوید « هر يك از خطی و خطایانی که من در زندگی مرتکب می شوم بر علیه من قیام می کند و خوشی و سعادت را از من حلب می نماید و قوه تصرف و فهم و ادراک مرا مختل می سازد. اما برعکس هر گویا سعی و جدیتی که در گذشته از من بظهور رسیده است و هر رفتی راستی و حقیقتی که از اعمال و افکار من نماییده است همیشه با من مصاحب و همراه است و مرا در حصول آمال و مقاصد نیکم تقویت و تشویق می کند. »

قانون مکابکی که می گوید: **عمل و عکس العمل مساوی** یا یکدیگرند. در علم اخلاق بر حقیقت دارد اعمال خوب و بد هر دو در ما پ خود تأثیر عملی و عکس العملی دارند و همان اثر را هم در اشخاصیکه تابع آنها هستند و از آن ها پیرای و تقلید بنمایند ایجاد میکند. اما انسان خالق و سازنده حوادث است نه مخلوق و مصنوع آن (۱) و باینجه اگر مردم دارنده خود را بکار بندازند بهتر به افعال خود، خود را مقرون بصلاح و یکی سارد و از بدی احتساب ورود.

(۱) بدی اندک گوئیم همان مخلوق خوب است نه است گوئیم خالق و پدید آورنده اند. اخلاق اساسی رسد که از میان حرات و سرد و سستی برای داد ایجاد میکند. قوا و قدرت حقیقی ما از روی قوه اخلاقیان سعه شده میشود. از هن مواد و مصالحی که یکی کاشی روح میسازد و ضرری محل را می کند دیگری کله عفر با اباد و کراه دای میسازد. آخر و ساروج در هر بنائی یکی است و باهم فرق و اختلافی ندارند: **فرق بین سازنده و معمار است**—

«من برادر» میگوید «هیچکس غیر از خود من نمیتواند زبان و خسارتی بمن وارد آورد و صدماتی که برای من رخ میدهند همه بدست خود من تبارک شده است . هر وقت من دچار رنج و مشقتی میشوم میدانم که موجد اصلی آن خبط و خطای خود من بوده است .

ایجاد اخلاق عالی و رفائی بدون سعی و جدیت و تحمل ریاضت میسر نمیشود . باید مشق کرد که دائماً مواظب رفتار و کردار خود باشیم و عیان و اختیار نفسان بدست خودمان باشد . در راه رسیدن بقصود ممکن است حواص و مشکلات هدیده برخوریم و گاهی هم موقتاً مغلوب و درمانده شویم ولی باید بانام این مشکلات مبارزه نمود و اگر روح ما قوی و قلبان پاک و صادق باشد بدون هیچ شک و شبهه از میدان ، مطفر و یروز بیرون میاییم و بقصود مقدس خویش نائل میگردیم . همان سعی و جدیت در پیشرفت و امید رسیدن به اخلاق عالیتر بهترین مؤید و مشوق ماست و هر کوشش و محامد تنی که از روی غلوس و صداقت از ما ظاهر شود سبک پناهی اخلاقی ما را ثابت تر و استوار تر می کند .

زندگانی رجال بزرگ که بهترین نمونه بشریت هستند بمنزله چراغی است که ما موقوف مستقیم در پرتو آن بطرف حصول اخلاق فاضل تر و عالیتر بکوشیم . مقصد و منظور ما در زندگانی باید کسب خفا و ثروت روحانی باشد نه تنول و مکتت مادی . اعزاز مقام و منزلت ارجحند در اختیار و شرافتمندی باشد نه در لباس و مقامات دیوی . باید متنی ترین و متدین ترین مردمان باشیم نه عاقلترین و سادهمندترین اشخاص . باید در ری راستی و درستی و امانت باشیم نه در طلب کسب خود و اقتدار پرنس کونسورت (شهر و بکتوریا ملکه انگلیس) که خودش صاحب خلقی پسندیده و ملکیانی فاضل بود و همه کس در تحت خود اخلاقی وی واقع میشد در موقع توزیع جوایزی که ملکه برای دارالفنون «ولینگتن» مین میگرد عادت داشت که جایزه ها را در بیان اطفالی تقسیم مینمود که صاحب اخلاقی پاکیزه و قلبی رؤف و روحی نجیب بوده و مصولاً به اطفالیکه این صفات و مزایا را داشتند بیشتر توجه مینمود تا بانهاییکه زرنگتر و باهوشتر و در تحصیلات خود ساعی تر بودند .

اخلاق شخصی از رفتار و احوال وی ظاهر و مشهود می گردد و در عالیترین اشکال خود عبارت است از اراده اساسی که در تحت تأثیر مذهب و مشرات و معادات او حاصل می کند اخلاق خطا سر خود را با کمال دقت و مراقبت انتصاب نموده و با ثبات و استقامت آن را دنبال مینماید و همه جا و طیفه را پیش از شهرت محترم می شمرد و رسایبت وجدان را بر تنبید و تصحیح همه عالم ترجیح می دهد و در حالیکه به شخصیت دیگران احترام می گذارد شخص و استقلال خودش را هم حفظ می کند و برای شناساندن مزایا و محسنات خود بی هیچ دغدغه و تشویش راحت می نشیند قاهر و ایام آن

— که با آنها بنا های مختلف ایجاد میکند . باین واسطه است که از میان پاک خانواده و در تحت تأثیر همان محیط و حوادث بکسر برای خود نصر مبارزه و رادارش بواسطه بی باطنی و دون مننی تا آخر عمر در کلبه شریف و مدونیتی زیست میکند . آری قطعه سنگی درشت که مانع و عائق راه اشخاص ضعیف و درمانده است در راه اقویا و صاحبان اراده متین بمنزله پله میشود که آنها را بطرف ترقی و تعالی سوق میدهد .

از کتاب «زندگانی کوه» تألیف ه . لوز

هارا ظاهر سازد و مردم بهمانند .

هر چند سرمشق و نمونه تأثیر مهم و مهمی در ساختمان اخلاق دارد ولی اساس و ریشه آن باید متکی بر توحی روحانی خود شخص باشد زیرا حفظ این قوه است که زندگانی بشری را پرمایه دارد و استقلال و فعالیت با افراد می دهد . دایال یکی از شرای عصر الزامات می گوید ، « اگر انسان خودش را از آنچه هست نتواند بمقامی بالاتر برساند موجودی حقیر و ناچیز خواهد بود » بدون داشتن مقداری توحی فعاله که مبادت از اراده پاریسه اخلاق و عقل و کبایت است زندگانی انسان بلامقصد و منظور می شود و در حوس آنکه مانند نهر آبی روان باشد و هراو فایده ارفعود بدیگران برساند و هرج کار خجایات يك ناحیرا بحركت پیافورد ساقه مردایی راكد خواهد بودكه هیچ ضی لزان هاید شواند شد .

و تئ از این قوی عناصر اخلاقی را بحركت و فعالیت درآورد و اسان پرمشائتی مقصد و منظور عالی خود از منافع دیوی چشم پیوشد و داخل جاده تقوی و وظیفه شناسی شود آفوقت است كه می توان گفت او بسرحد كال وجود رسیده و بهترین نمونه اخلاقی و عالی رین صامت مردانگی را ازخود بمنصه ظهور رسانیده است .

رفتار و افعال چنین شخصی سرمشق زندگانی دیگران می شود و اقوال و کلمات او هر يك ایجاد فعل و حرکتی می كند . همین سبب بود كه گفته های لوتر در اطراف و اكناف ملكت آلمان ملین و ولوله انداخت و بقول « ریچتر » هر كس او بترله اعلان جنگی كار می كرد و همین سبب بود كه زندگانی اوبا زندگانی وطنش آمیخت و هنوز روح او در اخلاق آلمان حوان زنده و پایدار مانده است .

از طرف دیگر فعالیت بدون صداقت و درستی و روح نیکی ممكن است موجود شر و آفت باشد .

« بوالیس » در كتاب « اخلاق » خود می گوید « نزدكترین و خطرناكترین دشمن كال اخلاقی توحی فوق العاده و فعالیت بسیار در زندگانی است كه اگر با تكبر و خود خواهی و جاه طلبی آمیخته شود نمونه کاملی از دیو حقیقی ایجاد می كند از همین قبل اشخاص اند جباران سترك و غریبن عالم كه دست تقدیر آنهارا برای اجرای مشه های هولناك خود بر میانگیزد و فساد و خرابی عالم و امپراط (۱)

(۱) - یکی از این قبیل اشخاص نابليون « كبر » است كه قوائی خارق العاده داشت ولی فاقد هرگونه فضائل اخلاقی بود . مشاواله انسان همنوع خود را بادی درجه پست و حقیر میدست و در يك موقع گفته بود مردم خوكهائی هستند كه از صلا نظیفه میکنند - من هم صلا پش آنها مبرزم و هر كسا كه اراده كنم آنها را سوق میدهم - در سال ۱۸۱۲ كه « آبه دو رات » را « سفارت لهستان میفرستاد در موقع هر پست او بوی گفت ،

« مواظب باش كه از سفره رنگین و لذیذ و زهای خوشكل غافل نشوی » - بنزاس كوستانت می گوید این خطاب نابليون يك كنیش ضعیف شصت ساله تفر و ازجار صبیق او را از عموم نوع شر نبوی ظاهر می دزد (مؤلف)

دوست پر خلاف این اشخاص هستند کسانیکه ثواب و خیرات آن ها آمیخته با نصاب اخلاقی و صداقت و درستکاری است و قانون زندگانی آنها وظیفه شناسی می باشد . این اشخاص در مشاغل عمومی و معاملات و زندگانی خانوادگی خود عادل و درستکارند و بساطت فطری می دانند که عدالت همانطور که اس اساس حکومت یک ملت است برای اداره خانواده نیز از ضروریات اولیه شمرده می شود . اینها در اقوال و رفتار خود امین و صادقند . با دشمنان خود بیست و حاضری رفتار می کنند و به ستم و درمادگان رحمت و شفقت دارند . « شریدان » با همه بی مایانی خود غرق الماده سعادت مند بود و هرگز یکی آزادی سیرساید و همین جهت راجع بوی گفته اند که :

« طبع او در دمو تم مجادله هرگز با خیر الطاف قلب کسی را سر به دار نیکرد »

همین طور بود اخلاق « فوکس » که بواسطه خوش قی و مهربانی محبت و احترام همه کس را نسبت به خود جلب کرده بود . مشاواله بی نهایت شرافت و حیثیت خود علاقه مند بود و نه ای را که راجع وی نقل کرده اند حقیقت این امر را ثابت می نماید . روزی یکی از تاجران که مبتنی از وی طلبکار بود و بعضی هم در دست داشت برای وصول طلب خود به او آمد . فوکس در البوم منزل شرفین ملتی وجه نقد به تاجر تقاضا کرد که طلب او را از همان پول بردارد . فوکس در جواب گفت من بول را به « شریدان » مقروض و غیر از شرافت خود که بجزایان وثیقه نزد او گذاشته ام سند دیگری باو نداده ام و اگر اتفاقی برای من حادث شود او هیچگونه مدرکی برای وصول طلب خود نخواهد داشت . تاجر همینکه این حرف را شنید فوراً قفس خود را پاره کرده و گفت پس منم یو لم و اشراف شما فرض میدهم و فقط همان اکتفا میکنم - فوکس از اطمینانیکه تاجر بوی کرده بود اظهار تشکر نمود و گفت پس در اینصورت شریدان باید قدری دیگر تحمل کند زیرا طلب تو بیش از اوست

**شخص با اخلاق معمولاً با وجدان هم هست** و در گفتار و کردار خود جز بر طبق ملاحظات وجدانی خویش عملی نماید . وقتی « کرمول » از پارلمان تقاضا کرد که بجای نفقات بالاین و از کار افتاده قشونی سربازان جوان و دلاور بوی بدهند گفت « برای این مقصود باید اشخاصی انتخاب شود که در احوال خود حس وجدان را مرعی دارند » و باینجه افرادیکه در میان « آهین » او را تشکیل میدادند همه از همین قبیل اشخاصی انتخاب شده بودند .

علاوه بر حس وجدان اشخاص با اخلاق حس ادب و احترام هم دارند و هر کس را رای این خصصه باشد میتوان او را عالترین و سبب ترین نموه انصابت دانست . احترام به پسرانیکه مورد تعجب و تقدس سلای گذشته بوده احترام به صدهایه و انکار منز و پاکیزه . به بزرگان رجال و قرون ماضی و عظام و دانشمندان د مصر معاصر از واجبات اولیه اخلاق بشمار می رود . علاوه احترام برای راحتی افراد و خوشبختی خائنه ها و سعادت ملل بر از ضروریات است زیرا بدون آن « حس ایمان و اعداد از میان میرود و دیگر به اطمینانی با احساس مافی میباید و به سعادت و به صلح و آرامشی در اجتماع بر قرار میشود و به پیشرفت و تکاملی . احترام یک مفهوم دیگر مذهب و دیات است . و بمنزله بند و رابطه ایست که افراد را بیکدیگر و بهیریت را به خداوند



## مقتبل می سازد .

« متر تماس او در پوری » میگوید کسبیک، دارای روح سلیم باشد از تمام حوادث تجربه حاصل میکند و آن تجارب را با ادله و رهاوت حق خود ستیجه و نتیجه آنرا سر مسق اضال و حرکات خود قرار میدهد . این شخص جلال و عظمت را دوست میدارد و از بدنامی و دشواری هار دارد و با همان قیامه که فرمان میدهد با همان قوه هم فرمان میرد و اطاعت میکند زیرا هر دو را بمنزله نتیجه یک منظور واحد یعنی انجام وظیفه تلقی میکند . چو مبداء که هر منطبق بزرگترین طبقه طبیعت انسان است مطابق احکام و قوانین آن رفتار میکند و زمام تقدیر خود را بدست خویش می گیرد . در میان جماعات بشری آن شخص ستره آفاقی است که در پرتو نور تازک آن مردم راه خود را می بینند و با قاصه و نظام صحیح حرکت میکنند . مثلا او را بدوستی اعتبار مینماید ، اشخاص لاابالی و کم تجربه از او سرمشق می گیرند و خصال و اخلاق او بفره دارونی مؤثر در «ردمان شهر» و بد اخلاق تأثیر میکند باین قریب زمان بجای آنکه از او بگریزد با او هیگنزد و او مرور ایام را در عوس آرد که از صف قوای بدی خود حس کند . از ازه یاد فوت روحای خویش می فهمد . این شخص مرکز احساس ریج و الهی نمیکند والام را بمنزله دوستی تلقی می نماید که می خوانند غل و زنجیر دست و پای او را بشکنند و او را از زندان رهایی دهند .

**قوت اراده اساس و پایه هر اخلاقی بزرگ و عالی است و هر جا اراده قوی باشد آنجا نشاط و زندگی هست و هر جا اراده نباشد ضعف و بیچارگی و فلاکت حکمفرماست .** عرب الدلی معروف است که « شخص قوی و آبشار هر دو راه خود را باز می کنند » . هر قائد و پیشوایی که دارای اراده قوی و روح بلند و عالی باشد نه تنها راه خود را در عالم باز میکند بلکه جمعی دیگر را نیز در پی خویش میرد و هر کار او دارای تیرز و اهمیت خاصی است و از هر حرکت وی علامت شوق و نشاط و استقلال و اعتماد پس هویداست و بدون آنکه خودش ملالت باشد احترام و سپاس و تعجید دیگر ارا بسود جلب میکند . لوتر و کرمول و واشکنن و بیت و ولینکن و تمام قضین بزرگ دیگر عالم همه دارای این خصیصه مهم یعنی قوت اراده بوده اند .

در بعضی که « آلدستون » ، مناسبت وفات « لرد پالستون » در مجلس عوام انگلیس ایراد کرد و ارجح املات و صفات او چنین گفت « بنده من قوت اراده و حسن وظیفه شناسی و اسقامت چنان اخلاق و مزیتی در او ایجاد کرده بود که ما همیشه او را سرمشق رفتار خود قرار میدهم و در راه احم و طاعه او تاسی و همت میکنیم . همان قوت اراده ود که با صف و توانای پری تاوست آرد و « کشت هفتی در راه و بین او بمشود گردد . دیگر از خصائص و مزایای اخلاق پالمرستون آن است که هرگز احساس خشم و غضب در دل او راه صفاقت و مرای ابر بمشود هم تحمل نمی و منب فوق العاده نمیکرد که ساخته فکری او طوری بود که طشتا از خشم و غضب استناب نمیرید .

همانطور که آری با قطعات آهن را بطرف خود میکشد فائیدن بزرگ بر اشخاصی را که

با خودشان مشاغل اخلاقی دارند بسمت خود جلب مینمایند ، « سرچان مور » از آن عده کثیری صاحب منصب که در تبع فرمان او بودند بزودی مزایا و محاسن سه نفر برادران « فایر » را تشخیر داد و آنها هم در مقابل صفات و محسنات او را درک کردند و از ادب و شجاعت و حسن معاشرت وی تمجید نموده و سعی داشتند او را سرمشق و زوۀ اخلاق و سیرت خود قرار دهند ، همین جهت نویسنده شرح حال « ویلیام بایر » میگوید « خصال و ملکات مور تاثیر عینی در ساختمان اخلاقی آنها داشت و هر چند سرمشق اخلاقی این سه برادر شدن اقتضای بزرگی برای مور ایجاد کرده است ولی باید داشت که خود او هم دارای فکری عینی و قضایاتی صحیح بوده است که بزودی توانست مزایای اخلاقی و فکری آن سه فررا تشجیع دهد »

فدایت و روح و سعی و مجاهدت در دیگران هم تاثیر و سرایت دارد ، اشدس جهور و شجاع محروک مردمان ضعیف و جانبد و آنها را اخلاقا مجبور میکند که از اعمال خودشان سرمشق بگیرند و پناه تاسی نمایند « نایر » نقل میکند که در جنگ « ورا » موفقیکه اسپانولها شکست خورد و در حال هزیمت بودند ناگهان صاحب منصب جوانی موسوم « هاولاک » از میان صف سرون جهت وکلاد خود را در هوا بچرکت آورده قبله قشون را که هنوز متفرق نشده بود ، متابعت خود خواند و ما همین باس خویش رده از سنگری که در مقابل قشون فرانسه بود عبور نمود و بسرعت برق خودش را بپیان صف دشمن رسانید

سربازان اسپانولی همیکه ایصال را دیدند مثل آسکه سیم الکتریک اصابت آنها وصل کرده باشند همه ازجا در آمدند و فکشان در پی او دویده و هنوز دقیقۀ نگلشت بود که غلطوط فراسویچارا درهم شکستند و آنها را منهوم و متواری ساختند .

چنان همین حال مشهود است در زنگ گنای عادی اشدس . مردمان سزوک و نیکو سیرت دیگر را در پی خود میکشند و هر کس در حوزه نفوذ و تاثیرات آنها واقع شده باشد ا آنها برادر میافتد . این قبل اشدس بمنزله مراکر حیات و فعالیتند که نور نشاط و مجاهدت از آنها باطراف می تابد . همینکه شخص فعال و صاحب اخلاقی پسند ریاست و اقتدار نشین تمام انجمنی که زیر دست او کار میکند مثل آستکه قوای خود را چند پر امر بیشتر از سعی احساس می کنند ، وقتی « کاتام » وزارت منصوب گردید نفوذ شخصی و تاثیرات اخلاقی وی بنام شعب و دوائر تابعه وزارتخانه رسوخ پیدا کرد . ملاحظیکه بفرماندهی « لایس » کار میکرد و مصادقت که او رئیس آن نهاست و پانها فرمان میبشد همه از روح شجاعت و مردانگی وی بهره برده بودند .

در موفقیکه واشنگتون دست نامه قشون آمریکا را ثقل سود حالت روحیه قشون بطور محسوس باسانی فرق کرد . مثل آن بود که فرۀ آنها را دو مقار کرده اند . حدین سال بعدینو در سنه ۱۷۹۸ وقتی راهبختی دیگر بی و اردر اذده مد و دوریت و دیور گوشۀ انزوا و راحت اختیار سوده بود بازۀ امتدادت در سرده و امریکا پیش آمد و احتمال وقوع حکی میرفت و انجمنه د انجمن ، رئیس حصر و وقت مکوی این عهد و واشنگتن رش اگر اوزه بدیدید اسم شما را واسطه قرار دهم زیرا نری که از آن گرفته میشود از چهرین دسته امشون مطار آن اثر حاصل نمی شود . آزری اخلاق و و توانائی دت واشنگتن این اداره در نظر

هموطنانش بزرگ و محترم بود.

مؤلف تاریخ «چنگ شبه جزیره» واقعه ای را نقل میکند که تئود و تأثیر اخلاقی یک نفر فرمانده بزرگ را در سربازانش نشان می دهد. قشون انگلیس در «سورورن» توقف داشت و «سولت» نامدار قوای خود آمده «آنها بود. ولیکن در آن موقع در اردو حضور نداشت و تمام سربازان منتظر آمدن وی بودند. لیکن دیری نگذشت که سوار یکی و تنها از روی کوه پدیدار گشت و او خود ولیکن بود که بجهت بطرف اردو میامد. یکی از سربازان فوج پرتغال او را شناخته و فریادی از روی شادی کشید. ملاقات صدهای هلهله و هورا از تمام افواج بلند شد و قبه جنگی سربازان انگلیس که همیشه در جنگها رس و رعب بدل دشمن ماندند فضای اردوگاه را پررزه درآورد. ولیکن همینکه به قطعه مرتعی رسید، یکی توقف نمود زیرا میخواست هم دوششون از آمدن وی اطلاع حاصل کند. در اینوقت پاسچی نزد وی رفته «سولت» را که در همان حوالی به مسافت خیلی کمی ایستاده بود پانوشان داد ولیکن چشم خود را از دور نگاه داشت و حجت انگیز «سولت» دعوته مثل آنکه با خودش حرف زند گفت. آن سردار دلسر همین نزدیکی او مقابل ایستاده است ولی ملت حرم و احتیاطی که از شخص اوست تا از سبب او و هلهله قشون ما مطمئن نشود حله نخواهد کرد. در عرض ایست فوج ششم میامد و من میتوانم او را شکست بدهم» اتفاقا پیش بینی او درست بود و هیئتطور هم شد.

گاهی اخلاق شخصی تأثیر و خاصیت ظلم را دارد و مثل آنستکه بعضی اشخاص صاحب فوای غارق فاعله میباشند. پدیده میبانت اگر من پام را بر زمین ایتالیا بکوم قشونی از زیر آن ظاهر میشود. قبول مورخین فقط کلمات «پطرس درویش» سبب شده که سرتاسر اروپا قیام نمود و بطرف آسیا هجوم آورد (۱). معروف است که عسای خلیفه عمر پیش از شمشیر سرداران جنگی بردل مردم نرس و رعب مستولی نمینود. تنها اسم بعضی اشخاص مانند اوار کرنا در گوشها طنین می اندازد. وقتی «دوگلاس» زخم مهلکی در جنگ برداشته و بعد از نزع در میدان افتاده بود امر کرد که اسم او را با فریاد بلند صدا کنند و گفت همیشه در خانواده ما عقیده داشته اند که یکی از افراد آنها در موقع مرگ جنگ بزرگی را فتح خواهد کرد. جنگجویان قبله او همینکه اسم وی را شنیدند جرئت تازه گرفته دوباره بطرف دشمن حمله بردند و اتفاقا هم مطفر و پیروز گردیدند. و اثر سکوت در همین موضوع گفته است.

«پس از مرگ دوگلاس اسم او چنگ را فتح نمود»  
عده از رجال عالم پس از مرگ خود تأمل ختم و غلبه شایان گردیده اند. میگوید «سزار هرگز در عمر خود مغرور و با عظمت تر از آن روزی نبود که جثه پیر و فرتوت وی با زخمهای خون آلود بر زمین افتاده بود. در آنروز او در انتظار پاک و منز شده و کافرا گناهان خود را بانعام داده بود». اخلاق عالی «ویلیام دوراز» مسمی به «ساکت» وقتی کاملاً در هموطنانش تأثیر نمود که خود او را «زوزیتما» در «دلفت» بقتل رسانیدند و همان روز مرگ وی تمام ایالات هلند

(۱) مقصود چنگهای صلیبی است که در آنر تبلیات دیطرس ایجاد کردند

متفقا قسم یاد کردند که دیپاری خدا تا آخرین قطره خون خود را در راه حق بریزند و همین کار را هم کردند.

این مسئله در مورد تمام رجال اخلاقی و پهلوانان تاریخ صدق دارد. زندگانی اشخاص بزرگ مانند ائمه و نمونه‌ها ناپذیری است از قوا و فعالیت بشری. اشخاص خودشان می‌میرند و جسمشان معدوم میشود لیکن اعمال و افکار آنها الهی الاید باقی می‌ماند و تأثیر عینی در نسلهای آتی ابرام می‌گذارد و باین ترتیب روح حیات آنها در طول زمان جاودانی مانده و تشکیل و ساختن اخلاقی آدمیان کمک میکند. هر دمائی که بذروه عظمت و ارتقاء اخلاقی رسیده اند بمنزله نورافکن همانند در خط سیر بشری می‌باشند که محیط اخلاقی عالم را روشن می‌کنند و مردم را در جاده فضیلت و تقوی هدایت نمایند. نور تابان روح این اشخاص همیشه غلغله و جاوید است و نسلهای آتی را روشن و نورانی میکند.

اسان فطرتاً با اشخاص بزرگ احترام می‌گذارد و آنها را قدیس و ستایش میکند زیرا این اشخاص قریب و ملت خود را بزرگ و سر بلند میکنند و نه تنها معاصرین خویش بلکه فرزندان سلسله آینده را هم بدارج عالیه ارتقاء می‌دهند. اعمال و افکار آنها فایده و سرمشق قوم خودشان بشود و کارهای بزرگ و افکار عالیه ای که از ایشان ناشی میگردد بزرگترین عبرت و سرمایه بشری بشمار میرود. این اشخاص زمان حال را بایران گذشته متصل میکنند و مقاصد و افکار عالیتری را برای زمان آینده تدارک می‌بینند. بنای اخلاقی اسان را این رشادته متین و مستحکم قرار می‌دهد و مغز مردم را نه با افکار ستوده و مقاصد دلبه آشنا می‌سازند.

اخلاق وقتی با فکر و عمل توأم گردید جنبه ابدی و جاودانی بخود میگیرد. غالباً افکار یکنفر متفکر بزرگ مدت چندین قرن در مغز مردم باقی میماند تا بالاخره در زندگانی روزمره آنها دخیل شود و ببردگار و عمل آید. این قبیل افکار در طی ازمین و قرون زنده مانده و در دگر و روح اشخاص هزارین سال بعد ظهور میکنند تأثیرات عمیق می‌بخشد. موسی و داود و سلیمان و افلاطون و قزاق و کزئفن و سنکاسیرون و اپیکتوس هنوز از میان قبر خود باما تکلم میکنند و هر چند افکار آنها بزبانی غیر از زبان خودشان بیان شود باز در روح و اخلاق ما اثر و نفوذ کلی دارد. «تئودور بارکر» بگوید تنها یکنفر مثل سقراط از هزار ایلکات کازولین جنوبی برای یک مملکت مفید تر و ذقیمت تر است و اگر یاب زبورو اورد از اصفهان بمحو و معدوم گردد ضرر و خسارت آن بضر فقدان یک سقراط خواهد بود (۱).

رجال فضل و متفکرین بزرگ در حقیقت اشخاصی هستند که تاریخ را بوجود آورده اند. تاریخ جز سرگذشت بشریت گذر تحت نفوذ و تأثیر رجال مبرز از قبیل یسویان و سلامه و ... را ندارد و قلامه و سیاسیون کار کرده است چه دیگری نیست. «کولایا» کاملاً صحیح گفته است که

(۱) دو اسموس بذری باخلاق سقراط احترام میگذاشت که مکات من هر وقت - حج - در و عقاید و افکار این شخص بی نظیر را تحت مطالعه و دقت قرار میدهم و روزی کاملاً در لایب نه و مصومین تصور میکنم و بی اختیار میگویم «ای سقراط حقیر رای با ده کن»





هروقت حیات ملی شروع به رستاخیز و جنبش نماید قهرمانان ماضی در خاطر مردم ظاهر میشوند و دیده مراقبت رفتار و اعمال آنها دوخته و آنها را تشویق و ترغیب می کنند . هر مملکتی که دارای این قبیل رجال بزرگ در گذشته باشد هرگز مغلوب و قهقور اجانب نمیشود و از بین نمیرود. بزرگان رجال چه در دوره زندگانی و چه پس از مرگ بمنزله نمک زندگانی میباشند و کافر را که آنها کرده اند عتاب و اغلاب آنها همه وقت حق خواهند داشت که آنها دوباره انبام دهند . زندگانی این اغناس در وطنشان در حکم نموه و سرمشق است و دیگران را به پیروی و تأسی از اعمال پیرویه خود دائماً تشویق مینماید .

اما بری شاعتن اخلاق و صفت يك ملت فقط به درگان و رجال مرزبانان اکتفا کرد و بایستی اخلاق عمومی قاطبه مردم را تحت مطالعه قرار داد . وقتی واشگتن ایرویک ( موسسه آمریکائی ) دبیس سروالتراسکات « اپوترفورد » آمد اسکات طلاء پردهستان و رفتی خودش رعایا و مدافعین آن حوالی را هم پوی معرفی خود و گفت « من میخواهم حمی از اهالی اسکاتلند را که فیالعیق مردمانی بی آلاش و پاک سرشتند ما نشان دهم زیر اخلاق يك ملت را در حیا و اشراف آنها نمیتوان شناخت و باید مردم عوام و معمولی آن ملت را دید که دارای چه صفات و اخلاقی هستند . »

زصا و فلاسفه و روحانیون قوه متفکره يك ملت محسوب میشوند و صنعتگران و کارگران مصارفی که روح و قوای ملی را تجدید و تازه می کنند به منزله ستون فقرات و قوه حیاتی آن می باشند .

ملل نیز مانند افراد باید دارای اخلاق و صفات باشند و در ممالك مشروطه که تمام ملقات کم و بیش در امور سیاسی مداخله دارند اخلاق ملی طور قطع مبتنی بر اخلاق و صفات اکثریت ملت میباشد نه بر اخلاق یککسته محدود و همان خصائصی که معرف اخلاق افراد است همان هم معرف اخلاق ملل می باشد . بنابراین هر ملتی که دارای فکر باز و راستی و صداقت و تقوی و شجاعت نباشد آن ملت در انظار سایر ملل پست و حقیر شده و در عالم قدر و قیمتی ندارد . رای کتب اخلاق حیدر ملل باید دارای حسن احترام و وطنه شناسی و اطاعت از قانون باشند .

ملتی که جز عیاشی و تن پروری و آکسب ثروت و آراستن صورت ظاهر خود منظور و ایدآلی ندارد آن ملت ینوا و مسکن است و قابل دوام و بقاء نتواند بود - اقوام عالم اگر مشرک شوند و خدایان « همر » را پرستند بهتر از آنست که پرستندة الهه جنلا و عشرت باشند زیرا ارباب انواع ملل قدیمه همه مطهر تقوی و فضائل آسانی و دود والا قابل تمجید و ستایش نمیتوانستند باشند .

تشکیلات و مؤسسه ها هر چند هم که بنظم خوب و منزه باشند نمیتواند اخلاق ملی را بکیره و دائمی نگاهدارد و فقط افراد و روحیات معنوی آنهاست که پایه و میران اخلاق ملل را معین مینمایند . دولت و حکومت هر ملتی چون از میان افراد همان ملت اصحاب میسود هرگز نمیتواند

## اخلاق

بهر از توده ملت باشد و قتی قاطبه ملت باوجدان و اخلاق و صاحب طاعات حسنه بود آنوقت حکومت آنها هم خوب و پسنديده ميشود - ليكن برخلاف قتی افراد يك ملت همه فاسد و خود خواه و خائن و مفید هیچ حقيقت و قانونی نبوده آنوقت حکومت آن ها هم بالطبع بدست اشرار و اطمیناخواهد افتاد .

نناها سد آهنيی که ميتواند در مقابل استبداد مقاومت سايد تربيت صحيح افراد و حسن اخلاق - آهانت بدون داشتن اين دوچيز رشد و تكامل و استقلال واقعی در میان يك ملت مركز صورت پذير ندارد بود .

نافراان يك جامعه تربيت شده و خريش اخلاقی نباشند هر قدر هم كه حقوق و اختياران ، سياسي آنها وسيع باشد بار نفع دهند توانست خود را بطرف گرایی و رسائی بگشايانده و مقام ارجمندی ري توپش اعزاز كنند . هرچه طاقيد و آراه عدوی در يك جامعه او را تر باشد و افكار عامه در مسائل اجتماعي بیشتر تقويت شود اخلاق و روحیات حقلي او بد در طرز حكومت و هوابد موضوعه آنها هر متلكس ميگردد . اخلاق سياسي و اجتماعي و فني پايدايش بر بروجي بد اخلاقی اقرب دراز گرفت شرف گز دوام و ثباتي نخواهد داشت و اگر ایدی دست مردی را اخلاقی بد ، بصرات و سبابت ان می شمار خواهد بود و آزادی مطبوعات که در سایر ملل باعث تهذيب اخلاق و تنوير افكار عامه است درمیان آن ملت وسيله تكي و فروماند خواهد گردید .

مل سر ماسد افراد و قتی بد شد که در سل و ژندی عالی مستند و اجداد و نیاکان آنها مردمانی بزرگ و مشهور بوده اند و آنها موطنه که مجد و عظمت نژاد خود را محفوظ بدارند حس شهامت و بزرگی آنها تحريك ميشود و احساس غون و ثوابی مخصوص در خود ميكنند . اينچه اگر ملتی دارای مجد و افتخارات گذشته باشد و بتواند با دیده غرور و تفاخر تاريخ خود نگاه كند در ترميمات فلي آن تاثيرات عمیق و مهم خواهد بود (۱) تاريخ مفاخر گذشته با حائره هاييكه از اعمال و شجاعتهاي رجال ماضي در فكر ارائه خطوط ميدهد روح مليت را برانگيخته و مردم را بطرف مجد و تعالی ميگشاند زند سامی ملل ماسد زندگی افراد غزاة سرشاری از تجارب است که اگر با عقل و احتیاط بمصرف برسد نتیجه آن تكامل و جوشی اجتماعي خواهد شد و اگر راه بد مصرف شود موجب تاخر و انحطاط و بد بختی جامعه خواهد گردید . منتهای هم عقل اشخص در اثر حوادث سوء و یش آرد های ناگوار تمصب و تحبب بشود و كب قوت ميگردد و گاهی درخشنده ترين اصول در بروجي در زمانه عار از روح مصائب ر بلات آهست گهاست

(۱) دكتور اولد در ضمن تئوري يا - شاد افواج زند که خود مي نويسد : در سنی مرانه اينكه تاريخ گذشته آن به قبل ۱۰۰۰ سال است ، لايت دوش دشت ، تيج حاسر و آينده انرا هوار اگندش و حق داد . و انما ديد و بنگه ريشه تاريخ يك ملت در گذشته نابت و استوار شده باشد از ارضاع فلي آن چه حاصل ميگردد در ان يده ان به اطر و اميدي ميتوان داشت . معاسد سنی مسمار است لكن تعمير ان متر كافي است كه گذشته را مرده درس كردند و شواستد حياتي معين از آره دست آورند و در گان درك



پروش و تهذیب اخلاق آنها گردیده است. «تُرّقی و احسانات وطن پرستانه در ترقی دادن ملل عوامل عمده میباشد لیکن چیزی که پیش از همه ملّتی را بطرف رشد و عظمت میکشد همان بدبختی ها و مرارت های است که برحسب تصانف حسب آن ملت میگردد.

قسمت اعظم احسانات وطن پرستی در این ایام عبارت از کوچک نگری و کومه طاری یعنی نصب و غرور پیچود ملی است و صاحبان آن ها ملای کوشش و جدت در راه وطن شور و حرارت خود را صرف هوا و جاجیل و صنم زدن و برافراشتن میروق و خواستن سرود و تاده کردن حراحتات و صدمات گذشته ملی میکنند - این قسم وطن پرستی در هر مملکتی رفته پیدا کند باید آنرا از مظلّم ترین معائب و بلیات آن مملکت دانست.

اما برخلاف این قسم وطن پرستی مبتذل يك قسم وطن پرستی عالی دیگر نیز هست که بوسیله کار و جدیت روح تازه در کلیه مملکت سیدند و آنرا بطرف اعتلاء و عظمت سوق میدهند - کسانی که صاحب اینگونه روح وطن پرستی باشند وظایف فردی و اجتماعی خود را بخلوص و صداقت انجام میدهند و زلدگانی خود را در کمال عفت و طهارت و تقوی میگذرانند و از هر فرصتی که بدست میاورند استفاده عمده کرده و در تهذیب اخلاقی خودشان و ترقی دادن مملکت میکوشند - این اشخاص رجال و مفاخر گذشته ملی که در راه منج و آزادی و سایر شئون اجتماعی بلل داده اند و حتی جان خودشان را داده اند عزت و احترامی بزرگ میگردانند و میدانند که این رجال بزرگ در نتیجه فداکاریهای صمیمانه خود جلال و عظمتی فائز پذیر برای خویش احرار کرده و ملت خود را هم از سادت آزادی و استقلال برخوردار ساخته اند

همانطور که بابت و اعتماد اراد را از جا و اندام آنها نمیتوان شناخت همانطور هم ترقی و تکامل ملل را از روی وسعه و زرکی خاک آنها نمیتوان سنجید. بقول یکی از شما:

«پیشرفت و ترقی انسان مربوط به آن نیست که بدنش مانند درخت رشد و نمو نماید و بر قطر و حجم خویش بیافزاید»

ملّتی که بخواهد بزرگ و سر بلند زیست کند حتما لازم نیست که حجم و وسعت خاک آن زیاد باشد زیرا ممکن است يك ملت از حیث خاک و جمعیت خیلی وسیع بشود ولی فاقد کلیه شرایط بزرگمی و تکامل باشد - نئاسرائیل نومی کوچک و محدود بود که مملکت حیات آجا بسرحد تکامل رسیده و خود و تأثیر آنها در تقدیر و سرنوشت نوع بشری نهایت حقیق بوده است. یوان می دادی وسعت خاک و جعت زیاد نبود. گاهی سمیت «آنگاه» از جیت «لکثیر بودی» کمتر بود و اهالی تمام آن بقدر ساکنین شهر نیویورک بهم نبودند. یا جرد این پند مهمی شده ام و بعد در طریقه و صنایع و ادبیات و در علم و وطن پرستی چه شکفتها شاهکار های عظیم ارخرد بظهور رسیده اند (۱)

(۱) يك از باعقبت مشهور اخیرا چنگ «مارزان» را با تحقیر ذکر کرده و میگوید در این چنگ بودنها فقط صد و نود و دو مر تلفت دادند در صورتیکه امروزه بوسیله آلات و ادوات جنگی و

اما یکی از عوامل صدمه ضعیف و انحطاط « آتن » این بود که اهالی آنجا دارای زندگانی خانوادگی صحیح نبودند و همه غلامان شهر یمرا تب پیش از همه اهالی بود. زهدا و سیاست مداران آنها هیچکدام مامت اخلاقی نداشتند و زنها نیز مقید به عطف و محوی نبودند. باینجه سقوط دولت آتن امری حتمی و طبیعی بود و مدنیت درخشان آن چمان سرخشی که بوجود آمد بهمان سرشت هم خاموش گردید و از شهر آتن معلوم شد.

چنین ترتیب انحطاط و سقوط دولت رم نیز نتیجه مستقیم فساد اخلاق رومیها و عطف و علاقه مفرط آنها به میاشی و تن پروری بود چنانکه در اواخر دولت رم اهالی کار را مختص به غلامان کرده بودند و دیگر مثل سابق باخلاق و صفات فاضله ایجاد خود و قری نیکبختی بودند و از آنها پروری و نسی نیک کردند. باینجه دولت با عظمت آنها سقوط کرد و حق آزادی و سر بلندی از آنها سلب گردید زیرا لیاقت را استحقاق آنها دیگر نداشتند. اقوام و مالی دیگر عالم نیز که تن پروری و عیاشی را شعار خود سازند و بقول « بورگن » حاضر باشند که « یک چارک خن خورد را در زد و خورد با حریف بریزند ولی نخواهند در انجام کارهای خوب و مفید یک قطره عرق از جبینشان بچکد » بطور قطع و به حکم طبیعت منقرض و نابود میشوند و جای خود را در عالم بملل زنده و فعال و با اخلاق می سپرند.

وقتی لویی چهاردهم از وزیر خود « کلبه » سؤال کرد که چطور من بومملکت وسیع و پرجمعیتی مانند فرانسه به آسانی حکومت میکنم ولی تو اسلم مملکت کوچکی مثل مللک را بمصرف درآورم. وزیر خردمند در جواب گفت: « ملت آنکه بزرگی و عظمت یک مملکت منوط بوسعیت خاک آن نیست بلکه مربوط باخلاق و روحیات اهالی آن است. مللنها مردمانی ساعی و زحمتکش و ساده هستند و باینجه اغلبضرت توانستند آنها را مغلوب سازند و آزادی آن هارا از ایشان سلب نمایند »

باز قل کرده اند که وقتی « اسپنولا » و « رشادرت » سفرای پادشاه اسپانی دو سه ۱۶۰۸ برای عقد قراردادی با هلند به « لاهه » آمده بودند. روری در شهر مشاهده کردید که هشت « فر از قایق و یکی پیاده شده در کنار یکی از کامالهای شهر بر روی عطف ها نشسته و شروع کردند بپردن هدی خود که عبارت بود از نان و پنیر و آب حو. سفر از یکفر دهمانی که از آن حوالی میگرفت پرسید: اینها کیستند؟ - گفت: - اینها « بابتدگان ایلات هلند هستند که ما آنها را مثل ازاداب و ولیمم بخود مرزو محرم میساریم. اسپنولا همینکه اینطرف را شنید آهسته درگوش رمش گفت: « بایند وسائل صنایع را فراهم کرد زیرا اینها مردمانی نیستند که بشود آنها را مغلوب نمود »

توکیات شیمیایی در عرس چه ساعت میتوان متجاوز از پناه هرا در حاك هلاک انداخت. اما این کته را باید باطرا داشت: که « بخت » « ماران » « مارحور » تلفات قبل شود داری روح دلیری و شهناسی بود که در طول از مته و صبار هرگز فراموش خواهد شد.

بنابر این حمایت و تشکلات وقتی دارای دوام و بقا خواهند شد که اساس آنها بر سهالوده اخلاق استوار شده باشد. اگر يك عده كمي مردمان فاسد لا اخلاق را گرد هم جمع نمایند هرگز نخواهند توانست تشكيل ملك بزرگي بدهند. ممكن است يك ملتي در ظاهر بمتها درجه تمدن و ثمرتي رسیده باشد لیکن در موقیع که حادثه ناگواری برای آن رخ دهد تاب مقاومت نباورده بزودی مضطرب و نابود گردد. اقوام و ملل قاصحاب افراد با اخلاقی نباشند هرگز صاحب وحدت و قدرت و عظمت نخواهند شد و هر چه هم قبول و مؤدب و صاحب حسن طراقت باشند باز ملل آنستکه برار از یونان عبقری ایستاده و در لحظه در خطر سقوط و زوال میباشند اگر افراد يك مله همه برای خردشان زندگی کنند و جز شه خواهی و هاشی منطود و ابد آلی نداشته باشند و هر کس خودش را تنها شخص چاه اند آن ملت عجبوم به فنا و زوال است و مرگ و انهدام آن از مسلمات بشمار میرود.

هروقت اخلاقی ملی می نژدست رفت آن قوم را متضرر شده باید پنداشت. هروقت ملتی از جاده تقوی و فضیلت منحرف می گردید و اعتنائی به راستی و حق و عدالت نکرد آن ملت دیگر قابل بقاء و زیست نخواهد بود و بالاخره هروقت مملکتی در تمول و عیاشی و بطالت غوطه ور گردید و مردم آن شرافت و قانون و وظیفه شناسی و وطن پرستی را فراموش کردند ظلمتی هائل آن مملکت را احاطه خواهد کرد و اگر در این تاریکی شوم بر حسب اتفاقی عده معدودی اشخاص با اخلاقی باقی مانده باشند که دست یکدیگر را گرفته و بخواهند فکری بحال وطن خویش کنند باید بدانند که جز بوسیله تجدید قوای اخلاقی افراد نخواهند توانست کاری از پیش ببرند و ملت خود را از خطر زوال بطمی نجات دهند. ولی اگر اخلاقی طوری از میان ملت رخت پرسته و از بین رفته باشد که دیگر نتوان آنرا تجدید نمود هیچ امیدی برای نجات دادن آن ملت باقی نخواهد ماند.



## فصل دوم - تاثیر خانواده

« وقتی بابتون در صحن مصاحبه با مادام کامیاب اظهار داشت ، « بنظر من طریقه تعلیم و تربیت سابق بکلی غلط است و هیچ پایه ای ندارد و بقیه شما چه چیز لازم است که مردم پوسیده آن دوست تربیت بشوند ؟ »

« مادام کامیاب جواب داد ، « مادر » از این جواب پتاپارت در اندیشه فرو رفت و بعد گفت شما یک طریقه کامل تربیت را در یک کلمه بیان کردید و این چنین خود شما موظف بشوید بود مادر ای تربیت کنید که بداند چگونه باید فرزند آن خود را تربیت نماید »

« امه مارتن »

« خدایا ! تو از هر سو وسایل عاطفیت و هوائت ما را ناراحت ساختی ای . اول وادس ما ما را مروض می دهند و تربیت می کنند . بعد استادان و آموزگاران به تعلیم ما همت می گذارند و قانون عمل و فرهنگ را « به ما می آموزند . »

« دژر هورت »

خان اولی مدرسه تربیت اخلاقی است . دو آست که هراسانی تعلیم خوب و اخلاقی را فرا میگردد و همان تعلیم در تمام مدت عمر محفوظ میماند و کار مادر است .

دو مثل مشهور است که بگویند « آداب و رسوم سازنده انسان است » دیگری میگوید « فکر سازنده انسان است » اما از هر دو این امثال صحیح تر آنست که بگوئیم « خانه سازنده انسان است » زیرا تربیت خانوادگی هم شامل تربیت فکری است هم مضمین تربیت اخلاقی . در خانه است که قلب اساسی نواز ، حسنین مار کشوده میشود و فکر او بیدار و آگاه میگردد و ضمیره اخلاق وی بقالب یک وجد ریخته میشود .

تمام قوای و مواضع خوب و بدی که حاضر را در یک « خانه » ریخته و اصلاح قوای اجتماعی را با یک « مطهری » از « وضع » خوبه داشت . کودکانی که در زندگی خانوادگی حفر اطلال داخل میشود بعد ما دیده و پس عقاید اجتماعی آنها را تشکیل داده و در امور عالم مؤثر میگردد . مثل حر پرورشگاه ، اطفال حر دیگر « ستند و گشتی » که بعد از آن « بزرگواران » را بدست دارند از آنها که زدم سنگینی را بدست گرفته اند مؤثر تر و بانفوذ تر میباشد (۱)

(۱) فضائل و ملکات اخلاقی اجتماعی ، باید بر اساس فضیلت شخصی و تقوای خانوادگی قرار گرفته باشد . که در « سنجش » و « ارزیابی » و « مهربان نسبت » به فرزند خود نیست هرگز محبت حقیقی ، محبت نمایی و « بقلب » وی راه یابد .

از کتاب « تکلیف » امام ذول سپهر

مطابق قانون طبیعت زندگی خانوادگی باید مقدمه حیات اجتماعی باشد و فکر و اخلاق اول دفعه در خانه تربیت شود. افرادی که بد ها جامعه را تشکیل میدهند ابتدا يك در خانه پرورش یافته و نمود را در آنجا آماده و مجهز ساخته اند. انسان از خانواده وارد مرحله زندگی می شود و سرمایه حیات خویش را از آنجا برمیگیرد. با نتیجه خانه را باید مؤثرترین مدوسه تمدن نامید زیرا تمدن جز مسئله تربیت افراد مقصد و منظور مهمتری ندارد. بنابراین میزان تمدن يك جامعه منوط به تربیت خوب و بد افراد آنست در دوره حیوان آنها.

محیط اخلاقی اشخاص بدون استثناء در تربیت آنها تأثیر و دخلیت تامه دارد. مولودیکه تازه دنیا میاید از هر قوه و قدرتی عاری است و برای غذا و پرورش خود باید نکی متکی بدیگران باشد و بنابراین از وقتی که طفل نفس اول را می کشد دوره تربیت وی شروع میگردد.

وقتی مادری زده کنشیشی رفت و گفت: فرزند من چهار ساله است. از کی باید شروع به تربیت وی کنم؟ کنشش گفت خانم اگر تا کنون تربیت او را شروع نکرده اید چهار سال عمر او را بهوده تلف نموده اید زیرا از موقعی که اولین تبسم بر لبهای طفل ظاهر می گردد زمان تربیت وی آغاز میشود.

اما باید دانست که تربیت طفل مزاج و جبل از آنکه مادرش بکسر یا بلند شروع گردیده بود زیرا اطفال بدون هیچ زحمت و مشق در اثر تقلید چیز میاموزند. عرب ها ضرب المثلی دارند که میگوید «دوخت انبیر وقتی پدرش انبیر نگاه کند باز میدهد» همین مثل هم در مورد اطفال صدق دارد و اولین معلم بزرگ آنها سرمشق و تقلید است.

تأثیرات و عواملی که در ساختمان اخلاقی اطفال دخلیت دارد چندان هم در ظاهر چیزی و بی اهمیت باشد باز اثرات آن در تمام طول عمر باقی خواهد ماند. اخلاق طفل ریشه و مستأخلاق مرد است و هیچ تعلیم و تربیتی قادر نخواهد بود که ماهیت آنرا تغییر بدهد. با نتیجه گفته شاهر که میگوید: «طفل پدر مرد است» یا شمر معروف (میلتون) که «صبح علامت روز است و طفولیت علامت مردی» تا اندازه مهمی صحیح است. صفات و ملکاتی که پیش از مه در انسان دوام میآورد و جای خود را در سرشت و ضمیر شمس صبیق تر باز میکند ماهیاتی است که در روز های اول تولد کسب و تحصیل شده است. آری. آغاز حیات بهترین موقعی است که تخم تقوی یا شرارت و احساسات خوب یا بد در سرشت انسانی کاشته میشود و در ساختمان اخلاقی آتیه وی تأثیر شدید میآیند.

طفل جدید ولاده مثل کسی است که در آستانه دنیای جدیدی ایستاده باشد و چشمش چهره هائی باز شود که در مادر وی غریبه تر از باشد. در ابتدای امر فقط به نگاه کردن ملین اشیاء اکتفا می نماید لیکن رو، رفته به تماشا و تحسین آنها می پردازد و راجع بهر يك عقیده و تصویری حاصل میکند و اگر مریض وی او را درست هدایت و رهبری نمایند بشرفت و ترقیات او حیرت آور خواهد بود در ارد بر آید «شجره نبات کرده است که اطفال آنچه ما بین سن هجده ماهگی و سه سالگی را جمع بدنیا و قوای خودشان و طبیعت سایر اجسام میاموزند از

البچه که در بقیه مدت عمر خویش خواهند اموخت بمراقب بیشتر است . مملومانی که طفل در این مرحله حیات خود کسب می نماید و افکار و عقایدی که در مفرش ایجاد میشود قدری اهمیت و قیمت دارد که اگر بالفرض آنها را فراموش نماید تعلیمات عالی دارالفنون « اکتفورد » و « کمبریج » هم نخواهد توانست جای آنها را بگیرد و بشهر بکفایت وجود او را در عالم حفظ کند . در عهد طفولیت منز برای اخذ هرگونه تفراتی آماده است و اولین اشکری که از خارج بدان برسد اثرات باسانی مستقل میسازد . عقاید و تصورات در این دوره زودتر در منز تولید گشته و زیاده تر دوام میآورد . میگویند علت آنکه ذوق « والتراسکات » متوجه آوازهای بومی و سرودهای ملی گشت این بود که در ایام طفولیت وی مادر و مادر بزرگش این قبیل آواها و سرودها را در مقابل وی میخواندند و او قبل از آنکه خواندن و نوشتن را بیاموزد با اشعار مزبور مانوس و آشنا بود . طفولیت مانند آینه ایست که هرچه در مقابل آن گذاشته شود صورت آن را منعکس میسازد . آنچه را که طفل از ابتدا بیاموزد مادام العمر با او همراه خواهد ماند و باینجه نخستین احساسات وجد و شفق یا غم و اندوه یا یسرفت و عدم یسرفت زنده گانی آینه ویرا حاضر میکنند .

در دوره طفولیت ساختمان اخلاقی نیز شروع میشود و تربیت خلق و عادات و اراده که سعادت آتیه انسانی مربوط بانست آغاز میگردد . با آنکه انسان تا اندازه قابل محار و متکی بشس آفریده شده و بدون انکاه بسبط و مقتضیات میتواند در صدد تکمیل شس خویش بر آید مذلک اخلاقی که در عهد کودکی اثرات کسب کرده است تاثرات مهم در زندگانی وی مینماید . اگر اعقل حکمای عالم را هم در محیط پستی بیاندازند که همه روزه با فساد اخلاقی و جهل و شرارت مواجه باشد بزودی خوی حیوانی گرفته و بدون آنکه خودش هم ملتفت باشد همرنگ محیط خویش میگردد دیگر چه رسد بکودک ناتوانی که مغز و فکر او مانند نهال تازه ایست که هر طور بان تعلیم بدهند همانطور تربیت میشود . کسی که در محیطی پر از خشونت و فساد واقع شده است مکن نسبت انتظار خوش قلبی و پاکدلی اروی داشت .

بنابرین خانه که پرورشگاه اطفال است از جهت خوبی و بدی تمام فوه ایست که آنرا اداره میکند . در هر خانه ای که روح محبت و وظیفه شناسی در آن حکمفرما باشد . زندگانی روزانه افراد آن مقرون باعفاف و صلاح و تقوی باشد و رئیس و بزرگتر آن دارای ثقلی سلیم و طبیعی حساس و خلقی مهربان باشد از آن خانه میتوان انتظار داشت که اطفال سالم و فعال و خوشبخت بیرون یابند و بتوانند وقتی وارد مرحله زندگانی میشوند از همان راهی که والدین آن ها رفته اند بروند و با افخار و سربلندی حرکت کنند و اساس زندگانی خویش را بر عقل و تدبیر و عمل اندیشی قرار دهند و در نتیجه هم خودشان سعادتمند باشند و هم بخوشبختی و سعادت اطرافیان خویش کمک نمایند .

اما برخلاف اگر اطفال در خانه خود یا چهل و خودپرستی و خشونت سر و کار داشته باشند باطنیه همان اخلاق را کسب میکند و وقتی بسن رشد و بلوغ میرسد خشن و بی تربیت می شود و ممکن است بالاخره در نتیجه تأثیرات محیط برای جامعه وجودی مصر و خطرناک بشود ، یکی از یہ ایان قدیم گفته است : « اگر تربیت فرزند خود را به غلامتان واگذار کنید نزدیکی در عوض یک غلام صاحب دو غلام خواهید شد »

مطل « چه » را که می بیند لازمه از آن تقلید مینماید ؛ همه چیز بنظر او نمونه و سرمشق است که رفتار و حرکت و حرف و عادت و اخلاق نوی میامورد . « بیشتر » میگوید : « مهمترین دوره زندگی انسان عهد طفولیت است زیرا در آن موقع ساختمان فطرت و سیرت وی شروع میگردد و خصلت اخلاقی او بقالب سرمشق هائیکه از دیگران گرفته است رخت میشود . هر معلم و آموزگار تازه ای کمتر از مقام سابق در شخص مود و تأثیر دارد و بهمین ترتیب اگر دوره حیات را مؤسسه تربیتی فرض کنیم شخص که دور کره زمین گردش کرده است از دایه و پرستار ارله خویش بیشتر تعلیم گرفته و چیز آموخته است تا از تمام ملل و اقوامی که در طی مسافرت های خویش به آنها برخورد کرده است » . سرمشق و نمونه بهترین مدل تربیت اخلاقی طفل است و اگر کسی بخواهد فرزندان او دارای خلق و صفات حسنه باشد باید بطور حس سرمشق های خوب و رای وی تدارک نماید . با افعال نمونه و سرمشقی که دانه در مقابل چشم طفل قرار گرفته است صادر است .

« زود هیرت » میگوید : « یک هشتاد و نوبت بدست استاد و آموزگار بیارزد » مادر در خانه بمنزله « آهنر ای قلب و ستاره قطعی چشم بسته است و تقلیدی که اطفال از اخلاق و رفتار وی مینمایند بقول « پاکن » مثل « که ما عهده دستور است » اما سرمشق و نمونه که از آن تقلید میشود بمراتب بیشتر از قصه و دستور میباشد . سرمشق جسمی همانی است که بدون استعانت الفاظ و کلمات باسان چیز میاموزد . باطنیه رفتی سرمشق و سرة بدی در مقابل طفل گذاشته شد هائیشین و بهترین قواعد و دستورات هم نتواند تأثیری در وی نماید و اثرات سرمشق بد را از اخلاق او رائل سازد زیرا اسان باطنیه « سرمشق فاسی و بیروی مینماید به از قاصده و دستور ، قواعد و دستور هائیکه با عمل ترازم باشد به تنها ، غایبه است بلکه تأثیر سره مینماید و حس رباکاری و تصنع را که از پست ترین دلائل اخلاقی است در شخص ایجاد میکند . حتی اطفال هم انتظار توافق قول و فعل را از مربیان خود دارند و اگر والدین آنها درس و تعلیمی به آنها بدهند که خوردشان برخلاف آن رفتار کنند دیگر تعلیمات ایشان تأثیری در آنها نخواهد کرد و نتیجه بدیات و نامله آنها مثل مواضع آن کشیش خواهد بود که در حیات کلیسا مردم را و راستی و صدقت معطه میفرمود ولی دم خروسی که خودش دزد بود و از جیبش سوهن آمده و دستمعی چشم میدیدند !

ساختمان اخلاقی اسان در اثر تقلید و متابعت از رفتار دیگران متشجرا و بطور محسوس تکمیل میگردد . افعال و حرکاتی که زور را از اسان صادر میشود ، افراد کوچک و ناقل است و فی حد ذاته دارای اهمیت و تأثیر عمده نیست ولی حال آنها حنرته در ذات برف میباشد که دایه دایه و بطریزی محسوس فرود مینماید و هر ذره با ذره دیگر آمیخته و بالاخره در اثر تراکم مجموع آن ها

تشکیل بهمین ما تعلیم می دهد . همیشه تکرار افعال و حرکات روز مره . همت تولید عادت کرده و رفتار خوب بود انسانی را بوجود می آورد و پیوسته اخلاقی ساختن اخلاقی شخصی را تشکیل میدهد .  
**مادر بهر آب پیش از پدر در اخلاق و رفتار طفل نفوذ و تاثیر دارد**  
 و بهمین جهت است که سرمشقهای اخلاقی وی دارای اهمیت بسیار در خانه می باشد . فهمیدن دلیل و علت اصلی این مسئله اشکالی ندارد : خانه بمنزله امنیت و مقر حکمرانی زن است که با اختیار مطلق در آن حکومت مینماید و آنچه کوچک آن که عبارت از اطفال باشد در تحت فرمان و حکمرانی کامل وی میباشد و هر چیز خود را از او می خواهند و باین جهت اخلاق و سیرت مادر نقشه ای سرمشقی است که دائما در مقابل چشم آنها می باشد و آن ها طبیعتا از آن تقلید می نمایند .

اولی ، سرمشق های عوده طفولیت و افکار و عبادی را که در آن عهد در منزل اسان ما رسیده ، حروف و کلماتی تشبه میکند که روی تن فرشت جوانی کشیده باشند و هر چه آرد دست هر کس ، در سن آن آورده خود آن کلمات هم بهمان دست پروری پوست آن در گذشت میشود . ثانیا ، سرمشق طفولیت در همه ای که میشود هر چه هم که چرخ و کوچه باشد هرگز از خاطر او نمی راند . و عبادی هم که در همین دوره در فکر رشت دوباره مثل عبادی است که در سن پدر رفتاری در همه رسد و سوگند و پند شاخ و برگ آن بشکل افکار و عادت ظاهر گردد . و سن هر اطفال پس آنکه خود شاهد ملتذ باشند سیرت و اخلاق خود را قالب اخلاقی مادرشان میزنند و در حرف و رفتار و طریقه زندگی اراد تقلید میکنند و با نتیجه روح و اخلاق مادر در اطفال حلول یافته و از نو تصمم میابد .

### مهر و محبت مادری تقدیر و سرنوشت نیک بشر است و اثرات آن دائمی

و عمومی است . این عطف با تربیت اولیه بشر یعنی از ابتدای هر آغاز میشود و بعد در اثر هدایت و تامل و عطفی که مادران خوب در اولادشان دارند تا پایان زندگانی ادامه می یابد . وقتی اطفال بعد بلوغ رسیده و داخل مراحل زندگی میگردند و در پیغ و غم و رنجها تشویشها و مشقات این عالم مبتدا باز در هیات واقع سختی و محنت خود رو به در میاورند و از محبت ها و دلچسپی های وی تنای می یابند . اگر انکار پاکیزه در منزلی که مادران در منزل اطفال پرورده اند مدتها پس از مرگ خردشان در آرزای میماند و هر وقت در شان از فکر اولادشان بگذرد دعای خیری در حق آنها میکند .

اگر بخواهیم سعادت و بدستی ، رفعت و حرکت و تهافت و توحش دنیا مربوط بطریقه افعال طفولی نیست که در بزرگسالی در هر چه رخ میدهد . احوال ، عادت و راه مالیه ، بسوده ایم . و امروزی ، این که حکایات را صحیح گمانست که در تمام حقیقی و کامل بدست زن های خوب و در نتیجه عود و ثمرات آنها پیدا می شود . حاصل که در دهان مادر خود جواب درت سل آنها را تشکیل میدهد و بکلیت اخلاقی و معصیت وی در تنه مرط سرمشق و تربیتی است که در سنین





ملک بجز زنده‌مانی ( ژان راندولف ) سیاسی مشهور آمریکا است که  
 مردی بی‌گناه را (فایک جز از شرکت و خدا نشانی من جلوگیری کرد و  
 آن حادثه را، بی‌دردم در بستر مرگ دست های کوچکم را گرفته  
 مرا پروری ز زنده‌مانید و کلمه وعید را بر لب هایم جاری ساخت و گفتم ای  
 پدر ما که در «اسرار»

«گرتوی» موسیقی خان معروف هندی ناسر زن را در تربیت اخلاقی مهم می‌داند که همیشه می‌تواند «صادق و خوب» (بناکار خلیف است) و در این عقیده هم حق بجانب است. بود ریوا در دهه ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۰ دهنه روحیات سل بشر را تحریک می‌کند و بوسیلهٔ ایجاد محیط اخلاقی در خانه خالق و سرپرست را بر پرورش می‌بندد. رب و بیله حس رمت و مهرای و خوش خلقی این سازه را خرسوق و سرور و سعادت می‌سازد و محیط آرام سازه را برای تربیت اخلاق و صله و طبایع عالی آفاده و مهیا میکند.

اگر زن با نفی و نیش خدنی به سبب باؤنی در خواست محتر و نفیری  
بامد آن خانه در دعای اسب و اضی و شمشیر بی روی عازد که بهترن دواست

[illegible]

خانوادگی دو آنجا برقرار باشد و مرد سرور و آسایش خود را در آنجا بیاید مرد هر وقت از صدمات و مشقات سیات افسرده و گسل می شود یا از کسر و زحمت روزانه خود گسل می گردد و یا بدبختی و محنتی بوی رو می آورد منجبی بدایه می شود و آسایش روح و تسلی قلبی خود را از آنجا حاصل می کند .

خانه خوب چه در جوانی و چه در پیری سزوف بهترین مدرسه اساسی است . در آنجاست که پدر و جوان دوس خوش خلقی و برداری ، خود داری و روح و طبقه عباسی و خدمت را بیاموزند « ایراک و آن » راجع بمادر « زردمورت » میگوید « که خانواده خود را با دقت و مراقبتی کافی اداره میبرد و طوری سر جوان را گرم میکرد و با او با لریها و ترحیمات ایشان همراهی مینمود که همه با کمال دل قیمت اعظم دقت بخود را در محبت پاری بسر میریبد و او هم از این مثله فوق العاده راضی و خوشنود بود »

خانه بهترین مدرسه ادب و احترام است و زن مؤثر ترین معلم آموزگار آن صوب . الملکی منهور است ، که « اگر زن باشد مرد مثل کوساله میشود که مدرش سرا در پییده و پاک نکرده باشد » حسن و ع یرت سزوف او را و اشته فرور است که مرکز تاش آن خانه است ، « پورک » یکرید « حلقه محنتی که با دوستی و رفتی معدود خود در اجتماع داریم اساس و دیشه تمام مواظب و دقتهای اجتماعی است » عاقی ترین و بهترین اشخاص مکرر ازهن داشته اند که هر وقت در خانواده « پشت سر اصل » می بینند بالارین مسرات و خوشبختیها را در خود احساس میکنند ، زندگی پاکیزه و صمیمی در خانه مدرسه حیات اجتماعی و انجام وظایف عموم است و کسی که خانه خود را دوست می دارد وطن خودش هم علاقه مند است و برای شه منکداری آن همیشه بادل و جان حاضر خواهد بود .

اما خانه که سزوف پرورشگاه اخلاقی است ، هم ممکن است بهترین مدارس باشد هم بدترین آنها ، در دوره بین طفولیت و بلوغ جهالت و نادانی خانواده چه نیات و مصائب یشماردی ممکن است برای انسان تدارک کند از کوواره ناگوری لیانتی . مادر ها و دایه ها چه آلام روحی و امراض اخلاقی برای مردم فراهم میسازد ؛ طفل را زن چامل و بالایی بسیاری که او را پرورش میدهد و بد ها خواهد دید که هیچ تعلیم و تربیتی قادر باصلاح مایب و فاسد وی نخواهد شد .

اگر مادری تذلل و بد خلق و زشتی باشد و خواه از پاشیده و نامنظم و افراد آن بد است و ناراضی باشند آن خانه آشیانه بدبختی و محنت خواهد بود و مرد بجای آنکه بدبختی بسوی آن بیاید تا تنر و درسا از آن بیگریزد . انتقالی هم که در چنین خانه تربیت می شوند همه ارجح اخلاق سیر قهر می می کنند و مساء هزار کوه آفت و بدبختی وای خودشان و برای دیگران میکرید .

نابین همیشه میباید « خرب و بدرفتار طفل همه وقت مربوط بمادر اوست » و خودش پیشرفت و ترقی فوق العاده خود را در زندگی مرهون مسامی مدرش می دانست که موته نژاده و پشت کار و مالک نفس ری را از زمان کودکی در خانه تربیت میکرد . در یکی از راحم

احوال وی می نویسند « هیچکس قادر نبود او تحکم نابد جز مادرش که بوسیله محبت و سفت گیری او را دادر بدست داشتن و احترام گذاشتن و اطاعت کردن از خود ننمود بود و حسن اطاعت و وظیفه شناسی را بنایارث از وی آموخته بود »

« مستر توفل » در وایتی که راجع بدبازس انگلستان در سال ۱۸۵۰ داده است قضیه ای را ذکر میکند که از روی آن می توان فهمید اخلاق اطفال تا چه اندازه مولود خلق و سیرت مادرانشان است . « توفل » میگوید « در کارخانه ذرگی که اطفال را شش استخدام می کردند مدیر کارخانه در موقع استخدام هر طفلی اول راجع باخلاق مادرش تحقیق می کرد و اگر اخلاق وی را خوب و رضایت بخش می دید طفل او را قبول میکرد و اطمینان داشت که در او خوب خواهد بود ، اما به کیفیت اخلاق پدر چه چه توجهی نمی نمود و در این خصوص هیچگونه تحقیقی نمی کرد »

گاهی نیز تجربه رسیده است که وقتی پدر فساد اخلاق پیدا میکند و به شراب خواری و هرزگی می افتد در صورتیکه مادر صالح و خوبی اخلاق و با عقل و تدبیر باشد خانواده از خطو پریشانی و بدبختی نجات می یابد و صل و درخشان بر در خط زندگی صالح و شرافت مندا می افتد . برخلاف اگر سرت و اخلاق مادر بد باشد هر قدر هم که پدر صاحب مکارم و فضائل اخلاقی باشد بار بدبختی می توان امیدوار رد که اطفال آنها در زندگی بشریت و ترقی مایند و صاحب اخلاق و ملکات پسندیده شوند .

قسمت اعظم نفوذ و تأثیری که زن در سازمان اخلاق دارد همیشه مجهول و ناشناس میباشد زیرا زنهای کارهای خوب و مهم خود را در کج خانه و بوسیله صبر و استقامت و برد پاری متبادی انجام میدهند و بدبخت شرح طفرها و موقعیت های صده آنها را کسی ثبت می نماید ، حتی در تراجم احوال رجال مشهور نیز کمتر دیده می شود که از تأثیر مادرها در ساختمان اخلاق و سیرت آنها ذکر کرده باشد . باوجود این مسأله آنها بدون اجر ، پاداش بی مانه و نفوذ و تأثیرات صبیق ایشان بعد از مرگ خودشان هم باقی مانده و تابد در نسل های آتی پایدار خواهد ماند .

اسامی رجال بزرگ در دنیا زیاد شنیده میشود اما از زن های بزرگ کمتر اسمی می شنویم و آنچه را هم شنیده میشود بیشتر از زن های « خوب » است . ولی باید اقرار کرد که زن ها چون نانی اخلاق و سیرت ستوده بشریت این کار آنها بهتر و روگبر از آست که پیده های قشعی عالی بکشند و کتاب های بزرگ بنویسند و شعر خوب بگویند . ( ژرژ دومستر ) میگوید « راست است که زها هیچ شاهکاری از خود به خود بیرون نیاورده ، کتاب نیی مثل ( اید ) و ( نور تلیم آزاد ) و ( هکت ) و فیور و ( مدرس مبتدی ) و ( توف ) داشته اند ، نه نانی با کلسای « سن پتر » ساخته اند ، قطعه موسیقی مثل قطعه « مسیح » در رده « هکت » « بولو » را تراشیده اند و به تالوی « رور قیامت » را کشیده اند و « علم حس و لمسکرت » را شایع کرده اند و اختراع کرده اند لیکن کاری را که آنها انجام نداده اند هر هم اینها را که بهتر در است یعنی پروردی دامن خود مردان فضل و با تقوی را که علی ترین میوه و ثمره دبا بشمار میرسد و روش

داده و تربیت کرده اند.

«دومیتر» در مکاتیب و تحریرات خویش همه جا اسم مادر خود را با محبت و احترام ذکر میکند و بواسطه اخلاق و ملکات فاضله وی تمام دنیا در نظر او معزز و محترم شده بودند؛ در جاهایی که راجع بوی صحبت میکند، میگوید «مادر فرخنده خصال من فرشته آسانی بود که خداوند، وقتا جسمی باو عاریت داده بود» مشار الیه ساختمان اخلاقی و تامل فطری خود را به نیکی و نیکوکاری مرهون تربیت های مادرش می دانست و وقتی در سن کهنات بطولت «دربار روسیه رفته بود پلزم معتقد بود که زندگانی او هنوز در تحت نفوذ و تاثیر تالیف و سرمشق های مادرش می باشد.

یکی از جالب ترین خصائص اخلاقی «ساموئل جانسون» این بود که همه جا راجع بمادر خود با محبت و مهرمانی فوق العاده صحبت میکرد. مادر او زنی عاقل و فہیم بود و از اول احساسات ملحمی را در متن وی جای میداد و «جانسون» نیز بشکرات محبت های وی از عبادات قلب خود همیشه اسباب و وسایل آسایش او را فراهم می ساخت و وقتی هم وقت یافت جانسون آخرین وظیفه فرزندی را چنان آورده کتاب «راسلاس» را در مدت قلبی نوشت و از عواید آن بخارج تشییع جماره مادرش را پرداخت و قروض او را ادا کرد.

«ژرژ واشنگتن» یازده ساله بود که پدرش مرد و خیال خود را با پنج نفر اولاد که واشنگتن ورثه ترین آنها بود بی سرپرست گذاشت. مادر واشنگتن زنی با کمال و نیک سیرت و فہیم بود و خود به تنهایی همه دار تربیت اطفال و اداره کردن خانه و املاک وسیع شوهر گردید و با کمال غوی از همه بر آمد. جدیت و مراقبت و خوش خوئی و نرمی او بر تمام موانع غلبه میکرد و بهترین پاداشی که در مقابل زحمات و مساعی خود یافت این بود که فرزندان او همه صاحب مقام و منزلتی ارجمند گردیدند و هر کدام آنها شافل کاری می شدند و ظایف خود را به شرافت مندی و سر بلندی انجام میدادند.<sup>۳۰</sup>

نویسنده شرح احوال «کرمول» راجع پسر او چندان بحث نمیکند و در عوض اخلاق و روحیات مادر او را به تفصیل شرح میدهند و در یکجا میگوید «مادر او زنی بود که قوه اعتماد بنفسی فوق العاده داشت و هر وقت بحث و اقبال بوی پشت میکرد او با کمال شجاعت حاضر به تحمل مشقات میشد. نجات و برد باری با پشت کار و صلابت در ساختمان اخلاقی وی توأم بود و با سعی لازمان خود چیزی کافی برای پنج فر دخترش تهیه کرد و آنها را بشوهر هائی داد که از جهت تمول برائت بالاتر از خانواده خود او بودند اقتضای او. راستی و صداقتش بود و در موفیکه دست تقدیر قصر باشکوه و ایت حال «را اقامتگاه او ساخت باز از سادگی و بی آلاچی زمان گذشته خود دست برداشت و همه فکر و خیال او، توجه سلاطین پسرش بود»

سابقا اشاره کردیم که مادر مائثون دارای قوای اخلاقی فوق العاده بود. همین حال را داشت مادر ولینگتون و مشار الیه ارجحیت قیام و اندام و اخلاق شایسته تمام بمادر خود داشت. پدر او بیشتر در قسمت تصدیع سازی و نوشتن قطعات موسیقی معروف بود. مادرش در ابتدا او را پسری باه و کورس مرس میکرد و بدلائلی چند نسبت باو کمتر از سایر فرزندان او محبت و علاقه نشان میداد<sup>۳۱</sup> تا آنکه بعدها کار های مردک و عده وی او را کاملاً بمادرش معرفی نمود و از آن بعد او را مایه

افتخار خود میدانست .

برادران «نایر» از حیث پدر و مادر هر دو خوشبخت بودند و خصوصاً مادر آنها «سارالوکس» از ابتدا سعی داشت که منتر آنها را با افکار عالی آشنا سازد و آنها را به تمجید کردن از کارهای بزرگ و فرا گرفتن روح شجاعت و دلیری وادار نماید و همین مراقبت های مادرانه بود که آنها را صاحب اخلاق و ملکاتی نمود که توانستند بوسیله آن تا آخر عمر در راه وظیفه شناسی و شرافت مندی قدم بزنند و لحظه از آن راه منحرف نگردند .

در میان رجال سیاسی و کلا و مثالین مادران «لرد باکن» - «ارسکین» - «پروگام» «کاینک» «کورن» «ادامس» «هررت» «پالی» و «وازل» از حیث اخلاق و معلومات خیلی مشهور هستند . «لرد پروگام» راجع مادر بزرگ خود در همه جا نامحید و احترام سخن میراند و او را مسبب اصلی تمایل خود بکسب فضایل و معلومات میداند .

مادر «کاینک» اصلاً ایرلندی بود و مزایای اخلاقی بساو داشت و پسر هنرمند او هم تا آخر عمر طلاق و احترام زیادی نسبت باو نشان میداد . قوای فکری و روحی او فوق العاده بود و نویسنده ترجمه اشوال «کاینک» درباره وی چنین میگوید «مجت و طایفه فطری که «کاینک» پدر خود داشت ثابت میکرد که آن زن دارای صفات و مزایای فوق العاده است . آشنایان و اطرافیان وی همه بقوای فکری وسیع او احترام میگذاشتند . در موقع مکالمه خیلی گرم و شیرین زبان بود و موضوعات وی همه تازه و غر و خالی از ابتذال بود . اشخاصی هم که آشنائی شخصی با او داشتند و با تازه او را ملاقات میکردند همه بقوای روحی و اخلاقی وی پی میبردند .

«کورن» نیز راجع مادر خود با عاطفه و محبت خصوصی صحبت میکند و بیشراف و کامیابی خود را در زندگی مرهون تعالیم و صالح مشقته او میداند و در یکجا میگوید «میرانی که از پدر بن رسید تنها قیافه ای زشت و اندامی ناموزون مثل قیافه و اندام خودش بود . اما اگر روزگار چیز دیگری بن عطا کرد که از قیافه و صورت و از مال و متاع دنیوی گرانها نتر است آن همه است که مادر من بزم از گنجینه فکر و اخلاق خود بن ارزانی داشته است»

وقتی «ادامس» رئیس جمهور امریکا در موقع امتحان یکی از مدارس دخترانه شهر «بوستون» حضور هم رسانیده بود شاگرد ها خطاباً خواندند که خیلی در او تأثیر کرد و او هم در تعلق جوابیه خود شرحی راجع تاثیر تعالیم مادرش در اخلاق و زندگی خودش بیان نمود و گفت «در زمان طفولیت من از بزرگترین ستمانی که باسان عطا شده است برخوردار بودم یعنی مادری داشتم که لیاقت تربیت اولاد خود را بوجه احسن داشت و من تعالیم منجیبی و اخلاقی خود را با تمام از وی اخذ نمودم . اگر هر دوره زندگانی من خاصی بد ا شده و یا من در دائره تعلیمات و تصایح وی اصراف چست ام تغییر آور تمام توجه خود من است و با ایرادی بر او وارد نیست»

برادران «واسبر» از حیث دیانت و تقوی مشاهیر کامل نوالدین خود داشتند و خصوصاً مادر آنها در پرورش قوای فکری و ساختن اخلاقی آنها خیلی مؤثر بود . پدر آنها عزم و اراده قوی داشت لیکن با خانواده خود گاهی سفت و خشونت رفتار میکرد (۱) . برخلاف مادر آنها دارای قوه

(۱) مثلاً یک وقت مصمم شد که جهان خود را حلال گوید زیرا مشاغلها از دعا کردن در—

## اخلاق

هم و ادراك زياد و ماضی ساده و تعجب و خلقی و بیان بود و عشق و انری پراستگونی و حقیقت داشت و اطفال خود را هم با اخلاق «بیرت خویش متعلق ساخته بود. در نتیجه تعلیمات او بود که اولاد وی از اول اقوابین و احکام مدعی اس گرفته و فکرشان متوجه این رشته گردید. در سال ۱۷۰۹ که دساموئل و سیزه در «وست مینستر» تحصیل میکرد مادرش در ضمن مکتوبی این جمله را بوی نوشت «صیحت من توانست که بر روی انجام کارهای خود طریقه مخصوصی را پیشگیری تا باین وسیله دلیقه ای از «اگرهای خود را بپرده لب کشی و سواي نا کمال آسای و راحتی و طایف خود را انجام دهم» ، ضمتا مقصود خود را از «طایفه مصرس» توضیح داده و میگوید «تمام کارهای انسان باید از روی مسلک و پرلنسیپ معینی انجام بگیرد» باینجه اجمعی را که برداشته «در بز» در آورده اس کردند همه کسی آن را نتیجه صایح و شویفات مادرشان می دانست.

در مورد شعرا و نویسندگان و صاحب گران نیز فوق و حساسات مادرها تأثیر و نفوذ صبیق در قریب و صح آها دانه است و بهترین شاهدش در «مصرس تاریخ ردگای «گری» «دوسور» «اسکات» «سوزی» «پولور» «شیلر» و «گوته» است. در «ری» «خوسوئی و ملاند» طبع خود را با تمام از مادر شویش باریت برده بود و از پدرش که شخصی خشن و تند خو بود علامت و ساه اخلاقی داشت. مشارالیه صاحب طبیعتی رها بود و بسیار سهل و ساده و بی حال بود ولی مملک الیحه نجات اخلاق و طهارت ردگای هیچ قیصه ای دای پت نمیشد. مادر وی پس از آنکه شوهرش او را طلاق گفت تا کماش خوبی خانواده خود را اندر سود ووهی ربات پامت «گری» سنگی برقری او هب سود و پرروی آن پوست «ایست استراحتگاه مادر» همراهی که چند مرتبه داشت و فقط یکی از آنها اخلد پدبخت بود که پس از وی زنده ماند؛ و حتی هم خودش وفات نمود وصیت کرد که جسدش را در کنار قبر مادر بچاک سپرد.

«گوته» بر ماسد «شیلر» خلاق و ساختمان فکری خود را مدیون مادرش بود. مشارالیه زنی فاضل و با معرفت بود و مهارت خاصی در «حرک و تنویق افکار جوان داشت و از کنجینه تجارب بی پایان خود علم ردگایی را باها میاموت. یکی از سیاحان مشهور پس از مصاحبه مفصلی با وی این جمله را گفته است «من حالا میفهمم که گوته چگونه مقام و منزلت فعلی خود رسیده است». خود «گوته» نیز طایفه و طایفه مخصوصی سبت بوی داشته است و در یکجا میگوید «مادر من لیاقت و شایستگی زدگایی را داشت و وقتی هم به «فرانکفورت» رها بود هر کسی را که سراغ داشت نسبت پادشاهی یکی و مهربانی کرده بود ملاقات وی مروت و ارا و شکر می سود.

«آری شمر» در اثر تشویقات مادرش به عاشقی پرداخت و اگر فداکاریهای مادرانه وی نبود هرگز (شمر) موهی نمیشد که وسایل کار خود را فراهم سازد، در موقعکه خانواده آها در

حق سدان وقت - ۱۰ ورز بود اما حسنی اتفاق ویلیم سوم که در اوقت پادشاه بود وفات پامت و مرگ وی مایع «مادر رفتن» این دلایل گردید. ما قریبش هم همین خشونت رفتار میکرد چنانکه دشمن خود را مل رهم بل و شیر به ازدواج با شخصی کرد که هیچ وجه لیاقت هم سری او را داشت.

شهر « در درخت » مانند اقامت داشت مادرش اول او را برای تحصیل به شهر « لیل » و بعد یاروس فرستاد و کافله هائیکه در این مسافت باز می‌نوشت همه پر از صباغ مشکه و عواطف و احساسات مادرانه بود چنانکه وقتی این سطور را در ضمن مکتوبی «وی» نوشت « اگر در موقعیکه من عکس ترا بدست گرفته صورنت را می‌بوسم و با چشم اشک آلود می‌گرم » « پسر عزیزم » تو حضور داشته باشی و حال مرا به بینی آنوقت منجمنی که برای من چقدر مشکل و ناگوار است که با من تعاملات تو صحت کنم و دقیقه ای باعث ازاد و دشت خاطر تو شوم . . . غریبه عزیزم ، کارهای خود را همیشه با سعی و جدیت با انجام رسان و قبل از همه چیز عفاف و تواضع را شعاری خود ساز . هر وقت خودت را در کاری سرآمد دیگران می بینی فوراً اعمال و آثار خود را با عظمت طبیعت و کمال مطه‌ب و « ایده آل » خودت مقایسه کن و چنان اختلافی و مغایرت کلی نباشد آنها مشغله ه بی‌مائی با تابع از تکبر و خود بینی درمان خواهی ماند .

حدیث سال صد که « شعر » خوش پر و صابر ولاد « برانده » شده بود صباغ مادرش را باطرا می آورد و همان ها را غرضان خود یاد می‌داد . این است که قوه سرشتی خوب همیشه باقی و پابدار ماند ، و سر به سل دیگر مدخل ندارد و با این سه جوان و ازه نگاه داد ، در مکتوبی که « شعر » در سن ۱۸۶۶ بدختر خود « ادم و زولین » نوشت است صباغ مادر مدافعی خود افتاده و می‌نویسد « دختر خان کلمه « اید » را همیشه در خاطرم داشته باش . مادر زرتکه هم هرگز این کلمه را از خاطر خود دور نگیرد . . . حقیقت امر اینست که انسان از زلدگانی خود هیچگونه نتیجه مفیدی نمیتواند حاصل نماید مگر به وسیله سعی و عمل یا با فداکاری و از خود گذشتن . اگر ما طالب سعادت و آسایش هستیم باید حسن فداکاری داشته باشیم . حالا که من پیر شده ام و به مرحله آخر زلدگانی رسیده ام اعتراف می‌نمایم که در تمام طول حیات خود لذتی از فداکاری نالرم . بدینهم ، شخص قائل همیشه کلمه « ممنوع » را شاد خود می‌سازد . فداکاری و ایثار بی‌سببی از بزرگترین فضایل عیسوی مسیح بود . »

« میله » مودر فرانسوی در مقدمه یکی از کتبی هنده در خود این - حلال را راجع به مادرش نوشته است و در مقدمه کتاب مزبور انتشار یافت ماحدث زیادی در اطراف آن ایجاد شد ، « در حین تحریر این سطور فکر و خیال من متوجه رویی است که دگر - لال ناصر میباید با فکر صائب و عقل سلیم خود در این مناقشات با من کمک بیکرد . سی سال است من اوی جدا شده ام و در موقعیکه اوس را باید مرگ می‌گذاشت من هنوز مثل بوم ، مذللک با و خارنه وی دوست در فکر من باقی است و هرگز در عمر شریفش او را فراموش نکرده ام . بچاره دان من در حیا و محبتها کشید و تحمل فقر و مسکنت مرا کرد لیکن دست تقدیر او را رده گذاشت که وورکار خوشحالی مرا بسند و از دوره کاروانی و اقامت سطحی برد . من در این سالی عت اندوه و آرزو دگر خاطر او می‌شدم ولی امروز وسیله برای تسلی دادن دل غمناکه و سارم که حیران گذشتار کرده باشم . حتی بدنام جسد او را در کجا بکاش سپرده اند زیرا در انوقت من اقامه و تاثیر پوتم که اسعدت خریدن



پیرایه را برائی او نداشته ام .

باوجود اینها چقدر من در زندگی مدیون او هستم ، گذشته از شکل و قیافه و رفتار و حرکات در طریقه صرف زدن و طرز فکر کردن هم نمود و تأثیرات او را در خود احساس میکنم و طاعت انگیزان با تاریخ حوادث گذشته انس گرفته ام و یاد مردمانی که دیگر در عالم وجود ندارد دردمند ، غمخوارم اینست که غم من اندام در شرائین بدم دور دارد .

حالا که من خود بطرف پیری و مراد و ایستادن هم ریش میروم در مقابل دیون و قرضهای بی حساب خود نا و چه اجر و پاداشی می توانم بای بدم ؟ - فقط يك جبر ، و آن اینست که بوسیله این کتاب از حقوق زن ها و مادر ها مدافعه کنم و اسباب رضایت و خوشنودی و انعام سالم « (۱) »

در همین حالیکه مادر بوسیله نفوذ و تأثیر خود می تواند فکر صنعتی یا روح را از اش ۱۰ متوجه خوبی و نیکی سازد همانطور هم میتواند فکر او را بطایفه ای و شرارت بکشد ، «ترین شامه این مسئله اخلاق و روحيات دارد این است که میل زل زدن و اندکان ۱۱۵ و اعطاء و حس تنفر و انحصار و حالت عصبانیت و ی همه را مادر زشتی و متکبر و نفرو او در این ایجاد کرده بود . مادر او کامی با کمال درستی و خشونت وی را تنبی و شجاعت می کرد و اغلب اتفاق می افتاد که در موقع ششم و هفتم خود سرخ بغاوی یا هر چیز دیگری را که در دسترس خویش می یافت بطرف او یرتاب می نمود (۲) »

در نتیجه همین رفتار و تربیت ، منجمار مادر بود که زندگانی باین گرفتار انهمه مشقات و شداید مادی و معنوی گردید و سایر ااکام باسه منزلت ارجسته خود جزایس و محنت و نامرادی صبی از عالم برد و تأثیر زمرر که در زن مسئولیت از دست مادر چشمه بود تا آخر عمر در وجود او باقی ماند . همین که در مدرسه معروف عرب (چاد و ) بگریه ،

دیگر زین بک را به و مشورت در دست کشید ، پس در اندیشه های تاریک و افکار غلبه فرو رفته ام منجم بعد از آرای منحل رده است که از آتش تصورات مانده دیگری می جوشد و بعد از این ریزد ، در نهایت گنه روح و قلب من در جویای تربیت و رام نشد و سرچشمه حرانم پ زهری کشنده آلوده و مسمر گردید !

چنین تربیت ، نفاق ، هفت «دقوت» ، کثرت معرفت ندان کاملی از اخلاق مادرش بود . مادر وی با آنکه سر به دستش لوث بده بود مملکت داداشی خود را در اندک مدتی تلف کرد و هفتاد چهره از بره آرد ، و پس بر دامد زر بهر از - - - در وقت که گرفتار زندان بود کفخی باین مش - - - در برش - - - مر بری بدهات ترشایم جیس و بدهات - - - زودتر حدوث

(۱) « که حساب مکنش ها رسد و شاود هاه تألیف بپشد ،

(۲) « که در علم برک لرد این ببرد است که قبل سازی صورت حساب مطالبات خود را از این فرشته ز صلا این پس اره ها آید بدی شنیدن و حسابی میشود که ما با سکه میگرد ، می میرد .

را بدینجا برسان و مادت را از این وسط خلاص کنی « « قوت در جواب وی زشت « اندر جان  
 نهم همین نصیبت گرفتادم و الان در مجلس هستم . باینجهت قادر نیستم وظیفه خود را نسبت به آن  
 مادر هرگز با انجام رسانم » ۱

مادر جاهل و نادان فکر فرزند خود را با عقاید و احساسات سخیفه می آمیزد و هوش و قریحه ذاتی او را  
 لاسد میکند چنانکه مادر « مادر » عقیده غلط مکتب « و سوسه » و بر نادر دوسن پر « و اراحم پرده گانی  
 پوی آموخته و مرتبه شور و هجان احساسات ملیش او را بهی آنکه مدافعه بدهد بیشتر تمهید نمود و شاهر  
 دجاء را مادرم ادم گریزاز اشک و محنت و ناکامی نبود . اما مضحک اینست که لاچارترین در کتابت  
 اعراض خوش را تمهید تسلیم میداد که « باید سره تقی جواغان باشد » و همانطور که مشارالیه  
 پس فسد مادرش بود همانطور هم او را فرزند فاسد و عاشق باید دانست « سن پور « راجع بوی  
 مکتوب « لاچارترین صاحب مواهب فطری زیاد بود اما نمیزانست هیچکدام را درست نکار بیاندازد  
 و از آنها استفاده نماید قطعه قوه و استعداد خصوصی در استعمال الفاظ داشت و از این حیث میتوان او  
 را به « لی سیر انگری » تشبیه نمود .

قبلا گفتیم که مادر و دانشکدن « لی سیر » و کاروان بود « باید دانست که این صفت برای  
 جوان عموما لازم و ضروری است زیرا آسایش و خوشبختی خانه ها و خانواده ها : ط به قوه تدبیر  
 و کاردانی آنها میباشد و باینجهت امور زندگی محتاج به قوه اداره کردن و ترتیب دادن است . اداره یک  
 خانواده هم عینا مثل اداره آس یک مغازه یا بانک است و احتیاج به صفت و مراقبت و پشت کار و  
 سره جوی و ترتیب و انظم دارد و اینجهت همانطور که مرد ها در کسب و تجارت و صنعت لازم  
 است قوه تدبیر و کاردانی داشته باشند زن ها هم برای انجام امور خانه داری و خوشبخت ساختن افراد  
 خانواده خویش بطور حتم باید از این دو صفت سهمی داشته باشند .

اجمال عقیده عموم پیران و ده است که زن ها چون مداخله ای در کار های مربوط بپرد ها ندارند  
 بالطبع مملوئی راهم که مرد ها برای کار های مخصوص خودشان مبادرت باید فرمایند . برای  
 مثل علم حساب را ؛ نه ؛ قرائت میهم « دستر برایت » میگوید « یک دوره کامل حساب به ذهن  
 بیاموزید و او را روی کمال کنید « - چرا ؟ وای آنکه حساب قوه تیز بینیه و تناسب اشیا و  
 روح وقت و مراقبت و باطل میامورد .

حال بینیم چه عده دختر ها حساب را کمال تحصیل میکنند . البته عده خاصی کمی - تشبیه این مسئله  
 به میشود ؟ همینکه وقتی دختر ها بجهان شوهر میرند چون با ارقام آشنا نیستند و طریق حساب را  
 خوب نمیدانند تعامل بین شوهر و شریک و شریک نمیدانند . در بابا در هر روز در اشتباهاتی میشوند  
 که باعث نزاع و کشمکش می گردد . زنیکه « از امور دنیا و دین و طبایع قوه حساب  
 ندارد نه ؛ اغلب « نه ؛ باینجهت مرد ها حساب را پیش گرفته اند و در آن آسایش خود را غنای بخش میبازد  
 « بود » در طریقه نیز باینجهت « ده کرد » داشته اند و در این میان است زیرا کار بدون  
 طریقه موجب مفسد است و در هر وقت و در هر حال در هر وقت و در هر حال در هر وقت و در هر حال در هر وقت  
 طریقه اینستکه انسان در هر وقت و در هر حال در هر وقت و در هر حال در هر وقت و در هر حال در هر وقت  
 مباشر تولید از چار و بی بری در هر وقت و در هر حال در هر وقت و در هر حال در هر وقت و در هر حال در هر وقت

سروکار دارندگان می پرند که با آنها شکر کرده است و عداوت خواسته است در نگاهداری وقت دقت کند. برای مرد اگر در وقت بستره بپوشد اما برای زن متود و طریقه از یولهم گرانها تر است چونکه آبایش و راحت و خوشبختی خانواده مربوط بان میباشد

یکی دیگر از صفاتی که برای زن و مرد مردود دارای اهمیت فوق العاده میباشد حزم و احتیاط است. حزم و احتیاط نشانه عقل و درایت است و موجب آن قوه تمیز و قضاوت صحیح در انسان میباشد. هرگز صاحب خصیصه احتیاط باشد هرکار صحیحی را بموقع مناسب انجام می دهد و دست هرگز روی مرد ندارد. موقع و طریقه و وسائل آن را بمقت مر سنده و به اصلاح می گذارد و آب نمی ریزد.

### عقل و تجربه در ایجاد حس احتیاط و حزم دخالت کلی دارد.

بنابر این مقدمات چاپرها برای آنکه بتوانند امور را که در زندگی روزانه دنیا باها محول شده است بدروستی انجام دهند لازم است قوه تدبیر و کارداری را درخود پرورش دهند و علاوه برای اندازه کردن خرد و پرتواری و تربیت طفل باید بمقداری سطومات و قوای فکری مجهز باشند تا بموقع ضرورت بدان متصل شده و از آن استفاده نمایند.

**تجربا محبت و علاقه طبیعی برای مادر ها کافی نیست.** شعور فطری پرا حیوانات هم دارند و احتیاطی به تربیت و پرورش ندارد بلکه هوش و قوه دراک انسانی است که مورد احتیاج دائمی خانواده میباشد و باید افزا تربیت کرده و پرورش داد. دست تدبیر حفظ صحت و سلامت جسمانی نسل آیه را بهمه زن ها واگذار کرده است و بطوریکه همه میدانیم قوای فکری و اخلاقی انسان مستقیما مربوط بقوای دنی او میباشد. مادر ها وقتی میتوانند صحت مزاج و پرورش و اخلاق اطفال خود را تأمین نمایند که باقوانین طبیعی تا اندازه ای آشنا باشند و برطبق آنها رفتار نمایند والا بسون آشنا شدن با این قوانین محبت و علاقه مادرانه اها غالباً باجسد اطفالشان بفاک می رود (۱)

**قوای فکری که در زن و مرد بودیه گذاشته شده است برای آنستکه بکار یفتند و توسعه پیدا کنند نه آنکه بلا استفاده و نمر مانده و در نتیجه دوبروال برود.** عطایا و مواهب طبیی بیهوده و بدون مقصد و منظور به انسان عطا شده است و خالق متعال در عطیات غویش ممکن است کامی نفرط کند ولی هرگز آنها را فاسد و هدر نینماید.

**زن برای آن خلق نشده است که وجودی عاطل و بی اراده باشد و فقط بکار زینت و تفریح مرد بخورد.** برعکس حیات زن به برای خودش و به برای دیگران حائز اهمیت فوق العاده است و وظائف مهمه و مهمی را که باید در زندگی انجام دهد جز باستانات

(۱) مطابق احصائیه هائیکه در دست هس تقریبا يك ثلث عده اطفالیکه در انگلستان متولد می شوند همه ساله تلف میگردند و علت آن فقط آشنا نبودن مادر ها و دایه ها بقوانین طبیعت و ساختن بدن انسانی و ندانستن فرایند هوای آزاد و آب يك و غذای سالم است. حیوانات بواسطه آشنائی طری با غالب این قوانین مانند انسان اینهمه تلفات نمیدهند.

فکری تربیت شده و قلبی رؤف و مهربان نمیشود. درست انجام رساندن وظیفه حالی زن در عالم عبادت از آن نیست که قسمت عده وقت گرانهای خود را صرف خود آرائی و زینت های بی معنی نماید زیرا با آنکه این خود آرائی ها گاهی در برانگیختن روح جوانی و تولید حس جمال پرستی مفید واقع می شود ولی منذلك فی حقیقت در امور زندگی حقیقی دثرهای کمترین دارد و تأثیری نمیباشد

رومی های قدیم بهترین خصلتی را که برای زنی خوب قائل بودند این بود که «در خانه بنشیند و بدشتن نفع مشغول باشند». در همین عصر حاضر هم عده ای بر آنست که معلومات هر زنی در شیمی باید آنقدر باشد که بتواند در خانه را در حال جوش نگاهدارد و در چغرافی با باغ های که اطراف خانه را بهر درخت و گیاه و فیه شده اند «باغبان» که وجود زنها چندان خوش و بی نبرد و در زنها با نظر تنبلی و شریعت مرا گیرد. کتب مطبوعه زنها جز انجیل و کتاب طباشی کتاب دیگری لازم ندارد. این کتاب را جمع باخلاق و تربیت زن مسلماً باطل و بی معنی و دال بر عدم دینری رکوتاه نظری است لیکن از طرف دیگر تعلیم اینهم که بین ایام در میان بعضی ها رسوم یافته و رسیده تربیت زن باید بکسی باره مساوات باشد و در حقوق و اختیارات فردی واجتماعی هیچکدام فرقی باهم نداشته باشد و مرد را بر زور خرد زندگانی متنازع بقا مثل هم رفتار کنند این مفیده هم بسیار غیر طبیعی و خارج از حد است.

بطور کلی عنوان تعلیم در تربیتی که در آغاز زندگی برای مرد مناسب است برای زنها مفید و مناسب می باشد و هر قسم معلومه که فکر هر مرد در تربیت نماید و بکار او بشود همان هم در توسعه فکر زن دخالت دارد و بکار او خواهد خورد. همان طری و نتایجی که تعلیمات عالی مرد ها را ایجاد میکند آنها هم تعلیمات عالی را جهت آنها لازم و ضروری می سازد. زنی که خوب تربیت شده و تعلیمات عالی را دیده است دارای وسع فکر و هوش و فراستی خواهد شد که در خانه داری و انجام امور خانوادگی فرق اندک بوی کک خواهد نمود و قوه فردینی و مال اندیشی در او ایجاد نمیشود که بتواند وقایع و حوادث غیر مترقبه زندگی را تا اندازه ای پیش بینی کند و بوسیله لازمه تدابیر آنرا از پیش بیند. زن اگر صاحب فکر تربیت شده باشد بوسیله آن بهتر میتواند خود را از همراه شدن و قریب خوردن مصلحت طلبان تا بوسیله چنانست و سادگی. اگر قوای اخلاقی و روحانی دامت باشد تأثیر و نفوذی در دیگران بیشتر خواهد بود تا اگر صاحب جمال و زیبایی باشد و بالاخره بالاترین اساس و منشأ آسایش و سعادت خانوادگی عبارت از کردار و هوشیاری و حسن استقلال تنس زن است.

ولی در عین حالی که اخلاق و روایات زنها باید طوری تربیت شود که راحت و آسایش خود آنها را تأمین نماید بایستی در هیچ تربیت آنها هیچ تعلیمی - سعادت دیگران نیز در مد نظر گرفت. اگر زن ها صاحب اخلاق و ملکات غصه باشد مرد را بطریق اولی قند این مزایا خوانند کرد و از آنجا که کیفیت زندگی مثل مربوط به تربیت تربیت است. اگر زن است تأثیر این تربیت زنها را باید چنانکه در حدیثی آمده است «مردی که با مردی که با او اخلاق مرد ها و قوای فکری و روحی آنها هر دو می شود نیست فکر در حلال دنیا میبرد و این دوقوه توانا رو به ترقی و تکامل پروردگار و سعادت مرتب و منظم تر آورده و بیشتر و ابرقاه آنها ثابت تر

و قائم نمیگردد.

پائتون اول میگوید « فرانسه احتیاج میرم بوجود مادر دارد » و مقصود او این بود که فرانسویها محتاج تربیت خانوادگی بدست زنهای پاک سیرت و باوقاری هستند. انقلاب کبیر فرانسه بهترین مثل و شاهد این قضیه بود که وقتی از تهاذیب و تربیت زنهای فحلت شود بزرگترین بلا یا مصائب بر سر جامعه وارد خواهد آمد. در موقع ظهور انقلاب هرزگی و فساد اخلاق بشام طبقات اجتماع سرایت کرده و حس حیاضی و شهوت رانی ملکات اخلاق و تقوی و دیانت را محو و پایمال نموده بود. زنهای در گرداب فساد اخلاق غوطه ور بودند. حس اعتماد و وفاداری از میان مردم رخت بر بسته بود. با پدرها و احترامات آنها کسی وفای نیکداشت. غایب و غایبه همه فاسد الاخلاق و فحلت و طهارت خانوادگی که بمنزله رفته اتصال و پیوند جامعه است از میان رفته بود. فرانسه بی مادر شده و اطفال همه ول و افسار گسیخته بودند. در چنین موقتی انقلاب « در میان فریاد و دلوله زنهای سرکش و هوارات آنها » ظهور کرد (۱)

اما از این درس عبرت نتیجه حاصل نشد و مملکت فرانسه باز هم بواسطه فقدان روح انتظام و اطاعت و حس عرد داری و اتحاد بنس و سایر ملکات اخلاقی که فقط در خانه میتوان تحصیل نمود میگرد گرفتار شدائد و بلیات عظیمه گردیده است. پائتون سوم ضعیف و انحطاط فرانسه و افادین عاجزانه آنرا در زیر پای دشمن نتیجه مستقیم فساد اخلاق مردم و عقب در غلط آنها بیاضی و غوغا گندانی می دانست. بنا بر این هر وقت ملت فرانسه بخواهد قدی علم کرده و دوباره سر بلند و با عظمت بعوده ابرو

(۱) تاتر (تیکارو) تالیف پومارشه که کسی قبل از ظهور انقلاب نوشته شده و مردم فرانسه

بامیل و شوقی فراوان آنرا استقبال نمودند بهترین صرف اوضاع اخلاقی تمام طبقات آن دوره میباشد. « هربرت اسپنسر » میگوید ( مردم در جزو هر طبقه ای - خواه عالی، خواه متوسط و خواه پست باشند ناز افراد یک جامعه هستند و دارای یک تنوع اخلاق میباشند و در تحت نفوذ و تأثیرات همان عصر و محیطند. قانون مکانیکی که میگوید اصل و عکس العمل با هم مساوی است نسبت قوانین اخلاقی نیز متعلق میباشد. هر کس هر رفتاری با دیگری کند خواه خوب باشد و خواه بد تأثیر آن در هر دو مساوی خواهد بود. همینکه مردم رابطه و بسنی با هم پیدا کردند دیگر تقسیم طبقاتی و اختلاف فقر و ثول نیز نمیتواند مانع اختلاط و آمیزش منوی آنها گردد...

همان عواملی که بخوریت افراد را هم یک و متناسب با جامعه میسازد همان عوامل نیز تجانس و مشابهت اخلاق ملی را محفوظ نگاه میدارد... ملایمیکه عوامل و تأثیرات محیط افراد یک جامعه را بهم متصل و مربوط ساخته و آنها را در حال اختلاط و آمیزش نگاه داشته است نباید تصور نبرد که حتی یکی از طبقات آن جامعه هم از حیث اخلاق با سایرین فرق و اختلاف دارد. در هر طبقه ای که انحطاط و فساد اخلاق مشاهده کردید بطور قطع بدانید که همان انحطاط و فساد هم بالسویه در میان سایر طبقات موجود است و علالت شروع و باوطاعون اجتماعی است. وقتی یک قسمت از بدن جامعه مریض و فاسد گردید سایر قسمت های بدن نیز مطلقاً نفع اند تراست سالم وی عیب بماتند.

از کتاب « موازین اجتماعی تالیف اسپنسر »

فرض لازم است که بگفته می‌شود اول صل کردند و « تربیت خانوادگی را بدست مادران فاضل و باتقوی » در میان افراد خود رواج دهد .

**نقوذ و تاثیر مادر در همه جا یکسان است و اهالی تمام ممالك عالم اخلاق و آداب و روحیات خود را از مادر ها کسب مینمایند .** هر وقت مادر فاسد شد جامعه نیز فاسد میگردد و هرگاه اخلاق مادر پاک و معطر بود ملت نیز تطهیر میشود و در برقی و تکامل میرود . بنا براین اگر زنها تربیت شوند مرد ها نیز تربیت خواهند شد . اگر اخلاق آنها پاک و تهذب گردد اخلاق مرد ها هم تهذب خواهد شد و اگر وسعت فکر و آزادی با آنها داده شود پیشرفت و ترقی جامعه تامین خواهد گردید زیرا اقوام و ملل مولود خانوادگی و بدست مادر ها ساخته میشوند .

با آنکه بدون شك ارتقاء و تکامل اخلاق منوط به تعلیم و تربیت زهاست معذ لك نمی توان تصور نمود که در مداخله آنها در سیاست و مشاغل اجتماعی ، و رقابت آنها در این زمره با مرد ها نتایج مفیده حاصل شود زیرا همانطور که مرد سی توان کار های مخصوص این را انجام دهد همانطور هم زن نمی تواند از عهده مشاغل مختص بهره برآید و « تجربه ثابت شده است که وقتی زنها از امور خانوادگی دست کشیده و داخل کار های دیگر گردیده اند مفاسد و مضرات آن برای جامعه فوق العاده بوده است . همین جهت یکی از بهترین اقدامات مصلحین و روح پرستان در این اواخر این بوده است که سعی کرده اند زن هارا از مشقت کار کردن با مرد ها در معادن و کارخانجات و محیره آسوده سازند . هنوز هم در پاره از ایالات شمالی معمول است که مرد ها در خانه باسراحت و تنبلی می پردازند و زنها و دخترها در کارخانه ها مشغول کار می شوند و نتیجه این شده است که در تمام ایالات مزبور ترتیب و انتظام خانه از میان رفته و اوضاع خانوادگی مختل و منشوش گردیده است (۱)

از چندین سال قبل در پاریس اوضاعی برقرار شده که بعضی از زن های ما هم امروزه همان اوضاع را برای خود در انگلیس تقاضا می کنند . در آنجا زنها بیشتر مشغول کسب و کار می شوند و در دکانها و مغازه ها قبول استخدام می کنند ولی مرد ها بدون داشتن شغل معین در خیابان ها و کوچه ها ول می گردند و قدم می زنند . نتیجه این اوضاع این شده است که

(۱) نگارنده در بیست و هشت سال قبل با اطلاعات و تجارب شخصی که راجع به موضوع داغتم بطور ذیل را در ضمن مقاله ای نوشتم و از آنوقت تا کنون با وجود مسامی و اقدامات لرده « شافتر بوری » در اصلاح اوضاع کارکنان ممالک احوال آنها همچنان وضعی که ذیلا تشریح میشود باقی مانده است .

« کارخانجات با آنکه موجب ازدیاد ثروت مملکت گردیده ولی تاثیرات عقیبه سوئی در اوضاع خانوادگی مردم برده است زیرا آسایش و راحت خانه هارا مختل ساخته . رشته پیوند و اتصال فامیلی و اجتماعی را از هم گسیخته . زن هارا از شوهر ها و اطفال را از والدین آنها جدا نموده است و بدتر از همه موجب انحطاط و فساد اخلاق زنها گردیده است . و طبعه عهده زن عیارت از انجام امور خانوادگی یعنی اداره کردن منزل ، تربیت و پرورش اطفال ، مرادات صرفه جوئی و اقتصاد و تهیه مایحتاج اهل خانه است ولی خدمت در کارخانجات او را از انجام تمام این وظایف باز داشته است . همین جهت —



## فصل سوم - تأثیر مصاحبت

- « بامردمان نيك مصاحبت كن تا خدمت هم يكي از آنان بشماردوي »  
 « ژورژ هربرت »  
 « من همیشه میل دارم از اشخاص نجیب پیروی کرده و از آنها چیز »  
 « بیاموزم »  
 « بمن بگو چه اشخاصی را می پسندی تا بگویم تو خودت کیستی »  
 « کسیکه میخواهد لغاش خوبی بشود باید سرمشق های عالی انتخاب »  
 « کرده و از روی آن مشق نماید . همینطور هم کسیکه دیل دارد »  
 « زاهدگانی منزله را بگذرد باید بهترین اشخاص را سرمشق و »  
 « آدولف خود فرارنده و اقتدر بکوشد تا برای آنها برسد و حتی از »  
 « آنها هم درگذرد »  
 « آون فلتام »

ترویج طبیعی غاواذگی در تمام طول عمر ادا، میباید و هرگز قطع نمیشود ، لیکن بهرور ایام موفقی میرسد که دیگر خواه ، نه تهائی در ساختمان اخلاقی آئیری دارد و جای ازا ترویج مصنوعی مدرسه و مصاحبت دوستان و رفقا میگیرد که وسیله قوه نموده و سرمشی سامعمان و قالب ریزی اخلاق را مداومت میدهد .

انسان خصوصاً جوانان با هر کس حشر و آمیزش داشته باشد بطبیعه ارا اخلاق و رفتار او تقلید میکند . مادر (زر زهررت) در صیحت به پسرمانی خود میگوید « همانطور که بدن ما از غذاهائی که میخوریم تغذیه و کسب ذروت میکند همانطور هم روحمان از صحبت و معاشرت رفقای خوب و بد کسب فضیلت و تقوی یا خبث و شرارت مینماید »

حال است که حشر و معاشرت ما با اشخاصی که در اطراف ما هستند تأثیرات صیبت در ساختمان اخلاقیان بکنند زیرا اسان فطرتاً مقتد است و همه کس پیش رزم در تحت نمود و تأثیر حرکات و آداب و انکار رفتار و معاشرت خود واقع میشود . « دورک » میگوید سرمشق و تقلید مراکزترین مبره بشری است که به ادا نماید در آن تحصیل میکند و هرچه دورگای دارد از آنها کسب مینماید . در لومه مخصوصی که « مارکیز دو کیکام » ترتیب داده و در « دورک » ابن جمله معروف را نوشت « بخاطر پیاور - شایعت داشته باش - استقامت کن »

قوه تقلید قدری در انسان ملامی و غیر محسوس است که شخص هیچوقت متوجه تأثیرات صیبت آن نیست . قطعاً وقتی اثرات در اخلاق و رفتار ادا می شود و مشهود میگردد که روسی ضعیف و قابل



تأثیر در جوار روحی قوی و مؤثر واقع شد باشد و تأیید تغییرات اخلاقی در نفس صریح بطور وضوح نمایان میشود. اما این قوه تأثیر را نباید منحصراً برواح و طبایع قوی دانست بلکه ضعیف‌ترین اشخاص هم در اخلاق و روایات اطرافیان خود تأثیر دارند و تأثیر آن را و نفوذ دارند و علت آنهم اینست که فکر و احساسات و ملکه عادت انسانی دائماً در کار است و سرشتی و تقلید طریقی را که در گذشته آنها میدهند «امرسون» میگوید دو نفر را و شبهه پس با اشخاصی که سالهای متبادی در یک خانه هم منزل بوده اند در طول زمان غری و عادت یکدیگر را کسب میکنند و اگر مدت جماعت آنها طولانی تر شود بقدری مشاهدات ایشان باهم زیاد خواهد شد که تمیز و تشخیص آنها از یکدیگر امری دشوار خواهد بود. بنابراین در صورتیکه اشخاص پیر این حال را در دست باشند بر آن در بطریق اولی همبستگی خواهند داشت زیرا طبیعت حیوان مانند غریب برمی آید و منتهی پذیردن هرگونه تأثیرات خارجی مانند اخلاق و عادات اشخاصی است که در اطراف وی هستند.

«سرجانتزل» در یکی از مکتوبات خود میگوید: «مردم راجع به تمام و تربیت خیلی حرف میزنند ولی از سرمشق و تقلید که بنده من مؤثرترین تمام و تربیت هست عمل میکنند. بهترین تربیت خود من در دوره زندگی سرمشق همی بود که از برادرانم گرفتم. افراد خانواده ما همه اشخاصی بودند صاحب استقلال فکر و اندیشه نفس و من در اثر تقلید و پیروی از آنها این ملکات را از ایشان فرا گرفتم»

مواظبی که در ساختمان اخلاقی دخالت دارد بیشتر در دوره رشد و نمو هر تأثیر خود را می بیند. سرمشق و تقلید در مرور زمان مدخل بنات میشود و عادت نیز رفته رفته بقدری کسب قوت میکند که آزادی در درازا سلب می آید و باید مجبوراً بطاعت و اقیان از خود بی سازد.

میگوید: «ملاطون علانی را که مسئول از این زشتی بود ملاطون را شانه زد و طاعت کرد. طاعت گفت و بر این کار کوشید. چرا از این راه مرا مدد می کند؟ - ملاطون در جواب گفت: برای آنکه وقتی همین کار کوتاهی را که عادت شد بکار می ریزد، بعد از مدتی عادت به این راهی می آید که اسان در حکم علام وی باشد و روح و سیاه دیده خود را در هر لحظه از اوج سازد. باین جهت است که «لات» میگوید بزرگ ترین خطر تمام و قوت در اسلام ایجاد قدرت و استقامت فکری است که اسان شوار با احساسات آن را شکر خداوند عادت بچنان در پیران غلبه می آید

با آنکه سرمشق و تقلید بطور نامحسوس در تربیت اخلاق تأثیر دارد و عادت هر روز باید سعی کنند که با آراسته در دست خود و تأثیر دیگران واقع نشود و وی مقتدر از اشخاصی که در اطراف آنها هستند تقلید و بر روی دیگران زور می آید. سبب اخلاق و رفتار خودشان «دوره» شود با اخلاق تقلید. هرکس دارای آئین و رسم و قوه را بدست که اگر آراء نامحسوس و مشاهدات بکار بیندازد میتواند سبب آن دوستان و رضای خودش را انتخاب نماید. جوانان فقط در اثر ضعف اراده و اشتغال بتمام حای آنها از هر جنبه و زیادت سانی خویش میفرستند و در فشار تسلیم متابعت و تقلید کورکورانه از دیگران میکنند.

دلی مروب است که اشخاص را باید از دوستان و معاشرینشان شناخت، البته هر شیاری با دوست و عالم با جهل و تربیت شده، بی تربیت هرگز دوستی و معاشرت نخواهد کرد. حشر و آشنایی با



گاهی اتفاق می افتد که زندگانی شخصی جوانی در اثر یک تقدیر موقع یا نصبت یک دوست عشقش بکلی تغییر یافته و در خط جدیدی می افتد . بهترین شاهد این قضیه تاریخچه حیات « ماری داریین » یکر از بلقین هندی است که در ابتدای جوانی زندگانی او تحت تأثیر و نفوذ یکی از همسرش در مدرسه متوسطه « نروو » واقع گردیده بود . ماریین درای چنانچه لاجرم در عین صفت منفرد و خصمانه بود و بواسطه نداشتن روح زنده و شاداب هرگز رغبت به بازی و تفریح نکرد و غالباً از معاشرت با جوانان مدرسه اش اجتناب می جست . همین جهت اطفال سرپر او میگزاشتند و هر وقت فرصتی می یافت به تفریح و استراحت و میبردند تا آنکه رحمت اتفاق یکی از شاگردان بزرگتر از خود او بود با او دوست شد و او را در تحت حمایت خویش گرفت بهم نام برد و از او فرمودیم در حاضر کردن دو سهایش بوی کمک بیکر ، یا آنکه « ماریین » نسبتاً شاکر گردید و در خانه سینه اش را به خدمت معذالک پیشو مایل بود که او را بدروسه هائی بیفزاید و باین جهت در سن یازده سالگی او را ، پدر از خون « اکسپورده » فرستاد ولی چون نتوانست از همده دوست آتی بر او مجبور شد مراکز تبرک در مدرسه « نروو » بماند و بعد از آن در کالج سرجان ، در « ریچ شرت » از حسن اتفاق وقتی قنیش هم باین کالج آمد بود و در آنجا همه دوستی پیش رفت ، تحصیل کرد ، در آنجا است محل مریور مانند آموز کاری شفق کبر به تشویق و کمک و هدایت درست ، ماریین بر حسب حال عصبانی خود نمی توانست زیاد مشغول مطالعه باشد و غالباً دچار تشنج اعصاب رند ، شربی میگردد و باین ترتیب او رفتن طبعی ملایم و بردبار داشت و به سبب و پشت نبود صحت کرد ، بود رفقه از مرصه و استنام در پایه دوست عصبانی خود گفت نمی ورزید . متاسفانه « ماریین » در « نصبت » به شخص زنت خو و بد اخلاق منع میکرد و او را شوق بکدر نموده میگفت « بوسیله قنیش تو را ترک کرد » ، خدمت او از انسان راضی و خوشنود فاشد ، و قنیش در تحصیلات وی بار کمک کرد به سال بعد مقدم زولین شاگرد را در مدرسه اعزاز نمود ، اما این دوست فمغرت و فرستاد به « ماریین » کسب معرفت را اشتیاقی برای خرد در دنیا نکرد ز زندگانی خویش در به آگاهی بر سر برد و مثل آن بود که بزرگ ترین آمال و آرزوی وی در عالم همین بوده است که اخلاق دوست مدرسه خود را تهتیب نماید و روح حقیقت پرستی را در وی بداند و از او برای انجام خدمت بزرگ و صدمه ای که بشده صدمه دار آن شد آماده و مجاز سازد .

عین همین قضیه هم در زندانی تصای > دکتر یلی ، اتفاق افتاد . دره و قی که > یالی ،  
محصل مدرسه > مسیح > در کجبرج بود . بنی صفات خوب و بد داشت که رقابیش بواسطه آهامم او را  
دوست میداشتند و هم منهنش میکردند . مشار الیه باوجود قوا واستعداد فطری ، ی نهایت تنل و ولخرج

و بی فکر بود و بعد از سه سال که داخل مدرسه شده بود هیچ پیشرفتی در دروس و تحصیل خود نکرده بود. یک روز صبح که شب را « پالی » بابت مسئول بشراب خواری و عیاشی گذرانده بود یکی از هم دس هایش بیالین وی آمده گفت « پالی » من دیشب از بس راجح بشو فکر کردم تا صبح خوابم نبرد. تو واقعا آدم دیوانه ای هستی ! ومن وسایل عیاشی را از هر جیب فراهم دارم و می توانم تمام سرم را به بطالت و تبیلی بگذرانم ، مطالبات هیچوقت دویی این کارها نیستم - اما تو که شخص قیصری هستی و وسیله و وسيله ای نداری زندگانی خود را اینطور بپای میذهی ، من با وجود نداشتن قوا و استعداد این همه میگویم که کاری از پیش بپزم : تو که استعداد مرکب را داری و صاحب قوای فطری هستی هیچ کاری نمکنی - من دیشب هم را در فکر چنین وحاشات تو بیدار بودم و امروز آمده ام که ترا متوجه اوضاع اسف انگیز خردت کنم ، اگر از بطالت و بیکاری دست نکشی و باز هم باین طرز زندگانی نکنی اندامی دمی تو دیگر قابل دوستی نخواهی بود و من از معاشرت تو اجتناب خواهم ورزید . »

این حرف چنان در « پالی » تاثیر کرد که از همان لحظه فکر و اخلاق او تغییر نمود و نقشه جدیدی برای زندگانی خویش کشید و با تمام قوا و جدیت آنرا پیروی کرد ، از همانوقت حس تبیلی و تن پوروی او مبدل به روح سنی و عمل گردید و بقدری در تحصیل خود سامی گشت که بزودی از تمام مدرسه های غرد جلو افتاد و در آخر سال موفق به اخذ تصدیق نامه گردید و بهر آن میتوان ادعا کرد که کارهای بزرگ و تألیفات عمده ای که بعدها از او بوجود آمد همه در اثر حرفها و نصایح همان رفیق بود .

همچنین باندازه « دکتر آرنولد » می به تاثیر نوه و سرمشق در اخلاق جوانان نبرده بود ، مشارالیه همین حس تقلید و سرمشق اطفال را بمنزله امری برای بالا بردن پایه اخلاقی مصطلح استعمال میکرد ، نقشه او در مدرسه این بود که اول شاگردانی را که دارای قوای و تاثیر در سایرین بودند با اخلاق و روحیات طایفه آشنا میکرد و بعد آنها را آلت و دست آویز قرار میداد که بوسیله تاثیر تقلید و سرمشق همان اخلاق و روحیات را در میان سایر شاگردان بپخش و تفرقه دهند ، « آرنولد » همیشه سعی داشت با اطفال بجهانده که همه آنها همکار خود او می باشند و مسئولیت اخلاقی مدرسه بعهده او و آنها مشترکاً واکفای شده است ، یکی از اثرات اولیه این کار عاقلانه این بود که در اطفال حس اعتماد و اطمینان تولید میگردد و بالتبع روح احترام نفس و وظیفه شناسی در آنها دمیده میشد ، البته در مدرسه « آرنولد » هم مثل سایر مدارس بعضی اطفال بد اخلاق و زشتخو یافت میشوند لیکن مدیر مدرسه دیده مراقبت بر رفتار و اعمال آنها دوخته و مواظب رد که اخلاق بد آنها سرمشق سایرین نشود و در دیگران سرایت نکند ، بقررت « آرنولد » ناظم مدرسه را تزد غرور خوانده و میگفت « آن در غرور شاگرد را می بینی که با هم راه میروند ؟ من پیش از این هر وقت آنها را بهم می دیدم - باید مخصوصا مراقب معاشرت این دونفر باشی زیرا هیچ چیز بدی از معاشرت در اخلاق و سیرت طفل تاثیر ندارد ،

دکتر « ارنولد » مانند سایر ملین زرك ، اخلاق و درجیات خودش بهترین تعلیم و سرعشق عسلین بود . در حضور او جوانان حس احترام نفسی در خود احساس می کردند که اساس و ریشه تقوی و فضائل اخلاقی ایشان می گردید . نویسنده شرح اسرار وی میگوید : « و در او برای شاگردان بمنزله سرچشمه روح نشاط و شادایی بود و تمایلی که در خصوص طریقه زندگی آنها می داد چنان در دهن ایشان جای میگرفت که مدتها مد از مرگ وی آنها را بطاعت آورده و بر طبق آنها عمل می کردند » این بود که « ارنولد » مرفق به تربیت و پرورش عده کثیری جوانان فاضل و با اخلاق گردید و بوسیله آنها خود و تأثیر منوی خویش را در همه عالم منتشر ساخت .

مینطور معروف است که « دوگالد استوارت » بر روح حقیقت پرستی و تقوی را در تمام عسلین زمان خود دمیده و « لرد کوکبورن » در باره وی میگوید : خطابه های او برای من بمنزله گشوده شدن در های آسمان بود و هر وقت کلام او را می شنیدم احساس روحی تازه در خود میکردم . افکار عالی او که در طی سالیات و جمالاتی دلکشی و شیرین بیان میشد ماهیت وجود مرا تغییر داده و مرا بهالهی دیگر وارد میساخت .

اخلاق در تمام احوال و مراحل زندگی تأثیر و دخالت دارد . شخص صاحب اخلاقی که در کارگاه ای مشغول کار است روح همقطاران خود را برانگیخته و عزم و همی عالی در آنها ایجاد می نماید . باین جهت موسی که « فراسکن » در لندن یکم کارگر معمولی بود اصلاحات اساسی و عمده ای در تمام اوضاع کار خانه ای که در آنجا کار میکرد بوجود آورد . همین طور هم شخص با اخلاق و دون همت با قصد و اراده اخلاق همقطاران خود را در پیستی می کشد و آنها را بهر یک خویش میبرد . « کاپتان جین براون » به امرسون گفت است که برای مسکون ساختن يك مملکت جدید یگانه شخص خوش اخلاق و با ایمان بهتر از صد بلکه هزار نفر مردمان فاسد الاخلاق است ، زیرا همین یک نفر اخلاق و روحیات دیگران را در تحت فرد و تأثیر مستقیم خویش در آورده و زندگی آنها را بر پایه بلندتری استوار می سازد .

معاشرت با مردمان نیک همیشه مولد خوبی و نیکوئی است زیرا اخلاق خوب مانند نوری است که به اطراف می تابد و نزدیکان خود را روشن میسازد . در یکی از قصه های شرقی کلی خویشو بزبان آمده میگوید : « من کلی محزونم و بیک مری نامکن ششم - کمال به پیش درمن اثر کرد - و گریه من این تا کم که هستم . » مرثی البقی معروف است که « الحسن مبال ال الحسن » از بد جز بدی و از خوب جز خوبی فراوادی بدیگران نمیکند . « کان موری » بگوید : « جای بسی تعجب است که از يك خوبی چندین خوبی دیگر بوجود میاید و هر عمل خوب بابا چندین عمل دیگر مشابه خود پدید میآورد و این دور و مسلسل هرگز گسیخته نمی شود مثل سنگی که در آب بیفتد و چندین دایره یکی بزرگتر از دیگری ایجاد

نماید تا بکناره آب پرسد . . . این جهت بقصد من تمام خوبی های که در عالم وجود دارد مگر آنرا از اذنه خیالی قدیم و تمام مجهول اریله با منتقل گردیده است . . « دستر روسکین »  
 بگوید « آنچه مولود شر و فساد است تولید فساد میکند و آنچه زائیده شرافت  
 و جوان مردی است موجب شرافت مندی و افتخار میگردد »

بجز این زندگانی رورانه هر یک از افراد بشر سزیه سر مشق خوب و بدی ست برای  
 دیگران و تاراجیه حیات مردمان یک هم بهترین درس صیقل و تقوی است و هم مؤثر ترین وسیله تنبیح  
 و تکوینش در کفایت و فساد اخلاق دکترا «موکر» در تعجید پیکر از کشیش های معاصر خود میگوید  
 « زندگانی او حسره کتاب منطقی بود که حتی شویر ترین مردم را هم به مقصد معائن تنگی و پیکر  
 کاری میبناست » . « دژ هیرت » در موقعیکه وارد خدمت آلیا شد گفت « قبل از همه  
 چیز من سعی میکنم که زندگانی خود را مقرون به صلاح و یکی را به مقصد که زندگانی عیاف  
 و با تقوی یکم ترش مؤثر ترین وسیله هدایت اخلاق مردم و تقوی آنها به بهشت اخلاق و سیرت  
 خود است این عصری که ما در آن زندگی میکنیم به تمام نیاز احتیاج به سرمدتی و  
 نمونه دارد گویا قاننده و قانون و باینسان . . . زندگانی خود را در حال سر مشق شدن  
 برای دیگران خدایم ساخت »

دو « هرد » احادی و - حق تیری کرد و مرده بود . . . رول او مقام اوجیند  
 خود اعتقاد میکرد . . « هیرت » در جواب به آنها گفت « من از این اتفاقات چیزی  
 نمی فهمم و فقط میدانم که خیال این قبل احسان ها و نیکی ها در روح من  
 اثر موسیقی نیم شب را دارد » . « آیک واتن » در تاریخیه حیات ژرژ هیرت می  
 نویسد که مشار الیه کافدی راجع بر زندگی مقدس و با تقوی به کشیش موسوم به «اندرو»  
 نوشت « اندرو » مکتوب از او خودش شواهد و شاگرد هایش هم نشان داد و بعد آرا در جیب  
 نقل پرروی فلش گذاشت و ناز و مزه آنرا از خود دور ساخت »

یکی داری موه عود و تلیر فوق العاده است و این جهت هر کس صالح و نیکو کار باشد  
 به منزل شاه صبی میبرد . . در کشور دله حکومت و سلطنت میکر . . در موقعیکه «ژرار بکوس»  
 در جنگ فعلی حراصی مهلب داشته و در پستریل عیال و عتاده بود قبل از مردن این پیرم را به رفیق  
 جیب و هیربان خویش « هیرت اندرو » فرستاد که « اگر من بمیرم میبایم وصیه صاحبان  
 قطع نمی گردید و اجام و طایع سنگینی که من محول کرده ام را به حشر و مشرب زیاد ما هم میشد  
 من یقیناً از آنچه که هستم هر وصال تر مشم . هیرت اتفاق می افتد که من با تو یا با غایت  
 هم منزل میشدم احساس روحی بلند و فکری پارت در خود میکردم . عمت و احترام شا دوش تادم  
 بک ار دل من بیرون ره »

بعضی اشخاص هستند که وقتی انسان در حضور آنها واقع میشود  
 روحی لطیف و مفرح در او دمیده میشود و مثل آنست که هرای آزاد گوهستان  
 را استنشاق میکند و بعد تمام آفتاب میروید . قره خود و تاثیر اخلاقی « تیس مور » به  
 اندازه ای بود که روح ضلالت و بیکی را در همه کس ممد و حسن پس و شرف را در آنها میکشت

«لرد پورک» راجع پادوست متوفای خود «فلپسین» میگوید: «عقل و ادراک او بر روی دل و قلبش میخورد و مانند آواز طبل صلابت قوی و فضیلت میداد و همه کسی را بدرستی و نیکوکاری دعوت میکرد»

قطب دین رجال بزرگ و مردمان خوش اخلاق اغلب در جوانان مؤثر واقع میشود و آنها را به تمعید و پرهیز از تجارب و شجاعت و درستی آنها وادار مینماید «شاوریان» قطب یک مرتبه و اشتگن را دیده بود و اثرات ملاقات و امام العزیز در روح وی باقی ماند. چنانکه خود او در شرحی که راجع ملاقات با وی مینویسد میگوید: «دل از آنکه من صاحب هیچکس، اشتیاق و معرفتی شده باشم و اینک از آنگاه جای خود شگفت و دو مؤبد که من بشعور وی رسیدم چیز یک ششش من هنوز در حسیس گنایم بودم و باید اسم من در یگروز در خاطر او باقی بماند. مملکت من سعادتمند که نگاه بصورت من افتاد و در آن لحظه که هر مرا گرم ندرای سات، آری تنها نگاه بزرگان رجال اثر سحر و جادو را در آنسان دارد»

وقتی که به دور و اطراف یافت رفیق او «فردیک پرسیس» این خط را در حق وی نوشت: «هیچکس مثل او دشمن مردمان دل و ست و مشوق و پشتیبان اشخاص صادق و متدین یارو معاون جوانان نبود» پرسیس در جای دیگر میگوید: «رأب شخص پهلوان و ورزشکار خیلی مفید است که اسرارهای همه پهلوان و دریافته باشد، از مشاهده تصویر مردمان مرگ و متقی هرگونه افکار شرعی و فاسد از ذهن آسانی دور میشود، بیکر از کاتولیکها که شمش زباز، دین پول سود هروقت میخواست کسی ثبات کند. اول بروی تصویر حروری مقدسی که در آواش آویخته بود پیده ای میکشید که او را زینت هارولیت، طرح به تصویر میبرد» میگوید: «هیچکس قدرت نمیکرد در مقابل آن تصویر کار زشتی بکند، بیکر از آن اثر آلهای دشا، به همبر (لور)، که دوازده اطاقش آویخته بود کرده میگرفت، هر چه اسباب شتر صورت صمد او نگاه میکند بیشتر حظ و استفاده روحانی می برد»

تصویر شخص بزرگی بر دیوار آویخته است خردش یکقسم حشرو مصاحبت است و اساساً نزدیکتر و علاقه مندتر صاحب آن میسازد. وقتی احسان خلیفه او که، میگوید: «اس بنمایند که او را چتر میشتاند و او را باط و سبب بیشتری دارد تصویر در حلقه است که روح - اخلاق او را روحی لندتر و اخلاقی پاکیزه تر متصل میسازد و آنکه ممکن است اخلاق فرد دیگری، با محبت و اخلاق صاحب تصویر، خیلی اختلاف و فاصله داشتند مملکت از حضور دائمی او در مقابل جسم ما هم وقوت شخصیتی در پادامه ایچود می نماید و ما را در راه و بیان مقصود قوت میدهد»

(موسس) همیشه اذعان میداشت که در اخلاق و سرب خود دین بزرگی به (پورک) دارد و در یکجا میگوید: (از تمام معلوماتی را که من از کتاب ها تحصیل کرده ام و تعریفات و اطلاعاتی را که در دوره زندان در این عالم است آورده ام حذف کرده تر و در برزم و رمان را که از تنالیم (پورک) کتب کرده و استاده هائی را که از مصاحبت وی رده ام در کتب دیگر جای هم یقیناً کتب دینی بر کتب اول شراعت چربید)

پرسور (تیندال) میگوید دوستی (فراذای) برای انسان پرتزله (سرچشمه نشاط و قوت بود و پس از آنکه یک روز صبر را در مصاحبت با وی گذرانید این جمله را در باره او نوشت) اعمال و آثار او مایه تعجب و تمسین است لیکن ماضی وی وسیله تسلی قلب و ارتقاء روح میباشد. من قوه و قدرت را دوست میدارم ولی باید فراموش کرد که (فردوسی) قوا و قدرت ذاتی خود را با ظلم و تقوی و پاکیزگی اخلاق آمیخته بود.

حتی ملایم ترین طبایع نیز در ایجاد اخلاق حسنه در دیگران دارای تأثیرات عمیق می باشند. ملا اخلاق (وردزورث) در تحت طوطی و تأثیر شاه ش (دروزی) واقع شده و داماد امر فرزند وی در فکر و قلب او باقی بود. با آنکه (دورری) در سال کرچگر از پراسرش بود مذلک ساختن اخلاق شاعر و عت قابل او شعر و انشای تا اندازه مهمی مدیون اخلاق و دوحیات وی میباشد. که شد (وردزورث) در صحنه قطعه میاید (چشم و گوش و عواطف و احساسات من و این نیمی که سرچشمه آنکها و عتقی و افکار و شادی های من است همه را 'هو' هم بمن داده است)

ما در این باب نرم و ملایم بر قره عتق و عراف میباید در ساختمان اخلاقی کاپیکه خودشان عامل به اخلاق بهی شده صند عود و تأثیر مید.

(سرانجام) میگوید - حق و عدالت را به چه وجود آورد. یکی تعلیم مادرم در موقعی که دحل بوم و بریکری وروب و تلمی که مدها او اخلاق و رفتار فرمانده فوج خود (سرانجام) مورد مکر (مور) از اجدادی امر صحت و نریای صاحب سب حواس خود را شناخته بود و هیچوقت از تشویق و ترغیب و تحفات سربر زید (سر) بر او را فوق المده دوست میدشت و باو احترام می گذاشت و بیشتر بواسطه همین محبت قلبی مست رئیس خودش بود که تریح (حک شبه جزیره) را نوشت و دیبا را مین این اثر قدس خوش بود ولی یک چیز دیگر هم باعث نوشتن کتاب مزبور گردید و آن تشریفات (لرد لاکند) درست صمدی (ایر) بود. چنانکه خود مولف در یکجا باین موضوع اشاره کرده و میگوید لرد لاکند، اول کسی بود که این اثر را در صبر من روشن کرد (راجع با اخلاق و دوحیات خود و باینکه نوشته شرح دل و ملوید (هیچکس ممکن نبود سر و کارش بوی بیفتد و تقریباً و اخلاقی او قاذری عمیق در وی میکند)

سرانجام در کتابی که دلتز مولف اول، جوتون داد، سوه تأثیر ماضی در ساختمان اخلاق است، خلی اشخاص مورد توجه که رفته و کمراهی جو را در زندگی مینویس صاحب و مشهوره و میداند و اگر و در قضا پس رفته در بلاد و تنجات دقت امروز هنوز وجود مده و دکتیر و بحوار مده طاف و داند صحت مکرد و می گفت یک رفته را یکی بگریید و رتی آن کار رسیدی مطمئن باشید که هر چه بیشتر در مده اومت آن بگریید زبانه تر صرف مده ای نه نید بیشتر امید پیشرفت و کامیابی خواهید داشت. شاید به خاطر دقت تره بود در دهستان حواس آموخته و آنها بکند. در من این التار را بشما میدید و هم و هم شما بادهی وجدیت آن







مردی و شجاعت و ادب از ملکات حتمیه اوست » « زول » بواسطه حسن تنجید و احترامی که نسبت به « جانشین » داشت شرح حالی برای وی نوشت که تا سال هفتاد و پنج زبانی نوشته نشده است (۱) راستی خود « بزل » باب دوازده مزایا و ملکات اخلاقی عالی بوده باشد که آطور مجنوب و فریقۀ اخلاق چنانسون شده و باوجود اشکالات همینان که در پیش داشته است آنسی از مصاحبت وی غفلت نبروزیده و از تنجید بیستایش از دست برنی داشته است . اما ذوقی میگرد بزول شخص ذنی الطبع بوده است و از حیث روحیه و طبع خود خواه و تجسس فکری محذور داشته است . اما برخلاف او « گارالیل » در مباحثه با صفات « زول » ستر رد اعتدال و صاف را نموده و میگویی باآنکه مشار الیه از حیار - با حق درخوردخواه بود . متذکر اینست که حق نسبت باساد و آ وزگار قمیم تر است و دانش عقاید حقیمیت را در داشتن این صفات و مزایا روشن شرح حالی باین طریق بر روی « جانور » از بحالات خود در دهائی دیگر نگوی « بزل » توانست کتاب خوبی بنویسد زیرا صاحب ضمیر و ذهنی بود که معرفت و دانش او تبحر پیدا کرد و علاوه بر آرای نظری و فلسفیه و فقهیه مسلم رفته بر مسائل فکری از فرد ،

غالب حیات، به صاحب فکر پاورد و کتاب هم سر و کار دارند همزمانی برای خوش احباب  
مینایه و آثار محمد و شریش میکنند. «الان نویسم» که در ده یکه شاگرد بنائی در شهر (پسندال)  
بود روزها بیاید. «این روز که میرت و آفتاب در غایبها می آید تا» سروالی است که از  
آنها بیرون باید از مرقی بدین روی ر شود. «ما وقتی این قصه را میشتیم بی اختیار بلوق و  
ذوق این جوان آفرین میگویم و عریک بی روی را برای این مسافرها نمید میگویم. «بگویند  
«سرجو روی دل و بی سن ده سالگی بود در میبلی دستش و ریا بر جسم» را کرده رحمت  
و من لباس «الکاحر» و لباس خرد را می آید بود که از نملاسه اثر و دست زرکی  
حاصل میشود. چندین سال بعد خود می آید. «می آید» که «هیوس» قاش «مرو» افتاد میگرد  
که او را «پند و باز سب» به «روز» سائر وقتی می آید بود خیلی میل داشت دکتر «جاسون» را  
ملاقات نماید وقتی حرم و یارب از ده و این همیشه در خانه و دستش را بدست گیره دوگناه  
چرخش یاری نکرد که در مرد و سدی رشت «دیو نیلی» بی رخی جوان بود بقصد ملاقات  
جاسون به از رفت و هر چند و «خلاف» «رذری» حرم. «نه» در ده. «لیکن اوهم از این ملاقات محروم  
و مایوس و زکشت زیرا او تر جاسون و «حیران» در رستده معظم چه «ساهر» قبل از آمدن او بدرود  
زندگی گفته بود.

ز طرف دیگر اشخاص، صاحب فکر کوچک و محدود می‌تواند، به مدد قلب چیزی را  
تعیین و حد کند. این اشخاص بعد از بسیار و با پیختن که از شناختن و احترام  
گذشتگان به اشخاص بزرگ و تره‌های خوب عاقل می‌آیند. طبعه‌ها و است و است و هرگز  
درکی را که به به باحاطت و بسی سجد میکند. وزغ از بیخه خود خوشگلتر کسی را

(۱) حسن یکی از بزرگداشتان معروف انگلستان در قرن هجدهم است و رول، دوست و شاگرد وی شرح حال، دقیق و مشروحی از او برشته است که در ادبیات انگلستان خیلی مشهور میباشد.

در دنیا تصور نمیکند . تاجر برده فروش اشخاص را از روی استخوان بندی و از حیث قوت عضلات آنها میثاق و مطابق آن برای آنها قدر و قیمت قائل میشود . وقتی «سرگود نری نر» در حضور یوب به تاجر برده فروش از اهالی «گنه» گفت تو الساعه دوقر از بزرگترین رجال دنیا را در مقابل خود می بینی تاجر در جواب وی گفت « من نیدانم بزرگی شما چقدر است ولی همینقدر میدانم که از شکل و قیافه شما خوشم نیاید . من مکرر اشخاصی را خریدم که براتب از هر دو شما چاق تر و قوی تر بوده اند و ده لیره هم بستر قیمت آنها را نپرداخته ام ؟ »

هرچند «لاروشوگوار» در یکی از تالیف خود میگوید که ما حتی در مومن بدبختی چنین دوسرین نرد هم از تن قلب چندان مثال و تمکین نمیشویم ولی باید دانست که فقط ارواح کوحاک و طبایع پست از محنت و ناکامی دیگران لذت میبرند و از پیشرفت و کامیابی آنها آزرده و مغموم میشوند . در دنیا اشخاصی هستند که روح و قلب آنها با جوانمردی و سعادتمندی مانوس نیست و این اشخاص از بدبخت ترین مردم عالم میباشند . کسیکه تنفر و انزجار را شمار خود ساخته و از همه چار قوت میکند خودش از تمام مردم بدتر و متفوتر است زیرا پیشرفت و کامیابی دیگران در هر کاری برای او بهر اثری عذاب و صدمه روحی میآید و قلبا آنها را آزرده و کسل میسازد این اشخاص نمیتوانند صاف و یابورند که در حضر آنها از دیگران تبعید بشود خاصه که شخص ممدوح همکار و همکار خودشان باشد . هر وقت کسی عجز شد و از صدمه انجام کار خود پرنماید این اشخاص از او میگذرند و عدم پیشرفت و پرا باسرت تلقی میکنند لیکن اگر کسی دو مقاصد خویش کامیابی حاصل نموده و در کار خود از آنها جلو افتد آنوقت کینه و دشمنی او را در دل میورند و هرگز از او دور نمی گذارند . از طرف دیگر اگر این اشخاص خودشان در انجام مقاصد خود پیشرفت نکنند و مرادی حاصل نه نمایند از همه کس بیشتر شیون و زاری دارند و هر چنانچ و وسیله پستی متوسل میگردند . حالت روحیه این قبیل اشخاص در این شعر به خوبی تشریح شده است :

حالا که خداوند بر قلب من نظر کرده و مواجیبی بوی عطا فرموده است .  
آیا من حق ندادم که باو غم بگیرم و زوی غرت داشته باشم ؟ -

فکرهای محدود و پست همیشه در صدد خرده گیری و عیب جوئی از دیگرانند و به هرکاری غیر از گستاخی و شوخ جشمی و شرارت با نظر بغض و استهزا مینگردند و بزرگترین تسلی آنها در دنیا اینست که اشخاص بزرگ و خوش اخلاق صاحب عیب و نقیصه ای باشند . زور مرمت میگوید «امر عاقل مریکب خط و حشائی نشوند کار جهل سخت و زندگانی بری آنها دشوار میگردد» با آنکه خردمند از احوال جهان عبرت میگیرد و از ارتکاب خطای ایشان اجتناب می ورزند معذلک به حال حاضر بهناهی از عقلا و پند گرفتن از اخلاق و رفتار آن ها میبندد . یکی از دوست کن آلمانی میگوید : هیچ خصلی در اسان مذموم تر از آن نیست که تمام فکرش متوجه کشف نواقص اخلاقی رجال بزرگ باشد . باید بلندی فکر و حسن گذشت و انفاض را از (پولیتیکورک) آموخت که وقتی او را متذکر ضعف و خیمه اخلاقی (مارنبورو) ساختند در جواب گفت « این شخص قدری بزرگ و ارجمند است که من این قبیله او را بکلی

[illegible]

معموف است که «توسیدیس» وقتی صف درد در مطبی «هرودوت» را ملاقات کرد که مشغول خواندن کتاب تاریخ عالم تألیف خودش بود و متنبهات کتاب مرور قدردی در وی اثر کرد که این اختصار بکریه ادد و همین «توسید» شد که مگر وقریه او متوجه علم تاریخ گردید و در نتیجه اثری بنام تاریخ چک (پلوپونس) از خود بوجود آورد «هینطور «دست» وقتی یکی از خطابه های «کالیراتوس» را شنید و فوّه بیان و فصاحت خطیب «آن در او اثر کرد که خیال ادد خودش را حق مرک و وزیر دستی شود و با آنکه برای رسیدن این مقصود سوافس و مشکلات عده ای از قبیل صعب و سراج و آهنگی صفا و نسکی «س دست عبدالله در نتیجه قوت هرم و اراده و مطامه و توجن مصادی سر نام پس مشاللات علم بود و در عالم غطابت شه تی بسرا برای خود اعزاز کرد اما این که را اسم اید داسب «دست» باوجود نام مسهی و جدیت های خود هرگز تراست اضافی را از صبح و بدو وگو بشود و از تمام خطابه های معموف او که ملازم دست هست «لایم صبح و کلب آشکار است و حویلی معلوم میشود که هرچله ای را درحمت ودفعت زیاد اشاه کرده است

سر، سر مصداق تاریخ پرانوشده و ائده سیاری است که ساختن اخلاقی رحل و سینه  
تقلید و اسی از اخلاق و سیر سایر رحال برك بوجد آئده اسب . سرداران و رما و باصقین  
و وطن بوستان و شهر و دستگران و سایر اسداس برك و معروف که ازج شری را با اسامی  
غرد مزین میسازد همه بوسیله تقدیر و افعال و رفتار پیشینان خود کسب آئدهاد و قوت گرفته اند و از  
سویشته حیات اسلاف خوش ماه گرفته اند .

اشخاص روك خانها حلب متحد و احترام سلاسل و ايها را ميخاطر ها را کرده اند چنانكه :

« فرانسيس دويلاسي ، هيتچه بي برده و قاتل ، «يكلاژ» صحت ميگردد و «ژوليوس سوم» و را پهلوي خود ميخاند. در صورتيكه عده اي از كيش ها و كاردالياها در حضور و تماشايتانند :

« شاول بسم » هر وقت «ني» را ميديد احترام او را به باز ميگردد و يك زور در موقعيكه قلم روي قاشي او در ده او اسباب شاول خودش غم شده قلم را بر داشت و گفت : « تو شايسته آي كه





« وقتی ما یاد نیایات هرز و گرانیهای خود میافتیم این يك تسلی برای ما باقی میماند »  
 « كه رجال پررنگان بكلی نمرده و از این ترقه اند و غالباً جمالات و كلمات آنها در این مجلس »  
 « تکرار میشود و از اعمال و اخلاق آنها سر مشق گرفته میشود و غالب نیایات و سر نهای گذشته »  
 « آنها موضوع مذاکرات و مباحثات ما واقع میگردد . متقدمین این پارلمان دارای اعضائست که خواه »  
 « حاضر باشند و خواه غالب همیشه عضو لایفك آن بشمار میروند و ادوا اصلاح و قوت مجلس »  
 « تأثیری در عضویت دائمی آنها ندارد . یکی از این قبل اعضاء « مستر کدین » متوفی است »  
 بزرگترین فایده ایكه از خواندن تراجم احوال مشاهیر بدست میآید اینستكه راه  
 و رسم زندگانی صحیح را بانسان میآموزد و روح قوت و اطمینانی تازه در او میدهد  
 حتی حقایق ترین اشخاص هم وقتی چشمان به عظمت رجال بزرگ بینند  
 ممکن است حس تعجب و تحسین در آنها تحریك شود و نسبت به خود امیدوار گردند و جرئت و شجاعت  
 یفا کنند . این برادران بزرگ كه از خون و نژاد خود ما هستند و زندگانی آنها  
 يكقسمت از حیات عمومی بشری است از درون مقابر خویش هنوز با ما تكلم میکنند  
 و ما را به پیروی از همان راهیكه خودشان در آن قدم زده اند دعوت مینمایند  
 و سرمشقی كه از زندگانی خود بما داده اند بهترین هادی و راهنمای حیات ما  
 میباشد . آری ، اخلاق عالی و ملكات فاضله بمنزله میراثی جاودانی است كه در  
 طی ازمینه و قرون باقی میماند و دائماً تولید اخلاق و ملكاتی نظیر خود مینماید  
 ضرب النمل چینی میگوید « حكیم دانشمند معلم و آموزگار صد قرن است .  
 اگر شخصی كودن و نادان را اخلاق و سیرت «لو» و قوف باید زیرك و باهوش خواهد گردید . » تا بر این  
 زندگانی اشخاص صالح و خوش اخلاق الی الابد سرمشق فوز و صلاح نسلی آینه خواهد بود چنانكه  
 شامری میگوید

« کسی كه در دلهای مردم زندگی میکند زنده جاوید است و هرگز

نیخواهد مرد »

كلمات طایفه ایكه مردمان بزرگ زبان آورده اند و سرمشقی ، از زندگانی خود بما داده اند  
 مهابت زنده و پایدار خواهد ماند و در فكر و قلب اخلاف و باورمادگان آنها جای گرفته باصلاح زندگانی  
 ایشان ترك مینماید و تا دم مرگ آنها را تسلی میدهد . « هانری مارتن » رجل اجتماعی كه در زندان  
 وفات یافت میگوید « اگر زندگانی انسان مقرون به غیر و صلاح بوده و خوبی صرف شده است مرگ  
 او هر چند هم كه فجیع ، رفت اكبر باشد اهمیتی برای او نخواهد داشت . جلال و عظمت واقعی  
 از آن کسانیست كه سرمشق و نمونه خوبی از اخلاق و خصال خویش برای انتساب  
 و نسلهای آینده باقی میگذارند »



## فصل چهارم - کار

«برخی از کارکن، خداوند هم بتو کمک - خواهد کرد» «کتاب اول تواریخ ایام»  
 «کارکن چنانکه گوئی برای کار زنده ای

عبادت کن چنانکه گوئی امروز خدایم مرد» «نور الدلیل بوسقای»  
 «کار است که انسانرا بسلطنت میرساند» «لونی چهاردهم»

«جز کار چه چیز دیگری را میتوان رحمت الهی در زمین دانست؟» «ساکبرک»  
 «بر هر شخصی واجب است که بر حسب استعداد ذاتی خود بکاری مشغول

باشد و وقتی میبرد و جدانش میخواهی دهد که هر چه در قوه داشته است  
 کار کرده و کوشیده است» «سیدنی اسپت»

کار یکی از بهترین وسایل تربیت اخلاقی است زیرا بوسیله آن حس اطمینان و  
 قانون شناسی و تامل نفس و نیک و استقامت در انسان ایجاد میشود و شخص را برای انجام امور زندگی  
 خود تربیت و آماده میسازد.

کار، قانون حیات ما است و بمنزله قاعده و دستوری میباشد که افراد و ملل را بطرف ترقی  
 و تعالی سوق میدهد. نعمت اعظم مردم بچوردنیک برای گذران و معیشت روزانه خود کار گفته لیکن  
 برای تمتع بردن کامل از زندگی بر همه کس فرض و واجب است که خود را بکاری مشغول سازد.  
 کار با آنکه ممکن است مانند بازی کران پرورش انسان باشد ولی از طرف دیگر بیک وسیله  
 کسب انضباط و عظمت میباشد و بدون آنها هیچ امری در عالم انجام پذیر نیست. پیشرفت و ارتقاء بشر  
 و سیر سریع مدنیت امروزی نتیجه و حاصل کار است و اگر ناهمبشد که کار در عالم منسوخ گردد فرزندان  
 آدم در اندک مدتی بپرک و فتنای اخلاقی گرفتار میگردد.

تباهی بپلا و آفت بشریت است و همانطور که زلزل آهنگ را میخورد  
 و آنرا فاسد میسازد بطالت نیز قلب افراد و ملل را خورده و آنها را از صفا و وجود  
 محو میسازد. وقتی اسکندر کبیر اراک را شکست داد فرمانی برای خود و مطالعه در آداب و  
 رسوم و عوائد آنها بدست آورد و مشاهده کرد که بزرگترین عاملی بظرف و سقوط آنها همان حس  
 حیاضی و تن پروری و زنده گانی آسوده به طاعت و تباهی آنها بوده است.

«سوروس» میراثور روم دوم، قریب که دوازدهم «پورک» یالین مرک افتاده بود آخرین حرفی که  
 پسرانش زد این بود که «باید کار کنیم» و وقتا هم هیچ چیز جز کار قدرت و عظمت  
 دولت روم را بدان پایه رسانیده و خود وقتوت سرداران آنرا در عالم بسط داد.

« پلی من » در جایی که اوضاع اجتماعی ایتالیا را در قرون اولیه شرح نموده می گوید در آن عهد زندگی دهقانان از حیث مقام و منزلت اجتماعی با مناسب و مشاغل عالی دولتی برابر بود چنانکه غالب سرداران فاتح و سربازان ایشان پس از انجام کارهای جنگی با کمال میل و رغبت بشغل فلاح و زراعت میپرداختند و غالباً مزارع بستان کسانی که فاتح جنگ های صده بودند و تاج جلال و اقتدار را دیوده بودند شیار میشد (۱). فقط «دوازده ساله مرده و غلام در مملکت زیاد شد و آن ها را بشاغل غنایه واداشتند کار کم کم خان و اهمیت اولیه خود را از دست داد و تنبلی و تن پردی در میان تمام طبقات رواج یافت و این همه منقوض امپراطوری عظیم رمانی حتی الزوم گردید»

**هیچیک از تمايلات نفس انسانی مضرتر و خطرناک تر از تمايل به تنبلی نیست و انسان را تمام توانهای خود را در مقابل آن حفظ و حراست کند .** « منتر گرن » از یک « سیاح غارسی که قفس اعظم عالم را گردش کرده بود پرسید چه منتهی را پیش از همه در میان نوع بشر صومئ دیده ای - در جواب گفت « میل تنبلی را » . مردمان وحشی و مستبد هر در چند احوال میل به تنبلی و یکنوی میزند و اصلاً یکی از خصائص طبیعی انسان این است که همیشه میل دارد بدون هیچ وجه و جهت نمره کار را بدست آورد . این میل طبیعی بقدری صومئ دود که « زمزمیل » است - دولت و حکومت اساساً برای جلوگیری از آن ایجاد گردیده است و یکی از وظایف اولیه آن است که نگذارد مردم سر را چامه باشند و با دسترنج و زحمت دیگران زیست نمایند .

**بطالت هم برای افراد مضر است و هم برای ملل و جماعات .** « سنی و تنبلی مرکز اثر پر جسته از خرد در عالم بوجود نیاورده است و هیچوقت هم نخواهد آورد بوسیله تنبلی نه از پشت میوان بالا رفت و نه مانع و مشکلی را از سر راه میتوان برداشت ، تنبلی و بطالت هرگز در هیچ کاری کامیابی حاصل نمی کند و جز شکست و مغایرت از عالم صبیی نمیرد . تنبلی بار سنگینی است که حمل آن روح را کسل و بدن را خسته و فرسوده میسازد و تولید نم و اندوه و محنت دائمی می نماید .

« برون » در کتاب ( تشریح حزن و اندوه ) علت اصلی هر مملکت و انضوی را تنبلی

(۱) پلی من « در کتاب ، تاریخ طبیعی » خوء فصل مشروعی دارد راجع باینکه در قدیم الا پیام زراعت و فلاحات طرف اهتمام فوق زاده رومی ها بوده و زمین های زراعتی را بر حسب میزان گاو بدی تقسیم میکرد اند و القاب اوله رومی ها تمام لغات و اصطلاحات فلاحی بوده است . ضمناً بگوئید در میان رومی ها هیچ عنوان و لقبی بالاتر از آن نبوده است که کسی را باسم فلاح یا زارع غرب بنامند و هر کس شابه گله و مویش خود را در مزرعه سبزی میچراید او را پدار میزدند و دهاتی ها و روستاییان پیش از آمدن شهرها در تمام مملکت احترام و اهمیت داشتند و خصوصاً شهر نشینان را مردمانی تنبل و یگانه میدانستند .

- « تاریخ جمعی » تألیف « بلوین » فصل سوم -

و یکاری میداند (۱) و در یکمای کتاب میگوید . یکاری بالای مبرم مغز و بدن ، موجد اصلی شر و شیطنیت ، مادر تمام خبیثات و جنایات ، یکی از معاصی کبیره و بستر و آرامگاه شیطان میباشد . . . . . سک یکار گر خوارگر و خوره میشود ، اسان تبل و یکار چطور ممکن است از ابراس و لا یا مسون ماند ؟ یکاری فکر پیرانب از یکاری بدن بدتر و مضر تر است . شعور و ادراکی که یکار و لا استفاده یقند پسرله رنك روح وبلا و آفتی عطیم است ماعطور که در گرداب ساکنی هوام و حشرات مودیه رشد و ما میکند ماعطور بز افکار بلند در سر شخص تنل ر یکار تولد گردیده و روز و روز فروبی میابد . . من حرث میتوام ادعاکنم که هرکس او هر صقه شواء زن و خواره مرد اگر تمام وسایل اسایش و راحت را فراهم داشته باشد و آنچه که دل ، قلش آرد و کند رایش آاده شود مادامکه دچار تسلی و سکاری است هرگز روی آسایش و سلامت راضی نخواهد دید و همیشه غلبه برشته ، کسل و زمرده خواهد بود و مادامکه نمیکند و آه میکشد و صبه میخورد ، از دنیا سیر و مزار است و هر ذنبه آرزوی مرگ پیرای ، شود میکند .

علاوه راین برتن ، یات ، میل دیگری هم دو هیج رسه دارد و کتاب شعور را جمله برار مننی دبل شتم میباشد . « اگر میل و آسایش و راحت مس خرد هستی و سلامت فکر و بدن غویش ملائقاری و مسجواهی از زیر بار هم واده و بیرون یایی این يك دستور غمخیز رفتار کی و هیچوقت تنها و یکار منشین »

میگویند نمیتواند یکار شینند زیرا مرصا که بدن از کار شاه عالی کتدمکر هرگز از کار بیافتد و اگر نتواند گل و لاله بر یاد بختا غس و غاری بوجود ماورد که سراسر زندگی شخصی تبل را با آلوده ، روح تسلی و بطالت از بین تاریکی و ظلمت سرآوردده خیره ، صورت شخصی تبل نگاه میکند و او را صاب میدهد و گفته شاعر صحیح میشود که « خدا یان عادلند و از گناهان خود مانا زیانه ساخته و ما را تنبیه می کنند » سعادت و آسایش حقیقی دوبکار انداختن و استفاده کردن از مر است ، در ماعطور و سزار کاماشتن آن (۲) یکاری ملالت انگیز و کسل کننده است ولی کار و حرکت ، وحدت و در و سلامت و خوشحالی است . کار ممکن است گاهی روح را خست کند لکن طالت و یکاری کلمی آرا صاب و مدموم می سازد . باینجهه یکی از اطباء حاذق اشتغال یکار را مؤثرترین وسیله معالجه مرضی میدانست . « دکتر مارشال هال » میگوید ، هیچ چر مضر تر از آن است که اسان وقتش را به طالت و یکاری بگذراند ، « یکی از اساقفه ، مایس » گفته است که « قلب انسانی بمنزله سنك آسیاست : اگر زیر آن گندم بریزید آرد بیرون می دهد اما اگر گندم نریزید چون در هر صورت بگردش خود اذامه میدهد ناگزیر خودش را می شکند و خرد میکند »

(۱) « حاسرن » مگو . مطالعه این کتاب سب شد که من هر روز دو ساعت رودنو از موفقی که میل داشتم از غواب بیزار مشدم .  
(۲) هندوهارکود و عده حرکت مطلق را کاملترین حالات اسای میداند !

[illegible]

هرگاه کسی مل دانه اش بپزی رسد و در مقابل هم سواد رحمت مد دست آوردن  
آرد؛ تحمل باید دلی برصف و سحر است؛ اوست اما اگر رشاک مده اند که رای هرچه که  
میخواهد بدست آورد از همتی بیاراد مطرم می شود که قی و استمندی دانی دارد و قوه سعی  
و عمل درهاد وی متین است. هیچکس از خود به تر فراعته و در استفاده و لذت کامل پرد  
مگر آنکه در شیعه سعی و کوشش آن را حاصل نموده باشد و قیبت آن را پاکار و رحمت خود  
پرداخته باشد (۱) .

اوقات نپل از فراغت و بعد از آن مردی باید صرف کار شود زیرا فراغت  
بدون کار درگرفتگی و هزل و تفرقه ذهنی و جسمی است. پس زمانی که اوقات خود  
و مملکت بنگرانند و نظری به دنیا و مردم ندارند و در روزی می کنند هر دو ددای زندگی  
مالات اکبر رخس که به ای سوخته و در روزی می کنند هر دو ددای زندگی  
که هشت سال در معشره و در روزی که به ای سوخته و دست و پایی  
افشای می رانند و روی او به حال که می کنند و در روزی که به ای سوخته و  
داد و حالی و غنای و تزویر می دهد و آینه می بیند و در روزی که به ای سوخته و

[illegible]

(۱) اے میرے دوست! میری زندگی کا وہ دور ہے جس میں میں نے اپنے لیے ایک نیا راستہ تلاش کیا ہے۔ میں نے اپنے لیے ایک نیا راستہ تلاش کیا ہے۔ میں نے اپنے لیے ایک نیا راستہ تلاش کیا ہے۔

است و در نتیجه مجبور بکار کردن دائمی باشد (۱) نجیب زاده که از حیث نسب و تربیت هر دو مطلقاً ارجحند دانه و از اصول و اخلاقی دنیوی نیز سهم و حصه کافی برده است از خود را موظف و مکلف می بیند که کار کند و بر میراث سعادته و آسایش عمومی عالم که خودش هم سهم و شریک است اندکی یافزاد ، چنین شخصی هرگز نمی تواند نفس و وجدان خود را قانع نماید که در زندگی بخلورتن و پوشیدن و استفاده از زحمت و دسترنج دیگران اکتفا کند و هیچ تعویضی در مقابل آن بهیئت اجتماع ندهد . هر شخص شرافتمند و با وجدانی دار خواهد داشت که به مجلس حسن و ضابطی حاضر شود و پس از صرف ماکول و مشروب کافی بدون اظهار تشکر و امتنان از میزبان بی کار خود رود بیکاری و بی نظافت له دلیل رفعت مقام و منزلت شخصی است و نه موجود شرافت و افتخار وی ؛ اشخاص ضعیف النفس و ذلی الطبع فقط اکتفا به (مصرف) میکنند و بهیچوجه در فکر (تولید) نیستند اما اشخاصی که صاحب استعداد ذاتی و همت عالی و منظور و ایدآل پاکیزه هستند از این رویه نکت دارند و آنرا مضایف شئون و حیثیات خود می پندارند . یکی از اشراف کلاسکو ، میگوید « من تصور می کنم آدم یکبار هر قدر هم که در انظار محترم و محرب باشد شخصی خودش را خوشبخت و سعادتمند بداند ، از آنجائیکه کار خلاصه و ماحصل زندگی ماست هر کس که قوه کار کردن خود را من نفعان بدست من فوراً می توانم تشخیص بدم که او کیست و از مزایای انسانیت چه بهره ای دارد ، من در جای دیگر گفتم که عشق و علاقه شخصی بکارهای خودش او را از تمایلات پست و هوسهای رشت منع مینماید . اما در اینجا از اینهم بالاتر رفته و میگوید همین عشق بکار بهترین وسیله جلوگیری از تشویش و بگرانی فکر و دفع خودخواهی و شویشتن بدستی است ، سابقاً مردم تصور میکردند که از دست خداها و زحمت دنیا میتوانند وسایل آسایش و آسودگی و زحمت بردارند ، لیکن تعذیب و آسایش فقط این تیر را بخت رسانیده است که تشویش و زحمت نقدای و سرفروشت بشری است و هیچکس را از آن فرار و گریزی نیست ... اشخاصی که از مزایای روح و زحمت اجراء مجبور می بینند ، روح و زحمت خودش استقبال آنها می رود و آنها را در هر کجا

(۱) « سر جان یاشین » یکی از مخالفین جدی این عقیده بود که هر کسی کار بدنی میکند میتواند دورا کارگر زاید ، سواریه در بکجا میگوید « ما همه کارگرهای حقیقی هستیم ، دولتی که بشعش و شیار مشغول است و عملی که چه میکند هر دو کارگرند اما از آنها در سایر امور زندگی بر کارگرای ثروت مند می شود . من خودم ز دوره جوانی تا بحال کارگر بردام .. قاضی که در دیوان عدالت شسته است کارگر باقی است و کار و حیات او حل مسائل خاصه قانونی و حقوقی میباشد و گاهی حالت جفاشی از هوسهای او بدست او می افتد و مرکز زندگی آنها پسته برای او مطرح می شود . آیا اینکه از تمام کارهای دیگر دشوارتر و مشکل تر است ؟ - هر کس هر چه می خواهد تصرف در دلی تجربانی که من در دوره زندگی کرده ام من ثابت سوده است که شغل و وطنی قضایایی از مصلحت ترین و دوام دارترین کارهای ماست

باشند پیدا میکند. شخص تنبل و تن پرور سعی دارد که هرچه بتواند کمتر از کارهای دیار را انجام دهد. لیکن، طبیعت سعی او را بشکل دیگر مایل میسازد و هرچه از کمتر کار برای خود اشتیاق نماید، انجام آنرا بر او سخت تر و دشوارتر میکند. کسی که میخواهد خودش را به تنهایی راضی و خوشنود سازد، پرودی خود را گرفتار چنگ اربابی بیرحم و سفاک مشاهده خواهد نمود و آنکه از فرط ضعف و کم دلی میخواهد از زیر بار مسؤولیت شاه خالی نیاید، بکفر و مجازات خود میرسد زیرا وقتی ملاک مندی و بیداری از میان رفت کوچکترین کارها از سخت ترین امور عالم خواهد شد و همان خوی فکری و روحی که ممکن بود صرف انجام کارهای حیاتی و مهم زندگانی بشود بصرف تنبلی و اضطرابهای بیورد و تکراری های خیالی و احساس خواهد رسید.

حتی برای جمع ولت شخصی نیز لازم است انسان دائما بکار مفیدی مشغول باشد زیرا کسی که کار نمیکند هرگز سعی نتواند از فوائد و لذات کار استفاده و لذت برد. «سروا را ساکت» میگوید: «ما با سایش میخوانم و در ساعات بیداری اگر مشتاق بکار میباشیم خوش شیت و سرور خواهیم برد. برای جمع کردن از مواقع فراغت، فراغت لازم است همیشه قدری از کار خسته شدیم».

راست است که بعضی احساس در شیعه کار زیاد ملاحظه میشود لیکن باید در نظر داشت که عده اغماصی که از فرط بیکری و غود پرستی و عیاشی می مردم مرتب بیشتر از عده آنهاست. طاعت آنکه بعضی ها بواسطه زیادی کار از آن آلوده و ناتوان می شود این است که غالباً حوائج معمولی زندگانی خود را فراموش میکنند و از حفظ صحت مزاج خوش غفلت می ورزید «درد استی» در شطاب خود بشاگردان مدرسه «کلاسکو» میگوید: «من تصور نمیکند کار سخت و منظم مرکز صدمه ای بیند بزند».

**طول عمر انسانی از روی اعمال و افکار او سنجیده میشود نه از عده سال هائیکه زندگی می نماید.** هرچه انسان کارهای مفید بیشتر بکند و عادات و احساساتش بیشتر باشد دوره زندگانش در حقیقت طولانی تر میباشد. شخص تنبل و بیکاره هرچه قدر هم که عده سالهای زندگیش زیاد باشد نمیتوان عمر حقیقی او را طولانی داشت.

بلنن اولیه ذات مسیح وسیله سرمشق رفتار و کردار خود روح کار کردن و زحمت کشیدن را در مردم می دمید. «سن یال» میگوید: «کسی که کار نمیکند رای قوت خود هم خود را نخواهد داشت» همین حوائج مقدس با دست های خود کار میکرد و همیشه خودش را می گلراند و در زندگانی سر بار دیگری نمیداد. وقتی «سن یونیس» «پانگلس» رفت در یک دست انجیل و دست دیگر ازار بخاری داشت و وقتی هم از انگلستان به آلمان رفت از اسباب و امرار کار خود را همراه برد «لوتر» او بود تمام گرفتاری های خارجی که داشت متذلل برای کسب معاش خویش بشکل باغبانی و معماری و حتی ساعت سازی اشتغال میورزید (۱).

(۱) وقتی اسقفی حسی اسباب کار برای لوتر فرستاد لوتر بوی وقت ناکشون من در صنعت ساعت سازی خیلی پیشرفت کرده ام و از این بات هم فوق العاده مشغول هستم زیرا این ساکون



خوشبختی بشری است « و امروزه هزارها در درگاه هستند که حقیقت این گفتار متین احرار را دریغ  
 « کاژوبون » وقتی اصرار جوی از رقایش چند روز باسراحت کامل پرداخت ولی بالاخره بدست  
 نیاورده دوباره پسر کارش رفت و گفت انسان اگر ناخوش باشد و کار نکند بهتر از آن  
 است که سلامت باشد و بیکار بنشیند .

موسی که « چارلز لب » از خفل منشی گری وزارت هند ستان مستفی گردید خودش  
 خوشبخت ترین مردم تصور میکرد و یکی از رقایش میگفت « اگر ده هزار لیره پهن بدهند دیگر  
 باین زندان نخواهم رفت ، در کافندی هم که به « برادر بلوتون » نوشته بود باسرود و عاهدانی  
 سیار میبوسد « من دیگر از خوشحالی در پرست نمیکنم و بقدری مشغوم که انکرم برای نوشتن  
 کافندی نمیتوانم . من حالا مثل هوا و آدم و پشه سال دیگر زندگی خواهم کرد ... کاش میتوانستم  
 قدری از اوقات فراغت خود را بشا بروشم ! حقیقتاً چنین کاری که انسان در دنیا میتواند اینست که  
 بکلی بیکار باشد و با اگر نتواند بیکار باشد کارهای خوب بکند » . اما دو سال از این تاریخ  
 گذشته و فکر و احساسات « لب » بکلی تغییر یافته . خشکی دوسال بیکاری بکلی او را کسل و ملول  
 ساخته بود و در نتیجه متصد شد که همان کارار بکنواخت در راه اداری برای او فوق العاده مفید و  
 لازم بوده است . وقت و زمین که این دوستان بود حالا دشمن و مضرب وی گردیده بود و باینواسطه  
 در بکوتوب داری که بدست به « برادر بلوتون » و ... میآید « هیچ چیز بدتر از بیکاری  
 نیست زیرا هفت انسان در وقوع بیکاری خودش را میخورد و این از بدترین آفات  
 و امراض انسانی است . من دیگر در فکر هیچ چیز نیستم ... هرگز از من مهربور تر و  
 بینوا تر در زیر آسمان کسی یافت نمیشود . کار من این اوقات منحصر شده است  
 براه رفتن و از فرط لاعلاجی هم در این کار بکلی افراتد میکنم . من شب و روز  
 بکشتن وقت مشغول میباشم ... »

هیچکس با اندازه « سروانتر اسکات » متوجه اهمیت واقعی سعی و کار نبود و خود او یکی  
 از فعال ترین اشخاص تاریخی است که در کنگره منشی را نمره یابد . « لوکارت » (۱) راجع بوی  
 میگوید « اگر در تاریخ اعداد زمناک غطفه دقت کنیم خواهیم دید که خیر فعالیت و بشکار خارق العاده  
 و قوه تالک منشی را که در « اسکات » بود او سلاطین و سرداران بزرگ بیشتر باید انتظار داشت تا  
 از نویسنده گان و ادبا ، « اسکات » شخصاً سعی داشت که انتقال خود را متوجه فعالیت کار در تشکیل  
 سعادت و ترقی دنیا نماید و همین واسطه در « منشی » پیش پا دراز در « مشغول تحصیل بود  
 بوی نوشت ، من نیز تمام به وسیله این مقوله در فکر و در هیچ نباید ، که بزرگترین غلبه است  
 که شایسته در هر مرحله زندگانی بود . من و او در « منشی » در دنیا هیچ چیز نیست که  
 جز بوسیله سعی و عمل بدست نیاید . من که دهم تا بیست و هفت سال در « منشی » تا اسباب  
 باری و رساندن طرح که متوالین کسالت و هلاکت خود را بوسیله « منشی » میبرد ، در نتیجه کار

(۱) « دواتر اسکات » ، صدها بار در « منشی » است در « منشی » ، ده دوست که ح

حال منشی هم رای وی نوشته .



تجهیل میشود... در مورد علم هم سعی و کار از ضروریات اولیه است زیرا اگر بدون تفهیم و مهارت میتوان در مزرعه ای گندم کاشت و حاصل لیکو از آن دروید علم و معرفت را هم میتوان بدون زحمت تحصیل بدست آورد. ولی یک فرق و اختلاف عمده مابین این دو چیز هست و آن اینکه ممکن است در اثر حوادث و اتفاقات تخطی را که دهقان میافشاند نصیب او نشود و دیگری آنرا درویده و حاصلش را ببرد لیکن هرگز ممکن نیست که شخصی عالم در اثر حوادث و سوانح روزگار از فواید علمی که آموخته و گنجینه معرفتی که در سینه اندوخته است محروم و بی نصیب بماند. بنابراین فرزند عزیزم وقت را غیبت بشمار و نامتوان بکوش و کارکن در جوانی قدمهای ما سبک و فکرمان آماده و مستعد است و تحصیل علم پاسانی برایمان صورت پذیر مییابد ولی اگر در بهار جوانی بخراب غفلت و بیخبری روی تابستان حیالمان بی فائده و عاطل خواهد گذشت و خرمن زندگانیمان جزمشتی گاه خشک چیز دیگر نخواهد بود و آنوقت است که در زمستان پیری گرفتار نوالب و محن میگردیم

«سوزی» نیز مانند «اسکات» نویسنده ای فوق العاده ساهی و کاری بود و میتوان گفت که کار را قسمتی از منصب و دیانت خود میدانست. متاراله نوزده ساله بود که این سلطو را نوشت. «نوزده سال از سن من میگذرد و شاید بگویی یا بیشتر از جموع عمر من سیری شده است و هنوز نتوانستم خدمتی بجامه بکنم ۱ - آنکه شغلش کبوتر بازی و گماهداری طیور است فائده اش برای جامعه بیش از من است زیرا منی را که من به تنبلی و بطالت میخورم او بصرف بهتری میرساند» باوجود این «سوزی» در دوره جوانی «چونچه عادت به تنبلی و بطالت نداشت و به عکس معمولی فوق العاده ساهی و جدی بود زیرا علاوه بر اصلاح راحله کامل بادیات انگلیس تمام آثار و نوشته های «تاسو» «ارستو» «هر» و «اوید» را به وقت خوانده بود. در اوایل زندگانی احساس کرد که زندگانی او با منظور وی فایده نمیکند و این جهت تصمیم گرفت که هر طور هست کاری از پیش ببرد. این بود که از آنوقت در خط بادیات افتاد و تا روزی که خود علی الدوام کار میکرد و بطوریکه خودش میگوید «هر روز در ملاقات خود میافزود ولی دانش او مانند اژه منزش و منزش بقدر فروزش و فروزش با اندازه ساداش نبود»

کلمات و عباراتی که از اشخاص نخبه میشود بهترین صرف اخلاق و روحیات آنها میباشد (۱)  
«والتر اسکات» میگوید «هرگز بیگانه نیاید نشست» «دوبرسون» مورخ از سن پانزده سالگی این جمله را شعار خود ساخته و «زندگانی بدون تحصیل مرگ است» «ولتر» میگفت «همیشه کار کنیم» «جارتی» که «لاسیه» عالم طبیعی و دینی

(۱) «سوزی» در کتاب «دکتر» خود میگوید اخلاق و سیرت اشخاص از روی کافلهائی که دیگران باها مینویسند بهتر شناخته میشود تا از روی مراسلاتی که خودشان مینویسند

مرادو شمار آلوده قرار داده بودند این بود «زندگانی مطالبه و تحقیق است». موفی که «بوسه» در مبدعه تحصیل میکرد بقدری شوق و علاقه بدرس داشت که رفتایش برسبیل مزاح اسم او را «پوسرتوس لراترو» بنی «گناو شغیون» گذاشته بودند. خاصر سولدی «سویک» تخلص خود را کلمه «ویطایس» انتخاب کرده بود بنی «زندگانی تازع است» و همین تخلص بهترین صرف روح پراز حرم و فعالیت او میباشد.

سابقاً گفتیم که کار یکی از مؤثرترین وسایل تربیت و تهذیب اخلاق است. حتی کاری هم که قایمه و نتیجه از آن متصور نیست بهتر از بیکاری و بطالت است زیرا قوای مغز را تربیت کرده و آنرا برای اعمام کارهای مفید و بابتیجه حاضر میزد. عادت کار کردن انسان را باغذ روش و طریقه مخصوصی دامیدارد و او را مجبور میکند که در وقت خود صرفه جوئی نماید و هردقیقه آنرا بصرف صحیح برساند و وقتی هم شخصی عادت کرد نه زندگانی خود را صرف اشتغال بکارهای مفید کند دیگر یک لحظه از اوقات خویش را سیاه انداخته نماند و از موقع فرصت و راحت نیز لذت و استفاده کامل میرد.

«المربع» این نکته را صحیح گفته است که اگر اشخاص تنبل وقت را میکشند مردمان سامی و ارفع شناس آنرا اجاب میکنند و حق اهمیت و قیمت وقتی آنرا میکنند کار بوسه آلودن روح قاعده شای اخلاق را تربیت و تهذیب مینماید و نشان عادات و صفات مربوط به پشت کار و فعالیت را بیشتر در اثر معاشرت و آمیزش با سایر اشخاصیکه داخل در امور زندگانی هستند فرامیگردد. روح کار و جدیت هم برای اداره ملل و جوامع لازم است و هم برای اداره خانواده و حالها و بطوریکه در فصل سابق توضیح داده شد زن کدبانو و خانه دار حتماً لازم است کارخان و کار آزموده باشد و بتواند بپیروزیات امور خانوادگی رسیدگی نموده خرج خانه را باطایعات خویش موازنه دهد و هرکاری را مطابق قاعده و طریقه معینی بانجام رساند و بر اشخاصیکه در تحت نفوذ و اداره وی هستند باعقل و کفایت حکومت نماید. برای اداره خانواده و همچنین برای سایر مشاغل مختلفه زندگانی صفات و مزایائی لازم است که بهتر از همه آنها جدیت و مراقبت و نفوذ اخلاقی و حزم و مال ابدی و وقوف اداره کردن میباشد.

تأثیریکه کار و فعالیت در زندگانی و سعادت انسانی دارد از یکدنیای معلومات ادبی و گوشه نشینی و تفکر بیشتر است زیرا در طول عمر به تجربه ثابت میگردد که لیاقت و کفایت ذاتی همیشه مافوق فکر و معلومات قرار میگیرد و نفوذ خوی و عادت زیادتر از قریحه و ذوق طبیعی میباشد. از سرلی هم باید این نکته را در نظر داشت که عادت بکار دوائر ترین و مامارست و جدیت و مراقبت متدلی ملکه انسان میگردد چنانکه «ژرژ لرتروگو» در یکی از تالیفات اخیر خود میگوید «انسان برای آنکه آموگر ماهری بشود باید تمام عمر با کوره و سندان بسر برد و برای آنکه مدیر لایق و کادادنی گردد دایستی زندگانی خود را باطمانه و کار کمرامه باشد»

«سروالتر اسکات» همیشه سبت «کب» و کارگران لایق احرار و احترامی فوق العاده مرمی میداشت و معتقد بود که مقام و شهرت ادبی هر قدر هم که زیاد باشد بی نی واه با مقام واقعی کسی که

در یکی از رشته های علمی زندگی، مهارت و دیر غصه با تمام سرداران بزرگ برابری نباید.  
سردار و فرمانده درک پیچیده باعطار اتفاق و تصادف نمی نشیند و خودش بنام چرمات  
کلمه رسیدگی کرده و رای هر حادثه ای بش: بنی و تدارک میباید. وقتی «دولتگش» باقشون خود در  
اسیای بود حتی طریقه غذا را هم سربران ما وخت و در زمان اقامت خویش در هندوستان قاصدهای  
وختم کرد که گاوها را با سرعت میشی برانند (۱)

و سرانجامی از مهابی اطلب و علاقه مند را ار داشتند و هر چه امر میداد با جان و دل اطاعت میکرد.

دولتکتون بر مانند سایر مردان بزرگ قهره ضابطت و پشت کناری خارق العاده داشت چنانکه متها به میل سیار عیده را هلهه دایر برود و همه را در اثر سحر و جادویت زیاد باکال خوبی انجام میداد. بهینطور زول سزای شخصی فوق العاده کردی و در معروف است که در موشک بافتون خود از جبال آلپ عبور نموده در نهایی در خصوص معای و بیان لایح نوشت. « و آن تین » مردمان شاهنشاهی را مطابق آن پاکره و تیز نگاهداشتند.

دواشنهن» بز شخصی کاری وختن مایپر بود و ار اوان صاوت خود را برافرت در کار و مطالعه و تحصیل عادت دانه بود . کتابچه خطی ایام مسعود او گهتوز در دستات نشان مینمده که از این سیزده سالک طبیب عصر مشرقین میگرد است و از روی استاد فیوض و مراسلات تطاری و قبایه ملک ر غیره بقت سرور رسیده است . بدت دیگر که در عهد جزای آن را فرا گرفته بود . اس و پیشه که بر و کرده است ، آید ، بدت و سایر آن توانست دمام حکومت مملکتی را بدست گردان و عهده را بر زمین بی برآید .

مردان را بیکه به انجام هر چه از ایشان میسر آید، در حق خود خور و احترام بگذارید. چنانچه تا پیش از این به پسران و بندگان، میسر شده است، به پسران و بندگان که کتبی بنویسد و سر بر روی آن حکم کرده قطع نماید. ما را احترام نگذشت زیرا او هم برای پیشرفت و کامیابی در کاری که پیش گرفته است، عمل به حق و مشقت خواهد نمود و در اثر پشت کار و سعی و جدت به مقصود خویش نائل آمده است.

بعضی ها معتقدند که دماغ و زوئیاتی از روح می ویر و حادث بکار مواظت و محافظت  
نماید. در سطح زندگی، دانش و اول درود و ثبوت و توسعه که رستر میکنند صاحب پاره اوقات  
و عیب انحصار یافته و زوئی بود، مثلا از کثرت و درون فوق الهامه از چار داشتند، این عقیده یکسری  
بازماند رطلت است زیرا از زوئی و جمال و رزق و مزین و معده و شادی و کاری و فعال بوده اند علاوه بر آنکه

(۱) پس ر اشتد اولر، ولیر و لیکن درج، بهشتاد هندستان یکی از دوستاش او گفت «دوک» در هر روز معلوم کرد... در هندستان منجر به آزادی مع وگاو بود است «ولینگتن جوادباد» همینطور است که «پاول» و «ری» مع و گو «اشتم» مرد جنگی میتر سم داشته باشم و وقتی مرد داشتم قشون دشمن را با ساهی مرا احتم مطلوب سازم

از مردمان مسوولی کلیتاً بیشتر کار کرده اند کارهای آنها هم دارای روح نشاط و اشتیاقی مخصوص میباشد که نظیر آنرا در کار مردمان حادی نمیتوان پیدا کرد. هیچ اثر مهم و جاویدی بسرعت و حمله بوجود نیامده است و تمام شایستگیهای نواح در نتیجه پشت کار و سعی و جدیت متناهی آنها بر سر ظهور رسیده است.

**در دنیا قدرت همیشه از آن مردمان کاری و فعال است و اشخاص تنبل هرگز صاحب اقتدار و قدرتی نمیشوند.** زمام حکومت و اداره دنیا بدست اشخاص ساهی و زحمت کش میباشد و اگر بتاریخ زندگانی سیاسیون و رجال اجتماعی نظر بکنیم خواهیم دید که همه آنها مردمانی فوق العاده ساهی و کاری بوده اند. لویی چهاردهم میگوید **دسلاطین فقط در سایه سعی و کار میتوانند سلطنت کنند.** «کلاردون» در موقع تشریح اخلاق و صفات «هامپدن» میگوید: روح سعی و عمل و مراقبتی در وی بود که انجام هیچ کار هم و مشکلی نمیتوانست از او شسته و کسل سازد. «هامپدن» در موقعیکه مسئول اجام و طایف سنگین خود بود در صحن مکتوبی بر سلطان را بدو نوشت «زندگانی من جز روح و زحمت متناهی و شدتنداری در راه جامعه و شاه چیز دیگری نبوده است... گرفتاریهای من بقدری است که شراسته ام و طایف خود را نسبت بوالدین عزیزم بانعام رسانم». خود «کلاردون» بر درکارهای اداری و دوسایر مشاغل مطهر روح سعی و جدیت بوده است و هرگز معنی خستگی از کار را ندیده است.

تمام رجال مورد تاریخی چه در ازمه گذشته و چه در دوره معاصر خود ما همه بواسطه روح جدیت و پشت کار خود معروف بوده اند. در موقعی که بواسطه تصویب «ملاطه قانون» در انگلستان مریا شده بود «کوبدن» در ضمن مکتوبی که یکی از دوستان خود نوشته است میگوید «من مثل اسب کار میکنم و یک دقیقه بجل و فراغت ندارم». «دردبروکام» سوئد از سعی و جدیت خستگی ابله برود و راجع به «لرد پالمستون» گفته اند که مشارالیه در بیرون و کمر سن بیش از دوره جوانی کار میکرد و امید پشرفت و کامیابی داشت و تا آخر عمر نور قوای عامله فکری و روح نشاط و شادابی خود را حفظ نموده بود (۱). خود پالمستون همیشه میگفت که رای ملاط مزاج و جلوگیری از ملاط و کمالات برای من لازم و ضروری است که همیشه در اداره اشم و اطرافم را کار احاطه نموده باشد. «هلوتنس» معتقد است که این احساس ملاط و کثرت مزگرترس ملط امتیاز و تفوق انسان بر حیوان است زیرا هرگز فرار و گریز از این حس نیست که سان متوسل به سعی و عمل می گردد و قوای خود را بکار برده و در نتیجه پیشرفت و ترقی سری را بوجود می آورد.

در تمام ادوار علم پزشکی سبب تپش و پرورش حرم و ریح علیه سروده است همان

اشغال دانش و کار و محاربت و آتش آتش من را در ۱۲ دی ماه سنه ۱۳۰۰ در کت کار کرد

(۱) یکی از دوستان پالمستون گفته است که من هیچ وقت نمیکند

و یکی از او پرسید اوائل عمر اسبی از کجای مردود شده. در جواب من بلا اهل گفت

از همتاد و سالکی: - بعد چشکی رده نسبی کرده و کثمت می چون نموده زده زرد من همدسال شده اند اندکی از اول عمر و ابتدای کارم گذشته است ۴۰

بر طبق دستور و فاعده معین هر یک از شب و رشت های مختلف مشاغل از قبیل سیاست و ادبیات و علوم و صنایع و غیره مفید و ضروری می باشد و همین جهت همه ادبیات عمومی عالم بدست کسانی بوجود آمده است که عادت بکار کردن سخت و منظم داشته اند.

غالب نویسندگان اولیه انگلستان اشخاصی بودند که مشاغل اجتماعی و حرف و صنایع اشتغال داشتند زیرا دو آن عصر غیر از طبقه کشیشها و روسایون طبقه دیگری مخصوص ادبا و نویسندگان وجود نداشت. (چاسر) که او را « پدر شعر انگلستان » مینامند ابتدا سرار خود و بعد محاسب و مقر دار اداره گمرک گردید. کارهای او در این اداره زیاد ود و میایستی همه روزه مقدار زیادی صورت حساب و دفاتر را بخط خود نویسد ولی با وجود کار زیاد اداری همین که فرصت و فراغی بدست می آورد در خانه مشغول مطالعه و تحصیل میکرد و گاهی آقشد کتاب می خواست تا چشمه یش از خود می رفت.

مشاهیر نویسندگان عصر الیزابت که دوره طلایی تاریخ انگلستان بشمار میرود هیچکدام شغل و حرفه شان ادبیات بود و همه آنها تکسب و کارهای مختلف اشتغال داشته اند. (اسینسر) شاعر منشی حاکم ایرلند بوده است. (رالی) ابتدا درباری و بعد سر باز و ملاح و سیاح مکتشف گردید. « میدنی » هم سیاستمدار بود و هم سر باز (فرانسیس بکن) قبل از رسیدن ب مقام وزارت وکیل هدیه بود. « سرتوماس براون » طبیب و « هوکر » واعظ یکی از کلیسا های یلانی بود. شکسپیر ابتدا مدیر نمایش خانه بود و خودش هم مثل سایر آکتورها بازی میکرد و در طاهر بشکر جمع کردن پول و سرمایه بیشتر بود تا در فکر شاعری هائی که از مغز توانای او بوجود آمده بود. بعد از تمام این رجال بزرگ از مشاهیر نویسندگان عالم شمار میروند و عصر الیزابت و « جزاول » در اثر مسامی همین اشخاص بزرگترین دوره ادبی انگلستان گردیده است.

در زمان سلطنت شارل اول « کرلی » همه دار چندین شغل مهم و همه بود و حالت هم بسمت منشی مخصوص ملکه منصوب گردید و شغل او این بود که مکاتبات بین ملکه و شارل اول را مینوشت کار این مأموریت بخدوی زیاد بود که مدت چندین سال روزها و گاهی هم شها وقت او را تمام میگرفت و مجال پاو نمیداد در همان موقعی که (کرلی) مشغول خدمتگزاری پشاه بود (میلتون) شاعر معروف بکارهای ملی اشتغال داشت و سد هم منشی مخصوص (کرمل) گردید ولی شغل اولیه او معلمی در مدارس بود (دکتر جانسون) می گوید (میلتون در کار مدرسه هم مثل سایر کار هائی که به عهده می گرفت متعای جدیت و مراقبت را بکار می برد). پس از رسیدن موقع « رستوراسیون » میلان از کارهای دولتی کناره حوئی سکود و مشغول کارهای ادبی شد و قبل از آنکه اثر بزرگ و مشهور خود « فردوس مقتود » را بنویسد لازم داشت که « مدنی با کمال جدیت مشغول مطالعه و تحصیل شود و بعلاوه در هر کار و صنعت بزرگی با دیده بصیرت تعمق نماید ».

« لاک » در زمان سلطنت چند پادشاه دارای مشاغل مهم بود. اول در سلطنت شارل دوم وزیر نیابت گردید و بعد در زمان ولیام سوم بسمت وزیر فلاحت و تجارت هردو منصوب شد. در دوره سلطنت ملکه « آن » بز جمع کثیری از مشاهیر ادبا و نویسندگان دارای مشاغل دولتی بودند.

«آدیسون» وزیر داخله «استیل» رئیس ستخانه «پریور» معاون وزارت داخله ویدما سفیر فرانسه ، «تیکل» معاون وزارت داخله و عدلیه ، «کنکرو» وزیر (ژامانیک) و «می» منشی ساریت «مانور» بودند .

**عادت بکار اداری و کسب نه تنها ذوق و فکر را از کارهای علمی و ادبی باز نمیدارد بلکه میتوان ادعا کرد که بهترین وسیله پرورش و تقویت مغز و حاضر ساختن برای اشتغال برشته های علمی و ادبی میباشد .**

«ولتر» همجا تاکید میکند که روح کسب و کار و روح ادبی هر دو یکی است و وقتی این روح سرحد کمال و ترقی میرسد که قوه تفکر و فعالیت و جتنه هوش و عمل در انسان پاهم متحد و آمیخته شده باشد و آنگاه است که بقول «باکن» عالیترین حربه سمیت ادبی برصه ظهور میرسد . حتی دهاته و لوابع نیز نمیتوانند چیزیکه قابل مطالعه باشد راجع بامور زندگی انسانی بنویسند مگر آنکه خودشانهم در یک رشته از مشاغل روزمره زندگی وارد باشند .

«میں» جهت است که غالب کتابهای ادبی خوب بظلم اشعاعی کمادش است که مشاغل دیگری اشغال داشته اند و ادبیات بیشتر سترله تفریح و تفلن آنها بوده است نه عقل و حربه ایشان . «زفورد» مدیر مجله «دوما» که مجبور بود برای امرار معاش بظلم نویسندگی اشغال داشته باشد میگوید «اگر یکساعت از ادبیات کار و ربه صرف تحریر و نویسندگی سود قیمت و ارزش آن بصوابش بیش از یکروز نوشتن کسی است که ادبیات را حربه و شغل خود قرار داده است و جز نویسندگی کار دیگری ندارد .

**در مورد اول روح انسان تازه و شاداب میشود و مثل تشنه ای که از آب گوارا سیراب شود خرم و مسرور میگردد لیکن در مورد ثانی فکر انسان با هزار مشقت و محنت نفس زمان و تئنگ لنگان پیش میرود و سگهای درنده احتیاج و گرسنگی او را تعاقب میکنند» (۱)**

(۱) «کریچ» نیز در همین زمینه همینچنینی جوانان میکند و میگوید «فیر» از یک شخص فوق العاده من هیچکس را ندیده ام که بدون داشتن شغل و حربه مخصوص (یعنی یک مشغله معینی که دوام داشته باشد و برای انجام آن صرف قوای فکری و روحی بدنی لازم باشد) سالم و مسرور و خوشبخت زندگی یابد . سه ساعت فراغت روزانه که خالی از اضطراب و تشویش فکر باشد و بطیبت خاطر و برای تفریح و تدرع صرف کارهای ادبی شود نتایج و ثمرات مفید و گراهایلی خواهد داشت که از چندین هفته کار اضطراری اهمیت و ارزش آن بیشتر خواهد بود . . . . اگر برای تأیید این مدعا که کارهای مهم ادبی را ممکن است در صحن سایر مشاغل روزانه انجام داد محتاج بشواید و براهینی باشیم هنر است در میان قدمای ۱۳ و وشته های «میسرون» و «کرفن» و در میان نویسندهگان جدید «کتابهای «تاس مور» - «اکی» و «اکستر» و از میان معاصرین خودمان به کارهای داوون و «دوسکو» طبری نیمکیم و «انور» بقیقت این مدعا اعراف مائیم .

قل از کتاب «تراجم ادبی» تألیف «کاراج»

نویسنده گمان و ادای بزرگ است! هیچکدام نشان منصرف بادیات نبرد و غالب آنها با کسب و تأثیر بوده یا سیاستمدار و قاضی و سرایز. « دایلی » مؤلف تاریخ مشهور فلورانس تأثیر بود. « دات » و « پترارک » و « پوکاسیو » هر سه از طرف حکومت بظارت های عهد مرهتند. « دات » قبل از آنکه داخل کار های سیاسی بشود بدو فروشی و کیمیاگری اشتغال داشت. گالیله و « گالیلی » و « فارانی » طبیب بودند و « گوارینی » وکیل مدافع بود. « اریستو » همادری که در شعر و ادبیات ذوق قریحه داشت همانقدر هم برای کارهای اداری لایق بود و پس از فوت پدر اداره کردن املاک او را بعهده گرفت و اكمال خوبی از عهد برآمد و از خواهران و برادران خرد سال خوش نگهداری نمود. هینگه لیاقت و کفایت ذاتی او بر همه مسلم شد. دوک فرازا « او را ساموریت های مهم به دم و شهر های دیگر فرستاد و بعد ها نیز او را بسمت حکومت یکی از ایالات کوهستانی که غالباً مرکز شورش و ضدان بود منصوب نمود. اریستو در مدت حکومت خود چنان به عدل و انصاف رفتار کرد که تمام ایالت قرن سکوت و آرامش شد و حتی باغبان و رامزان نیز باو احترام میگذاشتند چنانکه وقتی گرفتار عدو از دزدان کوهستان شد و هینگه خود را معرفی کرد فوراً او را آزاد سود و تامانگی که میخواست برود او را مشایعت کردند.

نویسنده گمان و ادبای سایر ممالک نیز همینطور بوده اند. « داتل » مؤلف کتاب « حقوق ملل » شخصی اداری و سیاستمدار بود. « رابله » طبیب و « شیلر » جراح بود « سوانت » « لوپ دووگا » « کالدرون » « کاموئن » « دکارت » « موریوس » « لاروشفوللا » « لاسید » و « لامارک » همه در ابتدای عمر سرایز بودند و بعدیات نظامی اشتغال داشتند. در انگلستان « زبانی از نویسندگان مشهور همیشه خود را بوسله کسب و مشاغل غفلت بدست میاورند. « بلو » قسمت اعظم عمر خود را بجواهر فروشی گذراند و ایام فراقتی را که پیدا میکرد صرف نوشتن تاتر مینمود. « ایزاک والتن » شغلش بازی و یارچه فروشی بود منتها هر وقت فرصتی بدست میاورد کتاب میخواند و سرمایه فکری برای خوش تدارک میکرد. « دوفو » در دوره زندگانی خود چندین کتاب اشتغال ورزید و اصل مهتر و مد کاشی ساز و مد کفاش و بالاخره نویسنده و ماهر سیاسی گردید.

« ساموئل ریشاردسن » کسب و ادبیات را باهم توأم ساخته بود و در پشت دکان خود زمان منوقت و وقتی چاپ میشد آنها را خودش در دکان میفروخت. « ویلم هرتن » نیز هم مؤلف بود و در کتاب فروش و در تاریخچه حیات خود در یکجا مینویسد « اسرار ممکن است بحد سال زندگی کنه و هنوز اخلاق خودش را شاخه باشد » چنانکه خود وی قبل از نوشتن کتاب « تزوج بر مسمک » تصور میکرد که از علم هتیه شاسی اصلاح کامل داشته باشد و فقط پس از آنکه کتاب مرور انتشار یافت و مردم تصدیقات تاریخی او را پسندیدند و تحسین کردند آنوقت فهمید که از طم عشقه شاسی بهره کافی دارد. « تئمن فرانکن » هم چاپخانه داشت و کتاب میفروخت و هم خودش مؤلف و فیلسوف و سیاستمدار بود.

در دوره معاصر خود ما « انترالبوت » در « شفیلد » تجارت آهن اشتغال داشت و وصمت

عده اشیاء خود را در همین موقع گفت و چاپ کرده است. کتب و لطافت مشارالیه بقدری پیشرفت و توسعه پیدا کرد که توانست غایت یلایق خوبی برای خود ساخته و بقیه هم را در آنجا با اشتغال بکارهای ادبی بگنجانند. «ایزاک تایلر» مؤلف کتاب «تاریخ طبیعی غیرت» بیشتر وقت خود را صرف اختراعات مکانیکی میکرد و ماشین برای گزافه سازی بر روی مس اختراع خود که امروزه در تمام کارخانجات چیت سازی «ماچستر» معمول است و استفاده های عده از آن میروند

«جان استوارت میل» بیشتر تألیفات خود را در موفی که به سمت مفتش کل در کبابی هندوستانی خدمت میکرد نوشته است. «چارلز لیب» و «بیکاک» و «ادوین هورس» نویسندگان انگلیسی نیز همه در همین کبابی سمت مشی گری را داشته اند. «ماکولی» منظومه «سرودهای روم قدیم» را زمانی که مستخدم وزارت چاک بود نوشته است و بطوریکه همه میدانند غالب نوشته های پر مغز و صبیح «مستر لیب» در همین اشتغال او بکارهای رسمی نوشته تحریر درآمده است. اکثر نویسندگان امروزی ما از قبیل «هنری تایلر» «جان کی» «آنتونی تیزولوپ» «توم تایلر» «ماتیلدا تولد» و «ساموئل واد» هم، مستخدمین ادارات هستند و مشاغل عده دولتی دارند.

«مستر پروکتور» شاعر مشهور شش و کلاک عدلیه بود و اشیاء و تألیفات خود را از ترس آنکه پیدا - بب بیکار شدنش گردد با اسم «کورووال» انتشار میداد زیرا هنوز غالب مردم معتقدند که کسی که کتابی تألیف میکند و یا بهتر از آن شعر میگوید لیاقت و قابلیت هیچ کار را ندارد؛ اما برخلاف عقیده این جماعت «شاردن تورنر» با آنکه مواج خوبی و در شغل و کلاک هم پدی طوبی داشت و برادران اسمیت مؤلفی کتاب «خطاهای پاستندینه» بقدری در امور و کلاک متبحر و آزموده بودند که اداره بحریه آهارا پست اوکای مخصوص خود انتخاب نمود.

(مستر پردرپ) در موفی که رئیس پلیس لندن بود عشق تحصیل تاریخ ضمیمی پیدا کرد و اوقات فراغت خود را غالب صرف مطالعه کتب و رسائل مربوط باین علم میکرد. مشارالیه علاوه بر مقالات عده ای که در «دائرة المعارف صد دیناری» نوشته است کتبهای دیگری هم دارد که مهمترین آنها «تقریحات حیوان شناسی» و «یادداشت های یک فر عالم طبیعی» میباشد و با آنکه برای نوشتن کتاب های خود و هم چنین برای رسیدگی به امور انجمن حیوان شناسی که خودش تاسیس کرده بود آنچه صرف وقت می کرد منسلک اشتغال از بکارهای علمی و ادبی هیچ وجه لطمه ای بکارهای اداریش نمی زد و هیچکس نمی توانست کوچکترین ایرادی از حلیات او بگیرد. در داریون پولونک، بز عاشق علوم طبیعی بود و اوقات فراغت خود را صرف عکاسی و تحصیلات رباعی مینمود و بالاخره هم در این موردش از اساتید گردید.

جمعی از شعرا و نویسندگان متفلسفان صرافانی و به است از فضل «دورژ» شاعر - «روسکو» نویسنده شرح احوال «لورودو مدیسی» - «ریگارد» مؤلف کتاب «مالیات و اقتصاد سیاسی» (۱) - «گروت» مؤلف «تاریخ یونان» - «لرد آوری» علم آثار تاریخی - «ساموئل

(۱) - «ریگارد» کتب معروف خود «عقاید روح اداره» را با صراف «جیمز میل» مؤلف «تاریخ هند انگلیس» مترساخت. در این باره که کاتب و درشت مطابق میل و دلخواهش واقع شد و خواست آنرا اسوزانه ولی «میل» اردو ادب و انساب آن ساخت و تقاضا پشتمه ده حاصل کرد و زودی مشهور گردید.





مربوط بکار کردن با نشاط و جدیت و این دو قوه در وقت در انسان به نسبت  
صمیم عادت نمی شود. شخص متفکر همیشه گرفتار تردید و لرزیدن رای است  
و از اطراف هر قضیه ای را بدقت می سنجد و اقتدر نظر به متناقضات و مخالفات  
نست به آن پیدا می کند که غالباً از گرفتن تصمیم قطعی و کار کردن مطابق  
آن عاجز می ماند. برخلاف شخص عملی و جدی تمام مقدمات دلیل و منطق  
را زیر پا می گذارد و به سرعت تصمیم قطعی اتخاذ کرده و نقشه خود را  
بموقع اجرا می گذارد.

معمداً در دنیا طمعی بزرگ و جلیل القدری بوده اند که در کسب و تجارت و کارهای  
اداری نیز متعادل بقوت و کفایت را از خود ظهور رسانیده اند. « پیون » از تمام تلاطم و لرزیدن  
بود منتهی در زمان تصدی خود بهت و استعجاب با کمال خوبی از عهده وظایف مرصوفه خوش  
برمی آمد. « سرخان مرغل » نیز مدتها تصدی همین شغل بود و از او هم هیچکس کوچکترین  
ایزادی را نتوانست بگیرد. « برادان » همبولدت « هرکاری را که پیش گرفتند چه قلمه و ادبیت  
و چه استخراج معدن و نمایندگی سیاسی و استخدام دولت از همه با کمال مهارت و آراستگی  
« پیور » مورخ رای پشت کار و فعالیت خود در کارهای اداری مشهور بود. « جو  
موفیکه دولت دانمارک مشارالیه را بهت متفی و عصب فئولگری افراط نموده بطور کلیت  
و بیانت از خود پرورده که او را عضو هیئت مدیره خزانه داری کل کرده ولی بهی ها از این  
شغل خود استعفا داده و به مدت یکی از بانک های برلن منصوب گردید. مشارالیه دو طبقه اشتغال  
این کارهای مهم از مطالبه و تحصیل فخلت نورزیده و اوقات فراغت خود را صرف مطالعه تاریخ بود  
و غرض گرفتن زبان مرعی و روسی و سایر رشته « اسلار » نمود و در نتیجه همین تحصیلات شهرت  
نویسنده کی خود را بازگانی ساخت.

نایبون نظریه خیلی خوبی نیست به طبع و دانشمندان داشت و با نتیجه در کارهای اداری  
خود سعی می کرد که از اضطراب و مضطرب آنها کمک بگیرد ولی علمانی که بکارهای اداری منصوب  
دیگر بعضی ها از عهده برمی آمدند و بعضی دیگر نمی توانستند وظایف مرصوفه خود را درست انجام  
دهند. مثلاً « لایلاس » را بهت وزارت داخله انتخاب نمود لیکن بعد ها بخط و انجشای خودی پر  
و بعدها در چایکه راجع بوی صحبت می گفت می گوید « لایلاس هیچ قضیه ای از جنبه عقلی و ادبیت  
نگاه نمی کرد و همیشه در جستجوی جنبه خوب قضایا بود و چون عقیده و نظریاتش همه حکم مسائل  
عقلی را داشت با نتیجه در کارهای اداری هم با روح و فکر ریاضی کار میکرد « طادات و ملکوت  
لایلاس در اطاق کار و کتابخانه اش موجود آمده بود و بواسطه پیری و کبر سن نیز نمی توانست آنها را در  
آموز زندگی مادی بکار اندازد.

ولی در مورد « دارو » قضیه دیگری این بود. مشارالیه چون قبل در قشون سوئیس  
خدمت کرده بود با کارهای دولتی تا اندازه آشنا بود و در رشته تالیف و نویسنده نیز فعالیت  
شهرتی داشت. وقتی نایبون خواست او را بهت « مشاور دولتی » و پیشکاری قصر سلطنتی انتخاب  
نماید « دارو » ابتدا از قبول آن اندکی تامل نمود و گفت « من بیشتر عمر خود را با کتاب و

[illegible][illegible][illegible]

مداومت دادن آن ممکن است انسانا یکی از کار واداره .  
غیر از « لرد بروکلم » عده دیگری از سیاست و رجال اجتماعی اوقات فراغت خویش را صرف تالیف و نوشتن کتابهای کرده اند که رفته رفته در ردیف بهترین کتب ادبی عالم قرار گرفته است کتاب پادشاههای ژول سزار امپراطور روم هنوز پانقی و جزو کتب کلاسیک مهم میباشد و از حیث متانت سبک و سلاست اشعار با نوشته های مشهور « کنزن » برابری میکند .

وقتی « سولی » از وزارت معزول و خانه شین گردید اوقات خود را صرف نوشتن یادداشت های زندگانی خویش کرد همین کتاب باعث شد که نسل آتی با نظر عدالت و احسان بدوره خدمات اداری وی نگریسته و او را از هر جرم و خیاشی مبرا دانستند . علاوه بر این « سولی » زمان ثانوی هم نوشته است که نسخه خطی آن پس از مرگ وی در میان اوراق و کاغذ هایش یافتند .

« تردکوت » پس از آنکه بسایه دشمن خود از کار معزول گردید اوقات فراغت خویش را صرف تحصیل علوم طبیعی و ادبیات قدیمی کرد و در مسافرت های طولانی خود و در موقع شب که یغما می آورد اذیت مینمود بگفتن اشعار لاتینی مشغول میشد .

در میان سیاست و آخر فرانسه نیز اشخاصی بوده اند از قبیل « دونوکیل » و « تیرز » و گیزوت و لامارتین که هم مشغول سیاسی و نماری داشته اند و هم بکار های ادبی میپرداخته اند . باپتون سوم تاریخ زندگانی ژول سزار را نوشت و خودش را وارد عضویت اکادمی فرانسه کرد .

شاید سیاست و انگلیس نیز نا ادبیات ماوس بوده اند . وقتی « دیت » از شغل خویش کناره جویی نمود اوقات خود را وقت تحصیل و مطالعه ادبیات یونان و روم کرد بطوریکه بقیه گریزویل عاقبت سر آمد استادان ادبیات این دو مملکت گردید ( کاینک ) و ( ولری ) نیز در اوقات بیکاری خود به ترجمه اشعار و تصایید « هراس » میپرداختند و کاتینک خصوصا پتری ذوق و ادبیات داشت که شهرت ادبی او مقام سیاسی و اجتماعی ویرا تحت الشعاع قرار داده بود . نویسنده شرح احوال مشار الیه میگوید روزی در منزل « دیت » مهمان بودیم دیس از سرف نهار که مدعوین دست دست معزول صحبت شده بودند « کاینک » و « دیت » هر یک بگونه خریبه غرق مطالعه کتاب یونانی گردیدند ( فرس ) نیز مجلسی اشتیاق به آمدن کتب وولفین یونانی داشت و کتابی هم راجع به وقایع دوره سلطنت « جیمز دوم » نوشته است .

یکی از ساه ترین و میرز ترین رجال سیاسی عهد اخیر اسکاتلند که عشق و علاقه مفرطی به ادبیات داشت « سرورژ کرونال ویز » است . مشار الیه در دوره خدمات اداری خود عده دارچندین شغل عهده گردید از قبیل ریاست هیئت مدیره و ضم قوانین برای حمایت قرا - ریاست خزانه داری کل و زارت داخله و وزارت جنگ و در تمام دوره تصدی خود بکارهای اداری حسن عمل و لیاقت و کفایت مابین مردم مشهور بود . مشار الیه ساعات اخیر اداری خود صرف مطالعات علمی و مینمود و در هر رشته از تاریخ و سیاست و علم لغت و حیوان شناسی و حتیته شناسی وارد بود . دو کتاب مشهور وی علم نجوم در قدیم « رساله راجع » پیدایش لسته رومی « اصافا یا تعلیمات عمق ترین علما و عقیقین آلمانی برابری میکند . « لرد پالمرستون » گاهی باو اعتراض میکرد که چرا اینقدر خود را گرفتار

## اخلاق

«لوتر» واپس حاجات فراغت بجای آنکه اورائی و مراسلات موعظه اندازی را امضا و رسیدگی کنند مطالبه کتاب میرزا محمد ، یا المرحوم غرضی میکند من بهر وقت فرصت شواتن کتاب بخارم و مطالعه اوران و مینوهای اندازی برای من کافی است .

«لوتر» خیلی سخت وجدی سر خود را بکار گرم نکرد و اگر اقدار اوقات خویش را به تحصیل و مطالعه نگذارد بود شاید هر روز و گرانهای او طولانی تر میشد مگر این چه در اداره وجه در خارج دائما بشواتن و نوشتن اشتغال داشت و وقتی بسمت خزا» داری کل منصوب شد و از تهمه پوجه ها فراغت حاصل کرد مشغول برداشتن «واد از روی چندین کتاب خطی یوقانی متعلق به مؤرخه برطانیا گردید .

غالب ماصبرین «لوتر» نیز اشخاصی بودند که وقتی از زندگانی سیاسی و اجتماعی خسته و ملول میگرددند روجه ادبیات برده و از آنجا تسکین و تسلی رای خود میابند . اگر در اداره بسته شود دروازه ادبیات برای ورود اشخاصی همیشه گشوده است و کسانی که در عرصه سیاست خنجر بروی هم میکشند در موقع خواندن اشعار «همر» و «هراس» پاکمال صفا و دوستی باهم مصلحه میکنند . نیک دومی وقتی از کار های دولتی دست کشید ترجمه «ایلیاد» برداشت و این اثر نفیس او شاید سالهای متعددی بعد از خطابه های سیاسی وی بانی مانده و مورد استفاده خاص و عام واقع شود «کلاستون» نیز اوقات فراغت خود را صرف نوشتن کتاب «تحقیقات راجع به هر» و «اشعار ترجمه» دولت روم» تالیف «فارسی» مینمود (۱) «دیزدانی» از کار دولتی کناره جوئی نمود و کتاب «لوتر» خود را نوشت غیر از او در میان رجال سیاسی که رمانهای ادبی نوشته اند یکی «لرد رول» است دیگری تورماینی و از همه معروفتر «لرد لیتن» مؤلف کتاب «آخرین روز های پرسی» که در مورد او میتوان گفت ادبیات مشغله و بیه او بوده است و سیاست و کار های اندازی بنظر تفریح و سرگرمی او .

خلاص این که مقدر مبینی کار برای فکر و بین مردم واجب و ضروری میباشد . انسان دارای قوه فهم و ادراکی است که بقاء آن منوط بصحت اعضاء بدن است و برای آنکه شخصی از نعمت سلامت برخوردار شود باید حتما قوای خود را بکار بیندازد . کار بعد اعتدال اساس و منشاء صحت روح و جسم است ولی همینکه اراده اعتدال تجاوز سود و باندازه افراط رسید باعث ضرر و صدمه میگردد . کار هر چه سخت و مشکل باشد صدمه و اذیتی بفرس نمی رسد لیکن وقتی بکنواخت و شست کتنه و خالی از امید واری بود آنوقت بنظر بدترین شکبه روح و جسم میشود . هرکاری که آمیخت با امید و آرزو باشد مقوی و مغرور روح است و اصلا یکی از بزرگترین اسرار سعادت بشری این است که در دوره عمر خود بکار های مفید و امید بخش اشتغال داشته باشد . کار فکری بعد اعتدال هم مانند سایر کار ها وقتی دومت نظم و قاعده صحیحی قرار گرفت ببط صحت و سلامت بدن کمک میکند هیچ چیز بیش از خوردن و خوابیدن و بکار گشتن با انسان صدمه روحی و جسمی نمیزند زیرا

(۱) کلاستون هم مثل «کانتیک» یکی از عاشقان حقیقی ادبیات بود و مشهور است که

وقتی در لیورپول در اطاق کار خود منتظر رسیدن بعضی راپرها و مراسلات مهم بود و در همان موقع ترجمه کتابیکه مشغول چاپ کردن آن بود اشتغال داشت .

.....

هائیکه که زنگ آهن را میخورد و میوساند پکاری هم بمن انسانی را ناسد میگند و از میان میرد از  
از طرفی اثرات درکار نیز مضر است و خصوصا وقتی کار با تشویش و اضطراب توأم گردد  
قوای فکری و بدنی را بیش از حد معمول ضایع مینماید. اضطراب و تشویش موجب تهییج اعصاب میشود  
و مثل ریه و هن راه که چرخهای گاری و دره که را میساید قوای بدن را میخورد و جسم را ضعیف و  
نا توان میسازد. از اثرات درکار و از تشویش و اضطراب هر دو باید احتراز نمود زیرا زیادی کارهای  
فکری غریب قوا و استعداد ذاتی است. کبیکه فکر خود را بیش از حد لازم بکار میاندازد مثل  
پهلوان و درشکاري است که بخواهد هلباتی خارج از حدود توانائی عملات خویش بشاید و در نتیجه  
کمر یا دست خود را بشکند.



## فصل پنجم - جرئت و رشادت



مهارت ملاح در موقع طوفان و شجاعت سرباز در میدان جنگ ظاهر می‌گردد. باطن و سرت مردم را درجین بدبختی و مصیبت آنها میتوان شناخت

«دانیال»  
بر منزل مقصود کسی میرسد و شاهد مراد را کسی در آغوش می‌کشد که باعزمی راسخ و قدمی محکم نقشه کار خود را دنبال نماید و اگر در عرصه تنازع خراجتی بردارد منزلت و مایوس نشود و بر تمام موانع و مشکلات راه خویش غلبه نماید.

«ماکی»  
سرمشق شجاعت های ایام گذشته سرچشمه جرئت و جلالت نسلهای آینده است و مردم براهنمائی شجاعان و دلبران سلف اقدام بکارهای خطیر و بزرگ میکنند

«هلیس»  
باید از دستبرد زمانه ترسید و با اراده ای قوی کوشید و طلبید و هرگز تسلیم نشد تا شاهد مقصود بدست آید.

«قی سن»  
دنیا دین بزرگی زمان و مردان شجاع و با جرئت ندارد. البته مقصود ما در اینجا جرئت و رشادت بدلی است زیرا از آن جهت انسان با شک و یاسین که فرقی ندارد بلکه مقصود جرئت و شجاعت منوی است که صاحب آن آهسته و بدون قیل و قال می‌کوشد و تلاش میکند و از تحمل شدائد و مشقات در راه حقیقت و وظیفه شاسی استکفاف نیروزد. این قسم شجاعت و جرئت از رشادت دلیران و سرفرانی که برای کسب عنوان و قهر می‌کوشند و ابراز شجاعت میکنند برآب شریفتر و ارجمندتر است. بالاترین صفت انسانی چه در زن و چه در مرد شجاعت اخلاقی است یعنی شجاعتی که همیشه راستی و حقیقت را چه تنویر مینماید و هدایت و یارگدامن و وظیفه شناسی و مقاومت در مقابل هوسهای نفسانی را شمار رهبان خود قرار میدهد. اگر انسان دارای این یک فضیلت اخلاقی نباشد بدون شک از داشتن سایر مزایای اخلاقی نیز محروم خواهد بود.

در تاریخ بشریت هر قدمی که رای پیشرفت و ترقی انسانی برداشته شده است ابتدا بواسطه مشکلات جدید بر خورده و فقط دسایه جدید و شجاعت مردمان با جرئت و شجاع و قندین فکری از قبیل مکتشفین و معلمان پرستان بزرگ سنگ آن موانع و مشکلات از سر راه ترقی و تمدن برداشته شده است. هر حقیقت و عقیده جدیدی که در عالم ظهور میکند باید در مقابل هزاران عذاب و آزار و





همی دستی و مشتاق سفر گرفتار ب شدیدی گردید. در هفتون جوانی با کمال سستی و بدرد حیات گفت و غوغا را شهید راه علم کرد.

وقتی کتاب «نوم اوگانون» تألیف «لدباکن» منتشر گردید پیام و چنگال شدیدی در اطراف آن پراشید و مردم آنرا موجب «اقلبات خطرناک» و «متهمد گشته اساس حکومت» و «الاین برده قوانین دپاشی و علمی» دانستند (۱) و یکفر موسوم به «دکتر هاری استوب» کتابی بر ضد فلسفه جدید نوشت و عقاید علمائی را که معتقد به تجربات علمی بودند رد و تکفیر نمود. عجیب تر آنکه «انجمن هابونی» آن عصر نیز با کتاب «نوم اوگانون» و فلسفه «باکن» مخالفت حدی مینمود زیرا میگفت «فلسفه ای که اساس آن بر روی تجربه و عمل قرار گرفته باشد دیات مسح را مترنظمی سازد و قوانین آنرا منسوخ مینماید.

پروان عقیده «کریک» را با اسم کداز تحقیر و آزار میکردند و «کیلر» را کفر و بدین میدانستند زیرا قبول خودش «طرفی را اختیار کرده بود که بیشتر با احکام و شرایع اساسی موافقت داشت» در میان تمام فلاسفه «نیوتن» پاک و سادگی فکر مشهور بود و اسبق «ورن» درباره وی گفته است که «من هرگز روحی «سفید تر» از روح «نیوتن» ندیده ام». با وجود این پس از آنکه سون قانون جاذبه عمومی را کشف نمود او را ستم کردند که «خدایه را از تحت سلطنت میخواهد فرود آورد» و همین تهمت را هم وقتی فرانکلن برق را کشف نمود باو بستند.

«اسینوزا» خودش یهودی بود و چون یهودها افکار فلسفی او را مخالف مذنب خویش تصور می کردند او را تکفیر نمودند و حتی در یک وقت قصد جان او را هم کردند ولی کسی که مأمور قتل او شده بود شواست موفق شود. با وجود همه این مصیبت ها «اسینوزا» تا آخرین لحظه در مقابل مواعظ و مخاطرات با جرئت و رسالت استقامت ورزید و الاخره هم در قعر و کتمان جان سپرد. فلسفه «دکارت» را بیهانه آنکه ایجاد لامل علمی میکند تکفیر نمود و عقاید «لاک» را با اسم اینکه باهر افکار «ماربالیستی» است طرد کردند. در دوره ماسر خود ما دکتر «بوکلاند» و ستر «سدگویک» و سایر علمای بزرگ مرتبه الارض متهم شدند که مندرجات کتاب مقدس را راجع به پندایش و تکوین زمین تکذیب کرده اند. حقیقتاً هر اکتشاف تازه ای که در رشته های مختلف علمی از نجوم و تاریخ طبیعی و غیره پدید آمده است در ابتدای امر گرفتار تمسخر و مخالفت جاهل و اشخاص یقین گردیده است و غالباً چوب تکفیر بر آن خورده است.

بعضی مکتبچین بزرگ دیگر نیز با آنکه چهار تهمت لامل علمی و تکفیر نشده اند مملک از انظار عامه افتاده و شغل و کار خود را از دست داده اند. مثلاً دکتر «هاروی» وقتی عقاید خویش را راجع به دوران دم اختار داد اطباء و همکاران وی او را دیوانه محسوس فرس کردند و دیگر هیچکس برای معالجه

(۱) با وجود افتراهاییکه «باکن» می بستند خود او در یکجا صریحاً میگوید «من حاضرم

به عقاید اساطیر و افسانه ها و مندرجات تالود ایمان ماورم و گویم که نظام این عالم جز دستپاری علمی کل و نادری مثال بوجود آمده است»



استخوان هاش شکست و مصلحتش از هم کبیست - اوسود این به يك كلمه سرف زد و نه - گمانی بخود داد و تا لحظه آخر با کمال خوش روئی صورت ممدوز خویش می - گریست ، همینطور وقتی دلائی مر « و ریدلی » را به سیاحت گاه می بردند اما ملتم حزن و اندوه در شوه آنها مشهود نبود و برعکس مثل هروسی که عازم گایسا باش شرم و شادابی به استقبال مرگ می شناختند و یکی دیگری میگفت « آسوده باش ، ما امروزه پدرو ، حق شیمی در انگلستان افروختیم که شمله آن مرکز مد از این خواهموش سواد شد ، وقتی مخالف مدعی « مازی دایر » او را بواسطه تبلیغات و تبلیغش محکوم باعدام نمود با کمال شجاعت طراف چپه دار رفت و ول اطلاق محضری باطرائیان خود نمود و بعد تسلیم ماه دین اعدام گردید و محسرت و شادی تمام جان سپرد .

یکی از شجاع ترین مهدی راه عقیده و - ان « سرتاس - مور » است که با طیب خاطر مرگ را قبول کرد و حاضر شد يك جلسه بحث و جدال حد حرف نزدیک ، مشارالیه وقتی مصمم شد که در عقیده خود راسخ و پایدار باشد محسرت فتح و غلبه پروری در نفس خوش نمود و به دامادش « دوبر » گفت « فرزندان خدا را نسکر میکنم که از این مبارزه مغففر و پیروز بیرون آیدم » یکی از اشرف مومنان « دوک وهرلک » از « بختیاری » که متوجه وی بوده مستعضر ساخت و گفت « آقای (مور) صد خدایه است که در اماندین « اسرا و زاهدان خطرناک است زیرا نتیجه شتم و غضب آنها مرگ قطعی است ! (مور) در ششایان « سرف تپس کرد و گفت « هریب ؟ پس فرق میان من و شما این خواهد بود که من امروز پیچیدم و شما فرود »

غالب رجال دولت در مردم سحر رشتت ، ز طرب رعایایان آن و ولاداری و احبابا تشویق و مساعدت می نمود ولی « دوبر » بی همه مرگ « سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود »  
چون لشکر تسلی و داد و در « سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود »  
مشارالها معتقد بود که در « سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود »  
بسرشته و زندگی پیش برنگرد « سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود »  
و این همه را خود تبدیل سازد و این « دوبر » را « سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود »  
و دانش معروف بودی یک زبانی به رد « سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود »  
کثیف در میان موشها و حشرات رفتی « سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود »  
کنی در صربیکه احاط این کار ری و ی « سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود »  
تاسی به کشش ها کنی و هرکاری که کرده « سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود »  
وظیفه و دانی در پس داشت که احاط « سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود »  
اختلافی برطرفی (سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود )  
در اینجا مثل خانه خودم میت م یا مر دیک باشم ،

رشد رشتت به و « سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود »  
مخلاف زن از دخترش « سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود »  
موفقیکه در محبس بود بواسطه عیبه و مرجعیت داداری و تسلی او را « سرف تپس کرد و پیچیدم و شما فرود »  
در زندان

چون به « مور » دوات و ظم نمیدادند بوسیله قطعه ذغالی پذیرش کرده مینوشت و دیگری از هکتیپ خوش مینویسد « اگر بخواهم شرح مسرت و خوشحالی خود را از دیدن مراسلات پرازمهر نو بنویسم یکن ذغال هم کافی نخواهد بود که بجای قلم استعمال کنم » « مور » شهید راه حقیقت و راستی شد زیرا هرگز حاضر نبود که قسم دروغ بخورد و عاقبت هم جان خود را بخدای صداقت خوش کرد وقتی او را اعدام کردند مطابق مراسم معموله آن زمان سرش را بریدند و بر روی « پل لندن » قرار دادند . « مارگریت دوپر » دختر او با نزوع و التماس سر را پس گرفته نزد خرد نگاهداری نمود و از فرط محبتی که نسبت پدر خوش داشت وصیت کرد که هر وقت میبرد سر را در قبر خود او دفن کنند تا زمانیکه آن وی به وصیت او رفتار کردند و چندین سال بعد که قبر او را شکافتند دیدند سر پدر هنوز بر روی خاک سینه دختر باقی است .

مارتین لوتر بآنکه جان خود را در راه عقیده و ایمان خوش از دست نداد مدلك از روزیکه آغاز مخالفت با پاپ کرد هراسمت خطر مرگ برای او آماده بود . دو ابتدای شروع زد و خورد خود بکلی یک و تنها بود و از هر طرف هم ترش و مخالفت او را احاطه نموده بود . خودش در یکجا میگوید « بکطرف علم و دانش و قریبه و صلحت و جلال و قدرت و قدس و معجزه جمع بود و طرف دیگر « وایکلیف » و « لوزروالا » و « اگرستین » و « لوتر » که مودی قهر و یکس و تنها ود کرد آمده بودند »

وقتی امپراطور او را به « ورم » احضار کرد که جواب مدمهان خود را بدو داد و لوتر مصمم شد که شخصاً در آنجا حاضر شود ، اطرافیان وی گفتند که اگر پرهی گفته خواهی شد و چتر است از همین جا فرار کنی - لوتر در جواب گفت « اگر پیده آجرهای سقف خانهها در « ورم » شیطان جمع شده باشد من خواهم رفت » . باز دوستان او ویرا متذکر ساختند که شخصی موسوم به « دوک ژرژ » با او سابقه عداوت و خصومت دارد و لازم است از او در حذر باشد ، جواب لوتر بآنها باز این بود که « اگر در تمام مدت مسافرت من بجای قطرات باران دوک ژرژ از آسمان باره خالی در هزم رفتن من وارد نخواهد آمد »

بالاخره بگفته خوش صل کرد رهازم مسافرت خطرناک خرد گردید وقتی به نزدیکی شهر « ورم » رسید و برجاها و منارههای شهر از دور در پیشش پدیدار گشت در میان کالسهک بر سر پا خاسته شروع بفرانگین سرودی کرد که خودش در روز قبل آنرا ساخته بود ، کسی پیش از تشکیل مجلسی که برای عهاکه او مین شده بود سر باز پیری زد وی آمده دست بپا او گذاشت و گفت « ای کشیش بردگوار ، مواظب کار خود باش و نه این چه میکنی ، حکمی را که تو شروع کرده ای از تمام

(۱) حال اول « مور » دختری دهانی بود که خودش او را تربیت کرده و توانمند نوشتن را وی آموخته بود . مشارالیه در سن جوانی وقت پلست و یک پسر و سه دختر از خود باقی گذاشت . حال دوم او زن موه ای بود که هفت سال از خودش زردتر و زنی فوق العاده شهود خواه و دنیا پرست بود و به چهره حاضر نبود آسایش و تنفس خود را بخدای آمال و مآصدهی هایدکه در بکر شوهرش رسوخ داشت .

مخاریطی که ما در دوره هر شود دیده ایم سخت تر و عظیم تر است . لوتر تنها جوانی که باوداد این بود که « من مصمم بر طبق قوانین انجیل و اشارات و جیدن خود رفتار کنم » .

دفاعی که لوتر در مجلس «دور» از خود کرد خیلی مشهور است و یکی از دوستان ترین صفات تاریخ بشر را تشکیل میدهد . وقتی در صحنه مجلس امپراتور باو اصرار کرد که از عقاید خویش دست بکشد با همتی و استقامت و آهنگی محکم جواب داد « اما حضرتان » مادامیکه شهادت انجیل و دلائل ویرانه این قوه دیگر بن ثابت نشده است که من اشتباه کرده ام هرگز از ایمان و عقاید خود دست بر نخواهم داشت زیرا هیچیک از ما نباید مخالف وجدان خود رفتار نماید .

قانون دین و ایمان اینطور حکم میکند و شر از این هم نباید انتظار داشت باشد من در اینجا ایستاده ام و مرتعده ای داشته باشم اظهار میکنم و خداوند هم بمن کمک خواهد فرمود آری وظیفه او این بود که با من فرمان کنیک قدرت و عظمت او را فوق تمام سلاطین عالم است رفتار کند و با من زحمت و مشق هم این وظیفه خود را با انجام رساند .

بعد ها وقتی که دشمنان او از طرف باو فشار میاورده میگفت «اگر من بایستد سر داشته باشم همه را در راه حق میدهم و حاضر نیستم از عقیده و ایمان خود دست بکشم » و مانند سایر شیعیان و قهرمانان هیچ پروا و مشکل راه او ندرده میشد بفرقت قلب و قدرت باطنیش پیشتر میافزود . «هوتن» میگوید «در تمام آنان کسی یافت نمیشود که مثل لوتر با نظری تغییر بفرست نگاه کنند» . در اثر همین جرئت و شجاعت اخلاقی بود که لوتر بتنهائی توانست آزادی و حریت فکر و حقوق و سببه بشری را در عالم تاهین و مستتر سازد و دنیا را رهین منت خود نماید

**هر شخص با وجدان و ذراقت مندی مرگ را بر رسوائی و بدنامی ترجیح میدهد**  
«مروف است که وقتی «دوک استرافورد» را بچرم شاه برستی طرف سیاستگاه میبردند . ام های حکمو و شیدانها و سرداری که در رأس قوای خود حرکت نباید بیشتر شامت داشت تا به حکومتی که بای چوبه دار میرفت . «هانری وین» با کمال بیاحت مرگرا استدل کرده و میگفت «ده هزار مرتبه مردن بر آن ترجیح دارد که من وجدان خود را آلوده سازم و طهارت و پاکی آنرا که بر تمام عالم مزیت دارد از میان ببرم» . اشارت به تنها نگرانی و تنویری که داشت راجع برش بود و وقتی او را پشت پنجره حبس دید که از بالا بصری وی نگاه میکنند در میان ارباب برخاسته کلاه خود را حرکت داد و فریاد کرد «میرم» . من باستان میروم و ترا در وسط طرزان میکذارم ! - در موقع رفتن طرف سیاستگاه یک نفر از میان جمیعت فریاد زد «مقام کنونی تو از تمام مقام های دیگری که در عالم احراز کرده ای عالی تر و بر افتخار تر است» . «وین» از این حرف بی نهایت مسرود گردیده گفت «درست میگوئی» (۱)

(۱) قل از آنکه سرش را ببرند گفت «مردن يك كلمه كچك بیش نیست ولی کسیکه مجبور کار ساز بزرگی میکند» . در یاد دانهائی بحس خود مینویسد «کسیکه از مردن ترسد از هیچ چیز دیگر نخواهد ترسد ... بکوه اسان باید زندگی کند و بکوهت هم لازم است دست از جان بشوید و بپیرد . «دک خوب و شرافتند مراد مرتبه مرز دکائی با ترجیح دارد . شخص عاقل و خردمند مادامی خود را رفته بمشارد که بداد زندگانش بیش از مرگ قدمت دارد . زندگی خوب هر از زندگانی طولانی است»

با آنکه پیشرفت و گامیابی بگاه مقصود و منظوری است که مردم برای حصول آن میکوشند و تلاش میکنند، مملکت قسمت اعظم مساعی انسان بدون هیچگونه امید پیشرفت و توفیق بهر میروند شخص مجبور است به آنکه جرئت و رشادت قلبی خود زنده بماند و بنور سعی و عمل را در تلاطمی بس پیشاندازد تا دوری برسد که تضمین وی ریشه دوازم و ثمره نیکو دهد. حتی مقامی که و پایه نیز در عالم پیشرفت حاصل نکرده است مگر بعد از مواجه با موانع و مشکلات بسیار و زد و خورد های صدمه دهنده. از این گروهی که حزم تسخیر قلعه های حمله میروند بسیاری پیش از فتح آن میبیرند و کشته می شوند لیکن میزان شجاعت و قهور آنها را از روی پایداری و استقامتی که از خود ظاهر ساخته و حرمتی که در مقابل حملات حریف شان داده اند باید سنجید به از روی پیشرفت و گامیابی شرح آنها.

وطن پرستی که در راه مدافعه و مان دائمی میبندد و همیشه هم مطلوب میشود، شهیدیکامی که در مقام هله و فریاد شادی دشمنانش چنان مرگ میبندد و بالاخره کاشی که مانند کریستف کلمب با وجود سالی متعادی سرگردانی در بلاد راهکار عربیه حرمت طلب و اکت و استقامت خود را از دست نمیدهد اینها همه نمونه از شجاعت و قوت انلانی هستند که عود و تاثیر معنوی ایشان در دل و قلب مردم برتاب عین تر از گامیابی ها و پیشرفت های درختان دیگر است. راستی هم که رشادت و قهور کسی که در میدان جنگ ابراز دایری میکند و جان خود را بی باک و بخطر مبادازد در فای شجاعت و جرئت آن اشخاص بمنزله هیچ است!

در دنیا لازم نیست تمام مردم دارای رشادت و قهور باشند و فرمان باشند و در مرگ از امور روزانه زندگی شخصی میتوانند حرمت و شجاعت از خود شان دهند. مثلا برای آنکه امین و صادق باشد. در مقابل امیال و هواهای خود استقامت ورزد، حقایق را بی پروا بگوید، شورش را همان ضرر که هست بدیگران نشان دهد و در بی تصنع و رباکاری باشد، زندگی خود را در حدود دارایی و طایعات خویش بطور شرافتمندانه اداره نماید و بخواهد بوسایل پیشرفته ارتقا کند، برای تمام اینها احتیاج جرئت و شجاعت و قوت قلب دارد.

**قسمت اعظم بدبختیها و ناکامیهای دنیا و فساد و معاصی که در عالم حکمفرماست مولود ضعف نفس و سستی اراده و بعبارة آخری فقدان جرئت و قهور میباشد.** اقاب مردم خوب را از بد میتوانست تشخیص دهند ولی جرئت عمل کردن را ندارند و میدانند که وظایف آنها در این عالم چیست لیکن فاقد قوت اراده و ثبات مزه هستند و از انجام آن عاجز میمانند. شخص ضعیف و بی اراده تسلیم امیال و هواهای ضعیف خویش است و در مقابل هیچ چیز بد هم نمیتواند استقامت بورزد و اگر رقتا و معاشین او بد باشند با کمال سهولت او را راههای بد میبکشد و باعث فساد و خرابی وی میگردد.

**اخلاق فقط در سایه سعی و فعالیت خرد میتواند کسب قوت نماید و دوام بیاورد.** اراده که قوای اخلاق است باید پایداری و استقامت تربیت شود و ثابت کند که همیشه تصمیم قطعی بگیرد و الا هرگز نخواهد توانست که در مقابل شرور و معاصی مقاومت ورزد و

با از غیر و انیکوی متابعت کند - تصمیم قوی انسان را ثابت قدم و استوار میسازد در سورتی که ضعف اراده و تسلیم بمنزله یک قدم خطاست که ممکن است شخصی از فراز کوهی بلند به وادی قناریستی فرو اندازد .

**برای اخذ تصمیم بدیگری متوسل شدن کاری بیفایده و نامعقول است .**  
انسان باید عادت و اخلاق خود را طوری تربیت نماید که در حین تنگی و ضرورت فقط متکی بقوه تصمیم و اراده خود باشد و چشم بدیگران ننهد . «پلوتارک» داستان یکی از سلاطین مقدونیه را نقل میکند که در حین جنگ پناه گنودادن فرمانی باقتضای «هرکول» بشهری پناه برد و هر حینی که وی در مبد یکی از خدایان زانو زده وار آسمان طلب یاری و کمک میکرد در پیش بزرور بارو درمیدان میجنگید و نزدی هم رخصم غلبه کرد و او را شکست داد عین همین تصمیم غالباً در زندگی روزانه اشخاص اتفاق می افتد .

هر کس در طول عمر خود چه تصمیم های زرگی بگیرد و چه کارهای عدهای را قصد میکند و چه عتبه های مفصلی برای آتیه خویش میکند و معذک بواسطه نداشتن جرئت فکر وفوت اراده میبکند را ، موقع اجرا نمیکندارد . بهتر است اسنان دم درپند و خاموش باشد و بجای حرف فقط بکار پردازد زیرا در هر یک از شئون زندگی صل بهتر از حرف میباشد . و کافیه ترین جواب هر سوالی در کردن « است ، بپلوتوس » میگوید بالاترین دلیل ضعف نفس اینست که شخص در مورد کارهای حیاتی و مهم که ضرورت و سرعت احم آنها بر وی باشد ، سستی تصمیم و ضعف اراده خود نشان دهد . کسیکه همیشه قصد دارد زندگانی جدیدی را پیش بگیرد و هیچوقت مجال انجام آنها بدست نیاورد حکم شخصی را دارد که خوردن و خوابیدن خود را آنقدر از امر و زهد دایه کند تا باندنی از حسرتی و گرسنگی فرسوده گشته و تلف گردد .

برای مقاومت در مقابل تاثیرات سوء « جامعه » نیز باید دارای جرئت و شجاعت اخلاقی بود ، نفوذ و تأثیر اجتماع در ساختمان اخلاقی انسان بی اندازه شدید است . غالب مردم - بالغه بوسه توان - اسیر و رده دبه خصوص خودشان در اجتماع هستند و هر کدام یک مذیت منوی و بلا - اراده نسبت به شخصیت هم دیگر دارند . در هر دایره و صیقه ای در جامعه رسوم و عوائد خاص حکم فرماست که کلبه افراد تا کزیر از متابعت آن میباشد . بعضی از این طبقات مقید به طرز « مد » لباس هستند ، بعضی بادب و طریقه معاشرت بعضی از زیادت عتاید و عتایدت دیرینه خود میباشد و از میان افراد این طبقات فقط عده معدودی یافت میشوند که جرئت و جرات قلب داشته و از دایره افکار و آداب ذریقه غصص خود ق می فراتر می رود و وارد دنی آزادی فکر و عمل میشوند ما عادت کرده ایم که به وسيله ممکن باشد دلو با فرس و وسائل دیگری که منتهی بدیختی و فلاکتشان گردد مطابق طریقه معمول جامعه لباس پوشیم و قفلا بچوریم و راه برویم و حرف بزنیم و درعوض آنکه زندگانی خود را از رفی میزان دنیوی و عایدات خویش اداره کنیم همیشه عتاید مراعات رسوم و آداب و عوده طایفه خودتان میباشدیم . ما به عادت هدیهها کفایر شود را پش می کنند و برسم چنینها که پنجه های خربش را کعب و کوتاه میسازد میبندیم ، آنها را تمسخر میکنیم ولی متوجه حال خود

تستیم که بیزیم « مد » لباس چکمه ما را از قواره و ترکیب انباشته و قبود و آداب اجتماعی بهادر  
ر ما سلطنت و حکومت میکند .

اما باید دانست که صف و چین اخلاقی مانعور که در زندگی اجتماعی یافت میشود در  
زندگانی انفرادی نیز وجود دارد . تلق و چاپلوسی خواه در مطاب افتیا و خواه در مقابل قرا صبی  
بزرگ است و یکسهم جن و کم جرئت بشمار میرود . سابقا مناعه و چاپلوسی مبادت از این بود که  
انسان مطابق را در حضور اشخاص بزرگ و عالی مقام اظهار نکند اما امروز مبادت از این شده است  
که حرف حق و صحیح را شواهد در مقابل مردمان معمولی و پست بگوید .

امروز که « توده » دارای اختیارات سیاسی گردیده است افراد در مقابل آن به تلق  
و چاپلوسی میردازند و فضائل و مزایای به آن منسوب میسازند که خودش هم آنها را درباره خود قائل نیست  
از اظهار حقایق دیگر مهکی اجتناب میورزد و کسی عقیده ناپی از خود بروز نمیدهد مبادا بلاق « توده »  
خوش آید باشد و جامه آنرا « پستند » (۱)

در این عصر دیگر کسی دوسد جلب توجه اشخاص فاضل و با اخلاق و عالیهام پست و مردم  
بیشتر متوجه اشخاص پست و جاهل و فاسد الاخلاق هستند زیرا آراه این طبقه معمولاً اکثریت را تشکیل  
میدهد . صبر آنکه حتی اشراف و افتیا و ترست شدگان نیز رای مقبولیت عامه و گرفتن رای غالباً  
خود را بزیبای جبال و عوام میاندازد . و در مقابل آنها خضوع و تواضع میکند و حاضرند که  
هریستی و فحاش اخلاقی تن در دهند ولی مروتیت و شهرتشان از بین نرود . در این دوره برای  
غالب مردم تعظیم کردن و تلق گرفتن آسانتر از مرد بودن و شجاعت و مناعت داشتن است و تسلیم  
شدن در مقابل اوهام و نصیبات سهلتر از مخالفت نمودن با آنهاست . آری . برای هنا گرفتن

(۱) « جیمز میل » در کتاب خود موسوم به « آژندی » توده را به « اجتماع ضربه پست »  
تعبیر میکند و در یکجا میگوید « هراندام ، رک و مفیدی ابتدا از جانب افراد شروع میشود و انتظار  
قالبه مردم در اینست که از آنها شواهد پیروی و متابعت نمایند و استمداد آنرا داشته باشند که با چشم  
باز کارهای خوب را تیر ساند . . . در این عصر بهترین خدمت دگر فردی بهجامعه  
اینست که اندکی از طریقه و روش معمولی عوام خارج گردد و از خضوع در  
مقابل رسوم و عواید جاریه امتناع بیورزد زیرا افکار و عقاید عامه در این ایام  
بقدری راه ظلم و استعساف را میپیماید که اگر کسی پای خرد را از دایره معتقدات  
و رسوم متعارفی بیرون بگذارد او را مورد توبیخ و ملامت قرار میدهند . رای  
شکستن این قیود بی معنی و رای رش ظلم و تعدی « کار عامه » لازم است مردم تهور پیدا کنند و  
از قید عقائد و آداب اجتماعی برون آیند . هر جا که قوت و قسرت اخلاقی زیادت است این قبیل تهود  
و جسارت نیز فراوان تر میشود و تجربه ثابت شده است که در جامعه ای قوای فکری و شجاعت  
اخلاقی و اشخاص زبی و فوق العاده زیاده شود همان سبب هم میزان تهود و جسارت و شکستن قیود  
اجتماعی بیشتر است . عصر کنونی ما دچار تهدید خطری بزرگ گردیده است زیرا عده اشخاص تهود  
و جسور و بی اعتنا برسوم معموله خیلی کم میباشد .



بسمت مخالف جریان رودخانه قدرت و جرئت لازم است در صورتیکه هر ماهی مرده‌ای می‌تواند از طرف مقابل جریان آن حرکت کند.

این حسن موضوع را توضیح می‌دهد. برای کسب شهرت در سلسله‌های امپریوریستی گذاشته و نتیجه مستقیم آن این شده است که اخلاق و دل اجتماعی و سیاسی عصر ما تنها دو باطل و فساد می‌باشد امروزه عقاید و افق‌های پدرانی شخصی اظهار می‌شود اما نه در پیش میز خطابه گفته می‌شود مغایرت دارد. در محافل عمومی از تعصبات عامه بحد و نقصان می‌شود اما دو مجالس خصوصی باها می‌جستند و آنها را تسخیر می‌کنند. کلون و جدایی در این عصر از همه وقت بیشتر شیوع دارد و مسائل و مرام با منافع آنی آنرا دائماً در تغییر و تبدیل است و کم‌کم ریاضکاری و تصنع از رویان ملکات ذمیمه خارج می‌گردد.

هین ضعف و حسن اخلاقی که در طبقات بالا از اجتماع شام است. طبقات پائین نیز سرایت می‌دهد. اگر اقسام طبقات اول ریاضکاری و این الوقت بودن حالت کرده. مردم عامه پائین نیز در این دو صنعت از آنها عقب نیفتاده. راستی هم در صورتیکه بزرگان و رجال درجه اول يك مثل صراحت لهج و شجاعت اخلاقی داشته باشند و شواهد ظاهر شود را بر اکتفا بگویند از مردمان مسولی و مرام چه توهم و اضطراب می‌زان داشت؟ طبقات پائین همیشه از اخلاق و رفتار طبقات بالاتر از خود سرمشق می‌گیرند و مثلاً آنها بظاهر ساری و زنان از وی و درود می‌طاعت می‌کند.

شهرت و دانش که آن روزها کشف می‌شود بعدی بلکه معروف محاسن و مزایای شخصی باشد غالباً همین صفات است و زشت او می‌باشد. ضرب المثل دوی می‌گرد. کسی که سترن فقرات حکم دارد هرگز بیاه و مناصب دایه وجود و برسد. زلی ستون فقرات کسی که شهوت شهرت و معروفیت دود نرم و قابل احلام است. بر سر صرب که بداند باید اشتغال می‌وزد می‌تراز که خود را می‌کند.

هرگز که پیوسته ریب. دن مردم و پادشاه و حقیق از اظهار عام و گداز و نوشیدن مطابق ذوق و سلیقه طبقات پدر و دختر از همه وسیله استفاده از مفاصل طبقاتی اجتماعی (۱) بدست آید این

(۱) داورود و پادشاه دو یکی از نایبات حق خود شرحی در این زمینه می‌نویسد و در یکجای آن می‌گوید:

تجلی داشت نامم است. آسان به پدید آید و نایبات وسیله ایجاد حسن عداوت و دشمنی بین طبقات می‌گردد. مدتها در این داشت که این تمییز به پادشاه امپراتوری کامل یافته است. یکی از رجال مهم و نامور فراموش را دادیات پاس گذاشته است و نوشته‌های را هم که ما در اینجا مردم بحث را می‌بینیم. زبان گفت دادیات کینه و حسد ناپدید... این قبیل نویسندگان خود و تأثیر تمام خود را در طبع ضعیف تر آورده‌اند و آرد. در صورتیکه این کار گشای باستان‌پدیده است و اگر خود آنها را یکی مایل کنند خطای خود و قصبه خواهند شد. ادبیات هم ممکن است از

## اخلاق

شهرت در نظر هر شخص صالح و باوجدانی منور و پست می باشد و صاحب آن دارای هیچ وزن و قیمتی نیست.

«جرمی بی نام» در جایگاه راجع یکی از رجال ایتنامی مشهور صحبت میکند میگوید: «مطابق سیاسی او بیشتر از ثروت و از تجار وی نیست باقلیت ناشی شده است تا از علاقه مندی و محبت او یا کلویت حسن خودخواهی او بدنام انکار و عقایدش غلبه دارد» همین توصیف را درباره چه عده از رجال مایور خود ما میتوان وارد داشت؟

اشخاص با اخلاق دارای جرئت و رشادت هستند و حقایق را ولو آنکه موافق رایج و مذاق عام نباشد پی پرده اظهار میدارد. «کنل هاپینسون» هیئت دریایی شهرت و معروفیت ندرت و از معروف بودن در میان مردم اقتضای نمیکرد. نویسنده شرح احوال وی میگوید: «مشارایه اقدار که از انجام کار خوب لذت میبرد و مشغوف میشد از تعجب و ستایش دیگران مسرتی حاصل نمی کرد و قدری قبول و توجه عام را بقدر و قیمت میدانست که هرگز حسرت نبود بغضات آنها کاری برخلاف وجدان خود بگذارد. هرکاریکه بغض خودی خوب و پندیده میامد اگر تمام دلم هم با آن مخالفت داشتند از خیال اندام آن متصرف نمیکردند زیرا حقایق اشیاء را از دیربجه چشم خود میدید و از پشت عینک عاید و افکار عامه»

«توده» طرقداری نماید و هم از اشراف و طبقه ممتاز ولی این ایام توجه نویسندگان بیشتر به «توده» معطوف گردیده است و سزاوارست همه آنکه نوشته های اها ضرر های صدمه بحال کارگران می رساند. اگر نویسندگان واقعا راستی و آسایش طبقه کارگر را در نظر دارند نباید توجه ایشان فقط معطوف بخود است و پوشش اها باشد و باید کمال مراقبت را عمل آورد که انتظارات و خواست های بی اساس در اها تولید نکنند و اها را بحرس و حق ناغاسی عادت دهند بلکه برعکس حسن اعتماد نبش را در ضمیر اها تقویت نمایند و با اها به همانند که اوضاع آنها جزو اثرات جدیت و محالبت خودشان محال است تغییری در احوال اها پدید آورد هرگز چیزی نخواهد نوشت که باعث قضا اخلاق و منشوس ساختن روحیات اها گردد ولو آنکه نوشته های او تاثیر زیاد در بهبودی فوری اوضاع مادی آنها داشته باشد. این است راهی که نویسندگان بوسیله آن میتوانند ذنی و فربه ذاتی خود را در راه خدمتگذاری بشمارند. هرچند که مقرون بصداقت و حقیقت است باید با کمال شجاعت هم بطبیقات پایین گفته شود و هم بطنه مبارک طبقات پایین در این ایام کمتر پشتیبان عادت کرده اند»

قل از کتاب «دعای کارگران» تألیف «جیمز میل»

«سرجان پاککشتون» در یکی از خطابه های اخیر خود می گوید (۱) شهرتی که حاصل شده قابل هیچ چیز نیست. اگر بخشی وظایف خویش را در حدود توانایی خود و مطابق تعالیم وجدانی خویش انجام دهی شهرت و معروفیت خوب نیز طبیعتاً برای وی حاصل می گردد.

وقتی «ریشارد لولاندجورث» در اواخر هر خوش شهرت کاملی در نواحی مجاور حاصل کرده بود یکروز بدشتر خود گفت «مارا» من بی اندازه معروف شده ام و می ترسم دیگر هیچ کاری نفورم زیرا کسیکه خیلی مشهور میشود برای هیچ کاری فایده ندارد» وقتی منار الیه این حرف را میزد شاید این عبارت انجیل درباره اشخاص معروف بشکر وی رسیده بوده است. «وای پسران شما وقتی نام مردم از شما خوب بگویند زیرا همین خوبی ها را هم پدران آن ها درباره یمنبر از کاذب می گفتند.»

رشدت فکری یکی از مهم ترین عوامل استقلال اخلاقی و اعتماد بنفس است. کسی که می خواهد در همه حال شخصی خودی باشد و بتزلزله سایه و انعکاس صوت دیگری نباشد لازم است جرئت و شجاعت داشته باشد و قوای خودش را بکار بندازد و خودش فکر کند و عقاید شخصی خود را اظهار بدارد. مثلی معروف است که کسیکه میتواند عقیده از خود داشته باشد جهان و ترسو است. کسی که از راه تعداد تپیل است و کسیکه نمیتواند احق است.

اما باید دانست که قالب رجالی که انتظار یسخرت و ثروتی از آنها می رود بواسطه بودن همین حس رشادت از کار باز مانده و اشتغالات و امیدواری های رفتایشان را مبدل باس می سازند. این احساس بطرف میدان سعی و مجاهدت پیش می روند ولی در هر قدم پای آنها می لرزد و برایشان سست می شود و در اثر برداشتن تصمیم و شجاعت و استقامت آقدر حساب آفات و مخاطرات راه را می کنند و منتظر حوادث و اتفاقات می نشیند تا فرصت کار و موقع رسیدن به مقصود از دستشان برود

(۱) قسمتی که در خطابه «پاککشتون» ذیلا نقل میشود شایان دقت و توجه میباشد:

«پسرفت و کابایی که در زندگانی اجتماعی نصیب من شده است همه را مدیون نبش پاک و تصبیم قوی و حزم راسخ خویش میدانم. اگر جوانیکه بفراهم وارد زندگانی اجتماعی شود از من مشورت نگیرد و اندوژی بخواهد من تمام تعالیه دورۀ زندگی خود را خلاصه کرده و این سه صیفت کوچک را که در حقیقت سه قاعده خیلی ساده و نزدیک بهم همکس است بدی میگویم: اول اینکه همیشه بکنار دیگران راجع قدرت و توانایی تو حکم نکند و بگوید برای انجام چه وظایفی شایستگی و صلاحیت داری و اینصورت هرجوقت از انجام وظایفی که دیگران ترا لایق همده داری آن می دانند و تصور می کنند با وسیله بهتر بوطن خود میتوانی خدمت کنی شاه خالی نکن. دوم اینکه هر وقت همده دار مشاغل و وظایف اجتماعی می شوی تمام سعی و قوت خود را تمرکز مده که بهترین وضعی آنرا انجام دهی. سوم آنکه در انتخاب رشته ای که در امور اجتماعی بخواهی پیش بگیری خود و دقت کامل کن و رشته ای را انتخاب سا که بنظر خودت بهتر و شایسته تر است راست و نه آنرا که معمول به وقت است و مردم عوام موقتاً به آن توجه دارند»



بسیار اشتهاء و اطمینانی که در آنها هست پذیرا میسرایت میکند و آنها را نیز مطمئن و جسور میسازد. وقتی « زول سزار » امپراطور روم سوار کشتی بود و طوفانی سهمگین در دنیا برخاست و ملاح از شدت اضطراب و نفوس نزدیک بود رام کشتی را دهان کند لیکن کاپیتان چون حال او را دید فریاد کرد « چرا میترسی ؟ در کشتی تو سزار نشسته است ! » جرئت و رشادت شجاعان و دلبران قوه مخاطبسی داد و دیگران را در پی خویش میکشد و بطام ضعیفه را یا مجبور بسکوت و خاموشی در مقابل خود میکند و یا پناهت و پیروی خویش تحریک مینماید.

**شخص شجاع و با تصمیم وقتی بمانع و مخالفتی بر نخورد هرگز نا امید و مایوس نمیشود و از تصمیم خویش منصرف نمیکرد.** وقتی « دیوژن » مصمم شد که نزد « آنتی ستیز » درس بخواند و بدین قصد مرد فیلسوف مزور رفته او را از نیت خویش آگاه ساخت. « آنتی ستیز » از قبول تقاضای او امتناع ورزید و چون « دیوژن » درخواست خود اصرار میورزید حکیم چوبدستی خویش را بلند کرده او را تهدید نمود که اگر فوراً از نزد وی نرود سرش را بشکند. « دیوژن » از این تهدید ترسیده همانطور برجای خود ایستاد و گفت « بن آدم تو هرگز نتوانی چوبی از تصمیم من سخت تر و حکم تر بیا کنی »

« آنتی ستیز » چون قوه تصمیم و اراده او را بقدر حکم دید دیگر توانست در مقابل او مقاومت نماید و ناگزیر او را بشاکردی خود پذیرفت.

قوه عبادت وقتی باطل و دانش توأم گردید انسان را بجایی میرساند که قوه ظلم و فرای فکری هرچه هم زیاد باشد به تهائی هرگز نمیتواند او را بدانجا برساند. فعالیت یگانه عامل محرکه اخلاقیست و توأم شدن آن با حزم و مداریت و عفو داری سبب میشود که انسان قوای ذاتی خود را در راههای مفید زندگانی بدمرغ و سنده و فوائد و نتایج عمده از آن حاصل نماید.

همین جهت است که نسبتاً داری قوای محدودی پرمیانهند با ستمت قوه تصمیم و فعالیت خویش توانسته اند کارهای بسیار بزرگ تمام دهند و شکستهای عظیم از خود بظهور رسانند. زیرا کسانیکه بیشتر در امور عالم تفرغ و تأثیر داشته و از سرنوشت بشریت تحیرات عمده داده اند اشخاصی بوده اند که ایمان و عقیده راسخ و عزم و اراده آهنین و پشت کار و فعالیت اخلاق الهیه داشته اند و از قبیل رجال بوده اند مانند حضرت محمد ص و «لوتر» و «ناکس» و «کالون» و «اوولان» و «وزلی» جرئت و شجاعت وقتی با پشت کار و اسقامت آشفته شود بر موانع و مشکلاتی که طی الظاهر ازین بردن آنها در زمره محلات است غلبه مینماید و عزم و تصمیم شخصی را دائماً تحریک کرده و او را بطرف جلومیراند. « تیندل » راجع به ( فردی ) میگوید « در مواقع هرجا و حرارت خود تصمیمی اتخاذ میکرد و در موقع آرایش و سری خویش آنرا بیوقع اجرا میداشت » یادآوری واستقامتی که در مورد کارهای بزرگ از این چنین بظهور رسد در طول زمان رشد و نمو کرده و ثابت ثمرات و نتایج عظیم از خود ظاهر میسازد. باطنش از کمال دیگران شستن و بسامند و همراهی آنها اطمینان داشتن کاری زشت و بیفایده است. وقتی بگویم از همین « سکلاز » وفات یافت مشارالیه گفت ( من حالا منتهم که تمام وعده و نویدهای دنیا فریب و تزویری بیش نیست و بهترین

**دستور زندگانی انسان این است که اعتماد بنفس خویش داشته باشد و در پرتو سعی و مجاهدت خود بمقام و منزلتی برسد**

جرئت و شجاعت پیچیده با ملائمت و خوشعونی، قیامت ندارد و بر عکس غالب اشخاص شجاع و با جرئت به شفت و ملائمت طبع موصوف میباشند « سرچارلز نابیر » چون نمیخواست بمیوانات و پرتندگان زبان بسته صده و آزادی برساند شکار را ترك نمود و بردهش مؤلف كتاب « تاریخ جنگ شبه جزیره » نیز ، او خود او حسن ملائمت و شفت زیاد داشت (۱) مینطور (۲) جزاوترازم با آنكه از شجاعتان نامی همسر خود بشمار میرفت منذلك در وقت قاف و ملائمت و خوشعونی نظیر نداشت و همیشه بزن ها احترام میگذاشت . با طفل ملائمت و مهربانی میکرد . از ضغنا و درماتدگان حمایت و نگهداری مینمود . با شفاش شور و فاسد خشونت و سختی شان میداد . مثال ایه از حدیث دیانت و تقوی در زمان خود بی دلیل بود و وصفی راكه ( گرویل ) در باره « سیدنی » گفته است در حق او كاملا صادق میابد « این شخص نمونه از انسانیت كامل بود و بوی انجام هر كار مهم و مشكلتی در عالم از فتح و اصلاحات اجتماعی و زراعت و سلامت و نیروی كفایت و لیاقت داشت ، بگاه مقصد و منظور او در دنیا خوشبختی و سعادت هموطنانش و خدمت كندری پادشاه و بوطنش بود » وقتی ادوارد ملقب به « شاهزاده اسود » در جنگ « یوا كنریز » فاتح شد و پادشاه و ولعهد فراسه را با سیری گرفت هماسب آنها را بشام دعوت كرده و دوسر سفره خودش را صرار كمر بخدمت آنها بست و از آنها پذیرائی میسود . شاهزاده مزبور همانطور كه بزور شجاعت و دلیری

( ۱ ) قضیه ذیل كه از كتاب تاریخ زندگانی « ویلیام زیر » نقل شده است حسن مهربانی و ملائمت فوق العاده او را نشان میدهد .

( روزی در حين گردش در یلاق بدختر كوچكی بنحیة رسید كه كاسه از دستش افتاده شكسته بود و خودش مشغول گریه بود زیرا خدای پدرش را همان كاسه بمزهره برده بود و درموقع مراجعت كاسه را شكسته و از ترس تنبیه مادر جرئت نمیكرد بگوید هر دو همین كه « نابیر » بسر وقت او رسید برق امیدي از چشمان دخترك تأیید و آگاه مصبومی بصورت او نگریسته گفت آف تر می توانی این كاسه را دوست كنی ؟ « نابیر جواب داد كاسه درست نمیشود ولی میتوانم شش شاهی بتر بدهم كه عوض آنرا از بازار بخری ! » وقتی دست در جیب خود كرد دید هیچ پول همراه نداشت و به دخترك هدیه كرد كه فردا در محاسبات بانها حاضر شود و پول را همراه بیاورد و منتنام باردستور داد كه بپادشاه بگوید دل كاسه را فردا آفمی بدهد آورد . دخترك بوعده او اعتقاد نمود و با تسكین خاطر بماند . اجمت كرد . وقتی ( نابیر ) منزل آف رفت دهوتی از یکی از دوستانش كه خصوصاً میل داشت برای كاری او را به پند و رسیده و فردا ازدا بشام دعوت نموده .

« نابیر » ابتدا قدری پش خود نامل كرد كه سیند آیا ممكن است اوقت ش در آن روز طوری نظم یابد كه هم تواند دخترك را در ساعت موعود بپند و هم در دعوت شام حاضر شود ولی چون این كار را ممكن دانست كاغذی نوشته از قبول دعوت عذر خواست و برای ملائمت دخترك رفت و بقول خودش ترانست دكس را كه بان سادگی بوی اتحاد كرده است بپرس و اید - سازه »

خود بر لشکر فراسه غلبه یافت دل پادشاه و ولیعهد آنها را نیز فریفته و مجذوب ادب و اخلاق خود ساخت و جوانمردی و شجاعت او همه جا معروف بود و این دو جمله که آنها را شمار خود قرار داده بود ، « روح حزین » و « خدمت در حترام » ، به بن معروف اخلاق و فضائل او بود .

داشته باشند و بلکه، اصلاً طبیعت آنها اینچنین نیست، نه اوقات و نه فیر فاکس، هر چنگ «نازی» برده از دهن در کشت ویر را از دست او رکنی بکشد. ربازان فوج خود مهره که از آن محافظ نمایند، سرباز اردو پیش رفته مشغول لاف زدن گردید و گفت بیرق را من از چنگ دهن گرفته ام. وقتی این خبر بگوش «فیر فاکس» رسید با کمال گیاهه روشی گفت «من بمقدور کفایت اختراعات کسب کرده ام، بگذرید این یکی هم از آن او باشد»

از قشون دشمن شکست بخورد، فرار کند. صبح گرفت که به سعادت ری پشیمان لیکن در بین راه متوجه گردید که «راندولف» قوای خود را جمع آورده و بر خصم قلبه حمله است و باینجه سربازان خویش را امر بنوقف داده و گفت: «ما قدری دیر بکشت آنها آمدیم و حال حق نداریم خود را شریک قضاات غله و خردی آنها داریم».

شایسته هرگز نه تصدیق و تقبیح و نه «پادشاه» در وصفیکه «بیوت» رساله خود را به «قضایای مختلطه هندسی» را در کتابی قرنیه قرآنی برده نام علما و دانشمندی که در آنجا جمع بودند و بر آن تصدیق و تجدید کردند و نمود «لایلی» در هر حسن عادت و وضوح استدلال و رساله آمرین خزان و فیلسوف حزن را بشاء خویش هدیه نمود. در اینجا (لایلی) از فقه کتابخانه اش کافه کهنه و نیک و زنده مرا بیرون آورده به «بیوت» رساله خود را از مشاهده آن فوق العاده متعجب گردید زیرا دید طایفه حل مسئله که از سر وقت بهر و سر زدن می گردیده است همه در آن کافه رفته شده «لایلی» با کمال شوق و جرات و «بیوت» را از «بیوت» دستور داشته آمد با مودت و اله رساله خود را در آنجا خواند و با شدت و اقبال گردید و مدتی هم برای سفارش آنکند نمود که آن را با کمال در میان نهاد و اگر نه سال به «خود» «بیوت» این قضیه را دشوار نداده و «لایلی» و «مکرم» و «سور» میباش.

وقتی در پاریس شصت و نهمی می یافتیم و در مقابل آن چوب بستی زده و چندین نفر عصبه و تار سر را روی آن مشتعل ساز بودند . اتفاقاً چوب بست قالب باصفاقت میورد . درهم شکست و تمام عملجانی که بر روی آن بودند بر زمین سرنگون شدند . مگر یک نفر صندلی بران و یک نفر دیگر مسح متوسط که هر دو دست خود را بر پایی گرفته در هوا معلق بودند و چوب هم در اثر سنگینی حبه آنها می لرزید و در شرف شکستن بود . آنکه نشی زیاد تر از





بیرونی مملکت خویش یا هر چیز دیگر چنان بازی مینماید تقوی و دیانت او از تمام کسانی که شب و روز بدعا و دعاها را و ذکر و تسبیح و شتر و منزه است ، جای بازی کردن واسم آنرا قربانی و فدا گری نگذاشتن روح پاک و ارجمندی است که در هیچ جای دیگر عالم غیر از انگلستان یافت نمیشود ،

مرووف است که شارل پنجم پس از تسخیر شهر « وینبورگ » و بیاد « تبره » لوتر ، دقت و دزد موفقی که مشغول خواندن کتیبه سنگ قبر او برد یکی از دزبانان متعلق بوی یشهاد کرد که قبر را بشکافد و خاک جسد « کافر » را بیاد دهد ، شارل از شنیدن این حرف گوی هایش سرخ شد و گفت « من بچنگ اموات نیامده ام و این مکان باید محترم و محل عبادت مردم باشد »

توصیفی که ارسطو در متجاوز از دو هزار سال پیش از جوان مردان دانسی کرده است هنوز هم در باره آنها صدق دارد مشار الیه میگوید « اشخاص کریم و جوان مرد باید در موقع بدبختی و نیک بختی هر دو رفتارشان مساوی باشد و بدانند که چه چیز آنها را مفتخر و سربلند می سازد و چه چیز باعث پستی و فرومایگی آنها میگردد این اشخاص نه از پیشرفت و کامیابی خود مغرور و متکبر می شوند و نه از حرمان و عدم کامیابی غصه و اندوه می خورند : از خطر نمی ترسند و خودشان را هم بی سبب بمخاطره نمی اندازند زیرا در دنیا بجز های کم و معدودی علاقه مندی دارند : نفوذ داری و تملک نفس شعار آنهاست و در سخن گفتن کامل میکنند ولی هروقت آب بشکام می کشایند باکمال شجاعت و بی باکی هر چه می خواهند بگویند : در دنیا هیچ چیز بنظر آنها عظیم و خارق العاده نیست و باین جهت هر چه جالب توجه آنها را نماید آنرا تمجید و تحسین میکنند : گذشت و اغماض دارند و صدمائی را که از دیگران دیده اند فراموش میکنند و هرگز نه راجع بخودشان حرفی می زنند و نه راجع بدیگران زیرا مایل به شنیدن تمجید و ستایش خود نیستند و مذمت و بد گوئی دیگران را هم نمی خواهند بشنوند . اینها هرگز برای مسائل جزئی و کوچک شکوه و شکایت نمی کنند و انتظار کمک و مساعدت از دیگران ندارند .

از طرف دیگر اشخاص پست و فرومایه همه چیز با طعنه تحقیر می مکنند و عادت و تقوی دارند و نه حس غفو و بخشش و جوان مردی و حاضر که در هر موقع از دین و دینداران استفاده کرده و بوسایل پست و نامشروع خود را بقتلای رسانند این اشخاص وقتی جاه و منصبی برستند پیش از موفقی که ضعیف و بی چاره بوده اند غمت کینده و ملالت آوری می شود زیرا در آن موقع صفات پست آنها بیشتر ظاهر و آشکار می گردد و چون می خواهند وسیله تسخیر و طمع ساری خودشان را بزرگ جلوه دهند پستی همت و کوتاهی طری آنها نمایان تر میشود و قول ضرب المثل معروف « میمون هر چه بالاتر برود دم خود را بیشتر نمایی میدهد »

تأثیر هر کاری بیشتر مربوط بطریقه انجام است ، کاریکه اگر با کینه و روئی و جوانمردی انجام بگیرد در طریقه پست و بی کرمی و بی ادبانه و اگر با اکراه و بی میلی انجام بگیرد همانکار زشت و نامطلوب و حتی

ظلمانه جلوه میکنند . وقتی « بن جاسون » بحال قتر و فلاکت در پستر بیماری افتاده بود پادشاه باو پیام داد و از وی دلیرتری نمود و ضمناً هم وجهی برای دی اها فرستاد . شاه رنک کوی تند اخلاق در جواب گفت « منظر پادشاه این پول را از اینجهت برای من فرستاده است که می بیند من در این تنگنای عمر، مسکن دارم اما از قول من باو بگوئید که من جسم ساکن این تنگناست و تو روحت »

بنابر آنچه در بالا گفته شد برای ساختمان اخلاقی انسان هیچ چیز لازم تر و مهم تر از دوشی روح شجاع و استقامت نیست زیرا جرئت و شجاعت اساس و متشاء گامیابی و سعادت است و در عالم هیچ بلا و مصیبتی برای انسان بالا تر از آن نیست که شخص دارای روحی ضعیف و طبیعی چنان و ترسو باشد . یکی از دانشمندان میگفت بگانه منظور من در تربیت اولاد اینستکه آنها را بهرور و جسارت عادت بدهم و کاری بکنم که هیراز « ترس » از هیچ چیز دیگر ترس و واهمه نداشته باشند . بی باکی و اجتناب از ترس بزرگادی است که مانند سایر عادات از قبل عادت بحصول دقت و مراقبت و خوشحوشی میتوان آن را آموخت .

ترس و بیم پیشتر مورد تصور و واهمه است زیرا واهمه فکر مفاسد و بلیاتی را در مغز انسان ایجاد میکند که غالب اها شاید هرگز هم اتفاق نیفتد - بهیچ جهت اغلب کسانی که جرئت و توانایی استقامت در مقابل مخاطرات حقیقی را دارند از قلبه بر خطرهای خیالی و تومنی عاجز هستند و بنابر این تا قوه خیال و تصور در لغت علم و فاعده صریح در یابد و از بلند پروازی آن جلوگیری نشود انسان همیشه از مواجهه با مخاطرات تصویری در طلب و آزار و باشد و بار محنتی که خودش برای خود تدارک کرده است پیوسته کمر او را خنبد و دوتا نگاه میدارد .

در تربیت نتوان معمولاً از پرورش حس جرئت و شجاعت آنها غفلت میشود در صورتیکه آموختن این حس شریف با آنها براتب مفیدتر از آموختن جنرائی و موسیقی و زبان فرانسه به ایشان است برخلاف عقیده « ریشارد استیل » که میگوید « زنها بد دارای اندکی حس ترس و کوچکی هستند تا جمال و زیبایی آنها بهتر نمایان گردد » ایستی حس جرئت و رشادت و قوه اراده و تصمیم را در آنها پرورش داد تا بتواند انگاه بنفس داشته و هم بدیگران کمک و خدمت کنند و هم وسایل سعادت و آسایش خودشان را فراهم سازد .

چون ترس عادت بسیار زشت و نکوهیده است . ضعف بدنی و اخلاقی نقصی بزرگ و در خود هرگونه تحقیر و ملامت میباشد . جرئت و شجاعت خصیصی زیبا و پرازنده است در صورتیکه چون ترس بزرگترین دلیل دغالت و پستی انسان بشمار میرود . شجاعت همیشه با ملافت و کرامت اخلاقی آمیخته و توأم است . « آری شرف » بدختر خود مرزبند فرزند همیشه سعی کن شجاع و دلیر باشی و قلبت در دلم و مهران باشد زیرا این دو صفت از بزرگترین صفات پندیده نتوان بشمار میرود . همه کس باید مترصد آفات و بلیاتی در زندگانی خود باشد اما بهترین طریقه مواجهه انسان با تقدیر و سرنوشت خود اینستکه خوشبختی و بدبختی هر دو را با بهرور و جسارت قلب استقبال کند . هر وقت سانحه ای برای انسان رخ می دهد هرگز نباید زمام شکیبایی را از کف داد و خود را بدست ترس و نا امیددی سپرد زیرا در انصورت بار بلیات و مصائب پردوش شخص سنگین تر می شود و کسائی



داشت مدت دو شبانه روز با وجود سردی و بارندگی هوا و صدمه و آزار گاشنگان بلکه در محل سیاستگاه شوهرش توقف کرده و هرگونه سختی و مشقت را متحمل شد تا بلکه بداند وسیله بتواند از آلام و صدمات موقع جان دادن وی اندکی بکاهد (۱)

اما جرئت و شجاعت زنهای همیشه در اثر حس محبت و وظیفه شناسی آنها بظهور نرسیده و گاهی هم رشادت های مردانه و قهرمانی از خود بروز داده اند . وقتی جماعتی از شورشیان قصد هلاکت « جیمز دوم » پادشاه اسکاتلند وارد خوابگاه او گردیدند و پادشاه چون از آمدن آنها مستعضر گردید زن های حرم را که در اتاق دیگر سکنی داشتند صدا کرده بانها گفت هر قدر می توانست در اطاق را محکم نگاهباندند تا خود او فرار کند . شورشیان قبلا قتل های درهرا خراب کرده و محله هارا هم از پشت آنها برده است بودند که کسی نتوانست از داخل آنها را ببندد ولی « مادام کاترین دوگلاس » که از شجاعت و رشادت خانواده کی بود سهم و حصه ای فراوان بپارت برده بود همین که صدای پای شورشیان را در سرسرای قصر شنید دست خود را بجای میله آهن رشت در گنجاخته و آتقد در مقابل فشار مهاجمین استقامت ورزید تا استخوان ساعدش شکست و شورشیان با شمشیر های آخته وارد اطاق گردیدند و در اینوقت هم زنهای پادشاه هیچگونه حربه ای نداشتند تا لحظه آخر با آنها زدو خورد و مقابله کردند .

یک مثل دیگر از شجاعت و مردانگی تاریخی زنهای مدافعه دلیوانه قصر « لائوم » بود از طرف « شارلوت دولا ترومویل » وقتی قوای پارلمان بوی امر کرد که قصر را تحلیه نموده و خودش تسلیم شود در جواب پیام فرستاد که شوهرم مرا مأمور مدافعه قصر کرده است و تا امری از طرف وی نرسد هرگز آنها را تحلیه نخواهم نمود . راجع به تدارکاتی که جهت دفاع از قصر مزبور کرده بود و مینویست « چشم موشکاف او از تهیه هیچ چیز که در موقع ضرورت بگارش بیفود غفلت نورزیده بود در اینوقت علاوه بر قوه صبر و استقامت سابق خود هوش و درایت فوق العاده ای نیز از عویش ظاهر ساخته بود . این خانم شجاع قصر را مدت یکسال تمام در مقابل قشون پارلمان محافظت کرد و با آنکه سه ماه تمام گلوله توپ و تفنگ مثل باران برسروی می بارید دست از مقاومت نکشید و تسلیم نشد تا بالاخره قشون سلطنتی وارد شهر گردید و قصر را از محاصره بیرون آورد .

یک شجاعت و فدا کاری دیگر که از زنهای مرمه ظهور رسیده و هیچکس آنرا فراموش نخواهد کرد رشادت و پایداری خارق العاده « مادام فرانکلن » است در جستجوی سیاحت گم شده دست « فرانکلن » که پادشاه نام از پیدا کردن آنها مایوس شده بودند او دست از جستجوی خود نکشید تا آنها را پیدا کرد . وقتی « انجمن همایونی جنرالیتی » اعضای « نشان کاشف » را

( ۱ ) « مادام گرتود » صدمات و مشقانی را که خودش و شوهر بدینش متحمل کرده بودند با بیان فوق العاده مؤثری در ضمن مکتوبی یکی از دوستان خود نوشته است و مکتوب مزبور چند سال قبل باسم « وفاداری تا دم مرگ » در هارلم چاپ شده است . مادام « هان » نیز منظومه حزن انگیز و مؤثری در همین زمینه سروده است که خیلی مشهور میباشد .

خود را چه نف نف نمیکردند ، محوسینی که تازه بزندان میآمدند ابتدا سرپیچی میکردند و تن بکار نمی دادند لیکن نزدی مهرایی و ملاطفت های مارتین حس احترام و اطاعتی در آنها ایجاد کرده و آنها را وفادار بناباست از دستورهای او مینمود اشخاصیکه تمام عمر خود را در شرارت و هرزگی گذرانده بودند جیب بر های گفته کار لندن ، اسفان ولگرد و فاسد الاخلاق ، ملان افسار گیسخته شریر ، زنان هرزه و بدکار دزدان و قاتل قهیبان و هرکس دیگر که بجرم جنائی گرفتار گردیده و سپس شهر افتاده بود همه در تحت نفوذ اخلاقی ابن زن می ظفر واقع شده بودند و او را اساعت و پیروی میکردند و در تحت توجهات و مراقبت های دائمی وی برای نخستین دفعه در دوره زندگانی شویش قلم بدست گرفته و یا بعنوان انجیل اشتغال میورزیدند . مشار الیها جلب اعتماد و اطمینان همه آنها را کرده برایشان میگریست و دعا میکرد و روح تازه ای در یک يك آنها حیده و مانند فرشته عاتی کبر بارشاد و هدایت آنها بست بود

متجاوز از بیست سال ابن زن يك حیتت مهربان دون آنکه کترین مساعدت و تشویقی از دیگران بینند بیت مقدس خود را با کمال سعی و جدیت تعقیب مینمود و در طول ان مدت یکانه عمر همیشه او سالی دوازده لیره عایدی میراث مادر زویش بود سلاوه مبلغ جزئی که خودش بوسیله خیاطی بدست میآورد . عاقبت حکومت شهر ( پارمونت ) چون مطلق قانون مجبور شد که یکفرگشیش و يك معلم برای محبس استخدام نماید و ضمناً هم مشاهده نمود که ( مارتین ) مدت بیست سال عمر خود را مجادله ابراه صرف نموده و مبالغ عده از ابن رهکنار دولت قاپه رسانیده امت بوی پیشنهاد نمود که سالیانه دوازده لیره حقوق درآورد او منظور دارد و ابن پیشنهاد را هم طوری بوی کردند که باو پرشور و چون نیسواسست رحمت ر خدمات صدقانه خود را که ناشی از حسن نوع پرستی او بود در مقابل اجرتی به دولت بطر و شد لهذا ار شول پست د حکومت اختراع و وزید لیکن رئیس محبس با کمال خشونت به او داد که یا ایه اتفاق دستور و شرارات حکومت رفتار کنش و یا دیگر بعبس بیاید . مارتین با او شده و پیشه اوها س درآورد مدت در سال سالی دوازده لیره حفرق گرفت و ابن زوگترین با اشر برد که به «پارمونت» در مقابل خدمات گرانها و فداکاری وی پاو داد که کم صعب و پیری رفوئی او طیه کرد هوئی اساس کار محبس نیز بیشتر بمد کسالت و اجوشی وی گردید الااثره از کار بغداد و ستری شد و در موقعیکه در پالین بیماری افتاده بود خود را بسرویدن اشار مسمی مشغول مینمود ابن فوق شعر از سابق هم در وی بود و قبل از آن نیز برسل فتن کلهی ایاتی اشاد میکرد. هرچند افسار او از طر سنتی چندان مهم و قابل توجه نیست لیکن از حبث روح و حقیقت پرستی و ایمان خالص سلب شاید اشاد هیچ يك از شرای دیگر پای اها نرسد زندگانی ابن زن فرشته خصال خود بسزیه چکانه غر و قصبه شیوا بود که در طی آن همه جا ار شحات و استقامت و حثل و داشرو بیکو کاری سمن رانده شده بود . ابن بیت که از اندر خود دوست میتواند بهترین معرف حیات روحانی وی باشد ،

آرزوی خیر و سعادت دیگران روحی است آسمانی که در انسان دمیده می شود .

## فصل ششم - خود داری و تملك نفس

شرافت مندی و نفع پرستی همیشه در یکجا جمع نمیشود «زور هربرت»  
هر کس قادر بتملك و اداره نفس خود باشد آزادی حقیقی را بدست  
آورده است . «فردریک پرسیس»

هر چه خوبی و نیکی از بشریت بوجود آمده است همه در سایه تحمل  
و شکیبایی و استقامت بوده است . «هلپر»

اعتدال و امساک که بهترین وسیله منع شرور و معاصی است :

سعی و پشت کار منظم و دائمی مثل گردش روزانه زمین :

فداکاری و ایثار نفسی که اساس و منشاء خوشی و سرور وجدانی است :

خود داری و تملك نفس و حسن خیر خواهی در اعمال و افکار :

اراده و تصمیم آهین که بر هر مانع و مشکلی غلبه نماید : اینها است  
دستور اخلاقی نوع بشر . «وردزورث»

خود داری و تملك نفس بکشم شجاعت و مردانگی است و میتوان آرا اساس و ریشه نام

فضائل اخلاقی دانست . «پن واسطه» که «شکسپیر» اساس را بوجودی دگر می نماید که دائماً

«پس و پیش خود نگاه میکند . تملك نفس نزرگترین علامت قریب و ما به الامتیاز انسان و حیوان است

و هیچکس بدون داشتن آن نمیتواند خود را انسان کامل بخواند .

خود داری ریشه و سرچشمه کلیه فضائل و تقواها است و هر کس رمام حسن خود را بدست هوا و

هرس سیار استلالت اخلاقی خوش را بگرفته ادرست داده و ندهد و اسیر احوال و هوسهای خود گردیده است

انسان مرئی آنکه آزادی اخلاقی داشته باشد وار حوائیات بشریت را در بند تر زندگانی

کند لازم است قدرت مقاومت و محاذله با هواهای نفسانی داشته باشد و این ذات هم مرکز برای وی

حاصل نشود مگر آنکه رمام حسن خود را بدست آورد به خوشتر داری رستد پس طاعت نماید .

همین قوه است که حیات مادی انسان را از حیات اخلاقی و روحانی وی جدا و بجزا میسازد و شالوده

ساختن اخلاقی شخص را تشکیل میدهد .

در احیل آمده است « که کسی قابل تمعید و ستایش است که قدرت تسلط و حکمروایی بر

نفس و روح خویش دارد » آنکه برور نارو و مملکتی را «حج میکند» این قدر اشد حسن کمای هستند

که بوسیله مشق و تعلیم رمام حسن خود را بکمرته و مرآت انکسار و احوال و حرفهای خوش میباشند .

نه عشر از کلیه احوال و هوسهای فاسده آنکه در احتمالات بشری موجود است و قلب آنها ایجاد هراسان

مسلحه و جنایت میکند فقط پوسیله خودداری و احترام و تملک نفس افراد از میان می‌رود و جماعات را از لوث وجود خود طاهر و پاکیزه می‌سازد. هر کس خودداری و احترام بنفس را ملکه خویش سازد قلب و غشیش پاکیزه و مطهر میگردد و بتای اخلاقیش بر خالوده نصیحت و تقوی و اعتدال استوار میشود.

بهترین حافظ و پشتیبان اخلاق عادت است که اگر یرهنیونی اراده بر آه صحیح و مستقیم رفته باشد فاضلترین آمر و حکم فرمای نفس میباشد والا بتزیه بدترین سلطان ظالم و مستبد وجود خواهد بود. در صورت اول عادت ممکن است شخص را بر آه حقیقت و راستی هدایت کرده و او را بپیل و اختیار مطیع و تابع خود سازد ولی در صورت ثانی انسان را اسیر و بندۀ خود می‌ناید و او را بوادی زوال و بدبختی می‌کشد.

عادت در اثر تمرین و ممارست ایجاد میشود. مثق و تربیت منظم شکستهای بزرگ از خود ظهور می‌رساند مثلا غلان مثل کوچه گرد یا روستائی حامل را که در ابتدا هیچ مصرفی جز ولگردی و شتم زدن نیبوره است طوری پرورش و عادت میدهد که در میدان جنگ یا در سوانح و غاطرات در بانی (مثل احتراق کشتی « سارا ساندز » یا شکستن جهاز بیرونکند) جرئت و شجاعت خارق العاده از خود بروز میدهد و بهترین نمونه قداکاری و رشادت و استقامت را از غش طاهر می‌سازد.

همینطور تعلیم و تربیت فکر تأثیر عینی در ساختن اخلاق دارد و بدون آن هیچکس نخواهد توانست رندگانی خود را در تحت نظم و قاعده معینی اداره نماید زیرا کلبه ملکات فاضله انسان از قیل و نسی نفس و حس اطاعت و وظایف شناسی مولود و نتیجه آنست. هر قدر قوه اعتدال بنفس و خود داری شش بیشتر باشد بیشتر خود را بقید نظم و قاعده معینی مینماید و هر چه نظم و قواعد زندگانی او کادتر باشد پایه اخلاقی وی عالیتر خواهد بود این قیل اشخاص هان امیال و هواهای خود را میگیرند و آنها را مطیع قوای عالیتر نفس می‌سازند و هرگز از متابعت و پیروی احکام (مندی درونی) خود یعنی وجدان سرپیچی نمیکنند والا آنها هم اسیر و برده هوسها و ثوابلات خود گردیده و از بجه دست هوائف و احساسات خود میشدند.

« هربرت اسپنسر » میگوید: « انسان وقتی بسرحد کمال میرسد که حکومت و تسلط کامل بر نفس خویش داشته و از خود داری و تملک نفس بهره واقعی برده باشد. ینگانه مقصد و منظور تربیت اخلاقی این است که انسان مالک مختار نفس خود گردد و بجای آنکه اسیر و تابع هواهای خود باشد و هر میل و هوس او را بطرفی بکشاند همیشه زمام امیال و هواهای خود را در کف خویش داشته باشد و قبل از انجام هر کاری عقل و احساسات خود را جمع کرده با آنها مشاوره نماید و بعد از روی کمال حزم و احتیاط تصمیمی اتخاذ کند »

چنانکه سابقا هم اشاره کردیم حسین مرکز تربیت اخلاق خانه است و بعد از آن مدرسه و پس از آن دنیا که در حقیقت مدرسه عملی زندگانی می‌باشد. هر یک از این سه جا بمنزله مقدمه و « کلاس تهیه » دیگری است و شخص و متراک واقعی اشخاص چه زن و چه مرد مولود تربیتی است که در ابتدای عمر صیب آنها گردیده است. اگر مردم بدون استفاده از تربیت خانواده و مدرسه بعد بلوغ رسیده و بدون تعلیم و تربیت وارد مرحله زندگانی شوند وای حال خودشان و وای بحال جامعه!

که آنها در آن زندگی میکنند.

بهترین اقسام خانواده آنست که نظم و قاعده کامل در آن حکم فرما باشد ولی هیچ یک از افراد فشار و سنگینی آنرا احساس نکنند. انتظام و تربیت اخلاقی با قوه یکی از قوانین طبیعی عمل می نماید و کسی که در تحت تاثیر آن واقع می شود بلا اراده تابع و تسلیم آن می گردد و همین جهت است که هر چند خلق و عادات انسانی تماماً غلوط و مولود آن میباشد ممالک هیچکس قوه قهره و تاثیر آنرا احساس نمیکند.

بهترین شاهد برای اهمیت تربیت خانواده کی قضیه ایست که « مادام شیل پتیک » در یاد داشت های زندگانی خود نقل کرده و میگوید « خانه ای با اتفاق شوهرش غالب دار و بسیارین های اردو را گردش کرد و در شبها تنهائی که بصل آورد معلوم شد که قسمت اعظم بلکه تمام بچانین عبارت از اشخاصی هستند که بگانه مرزده خانواده خود بوده و در زمان طفولیت ذکر و اراده آنها در تحت تعلیم و تربیت صحیحی قرار نگرفته است. از طرف دیگر کسانی که چرخ خانواده های بزرگ بوده اند و از کودکی به تعلیم و تربیت آنها دست گذاشته شده است به مدت گرفتار اختلال مندر شده و به دار - البچانین آمده اند »

با آنکه در زمان سابق اخلاقی تأملات و همی مربوط حالات مزاجی و تربیت خانواده کی و پدری و تاثیر معاشرت دوستان و همچنین شخصی است ممالک هر کسی می تواند وسیله دقت و مراقبت و نلک نفس اخلاق خویش را ببیل خود در تحت نظم و قاعده یعنی در آورد. یکی از مصلحتین با تجربه میگردید عادات و ملکات را از زمانه زبان لاتینی و یونانی میتوان آموخت در صورتی که اولی براتیب پیش از دومی در اساس شوخیتی و سادگی اندکی دخالت و تاثیر دارد.

« دکتر جانسون » با آنکه خوش طبع و با محزون و فصح درود و از اینانی صبر و روح او با حزن و اندوه مانوس شده بود میگوید « سرور و خوش حالی یا حزن و غملاشت » شخص بسته ببیل و اراده خود اوست. انسان می تواند خود را بشاعت و تحمل نداشت دهن و هم ممکن است هیچ چیز قانع و راضی نشود و دائماً بکوه و شکایت کند و سنجید و شفت ادک را پیش خود بزرگ نموده و بجهت خود را بدست هم رانده حار و اینگونه هر کس که ببیل خویش می تواند طبیعت خود را ببالار و اندوه یا سرور در شادمانی حالت دهد و حس خوش بینی نسبت به اشیاء اینانام و امیدواری زندگانی را هم مانند سایر عادات و ملکات مکتسبه در ضمیر خویش پیروان و تربیت کند (۱)

(۱) جرحی بنام « می گوید » هر وقت قوه اراده بر فکر غلبه پیدا می کند باید اول دفعه فکر را متوجه شوخیتی و سادگی گردانان بایستی دائماً بجنبه خوب و روشن اشیاء نظر داشته باشد و هرگز دوی خود را از نور و روشنائی حیات بر نگرداند. قسمت اعظم دوره زندگانی ما بصحکم اجبار بطا و یکناری می گذرد. در این اوقات یکناری - مثلاً موقع روز و وقتیکه مجبورید با انتظار ملاقات دیگران بنشینید یا وقت شب که هنوز منتظران برای خوابیدن حاضر نیست باید فکر و خیال خود



« دکتر جانسون » این نکته را کاملاً صحیح و غالی از مباهله گفت است که « هر کسی عادت داشته باشد بجنبه خوب وقایع و حوادث نگاه کند این عادت او از سالی هزار گیره عایدی بهتر و خرابیها را است »

زندگانی اشخاص مقدس و متدین باید در تحت اصول و قواعد معینی قرار گرفته و احوال آن ها یا خود داری و تملک نفس آمیخته باشد ، این اشخاص ایستنی دائماً مواظف حال و رفتار خود باشند ، از بدی پیرمیرد و به بیکوکاری عادت کنند ، نام مرك مضیع و فرما بردار باشند و در مقابل آفات و بیایات مقاومت و دردد ، تسلیم آرمایش های قسائی شوند ، باروح فساد و شرارت بپنکند و او پیروی شیطان رحنر باشد ، پئی هر خود را برشالوده آیدان و قوی استوار سازید و از عدالت و بیکوکاری هرگز خسته و فرسوده نشود تا در فصل مناسب حاصل کشته های خود را بدروند ،

همینطور مردمان کاسب و تاجر نیز باید یاست اصول و قواعد دقیق و منطقی باشند زیرا کسب و تجارت هم مانند زندگانی قطع بوسیله اتلاق می تواند خوب اداره شود و کسیکه بخواهد در کسب و کار خود پیشرفت و کلیایی حاصل کند لازم است صاحب اعتدال خلق و مراج و قره تملک نفس باشد تا بداتوسیله دیگر را فریقه و محبوب خود سارد و آها را در تحت نفوذ خویش درآورد ، شویشن داری و تملک نفس راه زندگانی را صلب و هوار میسازد و سیاری درهای سه را روی آسان میگذارد ، هر ت نفس نیز خصلت بسیدیه دیگری است که هر کسی داری آن باشد هم احترام خود و محفوظ می آد و هم بقوام و حیثیت دیگران احترام میکند ،

سیاست هم مانند کسب و تجارت است و کلیایی در این رشته بیشتر مربوط سیرت و اخلاق شخص است تا به استعداد و تریقه ، اگر شخص قوه خود داری و تملک نفس نداشته باشد با لطمه فاذه ، هت بدل و بر باد می خورد و در هر مو واد خودش را اداره میکند و به دیگران را ، رفتن در حضور ، بیت ، صحبت او ، نمائش و ، رایائی بد که برای یک نفر ، پس الودیه لازم و سه روزی است ، حاضرین مرکبیم یک صفتی را در درجه اول ضرورت می دانستند ؛ یکی قوه بیان و فصاحت را دیگری علم و دانش را ، سوی صالت و پشت حکار را ، بالاخره « بیت » عقیده خود را اظهار داشته گمت ان معانی که در کسر آوردید هیچکدام قدر بوسله و ارد ناری برای رجال سیاسی لازم و سه روزی نیست ، البته مقصود از بوسله همان بود داری و تملک نفس است که خود « بیت » در آن خصلت خصوصاً ابتیازی فوق العاده داشت و نفیق وی « در زوروز » راجع باو میگوید که در هرگز در مردم او را بحال صلبی و شراح از حدود

را متوجه خوشی و سادت سائید و جز افکار خوب و امید بخش را نکند او بد مغروران راه یابد ، حتی نکردش میروید یا در خانه یا ستراحت می پردارید متواتر مطلقاً ساکت و بیکار سیماد و افکاری که در آن می گذرد هم ممکن است مفید باشد هم مضر هم ممکن است متوحش و آفات باشد و هم توجیه سعادت و مسرات ، بنا بر این لازم است فکر خود را براه راست سیدانیزد و خود را عادت نهد که جز فکر خوشبختی فکر دیگری نکنید »

اعتدال ندیدم (۱) با آنکه حوصله و تحمل سستی « کت و بلی » شایع می‌رود مدالک « بیت » در همین پر حوصلگی متنبای سرعت و چالاکی را در انگار و اعمال خویش ظاهر می‌ساخت .

شیاعت و رشادت اخلاقی : تکمیل نمی‌شود مگر بواسطه دارا بردن صبر و حوصله و توفیق تملک نفس - یکی از برجسته ترین صفات مردانه « هانیدن » همین عادت حوصله و شرف داری بود که حتی دشمنان و مخالفین سیاسی او نیز با اخلاق و ملکات قاصده وی اعتراف داشتند و او احترام می‌گذاشتند . « کلارسون » در باره یی میگوید : « هانیدن » شخص خوش خلق و سلیم و مهربانی بود و همه کس احترام می‌گذاشت و تواضع میکرد . قلب وی مملو از عواطف و احساسات رقیبه سبب تنوع بشر بود و با آنکه دیار صرف سرد ولی چون صاحب اخلاقی متوجه و پاکیزه بود همه کس به رغبت مایات او را می‌شود و از هر کلمه وی نفوذ و تأثیری در خود احساس میکرد - هیچکس به اندازه او مالک و حکم فرمای حق خود نبود . . . خدا را همیشه در اعتدال صرف میکرد و تمام عواطف و امیال خویش را کاملاً در دست داشت و این جهت هم بر سر خود تسلط و قدرت داشت و هم مردیگران . « سرفیلیپ واردویک » که یکی دیگر از عالمان سیاسی اوست در ضمن یکی از خطاهای خود می‌گوید : « اگر منتر » « هانیدن » در عده ما دخلت کرده و بواسطه یک خلق مختصر ششم مارا فرو نشانده بودیم ما را هم دست در میان شده غیر های خود را بل یکدیگر فرو برده و دیم .

اشخاص تند خو همیشه به خلق پست و ذلی آنها بیش از همه کس احتیاج به خود داری و تملک نفس دارد ( دکتر جاسون ) بگوید : مردم هر چه پزیر شود و تعریات آنها بیشتر شود اخلاق آنها نیز بهتر میگردد ولی بشرط آنکه صدمت آنها گریز و مرده و عالی باشد . غالب اشخاص پس از آنکه مرتکب خطا و تقصیری گردید - معمولاً ناری و صاف میکنند که همان رفتار ایشان بیش از غبط و غلطای اصلی آنها صدمه زار را در میزند و صدمت می‌دهد آنها میگرد و ولی مردمان عاقل و خردمند از هر غلطی که مرتکب میشوند و صدمه ای که در درون می‌منتند به اندرزی میگیرند و در آینه از ارتکاب

(۱) « بید » در ضمن مکتوبی که « استاهوپ » داشته است و مشار الیه همین آرا در کتاب « مقالات متفرقه » خود نقل کرده است میگوید : « مستر کریسپس » که سال های متناهی در بانک انگلستان شغل مهمی اشتغال داشت به از این امر خود تصور خرابه داری بود و مدتی هم بپست متشخص مخصوص « پست » وقت میکرد مشار الیه شخص « ق » را درده خوش صحت و مهربان بود و چون شای و می طرفتی بود که در میان مردم « پست » مشهور و « ق » کار از میداشتند من متشخص و دم که چرا او هیچوقت عصبانی منتر در شرف نال و کوشش از حد معمول گرفتار کار های اداری بود و می ایستاد قدر واری صبر - حساب اینکه اگر ای یکی از احکام قضایی تهیه نماید و بازمه ارباب « پست » او را از کار میرواند من دیگر : « پست » خود داری کنم و طاعت این همه صبر و حوصله را از رسول سوم - مشار الیه در حد « پست » است که در اثر صحتی است که « پست » این کرده و گفته است « هرگز در هیچ وقت عصبانی و منتر نشدم مخصوص در موقع کارهای اداری » من هم به صیحت از دمار میگویم و تنوع کار بانک در ساعت ۹ شروع میشود تا ساعت سه من هیچوقت در این چند ساعت منبر و عصبی و بیسوم »



نامزدگان ہمارے وطن پرستوں نے خانوادہ "تاسو" پر ہمہ جہت مزید بکس و شکس کیا ہے۔  
ای مشہور روایت "وہام مذکور" پر آئنگا بڑھ چکی ہے۔ کیا حق نگاہ داشتہ! اگر آں سر  
پس نام نہادانہ کہ در موقع ضرورت میں جوابدہی خود را پست و پائیدار و انتہائی اجنبی کہ  
کشف ایما حال از حقیقت ملک ہمارے وطن پرستوں پر خود بخود نمایان ہوتا ہے۔ قاری علم و فضل  
میں وہم و گمان جو کہ پیشانی اورا ہضم و بین محبوب ہی ضرورت لیکن وقت کہ موقع کار و مصلحت  
چنان جزئی و رشادت و قدرت صمیم و آزاد ای از خود روز دہان کہ ہمہ کس بغیری و علاج ضروری  
دی ایمان آورد۔ "دعوتی"۔ یوسف کا راج مشہور ہند میگرد و دوستان و رفقای و یار۔ استقامت  
و پابندی اورا بہ صخرہ عظیمی تشبیہ میگردند کہ در وسط اقیانوس پر را ایستادہ  
و نیش و ہیاہوی امواج بانی اعتنائی مسکرت

«مؤلفی و «مبانی» را با دانشگویی مقایسه کرده و میگوید این دو روش از خیلی جهات با یکدیگر شباهت کلی داشته و دانشگویی بر مبنای دو «دولیم» در تاریخ، عالم نباتات و شجاعت ویا گیاهشناسی صفای طبیعت مشهور میباشد، نوع خودخواهی و تسلط بر نفس و احساسات وی، حتی در بوقلمونشناسی و خنجر هم بقدری زیاد برده که هرگز با اخلاق و رعایت حق آشنا نبود و تازه او را همیشه تصور میکرد طبیعت او خیلی آرام و شیرین سرود است در صورتیکه حقیقت امر برخلاف این بود و دانشگویی طبیعی مرکب از حساسی داشت منتها از دوره جوانی بوسیله مین و ریاضت زمام نفس خویش را بدست گرفته و بخود را به بلایات و خروشغویی و رعایت ادب نسبت به دیگران عادت داده بود، نویسنده شرح احوال وی میگوید «دانشگویی طبیعی آتین و احساساتی شدید و تشنه داشت و بی در گام طولی میر خود و در میان کارهای بسیار فتنه ای که انجام میداد چهارم گرفته بود بگناه حق و انباشت و خنجر بود که بر طبیعت خود قله کشد و زمام نفس و احساسات خویش را بدست بگیرد» مؤلف از بود در جای دیگر کتاب خود می گوید «منبع او خیلی تند بود و گاهی حالت صعبانی بوی صفت می داد» لیکن بقدرت جلوه احساسات خود را کرده و بلافاصله بعد از اول برمیگشت و بوجه ترین مزیت اخلاقی وی نوع خود داری و تبلیغ نفس بوده و این صفت بزرگ او را هم طبعاً دارا میدویم بوسیله تحریک و «مبانیست» متضادی آموخته بود»

ولیکن نیز مانند نایشون فوق العاده تند خو و صیابی بود و فقط بوسیله مراقبت و خودماری کامل از احساسات تند خویش جلوگیری میکرد و حتی درین خاطرات زک نیز همان نفس خود را از کف نهی داد و حتی المقدور سعی میکرد خود را غم سرد و ملایم نشان دهد: چنانکه درجیک و آواز او و سایر محزبات معروف خود همچون هراسان و متوحش نمیکردید و فرماهای جنگی را بالحنی فوق العاده یمن و آرام میداد.

«در دژوت» شاعر در دوره طفولیت خود بسیار خوش و کج خلق و سرکش بود و به تشبیه و ملاقاتهای خود اعتنایی ننمید کرد ولی بعدها که داخل مراحل زندگانی گردید و به تجربه پیاپی رسید، قوه تاملش کاملاً بیدار گشت و با انتقادات دشمنان خود با نظر لایقینی و بی اعتنایی مؤنکریست و در تمام دوره زندگانی او قوت اراده و عزت نفس از برجسته ترین صفات وی بشمار میرفت.

زندگانی «داری مارین» بهنگامشودنیز شاهدی دیگرست براینکه تنگنوی وحالت عصبانی علامت و نشانه فوه کسار و خالت مباهه. مثالیه در ایام طفولیت فوق العاده بهوصله و عصبانی و لجوج بود لیکن بوسیلهٔ تمرین و مبادرت دمی مدرجا ترنم غویش قله کرده وبالاخره سبب وحوصله و بردباری ازمرایای صمه اعلان وی گردید.

انسان ممکن است از حیث ساختمان بدنی ضعیف و حقیر باشد لیکن در عین حال صاحب زنجانی معتدل و دومی بزرگ و خلقی ستوده و عالی باشد. « پروسپور لبتال » در چنانکه راجع به آگاهی های « فردادی » در راه علم صحبت میدارد میگوید مشارالیه دارای طبعی تند و آتشین بود ولی با وجود این ملاحظت و خوش خلقی از صفات و مزایای برجسته وی بشمار میرفت. باز در جای دیگر میگوید « در زیر برده مهرایی و راحت طاهره، او شدت و حرارت آتش فدايي عظیم دوکار بود و « فردادی » فقط در زین سببی و عراقت و قوه تنگ نفس فوق العاده توانست التهاب و آتش درونی خود را در يك نقطه متمرکز ساخته و آنرا صرف جدیت و فعالیت در کارهای مفید بنهد.

یکی دیگر از مزایای اخلاقی « فردای » که اهمیت آن کمتر از فواید تنلیک نفس وی نیست همانا حسن ابتدائیس و از خود گذشتن او میباشد اگر مثلاً الیه وقت و همت خود را صرف تعلیلات شیطانی کرده و در انجا در اندک مدتی تمولی سرشار بدست میآورد لیکن همت عالی اوستاقل « مدی انتانی نداشت و اینجهت صحت و مطامع در علم را برجهن مال ترجیح داد . « پندال » می گوید « واهی ما فایده حیات « فردای » را از نظر میگیریم می بینیم که این پسر آفتگر و شاکرد صلافت غضار بو که در دوره عمر خود یا صاحب تمول میگفتن ، الخ صد و پنجاه هزار لیره شود یا بدست همی زندگانی حدود بحقیقت و کشفات علمی ، داند وی مشارایه بدون هیچ زوید و نبرای شق غیر از این بود اختیار نمود و آینه شرف در دست او داشت هم درخشو شکستنی چار سه سال اینده صیبر را کرد که امشب بلال اسم او در ملکستان را دوره روز اول دلال در برادران دق را »

مثل آنرا فرقه سار و ایفا می سرگدشت زندانی ( اکلیل ) مود فراموشی  
است . مثاله در حیره مودی دیگر ارانای فراموش بود ، خاص قبل مودی رتبه باینون شد  
و اینجمله رنگهای او دچار رتبه پر شانی و ملاکت گردید و غوراک دور ، او ان وینتر و غنا - ش  
بروزی ، ه شاهی منحصر گشت . و پشه مرگت « هوز من روی دو شامی بوی فاتح چنگ و مارگور  
و داستالیز ، بانی دارم ، دوری یکی ، دستاش بوم گفت » اگر تو دعوش شوی نا اینصاف ملاکت  
چهارم می کرد ، چرا همان گمانی که دیگران کرده و بیکدیگر ، و پیش امی اطور و بوی اظهار تمکین و اطاعت  
کن . آخر تو روی زندگای خود مجاح بوی هستی » - « اکلیل » در جواب او گفت ،  
« مگر برای مردن ، شح باد دارم ؟ » اما من در ایام انتظار دستاش ارق و تنگدستی مردو  
بود و چهار سال عمر کرده و دور ، هم که بر این مرگ شده بود یکی از آشا ، ش گمت « من هیچکس  
باید از من ار رنگهای بهره رده است ! »

« سرچشمه انوار » میر طحطاطی و ابذر فساد در رشته دیگر زندگی از خود  
بروز داده است .

مشاوران و مهمانان «اوتور» و «آنداش» کسی بود که از مقام شود صرف نظر «هنود» و در تمام دوره زندگانی او مرکز حس خودخواهی از وی مشاهده نگردید. گاهی اتفاق می افتاد که عقاید و نظریات شخصی او با احکامی که از طرف مقامات عالی نوب داده میشد اختلاف و مابین داشت لیکن هیچوقت از اجاب و طاعتی که بجهت او و اصول میگردد عینت می کرد. مثلاً در موقع صرف ابلات «اسکند» «طریق دی مخالف سیاست حکمت بود ولی مصلحت «مناجات زوال» «ناید» «رشادت و صابلی» که در طول تمام حکم از وی طاعت دیدیم هیچ تنگ دیگری، نظیر آن مشاهده شده بود. پس از شانه جنگ و تصرف «اسکند» «غائم هکتی» را که «ساربان» او چنگ آورده بودند آورد او آوردند اما «اوتور» با کمال جوانمردی با «ساربان» گفت «من با سیاست این جنگ مخالف بودم و همچنین جهت اصول غنائم آن امت دارم»

يك سوہ دیگر از حسن فہرری وایتار مس وی د موقی بطور رسید کہ اورا آٹوالی کافی مامور کیک رساندن بہ د ہاوانک ، در چنک > لوکنو > حردہ ، د اوترام > درجہ اش بالا تراز د ہاولوک > بود و قوسا مہ و ست فرماہمی کل قوازا خوش بھدہ نگرد ولی چون مشاہدہ کرد کہ قلاتز رسید زی > درنک > شہادت و تندر فوق الشدہ حرج دادہ وقت اعظم کار را مامور رساندن است اہلدا تہائی کرمت و حوان بردی را از شدہ پرورد داد و سرکردگی قشون را کماکان پمیدہ صاحب مس مردور و گداندہ و تہد حاضر شد کہ ست ضو داو طلب در تحت اوامر وی خدمت کند ، یہی حجت د لر > کلاید > موقی وی گتہ است کہ > در چنک علیات و شدات پر چستہ زبال > و ترام > او را مستحق رہن سہم بری کر اقتصارات این چنک میکند مددک اقتصاد فہد کاری و کرات مس بر ہا > ہی > و دقیمت تر باشد > .

[illegible]

یك چتر كمر در دود و برفی است م در دست شخص تواند دان  
خود را در حلقه خنجر بسته درش آید و در دست کسی است راحت خنجر  
نیز شدید تر است و در دود و برفی است م در دست کسی است  
و مسرور و در دست کسی است و در دست کسی است  
محفوظ بدارد! بعضی گداهان از خنجر آویز تاب را در دست  
و زهر باره از دست تاب م در دست کسی است و در دست کسی است

اشخاص عاقل و با اخلاق دارگزشت ۸۰٪ بی بزرگان و نه بزرگه احسانات دیگران را  
حریجه دار سازد. بر عکس اردن ۲۰٪ سیم و شصت به هر چه را که از فکرشان

بگذرد بر زبان میاورند و همیشه حاضرند دوستان و رفقای خویش را فدای مزاح و شوخی خود نمایند. حضرت سلیمان میگوید: «دهان خردمند در قلبش است و قلب دیوانه در دهانش».

بعضی اشخاص واسطه ی حرص و داشتن قوه خود داری در رفتار و رفتار خویش تند و بی پاك میشود. اشخاص با هوش و سریع الافعال معمولاً در موقع حرف زدن خیلی تندند و گاهی در تحت تأثیرات خارجی واقع شده و جملات زشتی زبان می آورند که متضاد آن ملائمه ماند خودشان میگردد و موجد انواع مصاد و شر برای آنها میشود. حتی در میان رجال ذکاء سیاسی نیز اشخاصی را میتوان اسم برد که چون توانسته اند از حلقه و دگرگونی بر قبا و دشمنان خویش خودداری کنند در هر صده سیاست مطلوب گردیده و صدمه زخم زبان خود را خورده اند. «بتام» میگوید: «ادای پاك جمله کوچک دوستی های دیرینه را مبدل بدشمنی کرده و حتی تقدیر مملکت هارا دگرگون ساخته است». مثلاً برای هروقت اسان در صده و شستن چله تدر و خشن میانه هنر است و وسیله ای هست خود را از خیال آن منصرف سازد و نگذارد کلیات آن از میان دو خارج گردد و بروی کاغذ آید. ضرب المثل اسپابولی میگوید: «آسیبی که از پرقاز بانسان میرسد گاهی از صدمه چنگال شیر سخت تر است».

«کارلایل» در چایکه راجع به «گرمول» صحت میکند میگوید: «کسیکه نمیتواند اعتیادزبان و فکر خویش را در دست خود داشته باشد هرگز نتواند کار مهمی از پیش ببرد». یکی از شدید ترین مخالفین ویلیام «ساکت» در باره وی گفته است که هرگز کلامی ناپسندیده و جبارانی زشت از لب های او شنیده شد. همین طور و شکنج منتهای دقت و مراقبت را در حرف های خود بعمل می آورد و هیچ وقت با کسی مجادله نمی کرد و سخن درشت نمی گفت. مثلاً معروف است که در ماهی زمان همیشه دور کار ماکس همراهی مسامت میکند که بداند چه وقت موقع حرف است و چه وقت موقع سکوت.

از اشخاص پر و انجریه مکرر شنیده شده است که گفته اند ما حالا از حرف زدن خود پشیمان شده ایم اما هیچوقت از سکوت و خاموش سر نه ده و دامت نکشیده ایم. «ماتفورث» حکیم میگوید: «پاخاموش باش یا حرفی بزنی که از خاموشی بهتر باشد». «ژورژ هرن» گفته است: «پادرسر حرف بزنی یا عاقلانه سکوت اختیار کنی» «سن فراسیس دوساز» که به خوشغلتی و جوانمردی مشهور است میگوید: «سکوت و خاموشی پتر از آست که اسان حقیقت را با عاداتی عشن و ناپسندیده مان کند و يك طرف طعام لبد را اچانستی نمزه خراب و فاسد نماید» یکی از متفکران فرانس میگوید: «سد از حرف سکوت زرگتری قوه در دیاست». مبدلک گاهی يك کلمه حرف که موقع «اسب ایراد شده است قوه دطسی از خود بطهور رسایمه و تأثیرات صده کرده است: ضرب المثل قدیمی: «ویلر» میگوید: «در دهان مردمان قتل و یکشت راسی ط لای یافت می شود».

مسامت بیست قوه خودداری و ضبط زبانی که ارده لیون» شاعر اسپابولی در قرن شانزدهم بطهور رسیده است برای من در اینجا ذکر شود. مشارالیه را مجلس «اکسیر بیرون» بهرم ترجمه اصل زبان

امپایولی محکوم حبس تاریک نمود و شاهر چهارمصدت چندین سال در آن سربرد . پس از آنکه دوره گرفتاری وی تمام شد و او را آزادسودنه و اجازه دادند که دوباره شغل مسلمی مشغول شود و در روزیکه میخواست اولین خطابه هومی خود را ایراد نماید صحبت کثیری در محل تعلق او گرد آمده و انتظار داشتند که داستان حبس و گرفتاری طولانی ویرا بشنوند لیکن « درلیون » بواسطه هوش و فراست فوق - العاده که داشت هیچوجه سخنی از این مقوله پیش نیاورد و بر خلاف انتظار حضار دنباله خطابه بهشمال قبل خود را که در موقع ایراد آن گرفتار گردیده بود پیش گرفت و بدون آنکه از موضوع خارج گردد آنرا پایان رسانید .

**البته در بعضی موارد خشم و تغییر مقتضی و بلکه لازم و ضروری است .**

مثلا در موقعیکه اسان از دیگری کذب و تقلب و خودخواهی و ظلم متاعده میکند بالطبع خشم و خشمگین میشود . کسیکه فطرتا کریم و جوانمرد است وقتی پستی و رذالتی از دیگران دید بفرض آنکه مربوط بشخص خود او هم نباشد باز متغیر و عصبانی میگردد . ( پرسپس ) میگوید ( کسیکه هرچه ببیند باو بر نرسد و متغیر نشود من اصلا با او کاری نخواهم داشت . در دنیا - ۵۵ مردمان خوب بیشتر از اشخاص بد است مملکت مردمان بد بوسیله حریّت و حسارت خود از اشخاص خوب جلو میافتند و آنها را عقب میکند از بد ما هر وقت بنیم کسی صاحب مزه و اراده قوی است بالطبع از او خوشمان میاید و بدون هیچ دلیل محقول از وی طرفداری نمیکم . مکرر اتفاق افتاده است که من از حرف زدن بشیمان شده ام اما چمان اندازه هم گاهی از سکوت خویش بدامت رهام . »

کسی که عشق برآستی و درستی دارد نمی تواند در مقابل خطا کاری و کذب لاقیدی و بیانگی نشان دهد . کسی که بخود و با شهامت است غرت وی از افکار و اقوالش بر هویدا میباشد و قول شاهر :

**قلب پاک و دل روشن صاحب خود را به تفر و انزجار عادت میدهد**

**یعنی باو می شود :**

از غفلت در انجام وظیفه . از غفلت در خدمتگذاری و مساعدت ب مردم

از کذب و دروغ و از خطا کاری و بدی .

از مشغول ساختن مغز بکنار پلید و زشت و از عادت دادن قلب به

اسارت و زیونی انزجار و نفرت داشته باشد .

بر اسان واجب است که از یحی و صلاکی و ندی بیهرمرد . دردن يك سرت بیهرگامی

از حد اعتدال خارج میشود و راه از اط میبرد و این خصی است (۱) « زویا و زودود »

(۱) فرانسس هودر در یکی از مراسلات خود میگوید « بهترین موه مرور و امراطکاری

مصولا در میان طرطاران مدی و صبی آرازی است می شود این اشخاص از شدت تصبوا و اط

یا هرگونه اشتغال سیاسی سکه اند و بقول دشارب « کسی که تند که « گوه را ادرم پس آن در

شکاف چوب قرار میدهند و فشار میاورند »





بسیاری از مردم اهمیت فوق العاده بظاهر و تصورات دیگران در پاره خودشان می دهند و بعضی ها هم طبیعت زشت خود را مقیاس طایع سایرین قرار داده و خیال میکنند همه کسی را پس به آنها سوء ظن دارد و بد گوئی میکند. اما باید دانست که دیگران در حقیقت آینه اخلاقی ما هستند و هر خوب و بدی که ما در آنها می بینیم انعکاس از خوب و بد فطری خودمان است ( ۱ ). غالباً نیز اخلاق می افتد که تشویش و نگرانی های مدامه بی اصل و اساس است و موجد و مواد آن قوه خیال ، و امه خودمان می باشد زیرا بوض آنکه سایرین در حق ما گمان بد داشته باشند ما هرگز نتوانیم توانست بوسیله متغیر شدن و غش کردن ده آنها باعث تسر زای و حسن عیبه ایشان نسبت بخود کردیم و بر عکس ترشروئی و غشوت ما بیشتر آنها را در حقان بد گمان خواهد ساخت . « زور حرمت » میگوید : دشنام ، تازیانی که از دهان ما تخرج می شود غالباً از گریبان خودمان پائین می رود . فیلسوف بزرگ با اخلاق « فردای » پس ز یک سر متصل هم و استوخن تجربه حسیست زیرا در ضمن مکتبی بنسبت متفق خود « نیندازد »

حالاً من بعد پیری رسیده ام و از اربط طراوت و عمر خود شجه میگویم میبینم جوانی من بعد و مات و در آن ده سوه و « مرد و لاله ها » ش « ع » م « چه » ر که وقت در باره نگارنده و بگریه ام کلی نه « ع » ده ست « ع » ز « ع » ن اس که سال در شنیدن کلمات سخت و غش و بکران همیشه « ع » طای لا نقل « ع » د « ع » کس احسانات خب دوستا آنها را به آسای پدیدر ، حقیقت در هر حال شد ، لآخره خود را طاهر دیار و بنا بر این بر می ملاحظه ساختن طرف غلب بهتر است اسان صر و د صله یر دارد و شب و صبح را کنار بگذرد . فرض اینست که از صایب و خاص دیگران باید حتی القدر صرف طر کرد و بر عکس محاسن و خیرهای ایشان را در نظر داشت . « الاثرین آسایش و سعادت شس در آن است که اسان پوسته راه صلح و مسالمت را نادیکران به یماید . من وقتی در ده گاتی جسمی خود مصادف با مخالفت هائی میشوم که نکلی برخلاف شرایط عقل و انصاف است بی اندازه متغیر و مصیبتی میشوم و « غوم چرخ » باید لکن همیشه دو موقع غش و غصب بر نفس خود غالب و تسلط دارم و هرگز بدی کسی را نمود او بر سر گردام و در بدگوئی طرف غلب و خوار بشل نمکنم و مطمئن هستم که در این معامله هرگز زیانی نکرده و بر عکس سود برده ام . »

( ۱ ) وقتی یقینر اکرم ( ص ) وارد مذهب شد پیکر از اهالی زدا سنوت آمده گفت یاقینر مردم این شهر بسیار مردمان خوب خوش فطرتی هستند و خوب شد که شما یانچا آمده بد - یقینر فرمود راست میگوئی - کی بد شخص دیگری بش آمده گفت باحضرت اهالی این شهر مردمانی دذل و فرومایه و بداخلاقتند - حیف از شما که باین شهر قدم گذاشتید - یقینر باوهم فرمود راست میگوئی - یکی از صحابه که در آنجا حضور داشت از اینکه یقینر دوقول غلب را تصدیق کرده بود متعجب شد و سبب آنرا پرسید - یقینر جواب داد این دوفر هر کدام مطابق اخلاق و روحیات خود شان درباره اهالی حکم کردند و هر صفتی که خود شان داشتند دیگر اراهم همان طور فرض کرده اند . به این جهت قول هر دو آن ها صادق بود ( مترجم )

دک موفیکه «پاری» نقش در دم بود بنا سعادت مسولی خود با خاشان و صنعتگران بر سر تاشی و قامت پرده های غنظ دائماً مجادله و نزاع میکرد و هموطن او «ادموند بورک» که همیشه جامی و طرطراز اهل ذوق و صنعت بود در ضمن مکتوبی بوی نوشت: «دوست عزیزم، باور کن که یکله سرب و اسلحه ما در مقابل شرور و مفاسد دنیا بهترین وسیلهٔ صلح و صفای ما بادبکران اعتدال مزاج و خوشهویی و ملاطفت و عدم اعتماد و اطمینان است بنفس خودمان است، این صفات و ملکات علاوه بر آنکه اخلاقی را تهذیب و نفس را تزکیه میکند بهترین و سبب آسایش و خوشبختی شخص نیز میباشد زیرا هیچ چیز پست تر و بی معنی تر از آن نیست که انسان عمر عزیز خود را صرف مجادله و زد و خورد با این و آن نماید و آسایش و راحت را از نفس خویش سلب کند. ما اگر بنامر آسایش خودمان هم شده است باید با همزمان خوشی صلح و مدارا سلوک نمایم» (۱)

هیچکس پاندازه شامه معروف (پورتر) (۷) بی بقدر واهست واقعی تنگ نفس و خودداری نرده و ملل او نمی توانست افضاحت بیان فوائد و محاسنات آرا بدیگران باموزد ولی افسوس که وقتی موقع عملش میآمد خود او از همه کس شتر ضعف نفس پرور میداد و نمی توانست جلوزبان خود را گرفته و با خوشبختی خویش و تقایش را نیازارد. یکی از نویسندگان شرح احوال وی گوید (مرده شوخی پورتر) صد دشمن برای او میتراشید (اما علاوه بر عادت زخم زبان پورتر)

(۱) «بورک» با وجود این نصیحت حکیمانه که به «پاری» کرده است خودش مالک نفس خود نبوده و نمی توانست از زمام احساسات خویش را نگاهداورد. مثلاً وقتی در شهر «پکنونفاید» مرض و بدتری بود «فاکس» وقت قدیمی وی بیادست او رفت اما چون در نتیجه طه و انقلاب کبیر فرانسه بنی کدورت های سیاسی بن آنها ایجاد شده بود «بورک» از پذیرفتن «فاکس» جدا امتناع ورزید و بهچوچه حاضر شد با او ملاقات نماید. «فاکس» پس از مراجعت بلندن شرح مسافرت خود را برای رفیقش «کوک» نقل کرد و مشار الیه از این حرکت «بورک» فوق العاده کمال و متالم گردید و می خواست به «فاکس» تسلی و دلدادگی بدهد لیکن «فاکس» با کمال خوشروئی بطور شوخی گفت: هیچ اهمیت ندارد. من مکرر تحریر کرده ام که اهالی ایرلند همگی دوستم شان قدری سبب زمینی روئیده است! اما «فاکس» در این قضیه منتهای مردانگی و کرامت نفس را از خود ظاهر ساخت بنی وقتی شنید که «بورک» وفات یافته است مراسم انلیت آبر فوق العاده مؤثری روح او نوشت و علاوه بر پارلمان بدولت پیشنهاد کرد که اجازهٔ او را با تجلیل و احترام زیاد در «وستمینستر ای» که مقبره بزرگان و مشاهیر وصال انگلستان است دفن کنند. دولت نیز پیشنهاد او را پذیرفت و خواست جنازه را به قورستان مد کور ببرد لیکن بعد معلوم شد که خود «بورک» وصیت کرده است که جسد او را در همان محلی که وفات یافته است بنی در «یکو نمظیل» دفن کنند و به این جهت هم دولت توصیت خود او رفتار خود (۲) «پورتر» از شماری مشهور انگلستان است که در سنه ۱۷۵۹ متولد و در سنه ۱۷۹۹ وفات یافته است. اشعار او فوق العاده مؤثر و حساس است و بیشتر آنها بشکل تغزل و سرود میباشد

اختیار شکم خود را هم نداشت و در مقابل خوردی هیچوجه نمیتوانست خود داری کند و قول شاعر «همین غبطها و یفکری مادیم اورا بدالت ویستی کشاید و ام اورا لکه داروتنگین نمود» از این ها همه گذشته مشارالیه شالی شهرت طلب بود و اشعاری را که در موقع مستی و میگساری و برای گذراندن وقت میگفت همه را انتشار میداد و فکر و روح جوانان را با تالیف فاسده خود غرب و آلوده میساخت. یا وحود ابیات بسیار خوبی که در ضمن اشعار او یافت میشود آلوده که از نوشته های متاف اخلاق وی سرر سیامه رسیده است از شعرهای خویش فایده عاید مردم نگرفته است و رویچهره اگر تمام آثار او از مان میرفت و معدوم میگردد غلبی بهتر از آن بود که مثل امروز در میان مردم رائج باشد.

نظیر «پورز» است (برادر) شاعر فرانسوی که بواسطه شامت کاملی که این دو نفر از حیث فکر و اخلاق با هم دارند اورا «پورتر» فرانسه خوانده اند (برادر) نیز مانند (پورتر) صاحب فریحه و طبیی سرشار بود و عشق فرطی به عیاشی و شهرت طلبی داشت و با قلم نامرغشده فاسد سیامه را مجسم کرده و مردم را بضاد و عیاشی ترغیب مینمود. سرودهای (برادر) و کتاب تاریخ (لیر) شاید از هر عامل دیگری در تجدید و استقرار سلطنت نابون در فرانسه موثر نبود. لیکن این مفسد قطع جره سبب کوچکی از مفاسد پشکاری میباشد که اشعار و سرودهای «برادر» در مملکت فرانسه ایجاد کرد. است زیرا نوشته های او در تمام خانواده ها انتشار یافته و درالر تعلیم بر اثر شر و شیطنت وی اخلاق ملت رو بساده و انحطاط میبرد.

یکی از بهترین قطعات (پورتر) که در سن ۲۸ سالگی از او سرودم باسم (مکتوب شاعر) معروف است تاریخچه ایست از دوره زندگانی خود او و «در جزووت» شاعر در باره آن گفته است: «این قطعه پسرانه کتاب احتراماتی شاعرانه است که از روی کمال خلوس و صداقت انشاء شده و حکم تاریخچه قلب و روح انسانی را دارد» قطعه مزبور با بیات ذیل ختم میشود:

خواننده مرر، خواه روح تو بربال تفکر و اوهام سوار شده بر فراز آسمانها پرواز نماید و خواه در تکنای محضر و تاریک زمین به جستجوی آمال و مقاصد ایست و حقیر مشغول باشد همیشه این نکته را در نظر داشته باش که حرم و احتیاط و تملک نفس اساس و ریشه عقل و دانش است.

یکی از صفات مذموم و ذائل اخلاقی «پورز» که از هر عملت زشت دیگر وی بد تر بوده است میل فرط او شرابواری است. عیب عمده میگساری در مستی و کسالت مزاج نیست بلکه در شرور و مفاسدی است که از آن تولید میشود و از همه بدتر معاشرین بدی است که برای شخص تدارک مینماید و اخلاق و روحیات او را بطرف مفاسد و رذائل میکشاند (۱) اما در این کتاب «پورز» تنها و منحصر مرد بود و

(۱) وقایع دوران ۲ وکیل مدافع ایرلندی در سن ۱۸۹۰ بزارت خانه «پورز» رفت دید منزل او را فهو خانه کرده اند و صاحب آن در حالت مستی پیش آمده خنده نمحر آمیزستانه ای کرده و با انگشت یک طرف اطلاق اشاره نمود و گفت «پورز» در همین قطعه متولد شده است

متأسفانه عادت مذموم شرابخواری در آن دردد هم، مثل این ایام دواج و محرمیت کامل داشت و گریبان بشریت را گرفته بسوی ورطهٔ بدبختی و زوال میکشید.

اگر بالفرض جبار مستکاری در دواظور میکرد که تمام مردم را وادار بدراخت پاك از بدارائی و هواند خود نمیشود و بهلاوه حکم اجبار داری را آگینی ۴ آنها می نوشاند که عقل و مواطف انسانی آنها را زایل و مزاج آن ها را طبل و ناغوش میساخت و آسایش و راحت خانوادهگی آن ها را از ایشان سلب مینمود فکر کنید که در مقابل جود و احسان او مردم چه طلبها کرده و چه ناپسای غصاهای میدادند و بهوسیله شطابه ها و مقالات آتشین چه حلائی بر علیه ظلم و استبداد وی می کردند؛ لیکن اکل ناسف این اذعان نمود که در همین عصر خود ما چنین جبار مستکاری وجود دارد و آن عادت قبیح شرابخواری و هیگماری است که هیچ زود رفو و وسیع سلاح و حربهای با آن نمیتواند مقاومت کند. بدتر از همه آنکه مردم را بل و رغبت و بازاراده مطلق خویش خودشان را اسیر و بندهٔ ذلیل آن میسازند.

آنها قره ای که در مقابل این جبار مستکار می توانند استقامت بورزد و بر آن غلظت نسیاه قوای اخلاقی یعنی قوه خود داری و حرمت مس است و از این راهیج وسیله دیگر مقاومت و زد و خورد با آن امکان پذیر نخواهد بود زیرا به اصلاح، اضاح اجتناب، ۵ ترس و آردی اشتباهات. نه اصلاح حکومت و ادارات و نه تعمیم تعلیمات متوسط و عالی هیچکدام می تواند این اخلاقی مردمی را که غالباً عیال خود را اسیر بر سر زنجیروا تیش ساخته اند بر مدح عالی تری قرار دهد. آری. افراط در لذات و در لذات سعادت و لذت بختی حقیقی، ۶ از بیاد میبرد قوای روحی و حلالی را در دماغ و حس و حرکت و قوه ترم و پندت کنار را نابود می نماید و اثرات و برده های در بر آن را در دماغ و حس و حرکت و قوه ترم و پندت کنار را نابود می نماید و اثرات و برده های در بر آن را در دماغ و حس و حرکت و قوه ترم و پندت کنار را نابود می نماید.

کسی که می خواهد زندگانی خود را با عفت و دیانت و تقوی مقرون سازد پیش از هر چیز احتیاج بقوه خود در و تملات شش دارد. اشخاصی که قند غفلت فداکاری و ابتکار شش هستند هم غلام و مرده امیال و هواهای نفسانی خویش می باشند و هم اسیر و تابع اشخاص دیگری که نیاجش فکری و روحی با خودشان دارند. این اشخاص همیشه مقلد افعال دیگرانند و زندگانی خود را هم برک عواند و رسوم جاریه عبط و طبقه مخصوص خویش مینمایند و بر خود فرض و واجب می شمردند که چشم بر رفتار همسایه دوخته و هر طور او خرج می کند آنها هم همان مخارج را برای خودشان بپراشند و دیگر فکر نکنند که عایت دل غرضی آن ها بکجا خواهد نیلاید، آن قبل اشخاص لا اراده در بی هدیکر میروند و از هم تقلید میکنند و هیچ

«کوران» میگویند، ماریچه، جزن اکیز و... نوشته، ظالمانه این شاعر ناسلام مرا متالم و متاثر ساخته بود ولی رفتی خندهٔ مستهزاهٔ صاحب قهوه خانه را دیدم و ملقت شدم که کشتی زندگانی آن بیچاره با چه صبر و دلاوی تصادم کرده و دردم شکسته است دیگر توانستم زب بیاورم و سی اختیار به گریه انعام.

کدام شیعه اخلاقیان اندازه ای نیست گاز بیروی کور کورانه اجتناب نمایند و در راه متوقف شوند این ها همه میل دارند که بهر وسیله ای هست زندگانی عالی پر تجملی برای خود تدارند کنند و غالباً چون عایدات و دارائی آنها کفاف این مقصود را نمی دهد متوسل بقرض می شوند و خود را از هر طرف آلوده و گرفتار میسازند . این مفاسد همه مولود ضعف و جبن اخلاقی و فقدان استقلال و قوت رای است .

شخص خردمند و با فکر همیشه سعی دارد خود را همانطور که هست جلوه دهد و هرگز در صدد آن نیست که میزان دارائی یا طرز زندگانی خود را غیر از آنچه که مستعد انظار ظاهر سازد اینگونه اشخاص چون دارای شیاعت اخلاقی هستند با دارائی و عایدات شخصی خود با ممانت و نیکبختی زندگی میکنند و هیچوقت چشم به مال دیگران نداشته و از کسی چیزی بقرض نگیرند . زیرا کسیکه با وجود عائدات الدن بوسیله استقراض میخواهد زندگانی خود را وسیع و مرفه سازد در حقیقت شخص خیانتکاری است و با ازدان وجیب برهای معمولی فرقی ندارد با پول دیگران اشته کردن ثبات و قلب محض و یکی از جرائم بزرگ بشمار میرود . گفته مشهور « ژژر هربرت » که میگوید « مقروض منتظ است » کاملاً حقیقت دارد و سجت آن به تجربه ثابت شده است .

« هانتسبری » در یکی از تألیفات خود می نویسد « تلاش و بی قراری برای بدست آوردن چیزی که انسان صاحب آن نیست ریشه و اساس تمام بد اخلاقی هاست » (۱) . بلکه « میرابو » که میگوید « اخلاق و صفات کرمه من اخلاق زدک انسانی است » نمیتوان اعتماد نمود بر عکس باید این نکته را همیشه در خاطر داشت که مراعات دقیق وجزایات اخلاقی هالوده و پایه ساختمان سیرت عالی و مرده انسان است .

مردمان با شرافت و با قوی بخادج خود را در حدود هوائیه خریش مرتب می سازند و هرگز خود را متبرک تر از آنچه هستند . جلوه نمی دهند . و بوسیله استیاض مقدمات غنه خرائی و بدنامی خویش را فراهم میکنند . کسی که نهی دست و بی چیز است اگر مالک نفس خویش باشد و امیال و هوس های خود را در حیطه اختیار داشته باشد نمی توان او را فقیر و مسکین دانست . مبنیطور هرکس عایدات و دارائیش بیش از حوایج و غااجش باشد آن شخص در حقیقت متول و دولت مند محسوب می شود . وقتی سقراط حاضر را دید که مقدار کثیری

(۱) کشیش یکی از محبس های بزرگ انگلستان تحقیقات و مطالعات عمیق درباره حل اصلی تقلب و خیانت مجرمین کرده و در راپورت سالیانه خود می نویسد « پس از مضامین بسیار دقیق در اخلاق و روحیات عدد کثیری از مجوسین بالاخره این نکته رهن مسلم شده است که خیانت و تقلب نه مربوط به جهل و نادانی است نه به شراب خواری و مستی نه به فقر و فلاکت » به پتراکم « محبت در شهر ها نه بزیادی ثمول و ثروت طرافان مجرمین » به هیچ يك از دلایل غیر مستقیمی که مسولاً بری این موضوع ذکر میکنند بلکه مربوط است به میل طبیعی مجرمین برای بدست آوردن مال و پول بارتج و زحمت کمتری »

اصحاب و ائمهٔ بنی و ظروف و حوالات گراها در میان سابق ما گذشته و از شهر آن عبور میکنند ، یکم داشتند پس از شصت و آن همه ابناء و من و بها دار یکی از دوستان خود که مرا منی بود گفت : « بین اینها چیزهایی است که من هرگز آزادی داشتن آنها را نمیکتم » و پرسش : « بگوید چه بود ؟ » من گفتم : « من هرگز خود پرسی را ، اسان از قضای بسیار بزرگ و جدیم ، ممکن است بگویم ، خود من بزرگوار و ادب آن عادت ، مال من و مال تو ، را بکنم ، اما اگر تمام مردم دارای عقل سلیم و قوهٔ حزم و حال اندیشی بودند و مصالح شخصی و خانوادگی خویش را در حدود دارائی و عایدات خود منظم می ساختند دیگر داعیهٔ بخت آزمایی نبودند ، که تمام افکار روزانهٔ خود را صرف تحصیل پول و کسب هند و نه غرضی نبود . »

[illegible][illegible]

هزاره که در این سده بیست و یکم از قرن بیستم میلادی در ایران ظهور کرد و به سرعت در میان مردم ایران گسترش یافت. این جنبش با شعار «ایران را برای ایرانیان» و «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» شروع کرد. رهبران اصلی این جنبش شامل آیت الله خمینی، روحانی و مبارز، و محمد باقر مصدق بودند. این جنبش در نهایت منجر به انقلاب ۱۳۵۷ شد که منجر به تغییر رژیم در ایران شد.

یکی از افراد این طبقه اخیر «دشردان» بود که هرچه داشت بر پا که خرج میکرد و بنا  
از هر کسی که وی اشتباه داشت بدل عوض میشد چنانچه وقتی او را از منزل یکی از مخالفین  
کلیسای «دوستشتر» سوده تنها چنانکه اعتدای او گردید و عام رسیان وی بان مقام شده بان  
فروغی بشمار او بود که مردم را دست وی بدین و بر اعتماد ساخت. «دردالمرستون» در یکی  
از مراسلات خرد می نویسد «هنگام دور حداثت کثیری از کسبه و احساسات متفرقه در اطراف کلی  
اجنبی نظر در احاطه تشکیل شده بود که آمدند و ادعای مطالبات خود را از وی می نمودند لکن او جو  
تمام مشکلات و مصائب که از هر طرف او را احاطه کرده بود «دشردان» دست او بقدی و «دودگی  
خود برش داشت و دینا با طلب ناراض شود شوق می کرد و سر سر آنها می گذاشت و حتی  
در مهاسی که به وقتی شود داد و «دالمرستون» به در آنچه ده ت است ماورین هدیه را  
که برای وصول مطالبات مردم شده ام آمده و بعد لسی می داد. بشماران واداشت ا

ولی هر قدر مشران در مبادی با یکدیگر در حساب می آید و به هایت قدر در  
حیط و نگاهداری وجوه داری است و در دست هیچ مقدار در دست کسی که از دین ظاهر  
معرف هم در آنجا حضور داشت صحت رسیان سری و صحت رسیان و در کارهای اداری  
بیان آید و دشردان پس از شش ماه در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
متمول که سانی هاروان او در عهد ملکه ر حاکم رسیان در دست رسیان و در دست رسیان  
و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
مدکور فرقی از او و در همین حال دو تنم در عهد رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
چندتر حفظ امامت و دیات مشکل و دشواری است و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
کرد اشک از چشمایش سرازیر شد.

در آن ايام حاکم وصل و ترمیم وجوه صوبی و بدست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
کامل داشت. کسی رول کردن رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
وجوه دولتی و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
از قسط جبریت مردی و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
اهالی ساخت!

وقتی لود کرد و اس وقت به شهر و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
بایر و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
اجمل دارم و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
محتاج و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
(۱) و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان  
در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان و در دست رسیان



داد ، « یست » در موافقی که استخدام دولتی داشت همه ساله طیوینها پول از زیر دست وی میگرفت لیکن خود او تادم مرتکب و تنگدست بود و حتی دشمنان و مخالفین او هم جرئت نداشتند ذیانت وامانت از او انکار نمایند .

در ادوار سابق مناطق و مبادیات مشاغل دولتی ذلیا تنگدست بود . وقتی از « اودلی » دلال مشهور مشاغل در قرن شانزدهم پرسیدند که قیمت قلان شل در « دیوان قیومیت » چیست در جواب گفت « برای کسبکه بخواهد خود به آسمان برود چند هزار درهم ، برای کسی که میل ندارد در برزخ باشد دو برابر آن و برای کسی که از شیطان ترسد خدا میداند چقدر » (۱)

« سردالتی اسکات » از حجت امامت و درستکاری در عصر خود نظیر نداشت و موضوع مجاهدت و خدا آوری او برای پرداخت فروشنش درخشند ترین فصلی است که انسان در تاریخچه زندگانی مشاهیر رجال عالم میخواند . وقتی شرکت چاپخانه که او هم در آن شرکت داشت ورشکست گردید مبلغ هنگفتی قرض بعهده وی افتاد و بدینشی از هر طرف پا و رو آورد . در اینوقت دوستان و رفقای وی همه حاضر بمصاحبت او شده و او پیشنهاد کردند که با اندازه قروض وی از مابین خود وجهی جمع آوری نمایند و دیوش را بپردازند لیکن « اسکات » با کمال جواهری و حریت نفس از قبول پیشنهاد آن ها امتناع ورزید و گفت « این دست راست من آغوش حرکت دارد کار خواهد کرد و قروض من را خواهد پرداخت » و نیز در ضمن مکاتیبی یکی از دوستان خود نوشت « اگر همه چیز از دست ما برود الا در نتیجه سعی و مجاهدت شرافت و حیثیت خود را حفظ خواهیم کرد (۱) همین جهت با نکه در الو کار زیاد قوای مزاجش روز بروز تنجیل میرفت و ضعیف تر میگردد

(۱) اشاره است بفرید و فروش مشاغل روحانی گذر قرون سابق در اروپا رواج کامل

داشته است » (۲)  
(۲) « کاپیتان ، ذیل حال ، مصحح ای . « اسکات » نوده اسد و در کتاب خود آن را نقل کرده میگوید . گفتم مردم رقی می شدند را از دست میدهندش از حرام لوم متأثر و آشفته میشوند و گله و شکایت میکنند از صورتی که عقیده من شد مالی یکی از کوچکترین شرور و بلایانی است که بر زمره گدایی ، بدین وارد میشود و بعضی آن غیبی آسمان است « اسکات » پاسخ پرسید « شما شرافت دارید و از دست رفتن اموالی را برای کسی می دانید ؟ » - گفت « البته نه و مانند فقدان مال با مصیبت از دست دادن رستن قایل نیاس نیست - گفت تورا ست میگوئی ، گفتم با فساد اخلاق حضور ؟ - گفت « همیشه با گفته با از . - رفتن صحت و سلامت مزاج ؟ - گفت « این دیگر قضیه کار من است ، در موقع ادای بدهی من کلام از بقدری مؤثر و غم انگیز بود که من از گفته خود بشان شدم - ما از پرسیده فقدان مال بدتر است با فقدان آسایش فکر و روح ؟ - گفت « از این قرار عده کمی میماند که انسان سرتیا آرده بقرض باشد و نتواند بدهن خود را ادا نماید ، گفتیم ، من تصور میکنم در این قبیل موارد اهمیت عده قضیه در اینست که شخص بطور گرفته قرض گرفته و وی بود داشت آن چه مقدار سعی و مجاهدت بکار برده است و آیا شخص متوجهی دارای صحت مال و دیست است یا نه » « اسکات » از شنیدن این حرف سرور شده بالحنی متین گفت « منکه امیدوارم همیشه و باشم » (قر از « سفرنامه » بایزلی حال)

معدالك دست از كار نكشيد و بقول خودش « مثل ير چيز نوشت » تا ديگر بكلي از كار افتاد و از كشتنش پاي كرفتن قلم داشت و هر چند زندگاني خود را فدای زحمت و كار فوق العاده نمود ولی در هوش شرافت و همت نفس خویش را محفوظ نگه داشت .

همه كس مي دانند كه « اسكات » كتابهاي « دوداستوك » « شرح حال پلئون » « تاريخ وقايع كوتان كيت » « مقالات مترقه » و « قصه هاي پدر بزرگ » را با چه سالي نوشته و در موقع تحرير آنها گرفتار چه آلام و مصائب و بليايي بوده است . عايدانيكه از فروش اين كتب ها حاصل مي شد همه را بطبيكارانش مي برداشت و دو دختر ياداشتهاي روزانه اش در يك جا مي نويسد سايقا هيچوقت نيتوانستم مثل حالا بغواب خوش و امن بروم زيرا امروزه هم اسباب خوشنودي و امتنان طلبكارانم را فراهم ساخته ام و هم وجدانم از انبام وظيفه و حفظ حيثيت و شرافت آسوده و آرام است روبروي من راهي طويل و تاريك و خست كشنده امتداد دارد ولی ميدانم كه طاقت پسر عترل اقتضار و شرافتمندي متصل ميگردد ، اگر من در بيچ و خم اين راه ببرم و بمنزل نرسم كه لااقل كوي بكتامي و اقتضار را رديده و با شرافتمندي جان سيرده ام . اما اگر پياري خدا كارم را انبام دادم و بقصود خوش نائل گرديدم هم كانبرا كه در اين قضيه دخيل و ذيقم بوده اند ممنون و سپاسگذار ساخته ام و هم رسالت وجدان خوش را حاصل كرده ام .

از آن بعد دائما بنوشتن رمان و مقالات مترقه و دفتر يادداشت اشتغال داشت و چند كتاب منهور از قبل « دختر زيباي پرث » « آن گيرستن » و « جلد دوم قصه هاي پدر بزرگ » را برشته تحرير درآورد تا بپته پيرض فلج گرفتار گرديد و زمين گير شد ولی هيچگونه اندكي بهبودي حاصل كرد و توانست قلم پيست بگيرد مجدداً پشت ميز تحرير را اقامتگاه دائمي خود ساخت و كتابهاي « مطالبات در باب علم جادو و جن گيري » « تاريخ اسكاتلند » و « جلد چهارم قصه هاي پدر بزرگ » را نوشت و هر چه اطباء اورا از كار كردن منع مينمودند مفيد واقع نميشد و حتي يك روز بطبيب معالج خود گفت « اگر ممكن است قودي را روي آتش بگنداري و بان بگويي بخوش بنوم ميتواني دستور بدهي كه كاو كنم . و الا اگر من مدتي بكار بنشينم ديوانه خواهم شد »

با عايدانيكه از اينهمه سمي و كوشش متادي حاصل ميشد « اسكات » قسمت اعظم فروش خود را پرداخت و اميدوار بود كه پيد از چند سال ديگر تمام ديون خود را باك كرده و آسوده و فارغ البال گردد . اما قلم تقدير خلاف اين آرزو را براي او نوشته بود و فوه و قدرت نوبستگي وي هر روز رو ضيف و اعطاط ميرفت و پس از آنكه كتاب « كونت دويرت يارس » را نرشت مجدداً دچار سكه و فلج شديد گرديد و بسترى شد . در اين وقت خودش احساس نمود كه كارش گذشته است و قواي مزاجيش بكلي تحليل رفته است و كاو آهمن سترك شخم و شيار را نزديك پاشاي زرهه رسانده است ، اما باوجود اين در قوت عزم و شجاعت و پياداري او هرگز خطاي وارد نباشد و هماره در دفتر يادداشت خود مي نويسد « آلام و مشقات جسماني من بي نهايت شديد است و بقدرتي در اينصفت صدمه و عذاب ديده ام كه مكرر آرزو كرده ام و قتي ميخواهم ديگر بيسدار نشوم . ولی معدالك ماداميكه جان در بدنم باقي است و قوه و توانائي دارم دست از تلاش و كوشش بر نخواهم داشت »

بعد از آنکه ندی هوشی یافت و قوش داداده ای بپا آمد زمان دظه خطرناک را نوشت ولی آثار و علامت طبع مکر و مزاح و سنده در این کتاب خوبی هودست . پس از آن برای تغییر آب و هوا و استراحت مدرنی بیطایا کرد و در موقع اقامت خویش در «ایل» باوجود اعتراضات دوستان و اسبابی «لح او همه روز» چند ساعت وقت خود را صرف نوشتن رمانی کرد که آخر هم پایان نرسید و هرگز چاپ شد . «اسکات» از ابطالا که «راجست نمود در «اپرتزفورد» وفات یافت و روزیکه او سفر برمیگشت یکی از دوستان خود گمت «اینهمه چیزهای تازه» که در مسافرت خویش دیدم میپندام قدر شاه خوره است آسایش و مسرت خطرم نگردید» . در ایام اخیر هر خود «یکصد» تن شاید ابرنام میستندگن مسافر خود بیشتر چیز نوشته ام ولو، پیش پس خود شاد و سوزنازم که میچرفت در نوشته های خود بخواست ام این کسر در «تزلزل سارم» اخلاق کسی را فاسد نایم و هرگز چیزی نوشته ام که در موقع مرگ آرزوی محو شدن و از میان رفتن آنرا کنم . آخرین وصیت او بداده شد این بود که گفته «دلواکارت» من بزرگدیده دیگر فرصت حرف زدن بانرا ندارم ، عزیزم ، همیشه سعی کن شخصی متدین و مقدس باقوانی باطنی زیرا وقتی میخواهی در این بستر آخری بخوابی هیچ چیز جز این صفات باعث تسکین وجدان و آرامش روح تو نخواهد بود»

«دلواکارت» از بوسیت پدر دن شود رفتار «بود و در دوره زندگی خویش «الی ترین نمونه کرامت اخلاقی را از خود ظاهر ساخت . کتاب «شرح حال اسکات» را که باصرف چندین سال وقت و زحمات گشت انتشار و مقبولیت فوق العاده پیدا کرد ولی شود او از منافع سرشار آن دنیاوری برداشت ، همه را به کاران «وانتر اسکات» پرداخت در صورتی که فروس «اسکات» هیچ وجه مربوط باو بود و فقط روح شرافت مدنی و شجره مروری او را بابنکار واداشت .



.....

این مجلد یعنی قسمت اول کتاب اخلاقی مشتمل بر شش فصل بوده و هر اصل را جامع به بحث جداگانه ای است که ذیلاً شرح داده میشود

فصل اول - نفوذ و تأثیرات اخلاق : از صفحه ۳ تا ۴۳

اخلاق برترین قوه عالمه در دیا است - وطنه عمومی - اخلاق ما فوق دانی و  
 تمول - اخلاق بمنزله دارائی شخصی است - صداقت اخلاقی - شمار و پرستش -  
 قابل اعتماد بودن - عقل و دانش عملی - شریکان و بزرگ - اخلاق و حوادث - ایجاد و  
 ساختمان اخلاق - ایس کوسرت - فوای اخلاق - شخصی با وجدان - احترام - ارد بالمرتب -  
 فالت - بپر و سرخان مور - واشگکتن و ولینگتون - تأیوت اخلاق شخصی - احترام اشخاص بزرگ -  
 لوتر و ماکس و دانت - اخلاق بزرگترین میراث بشری است - اخلاق امم - واشگکتن -  
 اروپیک و سروالراسکوت اخلاق و آردی - ملل در اثر پیش آمد های با کوار و سفنی ما  
 و دزدیدوئی می شوند - وطن پرستی و اقسام آن - اعطاط و ستم حاصل - دوام وی اخلاق ملل -  
 فصل دوم - قدرت و تأثیر خانواده از صفحه ۲۴ تا ۴۴

گاه ، سارده نوای مری و عقی اسنان است - رنگاروی غلامادگرو اجتماعی - طفل -  
 عطف امداد - قائمات مادر طفل - ناز موه و سرشق - تمدن منگی به فضائل  
 اخلاق زنها - ماموت من ابوکوش - بود لبات اره د مال - خانه بهترین مدرسه  
 است - بهترین دت و پروردی - غلام - نفذ و قائم اسوار - مادر مردان بزرگ -  
 و شنگین - واکین - کرمول - بایر - مادر بیابان و علمای بزرگ علم حقوق -  
 کودار و ادبر - و سیر - مادر شعرا - مادر آری شفر - بهاسگذاری - پیشات از مادر  
 خود - ارد بایر - فوز - لالین - زها و دت کار کرم - تربیت جوان - ملل و مادران  
 دایره حقیقی قدرت زن - زن و کار - دها و سمت تبه خدا .  
 فصل سوم قائم صاحب در اخلاق از صفحه ۴۴ تا ۶۰

نایب مصاحبت - قوه تقلید - مصاحبت با مردمان بک - قدرت و قوه محاسن برین - حقایق  
 هاری مدرین و دکتر یالی - دگر ادولک - نایب سر مشق خوب - رد گای علی - روح خوبی  
 و نیکوکاری - معید و پیش مردمان خوب - نایب دایم حبس علی - نایب - مصاحبت  
 تولید قوه میکند - نور انسانی ابتکار ترک - دایم و رو - قهرمان عدالت - محل سعادت  
 ابتکار کوچک - محسن و تقید - دوسنی دایم برک - اصابت و شناسندگی - دایم و دایم  
 مشق خوب - تسلیاتی که از زندگانی غیث و صالح حاصل می شود

فصل چہارم - نگار : از صفحہ ۶۱ و ۶۲

[illegible]





## تمرکز قوای دماغی

بهترین کتاب است رای رتب و تنظیم قوای فکری و قوت روح و جسم. مسودات ساده و عملی و مفیدی دارد که اجرای آن سعی و طاعت را برطرف و شخص را حلی و مازاده و با فکر و هوشمند میسازد - قیمت حلی ۴ قران محل فروش روزنامه ایران

## یهودی سرگردان

رمان یهودی سرگردان که از همه حیث از بهترین کتب دماغی است که تا کنون بزبان فارسی ترجمه و طبع شده دو جلد آن منتشر شود دفتر روزنامه ایران جلدی سه قران بفروش میرسد

## دنباله سرگذشت پادایانها

این کتاب که پیش دروس و مژگان در - مدد دهنده دل اردایانها و عهد افع آرا قاریان داده است اسم ژان بهلولان یا بر پادایان وسط حسبقلی خان مستعان و از طرف مؤسسه خاور حبیب - است - این رمان از حیث و اخلاقی و تارای نام مزایای منصوره است

## کتاب ذیل در دفتر روز نامه ایران بفروش میرسد

تردام یک جلد پنجقران - کاپیتان شقایق یک جلد پنجقران  
شوالیه دو مزون روز دو جلد ششقران - یهودی سرگردان دو جلد ششقران  
تمرکز قوای دماغی یک جلد ۴ قران - اخلاق یک جلد ۴ قران

از نشریات روزنامه ایران

# اخلاق

قسمت دوم

مشمول بر شش فصل

تألیف

ساموئل اسمایلز انگلیسی

BY SAMUEL JOHNSON AND JAMES HENRY MONROE

ترجمه

محمد سعیدی

در لغات روزنامه ایران انتشار یافته

## قیمت ۱ قران

مطبعه تهران





از نشریات روزنامه ایران

# اخلاق

قسمت اول

مشتمل بر شش فصل

تألیف

ساموئیل اسمایلز

NEW YORK 1900

ترجمه

محمد سعیدی

در سمرات روزنامه ایران انتشار یافته

مطبعه مدّار

## مقدمه

در زمینه است از سوانح که هر فرد انسان هر روز سر خود را صرفه آن میکند. البته سوانح  
اساسی تقسیم میشود .

### ۱ - سوانح مادی ۲ - سوانح معنوی

استیاج مادی لازم بشرح نیست . انسان با حیوان بسائق طبیعی برای رفع حوائج مادی  
غریز اقدام میکند . که تشویق لازم دارد و به عتاج میبوی است . شما تشنه میشوید . سراغ آب  
میرود . این اقدام شما به عتاج فکر است و به ترفیع . دست دیگر از حوائج دارم که بدون توجه و  
تربیت لزوم آنرا حس نمکنیم . دومین اساس ترقی معنوی بشر ووزنه سنگین ترقی  
او است بر تمام موجودات دیگر . نام آنها ، حوائج معنوی است که موضوع  
اینهمه کتب و معرفت بشری قرار گرفته است . این دومین پندوسته اساسی تقسیم میشود :

### ۱ - سوانح علمی ۲ - سوانح اخلاقی

این دو حاجت ، دو شرط لازم زندگی یکفر انسان است بطوری که اگر فاقد آن شد  
بی شبه حکم همان جسمه های غیاطی را دارد که بر اشیاء آنها لباس پوشاند . باینک فرقی . آن  
مجموعه بی آزار است ولی انسان بی علم و اخلاقی مرکز تمام شرور و سر  
چشمه بدیهها ممکن است قرار گیرد ، - زیرا برای تعدیل شهوتها و امیال او  
مانع و رادعی در وجودش نیست .

جامعه امروز ما تشنه مبادی علمی و اخلاقی است . - غزائی که از سبب  
اخلاق و علم در جامعه ایرانی دوره معاشی و سامانی وجود داشت ، امروز مفقود گشته است .

آن دستور مقدس و درخشنده که زرتشت بزرگ بمآداده بود : (ئیک نیک  
گفتار نیک کردار و نیک طینت باش ) یا پند های حکیمانه دیگران را با نظر لایقینی  
میگیریم و باینجهه درخت وجود ما از بارهای لیکو و شیرین محروم گشته است .  
این حقیقت منما است مورد تعجب کارکنان روزنامه ایران قرار گرفته و این جهت سعی  
میکند کتبا و آثاری شرح دهد که بیشتر برای معنوی هموطنان ما کمک نماید .

کتاب اخلاق اسماعیل هترب کشانی است که در این رشته ممکن بود بدست آورد ، ترجمه  
این اثر پس از آقای مصدقان سعیدی بهمه گرفته و حقیقتا این خدمت بزرگ راه بهترین صورتی  
انجام داده اند .

خواندن این کتاب برای هر عائله ایرانی که بخواهد خوشبخت زیست  
کند و فرزندان خوشبختی تربیت نماید لازم است ، و جامعه امروز باید این اثر  
نظیس را مانند بهترین هدیه ها و سوغات ها بدوستان دور و نزدیک خود  
تقدیم کند .

این کتاب را باید چندی مرته خواند و دستور های حکم آن مرجه بیشتر عمل شود .  
تنها با تعقیب این رویه است که افق زندگی نسل آتیه روشن و درخشنده  
خواهد بود و با داشتن این مکارم اخلاقی است که ایران امروز عظمت دوره  
های تاریخی خود را مجددا تحصیل خواهد کرد .

رهنما - ۸۷۲۱۲ - تهران

## فصل هفتم وظیفه شناسی - صداقت

«خواییدم و خواب دیدم زندگانی جمال و زیبایی است،  
 بیدار شدم و فهمیدم زندگی عبارت از وظیفه شناسی است،  
 «وظیفه شناسی حسی شکست است که نه وعده و امید میتواند اربابکار  
 اندازد و نه تهدید و بیم و فقط عامل محرک آن آلتی و آشنائی روح  
 است با قانون وظیفه و تکلیف که اگر هم همیشه از آن اطاعت و پیروی  
 ننماید هیچوقت از تکریم و احترام آن غفلت نمورزد. امیال و هواهای  
 انسانی هر قدر هم که شدید و سرکش باشد در مقابل این حس شریف آرام  
 و خاموش میاشد» - «کانت»

«چه خوشبخت و سهالمنند است کسی که محکوم اراده دیگری بست و  
 سلاح و حربه او فکر پاک و منزه و مهارت و هنرمندی وی صداقت  
 و حقیقت حوثی باشد: کسیکه بر امیال و هواهای خود غلبه داشته  
 و همه وقت آماده استقبال مرک باشد و روح او یابست علائق و قودوات  
 اینها را نباشد. .... چنین شخصی از بند اسارت و قید مذلت رسته است  
 و نه امید ترقی و تعالی دارد و نه بیم سقوط و رسوائی: اگر مالک  
 دارای املاک و اراضی نیست صاحب و حکمروای نفس خودش است و  
 با آنکه دارای هیچ چیز نیست در حقیقت همه چیز دارد، «ولون  
 «وقتی میگفت، «نه» از حرف خود هرگز بر نمیگشت. وقتی «میگفت» بله،  
 تا آخرین لحظه امکان در انجام آن همکاری میکرد: حرفه‌اش را با کمال  
 دقت و مراقبت بیان میکرد و افکار او با الفاظ و عباراتش مطابقت کامل  
 داشت: قول او خط و مهر و امضای او بود»

کتیبه سنگ قبر بارون استین»  
 و طبعه بمره دیی است که مهده احال است و هر کس عوامد از يك ی اعتداری و  
 ورشکستگی اخلاقی، بمرسد ابد این دیی خود را، در دارد و داشت آن سر مسر بست مگر «طبعه  
 حدیث و کوشش و سعی و عمل مقننای دوامود را گای  
 و طبعه و تلاش سراسر رنگای انسانی را «صه کرده است و احاطه آن اردوره طعوتیت  
 و حیات شهودگی آثار مسود در شاه اطلال و طبعی ست توانا شود دارد و در طریقی بر واندین  
 عهد دار بعضی نکالاب ست اها هستند علاوه بر آن در خاوریه و طبع دیگره هست اذله ل رطبه

زن يشوم و وظیفه نوکر باباب و امثال آد ، در خارج از محیط خانواده نیز انسان وظایف و تکالیف مهمه دیگری را عهده دار میباشد که از آن جمله است وظیفه دوستی و مسایکی و (وظیفه مستعمل صباح کار و عضو تابع رئیس ، انورق .

«سن دل» دیگرکه هرکس را رتو حق و دین است باید حق او را پردازی ، اگر خراج مایه بونی خراج بده . اگر مالیات گمرکی مقروضی گمرک بده . اگر باید از کسی بترسی از او ترس اگر باید بکسی احترام کناری یا احترام گذار . خلاصه هرگز نباید بکسی قرض و دینی داشته باشی مگر قرض محبت که هرکس دیگری را دوست داشته باشد قانون الهی را جا آورده است»

بنابر این انجام وظیفه و تکلیف بکامه مسئله عهده انسانی است از رویکه وارد عرصه زندگانی میشود تا رویکه از آن خارج میگردد و این وظایف بطور کلی عبارت است از وظیفه انسان نسبت به زمین و دستان و همعالمین خود نسبت به افراد . هرچا قوه و قدرتی هست تکلیف و وظیفه اثر با آن تمام است زیرا انسان بمنزله ماموری است که عهده دار خدمتگذاری و فایده رساندن بشودش و دیگران می باشد .

حس وظیفه شناسی تاج جلال و اقتدار اخلاق است و بمنزله پشتیبانی است که انسان را در مقامات عالی حفظ مینماید ، کمیکه فقدان این حس شریف است هینکه بهرورد امتحان و آزمایش درآید و یا دچار تنگنا و سختی گردید پیش میترسد و از گوازی بر می افتد در صورتیکه هرکس این حس را در ضمیر خویش بهرورد مرتبه هر که عجز و ضعیف باشد با قوت و جرئت و جرات خواهد داشت . «مادم جیسون» میگوید «وظیفه انسانی بمنزله ساروجی است که ساختمان اخلاقی انسان را بهم حسبیا نگاه میدارد . کسی که آن را قدرتی نه صداقت نه پاکدامنی نه سعادت و نه حتی عشق و محبت را بهر کسی که ثبات و پایدار نخواهد ماند و اگر این حس در اندیشه منقذ باشد قاری و ... شخص از هم دیباند و او را به بیغول بدبختی و انزوا میافکند»

وظیفه شناسی شاره بشی بحس عدالت پیروی ، محبت قرار گرفته است و میتوان آنرا فقط فرض و عهده تصور کرد . بکده آمده و سرهمی است که زندگانی انسان مطلق آن اداره می شود و آثار و ملامت آن از رفتار و کردار شخص که منظم رجایان و اراده وی است ظاهر میگردد و ضایع و وجدان فقط به از انجام وظیفه حاصل میشود و بدون هدایت و راهنمایی وجدان انگار بزرگ و عقول سخیه تنها بمنزله نوری هستند که موجب گمراهی و ضلالت انسان میگرددند . وجدان این شخص را بر سر پا اسوار میسازد و اراده کمر او را مستقیم و راست گاه میدارد . وجدان و آرام و آموزگار اخلاقی قلب است و طرز رفتار و صحیح و فکر سالم و طریقه ایمان محکم و رفتاری صیقل و با مان میموزد و جز در اثر غرض و تاثیر فوق العاده آن هیچ اخلاق پست و پلیدی و طعنه و ستوا ، دشمنی و کینه و پسرحد کمال برسد .

ندای وجدان و آواز ضمیر قلیا خیالی بلند است لیکن بدون اراده قوی و داز ، مستقیم نتیجه والری نمی باشد . اراده شخص آزاد است که هرزای را خواهد از خوب و بد در زندگانی اختیار نماید ولی تا انتخاب او با هر می (ممنوع) بوقع اجرا و عمل گذاشته نشود امل و بر نمر خواهد



بود پسوگوازی مرتکب شوهر مشغول بود و با حیای نام او میگویند (۱)

زندگانی حقیقی عبارت از سعی و کوشش و مجاهدت دائمی است. حیات انسانی بمنزله میدان جنگی است که افراد باید شجاعانه در آن بجنگند و با حزمی استوار جای خود را در صف نگاه داشته و در صورت لزوم برای حفظ آن جان بسپارند. همه کس در زندگانی باید مثل آن پهلوان داناوارگی مصمم شود که تهور و جسارت و قوت هرم داشته باشد و هرگز در راه وظیفه شناسی پایش لغزد. قوه ابروه خواه بپزیران کم باشد و خواه زیاد از جانب خدا ایما داده شده و بمنزله عطیه آسمانی است که هرگز باید آنرا عامل ویکار گذاشت و یا بصرف انجام مقاصد یلید و نبات سوء رسانید. «دروستون راینون» میگوید: «بزرگی و عظمت واقعی انسان در آن نیست که شخص در طلب آسایش و لذت یا کسب مقام و شهرت برای انفس خود باشد بلکه جلال و افتخار حقیقی هر کس عبارت از آن است که وظایف و تکالیف شخصی خویش را بدرستی انجام دهد»

آنچه بیش از همه مایع انجام وظیفه میگردد ضعف اراده و قدرت رای و فقدان حزم و تصمیم است. در زندگانی از یک طرف حس وجدان و نیز غیر و شر پانسان عطا شده و از طرف دیگر حس بطالت و غوغ و خواهی و تن پروری و عیاشی؛ اراده عاجز و ضعیف مدتی در میانه این صفات و عوامل متعیر و سرگردان میماند تا بالاخره مجبور بمرکز و عمل شده و یکی از آنها متقابل میگردد و آنرا برای خویش اختیار مینماید. اگر مدت توقف اراده ببال پی تصمیمی بطول انجامد بحکم اجبار حس خود خواهی و نفس پرستی بر طبیعت شخصی غلبه میکند و آنوقت است که روح مرداکی و تشخص در انسان میبرد و اخلاق رو بساد و انحطاط میرو و شخص اسیر امیال و شهوات خود میشود.

**بنابر این بکار الداختن قوه اراده بدلائی و راهنمایی وجدان و ستیزه و مقاومت با امیال و هوا های نفسانی بزرگ ترین عامل تهذیب و پرورش اخلاق رایج میباشد.** برای عادت کردن به نیکو کاری و مقاومت با عوس های بایستیده و برای جنگ با شهوات و غلبه بر حس خود خواهی و نفس پرستی انسان احتیاج ریاضت طولانی و قوه تمکک نفس شدید دارد ولی همین که شخص بکار انجام وظیفه را بیاموزد کم کم ملکه و عادت او شده و بعد از آن دیگر کارش آسان خواهد بود.

مرد دلبز و نیک سیرت کسی است که در سایه قوت اراده و ایات رای خود را به تقوی و پاکدامنی عادت داده باشد. برخلاف او شخص شرر و فاسد آنست که قوه اراده و تصمیم خود را بحال سکون و رخوت و انزاد و زهام امیال و شهوات خویش را رها کرده و به هرزگی و عیاشی عادت نماید و در نتیجه نفس خود را بید های آهنگین فساد و اخلاق مقید رهنرول سازد.

**قوه اراده و تصمیم در انسان تقویت نمیشود و رشد نمیکند مگر در**

(۱) اسم این زن «ویتوریا کولوا» بود و «مکلاز» صنعتگر شهر و «ارپستو» شاعر درک ایتالیایی در زمره خوشگاران او بوده اند و هر کدام باقتدار و آثار زرکی از خویش بانی گذاشته اند.

نتیجه بکار انداختن دائمی آن . کسی که میفراهد بدنش راست و مستقیم باشد باید خودش را سببی کند که راست بایستد و در این مورد هیچکس نمیتواند باو کمک و مساعدتی نماید . هرکسی غافل باشد و مالک نفس خودش است و میتواند از دُروغ و خجالت بپرهیزد ، صداقت و راستگویی را شمار خود سازد ، از نفس پرستی و شهوت رایی اجتناب کند . قناعت و عفت را باید ، کرد ظلم و ستمکاری نکرد و جوهری و عفو و اغماض را شمار خود قرار دهد . این صفات و مزایا تمام در حیطه اختیار و توانایی اشخاص میباشد و همه کس میتواند بوسیلهٔ « امر » و « مجاهدت » آنها را در جزو اخلاق و صفات تمویث وارد کند و بطهارت و نیک نامی و پاکدامنی زندگی نماید

« ایکستوس » حکیم مشهور سخنان حکمت آموز و گفته های حکیمانه بسیار دارد که جملاات ذیل نیز در جزو آنها میباشد .

« رهایی که در صنعت زندگی بدهد ما را گذار شده است بافتن و اختیار خود مانده و نه با و وظیفه ما اینست که آنها را بسوی بازی کنیم . غلامی زر خرید میتواند مانند امرا و حکمرانان بازادی و استقلال زیست کند . آزادی زر گزین عطیه و موهبی است که با انسان عطا شده و در قبال آن تمام سات و عطای دیگر بوج و تقابل و بصرف میباشد . . . باید پر دم آموخت کم سعادت و یکبختی را در آنجا که آساکود کوراه جستجو میکنند نمیتوان بدست آورد . سعادت و سرور حقیقی در قوت و قدرت نیست زیرا « مبرو » و « طبلوس » اوجود قدرت و توانایی فرق الهامه خوشبخت نبودند . سعادت در لوت و توتول بسیار نیست زیرا « کروسوس » با همه گنجها و خزائن بیشمار خویش سعادت مند نبود ، در اندامارات دولتی و اختیارات سیاسی نیست زیرا « کسولهای دم » با همه اقتدارات وسیع خود خوشبخت نبودند .

در مجموع تمام اینها و عطاها هم نیست زیرا « نرو » و « سارد تالال » و « آگاممنن » یا آنکه تمام آنها را در حیطه تصرف خود داشتند مملکت همیشه آه میکشیدند و میگريستن و بوی مر خود را میکشیدند و باز به دست حوادث و اتفاقات بودند سعادت حقیقی را هر کس باید در نفس و ضمیر خویش جستجو کند زیرا سعادت بهارستان از لایه واقعی - فقدان ترس و وحشت بومنی - خود داری و تملک نفس ، حسن رضا و قناعت و تسلیم ، و گذشتن آرام و بی رغبتی زندگانی در حین بدبختی و مصیبت و فقر و رنج و حتی در وادی سایه مرگ (۱)

(۱) « دیان فاراز » در کتاب طبس خود موسوم به « چوبندگان حق » میگوید ( ایکستوس ) مسیحی نبود و در نوشته های خود فقط یکجا اسم مسیحیان را میبرد و در آنها هم با کمال بی انصافی میگوید سر و اسقامت هیوانان در عقل رنج و مصیبت و بی اعتنائی آنها بمال و متاع دنیا فقط یکقسم عادت میباشد مضافه به یک از این حکمای مشرک بشفرد دواک حقیقت آئین مسیحیت را ننگریدند و همه آنها تصور میکردند که دین مزبور فقط تقلیدی از احکام و قوانین فلسفه است و مذهب هیچ گونه نظام و قاعده دیگری نیست . همین جهت نسبت ان سوء ظن داشتند و با نظر تردید بدان می نگریستند و دوهمه چا به بی انصافی و بی ادبالی از ان سخن رانده اند و غافل بوده اند که در مسیحیت کمال مطلوب و قوانین و ظاهمانی یافت میشود که از تمام مواظف و حکم عالیها در میگذرد .





چون شرافت خود و وطنش را در معرض خطر میدید بتقاضای مردم گوش نداد و قرار داد را بتصویب رسانید. مردم از این واقعه بحدی متحیر و عصبانی شدند که تا مدتی با او بنظر سوء ظن و بد بینی نگاه می کردند و حتی میگویند در یک موقع هم او را سنک باوان سنک باوان نمودند؛ ولی با وجود همین مخالفتها واشنگتون چون تصویب قرار داد را وظیفه حتمی خود میدانست توانست از امضای آن خود داری نباید و در جواب اعتراضات شدیدیه ای که از اطراف پوی میرسید گفت « من از حسن ظن وطن خود که مرا مکرر مشول الطاف غرض ساخته است کمال تشکر و امتنان را دارم اما در این حال اگر بد ستور و چندان خود و احکام وظیفه شناسی رفتار ننمایم البته شایسته و لایق این الطاف نخواهم بود »

« ولینکتن » هم مانند « واشنگتن » شمار خود را وظیفه شناسی قرار داده بود و هیچ کس مثل او در این قسمت اصرار بفرج نمی داد. خود او در یک جا گفته است : « در دنیا هیچ چیز قابل آن نیست که انسان بخاطر آن زنده باشد مگر خدمتگذاری و انجام وظیفه ». هیچکس بتادازه ای با اهمیت احاطه و خدمت نبرد. بود و مانند وی مقتصد باین نکته نبود که تا انسان با صداقت و صمیمیت خدمت نکند نمیتواند به دیگران حکومت نماید (۱) گفته مشهور او که میگوید « خدمت کنیم تا قوه تحمل و ستمت ملایم گردد » بهترین شعار و دستور زندگی اشخاص شایسته است.

وقتی « ولینکتن » خبر داد که یکی « صاحب میان فشن » بواسطه اینکه به شغلش دون منصب و رتبه اصلیش گداخته شده است کسل و اندوهگین گردیده است تبسی نمود و گفت « من در دوره خدمت نظامی خود یکوقت از موجودگی بریاست فرج ارتقا یافتن و یکوقت هم او فرماندهی کل فشن بریاست یک فوج مامور شدم ولی چون این حکم از طرف مقامات عالی شده بود و من اطاعت آنرا وظیفه خود میدانستم بهیچوجه منازع و اندوهگین نکردیم »

در وقتی که فرماندهی فشن متقین در پرتغال حمله او و آسار شده بود از رفتار و وظیفه ناشناسی اهالی بوی آنها خوشنیا شدند و در مجلسی رضا و نایندگان آنها گفت « در اینجا بهد کفایت جوش و تعصب موجود است و جشن و چراغانی تمام شهروا فرا گرفته و فریاد های رنجه باد و سرود های ملی در آسمان طنین افراخته است لیکن از اینها همه مهتر چیز، رای ملازم و ضروری میباشد اینست که هرکس در هر حال هست وظیفه خود را صادقانه انجام دهد و از او امر مقامات قانونی اطاعت نماید »

این حسن شدید وظیفه شناسی بر چهره ترین مزیث اخلاقی « ولینکتن » بود و پیش از هر فکر دیگر در هنر او رسوخ یافته و در زندگی اجتماعی و خدمات دولتی او تأثیر مینمود و علاوه

(۱) « ولینکتن » نیز مثل « واشنگتن » بواسطه وظیفه شناسی و انجام آنها، که بنظر خودش صحیح و درست می آمد شهرت و محبوبیت، خود را از دست داد بطوریکه وقتی در کوچه های لندن حرکت میکرد مردم از اطراف پوی هجوم میاورده و در موقعیکه زش در شاه و فغان یافته بود جسبت بشهره های متزلزل را می شکست. همینطور « سروالتر اسکات » نیز در یک موقع طرف بشو کینه مردم قرار گرفت و با فریاد های بلند او را تسخر مینمودند.

هرکس دیگر هم که او سر و کار پیدا میکرد در تحت این قوه اخلاقی وی رفته و مثل آدوم وظیفه شناسی را فرا میگرفت. در جنگ «واترلو» در موقعیکه همه قلبی او باقیامده قشون پیاده او در محلی اجتماع کرده و مترصد دفع حلات سواره نظام فرانس بودند «ولینکتون» بانها گفت «فرزندان» جای خود را محکم نگاهدارید و بخاطر داشته باشید که در انگلستان راجع بنا چه خواهند گفت «سربازها متقا در جواب گفتند اندیشه بخاطر خود راه مده، ما خودمان وظیفه خود را خوب بدانیم»

از اینصوبه حس وظیفه شناسی او بعد کمال رسیده بود «لسون» امیر البحر مشهور انگلیسی است. در موقعیکه کشتیهای او بچنگ ناظرون وارد «تراناکلار» میشد کارکنان آنها را مخاطب ساخته گفت: «انگلستان منتظر است که هر کدام از شما وظیفه خودش را انجام دهد» و در موقعی هم که میخواست جان بدهد آخرین حرفی که از دهانش شنیده شد این بود که «من وظیفه خود را بدرستی انجام داده ام و خدا را بسبب آن شکر میکنم» این دو جمله حلقه منقطع او را بانجام وظیفه بهیوی ظاهر میسازد.

«کولینک وود» دوست دلیر و غرمدند «لسون» نیز که در موقع شروع جنگ بزرگ دریائی به یرقدار کشتی خود گفته بود «هین الان زن و چه هلی ما در انگلستان دارند بکلیسا میروند» مثل خود «لسون» یکی از ستایشگران واقعی حس وظیفه شناسی بود و از اشتهار معروف او که میگوید «وظیفه خود را به چنین وجه امکان انجام میدهم» بسیاری از جوانان که تازه وارد حرفه زندگانی میشوند اندوزی میدانیک گرفته اند. مثال او و حتی یکی از اخلاقیان کشتی صحبت حکیمانه ذیل را کرده است.

«باورکن» که وسیله آسایش و ترفنی تو بدست خودت است و هیچکس در این زمینه پیش از خودت نمیتواند بچونک و مساعدت نماید. اگر با کسی بجاهدنی عسکی باید بر بانجام وظیفه مشغول شوی و با همه کس بادی و احترام رفتار سائی عت و خلاصه دیگران را نسبت به خوش جلب کرده و بیضا اجر و پاداش خود را بدست خواهی آورد اما هرگاه از این دو خصلت بزرگ بی عیب و بی بهره باشی باید قطعا از خودت مأیوس و ناامید شوی و تمام هیچگونه امید و اوری در دل نیرومندی هرگز سگزار حس عدم قناعت و رضایت ندی بر نفس تو غلب نماید زیرا همیشه گرفتار این بلا گردیدی دوستان از پریستانی تو متاثر و اندوهگین و دشمنان شاد و غم میگردند و حالت هم از تفرقه خاطر سودی نیبری. رفتار و اخلاق خود را بطوری کن که اگر بمقامی عالی برسی در نظر خود و در انظار دیگران لیاقت و شایستگی آنرا داشته باشی. همیشه سعی کن در انجام وظیفه بر دیگران سخت جوئی و مرکز در این میدان از کسی عقب نمایی. هیچوقت باخظار حوادث و اتفاقات منتشین و همیشه خود را برای انجام هرکاری آماده و مهیا بدار و بدانکه رؤسای تو حدت و خدماتت را در نظر دارند و هیچ وقت پیش از حد توانائی و استقامت تو وظیفه ای برایت مقرر نمیکند»

مروف است که وظیفه شناسی از خصائص جلی و مزایای اخلاقی ملت انگلستان است و صفت مزبور همیشه از بزرگترین صفات و مشخصات رجال نامی آن مملکت بشمار رفته است شاید هیچ ملت دیگری جز انگلیس نظیر این جمله را که «لسون» دو جنگ «تراناکلار» گفته است

«نه فتح نه عظمت نه افتخار نه وطن هیچکدام شر از وظیفه»

از دهان سرداران خود تشییع است و عاید قحطال پیکر هیچ ملت دیگریم نرسیده است که نظیر آن جمله را غریب جنگی خود سازد و به تشییع آن وارد کارزار شود.

وقتی کشتی یرکهد در سواحل افریقا شکست و غرق شد صاحب متعیان وصلیات آن پانهاپ فدا گدای زنها و اطفال را سوار قایقها کرده بساحل رسانیدند و پس از آن بشکرانه نجات مسافران در دویا « شلیک شادمانی کردند. ( دیرنسون برایشون ) دو یکی از مکتوبهای خود اشاره باینواکه کرده میگوید : صفاتی که انگلستان آنها را می پستند و بانها احترام میگذارد نیکوکاری و وظیفه شناسی و فدا کاری است. آری ، انگلستان هرگاه بگامی مانند روستایان ساده و بیخبر شیفته و غرقه یک چیز تازه میشود و مثلاً به « سلاحین راه آهن » یا به « علم البیات الکتریک » بادهت تمجید و انکرم می نکرد لیکن قلب باز و روشن وی از هیچ چیز جز راستکاری و وظیفه شناسی راضی و خوشنود نیگردد انگلستان لباسش را خیلی بد میپوشد ، در طالار کنسرت خیلی یقواره و دنیا بنظر میاید آواز بلبل سوتی را از صدای سگ تشییع نمیداند اما خداوند توفیقش دهد که فرزندان خود را میتواند طوری تربیت نماید که خود را مردانه بکام موح و نهنگ بتدازد و به دردت حیات باشد و به فکر نام و شهرت چنانکه گوئی وطنه شناسی از هر کار دیگر دودنظر آنها عادی تر و طبیعی تر است »

**حقیقتاً روح وظیفه شناسی را باید بزرگترین نعمت و موهبت اقوام و ملل عالم دانست و هر ملتی که افراک آن دارای این روح شریف باشند بعضمت و ارتقاء آیه آن میتوان کاملاً امیدوار بود ، اما اگر برعکس این روح از میان ملتی رخت بریندد و جای خود را بحس عیاشی و خود خواهی و لطمه پرستی بسپارد بحال آن ملت بدبخت زار باید گریست زیرا بحکم طبیعت فرمان القراض و اضمحلال آن دیر یازود امضا خواهد شد !**

یکی از ملل عده قناد و اسطاط ملت فرانسه در دوره اخیر که تمام اشخاص سنجیده و مال اندیش متفق بدان اعتراف دارند همان فقدان حسن صداقت و وظیفه شناسی است در میان قاطبه مردم و در میان زنها و پیشوایان آنها . جترین شاهد این مدعا راپورت محرمانه است که « دافون استوفل » نماینده نظامی فرانسه در برلن کمی قبل از شروع جنگ ( ۱ ) یعنی در سته ۱۸۶۹ پامیراطور نوشته و بعد ها آنرا در قصر « توپلری » پیدا کردند . مشرانیه در راپورت مزور باین نکته اشاره میکنند که اهالی آلمان باوجود تربیت عالی خود دارای حسن شدید و طویه شناسی هستند و هرچه را که خوب و عالی بینند با کمال صدق و خلوص آنرا ستایش و تکریم مینمایند ولی در فرانسه متأسفانه قضا کاملاً برعکس آید است .

در فرانسه مردم به چیز با نظر استهزا و تمسخر نگاه میکنند و باین واسطه حسن احترام و قدر شناسی در آنها مفقود گردیده است و ثنوی و فضیلت وزندگانی غاواذکی و منمب و شرافت و وطن پرستی در نظر آنها حرفی بوج و بی معنی شده است و هرکس اسمی از این صفات بردارد

( ۱ ) مقصود جنگ فرانسه و آلمان است در زمان مائتون سوم که فرانسویها شکست فاحشی خوردند و « آلتراس و لورین » را از دست دادند .

میباشد (۱) همین جهت کفاره گناهان خود را در جنگ اخیر دادند و بسزای ثارستانی و وظیفه شناسی خود وسیدند .

(۱) رابرت « بدون استوز » چون دارای اعبت و قیمت فوق العاده است بی تناسب نامستیم قسمتی از آنرا دواینجا نقل کنیم ،

« هرکس در برلن زندگی کرده باشد تصدیق میکند که پروسها مردمانی ضال و یا اراکه و طین پرست هستند و دارای ملکاتی فاضله و مستقادات راسخه میباشند و هنوز حسن میاشی و نیروردی اخلاق و روحیات آنها را قاصد ساخته است و بهرچیز خوب و عالی که میرسد با کمال ایمان به آن احترام میگذارند ، اما با کمال تأسف باید اعتراف نمود که بهر فرانسه اخلاق عمومی مردم دست تحفه مقابل اینچاست . فرانسویها همه چیز با ظفر تسخر و استهزاء میکنند و به فضیلت و تقوی و زندگی خانوادگی و مذهب و شرافت و وطن پرستی و تمام عواطف شرطه انسانی میغشند و آهوارا موضوع شوخی و سفر به شود قرار میدهند ، ثارهای فرانسه بصورت مدارس و مکتب هائی در آمده است که علنا در آنها درس صفات و بهائی 'درس میشود و تکام این جامعه چاهل و بیسواد که در گرداب جهل و بد اخلاقی غوطه خورده است و بهرجه قادر باصلاح اوضاع واحوال خود نیست قطره قطره زهری کشنده می پاشد ، صحت خوب و بکاف فضا به ملی یکی به از دیگری از میان میرود و معلوم می رود ، بهینند از حال و کردار و عیب و حسن وظیفه شناسی و عزت نفس دیرینه ما چه باقی مانده است ؟ اگر حال ما بهین متوال ادله به دوری فراهم رسیده که ازملت نجیب فرانسه جز ذکر معاصی وخطایای آن هیچگونه اثر دیگری در تاریخ عالم قیام دارد ، زهرانی در همین موم که فرانسه آهسته آهسته به گرداب مذلت و تیر ، در ی فرد میرود ملتتری زاء دیگر با کمال جدیت میکوشند که او را در راه ترقی و تالیی عقب بیاورند و خود را به آبرویش اتاده و او را در ردیف ممالک منقطع و متاخر قرار دهند ، اماافسوس؟ نامه فلاطمه رسیده ، به و بهر ارب غفلت و بیبهری فرو شده است .

می رسد اخبار بهین تبهیم اتفاق فاضله خوش باید و با وجود حقایق ثابت ای که دربردارد مروه آن من ایندرا نپسند ، خلیه آرزو مکنم که عده ای از رجال منورالفکر و بی تعصب فرانسه مسافرتی به پروس نمایند و این سرور را هررا مورد تحقیق و مطالعه خویش قرار دهند تا به بیند پروسها چه است ؛ ارزش و سامی و قوی الازاد استند سکه هر چند وقت عواطف و لطافت بهیم فرانسوی ها در بهما معنوق نیست بکن در عوض صاحب جمیع مکارم و فضائل اخلاقی می باشند و زه پشت کلا و سرهم ، توب و تمهید و دهن پرستی و وظیفه شناسی اها در هیچ ملت دیگر عالم مشرق مبادود و افرا مانده دارا و دهن حسن عزت نفس از قانون اطاعت میکنند و به مقامات مانوق طبعه ، خویش احترام میکنند اگر فرانسوی ها باآلمان یا ند ملکیتی خواهند دید که پایه تشکیلات و مؤسسات آن مرشالوده بهین و مستحکم اخلاقی قرار گرفته است و افراد عالی رتبه و طبقات عالی آن همه لیانت به شایستگی احراز آن مقام را دارند و بواسطه تربیت و معلومات کامله خود وقت و زندگانی خوش را وقف خدمتگذاری موطن و مملکت مینمایند و بهترین نمونه وطن پرستی را بدیکران میاوموزد ؛ خواهند دید که در این مملکت اندازه و حکومت فوق العاده متنازی بر

فرانسه در يك وقت دارای رجال بزرگ و كادان وظیفه شناسی بوده است لیكن عهد آنها عیبی دور است و نازمان ما فاصله بسیار داشته است. گروهی سلسله مردان نامی آن مملكت از قبیل « پاپارد » « دوگوسكلین » « كولینی » « دوگسن » « نوون » « گلیبر » و « سولی » منقطع گردیده و نسل و نژادی از آنها باقی نمانده است. راست است كه در دوره ماضی نیز اشخاص بزرگی در فرانسه یافت شده اند كه صلاهی و وظیفه شناسی داده و مردم را راه راست دعوت نموده اند لیكن سنی و كوشش آنها همه مثل فریاد و ناله کسی كه در یابانی خشك و بی پایان الهامه باشد بلا تشبیه و بی ثمر بود. یکی از این قبیل اشخاص است « دوتوكویل » مروف كه متأسفانه او هم بسر نوشت هم قطاردان شود گرفتار گردید و اول به حبس افتاده و بعد هم از مشاغل دولتی محروم شد. عود او در مكتبی كه رقیفش « كزگولی » نوشته میگوید « من هم مثل شما روز بروز بر عقده ام افزوده میشود كه انجم وظیفه متعین غیر وسعتی است كه هیچ سادت و خوشبختی دیگری با ولایت آن نرسد

سر گذار است هر حزی با حلم و تربیت خصوصی رجایی خود قرار گرفته و در هر يك از امور سیاسی و اجتماعی قاعده و انتظام كاملی حكمران میباید. مملكت پروس را میتوان به سنی عظیم و مستحكمی تشبیه نمود كه هر چند صورت ظاهر آن مانند درگونی يك و روی فریبده باشد لیكن شكوه و احتشام کلی و استحكام و عظمت بی ها و دیوارها و طالارهای آن در نفس پندیده نازبری عبق می نماید.

حال بیستم مملكت فرانسه چیست و جامعه فرانسوی در این دوره اخیر چه حال بوده است ملت فرانسه فعلاً صارت است از عناصر مختلفه ای كه با ی غلبی و افشاش تمام در هم آمیخته و با آنكه همه كس خود را لایق و مستحق رسیدن بمقامات عالی میداند مملكت همچس متوجه این نكته نیست كه برای میل بمقامات پر مسؤولیت شخصی بایستی صاحب فكر و بین و قوای عقلانی باشد و از اخلاق و ملكات فضله بهره رده با امور دنیا بر آساید و مانوس باشد در مملكت ما غلب مشاغل عده بدست اشخاص جاهل و بی تربیتی افتاده است كه تنها امتیاز آنها عنوان و منصب و گاهی هم قوه صرف رد و پشت هم اندازی است. این است شمة از اوضاع يك آور دارای و اجتماعی فرانسه كه ماداميكه حال همین رل باقی است بالطبع مردم آن بیکره و سرگردان دهنه و هیچكدام نمی دانند چه چاره پیشیند و چه راهی برای خود اختیار نمایند.

فرانسوی ها چون فطرت سادت و مزایای اخلاقی هستند با نظام و قاعده عمومی بایست نیستند و نمی توانند از مافق انتظام و ترتیب ندهی حاصل کنند. از قبول هر بدعت و قاعده جدیدی كه نتوانند ثواب و نایبرات آن را درك نمایند و برای اجرای آن احتیاج به قنوی و ملكات فاضله او قبیل وظیفه شناسی و ابتدائیس و فداکاری در راه وطن داشته باشند. انكار دارند. همانطور كه اخلاق افراد فقط در نتیجه تجربه و تهذیب میشود همانطور بزرگواران و مال قبل از شروع اصلاح مشكلات و مؤسسات مبنای خود محتاج به صفت و تهذیب میباشد. این حرة رد كه پروس تا جاك ( پنا ) را دید پایه قدرت و عظمت كذوی خود رسید ( تصور بكنم است كه ا لسان در شهر ه پنا ) پروس ها را شكست داد )

راستی در دنیا قطب یک چیز موجود است که برای حصول آن انسان حق داد و بکشد و تلاش کند و آن غیر و صلاح بشریت است پس « (۱) »

آنکه فرانسه از عهد لویی چهارم « اکنون تنها ملت سرکش و ماجراجوی اروپا شناخته شده است ممالک مرگامی گاهی انجاس متدین و با حقانی در آنجا پیدا شده اند که اقبال شجاعت بر طبقه نمایان مردم بیک و ماجراجویی قلم کرده و انجیل صلح و صفا را باها تعلیم داده اند . از میان این اشخاص کسیکه پیش از همه « نت و شجاعت داشت اسقف « سن پیر » بود . مشارالیه پایه رشادت و هور خود را بجای رسانیده بود که علنا به ضد جنگها و خونریزیهای لویی چهارم تبلیغ میکرد و متکثر استحقاق و باقت وی بلقب « کبر » میشد و همین جهت هم او را از اکادمی جرون کردند . اسقف مزبور ملت امضاء جمعیت « اشوان صا » ی امروزی یکی از طرفداران و مبتلین جدی صلح بینالمللی بود و مایل بود که « ژوزف استورج » برای هم مقصد ساختن امپراطور روسیه باشد « سن پترزبورگ » ردت مشاورالیه بزر قصد اجرای مقاصد صلح جریان خورش در کنفرانس « نورخت » (۲) حضور بهم رسانید و شواست نمایندگان را که از طرف دول معظمه اروپائی در آنجا گرد آمده بودند با شایلات خود همراه سازد . البته همه کس نیات مقص او را به تصب حل می نمود و حتی « کاردینال دووا » نقشه صلح صومی ویرا به « خواب و خیال شخصی امین و متدین » تعبیر کرد لیکن اسقف روشن ضمیر خواب خود را از روی انجیل دیده بود و برای تعمیم و اشاعه تعلیمات استاد روحانی خورش مسیح هیچ راهی را بهتر از انجیل چنگ و برانداختن آثار شرم و یلید آن نیافته بود . کنفرانس « نورخت » مرکب بود از نمایندگان ممالک مسیحی و اسقف « سن پیر » فقط میخواست آنرا را واداد احدت و پیروی از قوانین و تعالیمی نماید که خود آنها مدعی ایمان داشتن به آن بودند ولی متأسفانه مسامحه او مقید بقتل و دول اروپائی و نمایندگان اهاغود را در مقابل نیات و تقاضاهای او کر و لال نشان دادند .

اسقف مزبور مدت چندین قرن رود دنیا آمده و عقیده وی برای عصر خودش زیاد بود

(۱) « دوکویل » با وجود حسن خلق و کرامت طبع خود قدری تند و بی حوصله بود . خود او در مکتوبی که فوق بدان اشاره شد میگوید « بعضی ها در حال غض و تنفر خستنی پذیران می کنند و بعضی ها در حال علاقه و مثنی رحبت . خدمات حمايت اول چون ای میلی و خشونت انجام میگیرد همیشه نام و تمام میماند و هیچکس هم از آن قهر و تنفر و تشکر نمیکنند . من همیشه میل دارم از زمره طبقه نامر نامی باشم ولی از شما چه پنهان که گاه و بوقت نمیسوم من بطور کلی دوستدار بشرهستم و مردم را دوست دارم لیکن دنیا در طی زندگانی خود با اشخاصی مواجه میشوم که دناست و مسالمت آنها باعث تحریک غم و خصم میشود و در روز باید باغش خورش در حال و سبب باشم که مبادا از هم چنان غره تنفر را از جاری می دزدل نگرم ( نقل از یادداشت های دوترکویل جلد اول )

(۲) معاهده ایست که دیل اروپا در زمان لویی چهارم پس از زود خورد های ولایم در « نورخت » منعقد گردید و بموجب آن در اسبابی و فرانسه غالب متصرفات و مستملکات خود را از دست دادند .

اما چون نیهوست افکار و مقایسه بلاشبیه و عظیم مانده و زودی از میان برود در ست ۱۷۱۲  
 کتابی باسم « طرح ابعاد صالح دانی » منتشر ساخت و در آن پیشنهاد کرده که **الجنم بین المللی**  
 عبارت از نمایندگان کلیه ملل در اروپا تشکیل شود و تمام امرا و سلاطین عهد  
 کنند که اختلافات و مناقشات خود را بوسیله آن انجمن حل و تصفیه نمایند و  
 هرگز متوسل بچنگ و خورفیزی نگردند .

مشتاد سال سداشار این کتاب « ولن » در یکی از رسائل خویش مینویسد « ملت چیست ؟ يك فرداز  
 جامعه بزرگ بشری ، چنگ کدامست ؟ نزاع و زد و خورد تن به تن بین در ملت فرد . وقتی دو نفر  
 از افراد يك جامعه باهم چنگ میکنند تکلیف جامعه چیست و چه اقدامی باید بعمل آورد ؟ باید  
 مداخله نماید و با طرفین را صلح و آشتی دهد و یا هر دو را تنیه کند . در زمان اسقف « سن پیر »  
 مردم این عقیده را خواب و خیالی پیهوده فرض میکردند لیکن برای نوع بشر جای یسی شوهرتقی است  
 که امروز حقیقت پیدا کرده و روز بروز به مرحله عمل زده بکتر میبود ، « وی انوس گهدهن یشکونی  
 « ولن » نیز خوابی و تصویری پیش نمود و اعلام داد پس از تاریخ تحریر بطور فوق مدت بیست و  
 پنج سال قسمت اعظم اروپا در آتش جنگی هولناک و خوار و فراسه بر دامن آنرا دامن میزد  
 و بر جدت آن میافزود !

اسقف « سن پیر » همه چیز را در عالم خیال و رؤیا سبید و عکس دهایی لابل و حال  
 اندیش بود و غالب اصلاحات اجتماعی را که امروز انجام یافته است و قدامت یابی کرده بود .  
 مشارالیه اول کسی بود که مدرسه صنعتی برای اطفال فقیر و یتیم تاسیس کرد و در اینجا هم آنها را  
 تربیت میداد و هم حرفه صنعتی با ایشان میآموخت که وقتی بعد بلوغ میسرند بتوانند بوسائل اشتغال  
 امرای معاش کنند . او قبل از همه فکر اصلاح و تجدید نظر در قوانین مدنی افتاده بود و بعدها  
 هم باینطور هزار عقاید دبال کرده و قوانین فراسه را جمع آوری و اصلاح نمود ، مشارالیه مداخلات  
 و رسائل بسیار در تبیع و مذمت چنگ تن ؛ تن (دل) و تن (جمل) و عیش و لذت قمار بازی  
 نوشته و عقیده رهبانیت را رد سوده و میگوید « **جوانی زندگانی رهبانی و گوشه گیری**  
**و انزوا حکم مرض آبله را برای مغز دارند** » . هیچ بدست مبارزه را صرف امور  
 خیریه میکرد بجای آنکه بقرا صدقه دهد خودش وسایل زندگی از اهل و ایام و مساکین را فراهم میساخت  
 و آنها را طوری حالت میداد که بتوانند بی کسب و کار رفته و بدها دواره مجبور به تنگی نشوند و  
 در حقیقت قصد او این بود که کمک و مساعدت اساسی باین قبیل اشخاص کرده و آنها را برای همیشه  
 آسوده ، راحت سازد . تا اوربکه به بستر مرگ افتاده و جان سپارد متفق مفرط شود را بحقیقت **جوئی**  
 و آرزای عقاید و مکار خویش را از دست داد . در سن هشتاد سالگی گفته بود « اگر زندگانی  
 لااقل سادات رحمت زحمتی است نرانی که بزم ن در آرد از همه بهتر و گرامی تر است »  
 در موقع مرگ ولتر به تائیدش حاضر شده از او پرسید چه حس میکنی . گفت « مثل  
 آنکه میخواهم مسافرتی به یلان کنم » و با همین آسایش واطمینان فکر دنیا را وداع گفت . سن پیر  
 در دوره زندگانی خود بقدری مرحله شرای اوضاع و فساد اخلاقی کاسیکه شافل مشاغل بهم و صدمه



ملکیتی بودند بی پاکانه سخن راننده و انتقاد کرده بود که وقتی وفات یافت دو اکادمی بهایشین وی مسیو «دوپریوش» اجازه ندادند که «حق تعالی» ای دو ذکر تائید داشتند ایراد نماید و فقط سی و دو سال بعد اکادمی از روی بیخوشی توجه نظرات مقام می گردیده و به «دالبر» اجازه قرائت مقاله زیاد وی داد. چهل و یک برسان قبر این اسلاف فرشته شمال نوشته شده اینست «قلب او همیشه پراز مهر و محبت بود»

وظیفه شناسی ارتباط و پیوند مستقیم با صداقت و راستکاری دارد و اشخاص وظیفه شناس در گفتار و کردار خود همیشه مراعات حق و راستی را میکنند. بقول معروف «هرکار خوب به قوم خوب و از راه خوب باید انجام بگیرد»

یکی از اقوال مشهور «در دچتر فیلد» که تمام اشخاص مجرب و با فکر ارا تصدیق کرده اند اینست که بیسرفت و کامیابی مردمان کریم و با اخلاق مستقیماً مربوط به صداقت و راست کرداری آنهاست «کلاندن» در چپتی که راجع به یا گدامن ترین رجل اجتماعی دوره معاصر خود «کالکلاند» صحبت می دارد می گوید «مشارابه بقدری راستی و صداقت را پرستش و تمجید می کرد که اگر ممکن بود فکر دزدی و تلب بقتل هرگز هم امکان داشت از جاده صداقت خارج شود و دروغی بگوید»

مادام «هانسون» راجع بامانت و درستکاری فوق العاده شوهرش میگوید «مشار الیه هرگز انجام کاری را که از حدود توانایی خود خارج می دانست بکسی وعده نمیداد و از طرف دیگر هرچه را هم که بکردار او انجام آن قدر میدید به حقیقت برای دیگران انجام میداد»

«ولینکتون» بکسی در رسان کار حقیقت صداقت و راستی و دقتی ای که ذیلاً از او نقل می شود هنرین شاهه صداقت این است: وقتی مشار الیه گرفتار گوش درد شدیدی شد و بیکر از متخصصین ارفاش گوش که صاحب صلاح و بود چون از مداوا و معالجات حوالائی خود نتیجه نگرفت بالاخره مستاصل شاه و قوی محلول «نوستیک» شدید در گوش وی تزریق نمود، از اثر این محلول دردی فرق العاده شدید در پرده گوش ایجاد شد ولی «ولینکتون» درد را با نمون سردی معمولی خورد تحمل نمود و حرفی نزد. در این اوقات یک روز طبیب خانوادگی آنها بیخبر وارد منزل شد و چون دید دوا که اثر نداشت درد کرد، ما و چشم هایش سرخ شده و بخود پیچید و طاقت استادن بر سر پا را نداشت گوش او را مایته کرد و مشاهده نمود که پرده گوش جراحت سختی کرده و اگر فوراً از سرایت آن جلوگیری نشود سن رسید و مریض را خواهد کشت. باینجه بلافاصله شروع به مداوا کرده و با ادویه خیلی مؤثر جراحات را از طرف نمود وای قوه ساهه آن گوش فاسد گردید و ولینکتون از یک گوش کشته. همین که طبیب معالج ارضیه تاثیر سوء دوا می نمود و جراحت شعله رده گوش مستحضر گردید با تشویش و اضطراب فرادان زد ولینکتون آمد و اظهار تأسف و حزن خویشی کرد ولی «ولینکتون» مختصراً در جواب از گشت «لازم نیست دیگر در این مخصوص حرفی بزمی زیرا تو که قصد و نیت بدی نداشته و آخرین سعی و تجربه خود را بکار برده ای» طبیب گفت اگر مردم مطلع شوند گمان باین صدمه و رنج جناب اشرف شمام دیگر هیچکس بین

احداث خواهد کرد و من خا» خراب خواهم شد .

دوک گفت : « چه لازم است کسی از این واقعه مستعصر شود - تو مثل سابق بکار خودت مشغول شو و مطمئن باش که من این قضیه را بکسی نخواهم گفت » - « بپس گفت پس خوب است جناب اجل اجازه دهند من بطریق معمول سیادتان بیایم تا مردم فهمند که ایشان سلب امتداد و اطمینان از من نموده اند » . ولینکتون با کمال مهرمانی بوی جواب داد : « من این کار را نخواهم کرد زیرا مرتکب دروغ خواهم شد » . آری . اشخاص امثال ولینکتون همان طوور که حاضر دروغ گفتن هستند کار دروغ هم نکنند .

پس بگویم دیگر از حسن صداقت و وظیفه شناسی وعده ایست که « بلوخر » ، « ولینکتون » داده و برای انجام آن . تنهای سعی و قوه خود را بکار برد . در هجدهم ماه ژوئن ۱۸۱۰ در موقعی که فتو خود را برای کک رساندن به « ولینکتون » از میان جاده های خراب و صعب الامور حرکت میداد با انواع کلمات و اشارات سر باز از انرا تشجیع میکرد و دائماً فریاد میزد « بپس عجله کنید ، پیش بروید » سر باز ها در جواب از سختی و غرابی راه شکایت میکرد و می گفتند تندتر از این ممکن نیست حرکت سازیم . لیکن « بلوخر » بار « تشجیع و تحریک آنها می برداشت و میگفت : « بپس ، باید هر طور هست در رفته عجله کنیم . راست است که تندتر از این نمیتوان رفت ولی چاره مز از تند رفتن و عجله کردن نیست . من برادر خود « ولینکتون » وعده داده ام . درست گوش کنید ، وعده داده ام و چنین دارم که شما راضی بهض عهد و شکن وعده من نخواهید بود » اتفاقاً همینطور هم شد و بواسطه حرارت و جذبتی که از خود بروز میداد توانست عساکر خویش را در موقع بیک « ولینکتون » بیاورد .

راستی بمنزله رشته و پیوندی است که از کان جامعه را بهم متصل و مربوط میسازد و اگر از هم مسیحخته و پاره شود انتظام و ترتیب جامعه نیز از میان میبرود و اغتشاش و آشوبی بی پایان بر آن مستولی میگردد زیرا که عائله و خانواده را میتوان با کذب و دروغ اداره کرد و نه جامعه و ملتی را . وقتی « سر تئیس برتون » از شخصی سؤال کرد که آیا شاهدین هم دروغ میگویند ؟ آن شخص جواب داد نه ، و الا دوزخ هم نمیتوانست دوام بیاورد و اساس آن از هم میپاشید ! ، راستی و صداقت باید در تمام مراحل زندگی بکار رود و منطوق و منطوقان و معبود ساز باشد و در هیچ مورد و به هیچ ملاحظه نمیتوان آنرا ردی و قرض و ماه دیگر نمود .

از میان کلیه رد ذیل اخلاقی صفات نگوییم دروغگوئی رشت زار و دورتر از همه است . این عادت قبیح یا مولود اسطط و فساد اخلاق است یا نتیجه ضعف حس و ادب پس نمیب است که غالب مردم چنان نظر لایقیدی و بی اعتنائی آن میکنند که دروغ بزرگ و دروغهای کوچک را تعلیم دروغگوئی و پشت هم اندازی میدهند و البته اگر پس از آن مسامحه کنند که بزرگها بغیر آن ها نیز دروغ میگویند بایستی متعجب شوند و باها خشم بگیرند .

« سهراری ژور » در بیان معنی کلمه سفر میگوید : « سفر کسی است که برای دروغ گفتن نقش مملکت خود بخارج فرستاده میشود . » با آنکه قصد او از آن سفر فقط شوش و افسرد و فساد مأمورین خارجه بود مطلق وقتی کتب وی منتشر شد یکی از مخالفین او همان خطرا در زد « جبراً » .

پادشاه انگلیس سوه تیسیر کرده و او را از نظر شاه اعداقت نظریه «دونن» راجع بوظیفه شخص صالح و متدین همان است که در صورت منظومه خود موسوم به «اخلاق شخص سعادتمند» بیان کرده و می گوید.

**«خوشبخت کسی است که صلاح او فکر پاک و بی آلاش و هنرمندی و مهارت وی صداقت و راست کرداری است»**

دروغ اشکال متعدد دارد و بیاسهای مختلف از قبیل سیاست و «دردی و عیاری» و امثال آن در تمام طبقات اجتماع رفته و شروع یافته است و گاهی نیز درلاس «دورو بودن» و «دوپهلو حرف زدن» جلوه می کنند و اشخاصی که دارای این صفت اخیر هستند حرفهای خود را بطوری پیچ و خم می دهند و در لاف می پیچند که طرف را باشتهاب می اندازند و حقیقت امر را از جنبه مخالف آن روی می نمایند. یکی از نویسندگان فرانسوی میگوید «این قسم دروغ برگرد حقیقت دور میزند و در اطراف آن چرخ میخورد»

بعضی اشخاص کم فکر و ضعیف النفس بواسطه تمایل فطری خود بقلب و اندرستی تصویرپیکند که (دوپهلو) حرف زدن و مطابق را در لاف الفاظ غیرصریح پیچیدن و مقاصد واقعی خویش را از همسایه مخفی و مستور داشتن یک قسم هنرمندی و زرنگی است در صورتیکه این عادت یکی از صفات دلب و صواب بزرگ اخلاقی بشمار می رود و هر نوع مؤسسات و تشکیلاتی که پایه و بنیان آنها بر این قبیل صفات قرار گرفته باشد می ثابت و مترازل خواهد بود و در پا زود از پا در آید و تلاشی نخواهد کردید. (ژرژ هریوت) میگوید (دروغ در هر لباس و لافهای باشد حقیقت آن بالاخره جلوه گر خواهد شد). راستی که دروغ صریح و مستقیم با آنکه بنفشه هادنی بسیار زشت و ناپسندیده است مملکت قبح و زشتی آن بای دور بودن و (دوپهلو) حرف زدن نمیرسد

حقیقت امر را بزرگتر یا کوچکتر از آنچه هست جلوه دادن، از روی تعصب و اظهار باعتماد دیگران موافقت کردن و برای فریفتن آوا خود را با آنها موافق ندان دادن، و عده بانجام کاری کردن و هیچوقت در صد اجاب آن بودن و حتی از این و اظهار حقیقت دور و واقع ضرورت خودداری کردن در تمام خلفه دروغ کذب است. بعضی ها خود را صادق و دورویی با تمام مردم عادت می دهند و هر چه میگویند خلاف آرا حمل میکنند. این قبیل اشخاص با آنکه تصور میکنند دیگران را فریب می دهند در حقیقت خودشان را فریفته اند و چون فاقد صداقت و صمیمیت میباشند هیچکس با آنها اعتماد و اطمینان نمیکند و طاقت هم هیچ یک از آنها را ندارد و مقاصد خود نمیرسد و هیچ اقدام آنها فرین یشرفت و کاهایی نمیکرد

بعضی دیگر در مدعیات خویش از جاده راستی منحرف میشوند و خصائص و مزایایی بخود نسبت میدهند که در حقیقت ذوق آنها میبایست برخلاف این جهات اشخاص صادق و راستگو همیشه متذنب و کم بها هستند و هرگز از بافت و قابلیت و اعمال خود لایق و کم نمی زنند در موقعی که (ریت) مرض و در یستر مرکز افتاده بود شیر شعله ها و اعمال درخشان (ولینکتون) در هندوستان باد رسید و بدوستان خود گفت (من هر چه بیشتر شر یشرفت و هنر مند می او را میخونم بیشتر حس تواضع و

مطاف او را تمجید و تقدیر می کنند زیرا هیچکس را مثل او ندیده ام که این همه لیست و کتابت از خود بروز داده باشد و معذک حس غرور و خردش ابتدا در او راه نیافته باشد .

( پرفسور تیندال ) نیز در جمیع به ( فرهادی ) میگوید ( متنازیه از هرگز نه لاف و خودستایی چه در فلسفه و علوم و چه در امور دنیائی و تاریخی اگر او وازار داشت ) ، مینظور ( دکتر مارشال هال ) از جمله اشخاصی بود که حس صداقت و وظیفه شناسی و جوانمردی و بیسرحه کمال رسیده بود یکی از دوستان خیلی نزدیک و صمیمی وی ، میگوید متنازیه هر وقت دروغ یا غیبتی از کسی می دید فرار آنرا دشواری میبافت ( من نمیتوانم بشمار دروغ و ضابط بدم ) . ( مارشال هال ) قضیه ( راستی و دروغ ) را بدقت در میزان فکر خود منبجید . و هر چه قسم قطع به پیروی از حق و صداقت گرفته بود هرگز از راه آن منحرف نمیشد و از هیچ گوی فداکاری در باره آن فروگذار نمیکرد

( دکتر ارنولد ) قبل از هر چه جدید داشت که روح صداقت و حقیقت جویی را در جوانان بدمد زیرا معتقد بود که این خصلت مملکتی اساس فضیلت و شوی و ریشه تمام مکارم اخلاقی انسان است و باین سبب راستی را ( جلاله اخلاق و تائیکه روح ) نام نهاده بود و - و - و منزلت آنرا از سایر صفات و مزایای اخلاقی بالاتر میداشت . هر وقت دروغی از شاگردان خود کشف می کرد آنرا ببنزد جرم بزرگ اخلاقی تلقی میشد ولی در آن حال هر کدام از آنها هر چه باومی گمشتند با کمال اطمینان قبول میکرد و میگفت ( البته تو میگوئی راست است و من قول تو را باور دارم ) باین ترتیب اطفال را از ابتدا بر راستی و درستی و اعتماد بقول یکدیگر عادت میداد و بالاخره این رفتار او طوری در شاگردان مؤثر واقع گردید که همه بهم می گفتند ( دروغ گفتن به ( ارنولد ) حقیقتاً باعث تنگ و خجالت است زیرا او همیشه حرف های انسان را باور می کند و همه کسی اعتماد دارد )

حالی ترین سرمشق و نمونه ای که از صداقت و وظیفه شناسی و کوشش و جدیت و شادابی انسانی میتوان ذکر کرد تاریخچه زندگانی ( رز و ویلسون ) معلم سابق دارفنون ( ادینبورگ ) است با آنکه ما خلاصه شرح زندگانی او را در اینجا برای نمونه و مثل وظیفه شناسی ذکر میکنیم معذک می توان آن را تمثیلی برای عزم و استقامت و بردباری و پشت کار نیز قرار داد .

زندگانی ( ویلسون ) نمونه حیرت انگیزی از همت و فعالیت شری است و در حقیقت می توان آنرا مصداق ظفر و قلبه روح انسانی بر جسم دانست و آنرا شاهد قول آن شخص صیاد قرار داد که به ( دکتر کابین ) گفته بود ( آقا مطمئن باش که این روح آسمانی در وقت باشد جسم را از آلودگی های اینجهانی بیرون میکشد .

« ویلسون » در دوره صاوت طفل چاهک و با هوش بود ولی قبل از رسیدن به پادشاهی علامت قناعت و ضعف در مزاج او ظاهر گردید و هنوز با من مقدمه سالکی ننگدانه برده حال - صعبانی و بی شوایی برای عارض شد و خردش در میان وقت یکی از رفتاری خود گفته بود « من تصور نمی کنم زیاد زنده بپام ولی معذک شکرم تا آخرین لحظه کار نخواهد کرد و بدین نیز مجبور نخواهد بود که او را پیروی نماید » این اظهارات از طرف جوانی هفتده ساله قدری عجیب نظر میرسد لیکن

او حقیقت گشتار خود را حتماً به ثروت رسانید و بدون آنکه احتیاجی بحالت مزاجی خویش نماید سرانجام هر خود را صرف تحصیل و مطالعه و کارهای فکری نمود. گاهی که بخیال ورزش بدنی می افتاد چون از روی شتاب و عجله حرکات آرا انجام می داد بیشتر باعث ضربه و صدمه مزاج خود میگردد و غالباً بگرفتارهای طولانی درخواهی کوهستانی رفته و پس از آنکه خسته و کوفته میشد بمنزل مراجعت میکرد و بلافاصله بکارهای دیگری اشتغال میوردید.

در یکی از گردشهای طولانی خود که هشت فرسنگ راه رفته بود قوزک پایش شکست و وقتی بشاء آمد مدتی مریش بدتری شد و بلااثره هم پای راست او را قطع کردند. این پیش آمد ذره ای از پشت کار و فعالیت وی نکاست و از آن بعد مشغول نوشتن و تالیف کردن و تدریس علم هجری گردید. کمی بعد گرفتار مرض «روماتیسم» و چندین درد شد و در نتیجه این امراض چون دیگر خودش نمی توانست چیزی بنویسد خطابه های خود را خواهرش می گفت و او برایش می نوشت. آلام و صدمات جسمانی او در این وقت بعد و محسوس نمی گنجید و در موصله نزدیک انویه غمره می توانست دقیقه ای بفریاد رود. در این اثنا يك مصیبت دیگر نیز بر وی رو کرد و در حینی که از درد پا و چشم مبتلای علایم مرض قلبی در ست او ظاهر شد. اما این همه امراض و شداید نمی توانست بر عزم و اراده وی غلبه نماید و هفته يك روز در «مدرسه صنایع ادبی» در «مرتباً حاضر میشد» و در حضور چهلمین کثیر خطابه خود را ایراد می نمود و تا وقتی که عهده دار آن شغل بود حتی يك روز هم از حضور در مدرسه غفلت نرورزید. البته انجام اینکار برای بعض طبعی مثل اوست نهایت دشوار و خسته کننده بود و بهین جهت هر وقت در موقع عصر از مجلس خطابه بشاء مراجعت میکرد از شرط خستگی راتوی خود را گوشه ای انداخته میگذاشت «يك میخ دیگر بر تاپوت بگذاشته شد» و آتش را تا صبح به پیرایه باراحتی میگزارد. در سن بیست و هفت سالگی مشارالیه هر سه ده دوازده ساعت در مدرسه خطابه میخواند و در تمام این مدت یادداشت نمیشد و با اسرار من او بر اثر جراحت در تاولهای دردناک بود. خود او مثل آنکه شمع مرکباً در مقابل شویخ احساس سایید و دوره شد و بارها مایه سود منصرف بداند تا کمال جدیت و کوشش کار میکرد و تلاش مینمود و لحظه ای از کار کردن فارغ نمی نشست. وقتی یکی از دوستان خود نوشت که «آر همین روزها صبح از خواب بیدار شدی و شنیدی من مرده ام متعجب نشو» باوجود این هجوفت آس و سوبیدی برای راه یافت و همیشه مثل کسیکه در انتهای صحت و سلامت مزاج باشد تا کمال نشاط و نشاط کار میکرد و میگفت «زندگی در کام میچسک لایق تر از کسی نیست که ترس مردن را از دل خود بیرون کرده باشد».

گاهی بواسطه خون رسانی که از ریه های خارج میشد قوتش ساقط میگردد و مجبور از کار میافاد لیکن پس از چند هفته استراحت و تغییر آب و هوا مجدداً بکار خود مشغول میشد و میگفت «آب رفته دوباره بجوی باز آید» با آنکه مرض قلبی او روز بروز شدت میکرد و سرفه های شدید دقیقه درآسوده میگذاشت و سادک شغل خود که این خطابه بود ادامه میداد و هرگز حاضر شغل کار خود نمی شد. از بدین یارو در موقع حرکت نزدیک افتاد و وقتی خواست اوجا رخزد استخوان شاه اش شکست بر مصائب بشمار او يك مصیبت تازه دیگری غرور گشت اما متعجب کار او در این بود که از دست

تمام آن بلیات و امراض متوالی طرز حیرت آآوری دهائی داشت و وجود او بتمامی من ضعیفی بود که در مقابل طوفانی سهمگین غم می شد ولی کمر آن نمی شکست و همیشه طوفان تمام میشد دوباره قهقلم میکرد .

بجای آنکه ریج تب و درد مرض در فکر و مزاج او مسلط شده باشد برعکس روح او دائماً با نشاط و سرور و صبر و استقامت مأوس بود و در میان تمام بلیات و مصائبی که از هر طرف او را احاطه کرده بود فکر او کاملاً روشن و آرام و بی دغدغه باقیمانده و مثل آنکه احساس قوت چندین فر را در خود داشت منظم بکارهای روزانه خویش می پرداخت . باوجود این خودش احساس مرگ درخود نمیکرد و بزرگترین تشریش و نگرانی او این بود که مبادا اهل خانه و دوستاش از حالت واقعی او اطلاع یابند و همه دچار ماتم و اندوه می یابند شوند . در یک موقع گفته بود « من خودم را نزد خویش و یگانه خوشحال و سرور جلو میبسم ولی در عین حال میدانم که مردنی هستم و خود را همراه برای استقبال مرگ آماده میبازم » (۱)

باز هم از کار تعلیم دست میکشد و مثل سابق در مدرسه صایم و در مؤسسه فلاحی خطابه های علمی ایراد میکند . یک روز پس از آنکه از علس خطابه مرخصت کرد در منزل یغواب رفت و روز چند سستی بخوابید و در که اگاهان بیدار شد و مشاهده کرد که یکس از شرابانش پاره شده و مقدار زیادی خون از او رفته است . این حادثه با آنکه بر او مسلم نبود که اوکل مرگ برای ملاقات او آمده و بانتظار وی نشسته است ولی به چوچه او را مایوس و متوحش ساخت و مثل « کیت » (۲) که همین قسم مرص گرفتار شده و در خود را بدست قصه و ملالت نسپرد . برعکس در موقع صرف غذا بادت مسئول با سایر اعضاء خانواده بر سر سفره حاضر شد و روز بعد نیز بنابر وعده ای که قبلاً داده بود دو خطابه مفصل ایراد کرد ولی بواسطه هیجانی که در مرتع تکلم بر او دست داده بود مجبداً شریان پاره شد و مقداری خون از بدنش خارج گردید .

پس از آن بطوری مرض بستری شد که دیگر هیچکس تصور نمیکرد یک شب هم زنده ماند ولی بصران مرض را گذراند و دوباره اسکی الاقه یافت . در همین مرتع او را شغل مهم ریاست « موزه صنعتی اسکاتلند » منصوب گردید و این شغل علاوه بر خطبه هاییکه بایست هر هفته در مدرسه

(۱) این قبل خود داری و تا آنکه نفس مادر الاقان دست و شوه زبانی میتوان نری آن ذکر کرد . من خودم زن جوانی را از شهرستانی مهمب . . . تصور و یاسون ، میشاختم که مبتلا مرض سرطان پستان شده بود و برای آنکه بد و دادرش او مرض او مضطرب و متوحش بودند آنها را از ناخوشی خود معلوم ساخت تا لاشعری طسب اخیر دی لازم داشت که زخم را مل کنند . وقتی جراح رای آن کار بجا آمد خود دختر را در تختگاه روئی در را گشود و او را بطنه فوقانی عارت مرده خود را تسلیم هیات حراسی بس داد تاوقه عمل کلا تمام شد بگذاشت والدینش از قضیه مستعصر گردید اما بهر حال در کمر و ده و ده بود و بلیات حراسی نمید یافتاد و دخترک کریم النفس روان یابد و تارشی به که مرده اما شکوه و سگری نکرد و برعکس همیشه غرم و سرور بود . (تذلل)

مشتی ایراد نماید . صحنه از زیادی گار و زحمت جدید برای او بود  
از این بعد بقول خودش « دوزه هرز » بگذاشت سرگرمی و اشتغال خاطر او بود و هرچه قوه و  
توانائی باقی داشت درراه آن بصر میبرد . دجیبی که با کمال دقت مشغول چشم آوردی اشیاء و  
نوعه های مربوط بهوزه بود اوقات فراغت خویش و صرف ایراد خطابه های عامی در مجامع مختلف می  
نمود و دقیقه نمی توانست فکر یا بدن خود را فارغ و بیگانه نگاه دارد مشارالیه تنها آرزویش این بود که  
در صحن کار دنیا را وداع گوید و همه ، همه آن آرزو مزاج ضعیف خود را بکار اشاعت تبلیغ بازه قوتش  
ساقط گشت و در یک روز از صند و رخت او امه خون جاری شد و او را اجبارا وادار نمود که دست  
از کار بکشد و مدتی با استراحت مردود ( ۳ ) شد و در یکجا می نویسند ( مدت بنگاه یا چهل  
روز طوفان هولناکی برپا بود ، باد هر چند خط خرافاتی از طرف ( ارس متیرک ) می وزید  
لیکن از حیث اثر و خاصیت گشتی از سرزمین ملنون « اسلا » برخاسته است . من مثل  
احمر چنگی که تیری در قلب شسته باشد دوماه گذشته علی الانصال یا نرسیده ام و یا از حرارت  
جوشیده ام و بقدری خون از سینه ام آمده است که دیگر رنگ صورت من حائنه و قوتم تمام شده است  
الآن قدری احساس بهبودی در خود میکنم و فردا آخرین خطابه خود را راجع به ( ملنون ) در مدرسه  
صنایع ایراد خواهم کرد و به جای شادمان و خرسندم که وطن خود را تا لحظه آخر ناتمام رسانیده و  
در عرض آن مدت حتی یک جلسه خطابه ام را هم تعطیل نکرده ام )

( ۲ ) یکشنبه در حال صاحت بازده « کتر » نگاه مراجعت کرد و حال مزاجی او بقدری  
مفشوش بود که هر کسی او را سی شناخت و حالش را میدید تصور میکرد مشروب زیاد استعمال کرده و  
سست است . در خانه بدو ساش گفت که مدتی در درنگه مطبل شدم و بواسطه سرما خوردگی سخت  
حساس تب در خود کردم ولی الان حالم بهتر است . در آن درخت خواب شود رف و هو : سرش  
را به روی منکه گذاشته و د که سرش آهسته کرد و گفت در من من - ون آمده است چراغ  
را باورید ؟ بنم « وقتی چراغ آورده مدتی بنم لکه غوغا از دهانش آمده بود نگاه کرد  
و بعد با قیافه متین و آرام بر پیش گه « من رت این خود را به شام و عیدام که از شرابم خارج  
شده است ، این یک فطره غزن سرله حکم قتل من است و من آید ببرم و جای هیچگونه شک و  
تردید باقی نیست « قل از تار حصه زندگانی ( کتر ) تبلیغ هوتون »

در مورد « ژوز ولسون » ابتدا غور از همه خارج میکردید ولی مد مثل کتر از قلب  
و دیتین او نیز خون میآمد ، خود ولسون بعدها وقتی تادیبه حیات کتر و ( لب ) را قرائت نمود متاثر  
و ادو مکن شده گه عجز و علاقه بر دراه ( لب ) ماند هاله ای در اطراف زندگاسی اوسطه زده  
است و صحنه حیات او را روشن و درانی میکند لیکن نالی مرکب کتر ماده دل شب تیره و طلبای است و  
یک پرتو روشن در سراسر زندگای او دیده میشود ؛

( ۳ ) در ابتداء امای مصالح او خوبی را که از صند خارج میشد اشتباه از ریتین تصور  
نمودند و وقتی ( ولسون ) این تعب را شنید گفت از این که مثلا عبارت ذیل بر روی سنگ قبر  
من نوشته شود چه تسلی و دلدادی باید من خواهد کردید .

« ایست آرامگاه حاوید ژوز ولسون »

که از مرش « خون صند » مرده لب « از « خون ریتین »

اینست آیا تا کی حلال میبایجد ؟ و یسوس خودش هم از فهم آن عاجز بود زیرا میباید مدتی است جان او ذره ذره از بدنش خارج میشود و معلوم نیست کی یکباره آسوده خواهد گردید . حقیقت شیهه وافرده گشت و بدنی طوری از کار افتاد که حتی نوشتن یک مکتوب دوستانه هم ضلایب و صدمه بسیار برای او داشت و احساس میکرد که نذر کار به ده دویزد و دراز کشیدن و خوابیدن است . باوجود این چندی بعد رساله کوچکی اسم « ابواب پنجاه » مرتفع « برای مدرسه یکتنبه نوشت و سدها هم آرا کامتر کرده و بشکل کتابی منتشر نمود . سلاوه هیکه بار قدری قوت یافت شغل سابق خود باز گشت و مشغول ایراد خطاهای غلطی در مدارس و جمع گردید و در ضمن هر وقت فرصتی بدست میآورد آرا هم صرف انجام کرد و تقصای او ، هم میکرد . دو مکتوبی که پیرانش نوشته است میگوید « من در اظار مردم آدمی غریب و دروازه نمیده ام زیرا در یک موقع تنگ حاضر به قبول شغل مدرسی در ( انجمن فلسفی ) عدم اعتقاد از واحد به ( روح تعلیمی ) ایراد کردم . اما من کار را دوست میدارم و بدون آن نمیتوانم دقیقه زیادت کنم .

پس از آن دوه شدت امرایش فرا رسید . زیرا بیچاره بیقرارش میکشید . روزی او فرط درد آسوده نهد و سرفه و غشوی بیست و پنج روز در روز داشت . شد . شود او میگفت : « ای طالب استراحت و آرامش من و صبر بود که مشغول خلق و دم » در دین حال قهقهه و مرس میسم شد که تاریخیه حیات ادوار فور را چون این کارها هم مثل سایر افعاله خود اکل ایامی وقتدار باجم رسانید . روزی در جمع ملت مرد بکشت دایم حرم و ستایع خلق کرد چون حاصل او بیانات ا فوق الباده میرو کردید از او تقاضا کرد که « خلق شدت نموده دهد راووم . مدت نیم ساعت دیگر برای آنها حرف زد . در همین موقع در دفتر پست های شده متوجه دخیلی عجیب است که انسان بتواند احصایات جمعیتی را مانند گل فرم در دست خود بگیرد و آنرا در هر قالبی که بخواهد بپزند . این قدرت در هر کسی باشد بسیار مهم است و درانده آن گرفتار مسئولیت شدیدی میباشد . . . تصور شود که آن قدر دیگران بیایند و بیاضا هستم . برعکس این موضوع اعجب بسیار میگذارد زنی همیشه مل دارم و دم لاسهقی بن حسن جدیت داشته باشم . سابقه نام دین مول . . . آ . . . حرفت . . . عوام صمد جهرت و معروفیت بدون استعناق باهم لیکن همه وقت دلسازی شوند . دقت . . . هشتم . . . حالا بط دوایه . . . در طر من زیگترین کله دماست و هر کاریکه هست مرم نزل . ده چ رطایع و مساوات خود را در نظر بگیرم . . .

[illegible]



پهلویش درد گرفت و تا بتزل رسید پندری درد شدت یافت که قادر بیالا رفتن از پله ها نکردید، فوراً اهل خانه چند نفر طیب حاضر کردند و اطباء پس از معاینه کامل گفتند ریه‌ین او جراحت کرده و کبدش نیز مریب شده است، شدت این امراض پندری بود که مزاج حلیل و بیقوت او طاقت مقاومت با آنها را نداشت و این جهت چند روز بعد بآرامگاه جاودانی خود که آنقدر شایق بپوستن بدان بود رخت کشید و قول شاعر صادق آمد که،

« مرده را با سحریه و سوگواری خود عذاب مده  
مگر نمیدانی که شام زندگانی پر از رنج و محنت او بصبح درخشنده  
روشنی خاتمه یافته است »

زندگانی زرد و یسوز که غوامر خود او تار و پودش را باظمی شیوا نگاشته است یکی از حیوت انگیز ترین تراجم احوال بشری است که با درد و رنج و محنت دائمی و صبر و پشت کار و فعالیت‌خستگی باید آمیخته است سرتاسر دوره زندگانی او تمثیل جسمی است از اشعاریکه خود او در وصف و غنچ نیک سیرت متوفای خویش « دکتر جان راید » سروده و در آنجا میگوید،

« تو در دوره حیات خود بستره درس جرئت و ایمان و امیدواری بودی، در زندگی ما از اعمال حسنه تو در شکفت بودیم و پس از مرگ جو رشک میریم،  
تو صاحب جانت و تقوی بودی و قوت مز و تاب تحمل و استقامت بسیار داشتی ملالک‌هیچوقت  
جز رمی و زلالت و ملاطفت از تو دیده نمیشد »



## فصل هشتم - اعتدال مزاج -

اعتدال مزاج نه عشر آئین مسیحیت است . « اسقف ویلسون » همه چیز عبارت از اعتدال مزاج انسانی است . (دکتر جالمرز)  
 « اگر چنانچه بواسطه خوی جوانی » در عهد شباب خشونت از من بروز کند زمانه آنقدر مرا نادب خواهد کرد تا در دوره پیری اعتدال مزاج وجود مرا مثل برگهای سبز درخت مقدس فراگیرد و بپوشاند ، « سوری »  
 « قدرت هرگز نصف اقتدار اعتدال مزاج و لجابت را نخواهد داشت »  
 « لی هونت »

مدلی مشهور است که بشارت و کامیاب در زندگای هر قدر مروط قوای ذاتی و استعداد نظری شخصی است مانند هم مروط بطق بیکو و اعتدال مزاج او باشد . حقیقت او اینست که سادت و سکنی اشخاص تا اندازه مهمی مروط جوی اخلاق و قوه تعقل و استقامت و بهرانی آنها سبب دیگران است . الاملاطون این نکته را کاملاً صریح گفته است که هر کس در طلب خیر و سعادت دیگران باشد بالاخره سعادت خودش را هم بدست خواهد آورد .

بعضی طبایع طوری خلق شده اند که از هر چیز این عالم فقط حسه خوب آزاری نیندند . مصائب و بدبختیائی که پائها رو میاورد هر قدر هم عظیم باشد از دو حیث تعقل آن خود را سعی تسلی و دلنمایی میدهند ، در هر آسمان نیره و طلبانی یک پرتو فروخته و روشنائی پیدا میکنند و اگر در حقیقت از یکی شماع آفتاب از نظر آنها غنی و مستور باشد خبر را باین خیال تسلی میدهند که آفتاب در جای خود اتی است و قط و لایل و علی وقتاً از نظر ایشان غنی مانده است .

بیکوه صانع دوست و سادش و صاحبان آنها ایستنی اصناف رشک رد زیرا همیشه در گوشه چشم آنها یک پرونده رحمتی و عسرت و در گوشه لشان يك قسم واسوه دیده میشود . قلب این اشخاص مانند آفتاب درخشند و هر چه که نظر میاندازند آبرو رنگهای روشن و دلنشین يك آبی میزند ، اگر ناله حکم احادیث یا رنگهای در حال باید و نبی و سنگی آن را با شادی و خوش دلی رد بش حال کرده و برای و سوگودی می بردند - ره قوه و توانائی خود را صرف نشان و شکوه پیورده میکند ، بلکه حکم مردانه و شکوه ویش و ره و مرگمی را در دروازه خود نه بند می چینند و از دروازه خطر آن دهان روح اناورده میکنند

باید تصور نمود که صاحب و فصل و عصب و نیروی هر احساس مستعد و پیراسته است شده است که هر کس بدو ضحی قوی را می بردد آفتاب طبعه را در سر برده اند و میشود و همه چیز و همه کس نظر مردم را احمیار میکرد . حرکت همدیگر و همه همه تقابلین





«شکیر» و «سروانت» جلگی ارواح بزرگ و سرور خود را در شاهکار های فنا ناپذیر خویش گنجایند و وقتی اسان آثار آنها را مطالعه میکند صفت عقل و سلامت نفس و شوق و نشاط آنها بر او واضح و مسلم میگردد. دیگر از رجال بزرگ عالم که این صفت بزرگ موصوف بوده اند «لوتر» «تامس مور» «فرانسیس بیکن» «لئوناردو داونی» «رفايل» «و» «میکلاز» را باید اسم برد و علت اصلی سرور و نشاط آنها را شاید بتوان مربوط بدان دانست که دائماً اشتغال کار های مطلوب فکری داشته اند و همیشه سرگرم ایجاد آثار حاودایی خود بوده اند.

«میلتون» شاعر معروف نیز با آنکه گرفتار انواع عنت و بدبختی شده بود و قتلک در وقت سرور و نشاط ذاتی خود را از دست داده و در «وقتی که کور و بنوا شده و دوستانش همه او را ترک گفته بودند و بقول خودش «تاریکی از پیش رو و آفت و غم از پشت سر» او را فراگرفته بود باز خود را هرگز دست نرود می سپرده و از سعی و جدیت فروگذار نمیکرد. «هانری فیلدینگ» در تمام دوره زندگانی خود گرفتار قرض و سختی و کالت مزاح بود. «مملک» «مادام مونتاک» در ماره او میگوید که «من در اثر بخت با او و درک مصاحبت شیرین و دل بشین وی پیش از هر شخص دیگری در روی زمین سعادت و تقایق خوش و سعادت مند داشته ام».

«دکتر جابون» با وجود تمام صدمات و گرفتاری های عذیبه خود هیچوقت نشاط و شوق و سرور خویش را از دست نداده و هر قدر میتوانست جنبه های خوب زندگانی نگاه میکرد و شادمانه زیست می نمود. وقتی کثیری از زندگانی درست نمی خود شکایت میکرد و میگفت «ماشرت دهانتها خیلی نسل کنده است در برابر من صحت گمراه و ماره گمراه حرف دیگری ندارد. مادام مونتاک» که در احوال خود میگفت «اگر دیگران در بعضی شما میبود رودی ادعای ما اس می گرفت و حرف های ما را راسع گوید و گوشتد پاکار رفتی آمومت». متشود این بود که «ماسور» در بهار «شعبط» آنها را مسد با حله روسی و اخلاقی خویش بسیار و ماهه کس نشادی و شوقی زندگانی میکند.

«جانسون» معتقد بود که انسان هر چه پیرتر شود طبیعتش نیز بهرورایام نرم تر و ملایم تر و خلقش پسندیده تر میشود. این عقیده مسلماً از عقیده «لردچستر مالد» که با نظر دینی زندگانی میکرد و میگوید «آب انسانی هیچوقت در اثر پیری بهتر و رئوف تر نمیشود و بعکس هر چه زمان بر او بگذرد سخت تر میگردد» خیلی امیدبخش تر و دلداد که «تراست لیکن باید دانست که صفت و سقم هر يك از این دو عقیده منوط باینستکه اسان دارای چه قسم روح و طبیعت باشد و چه طری زندگانی نگاه کند. البته اشخاص خوب و پاک طبیعت هر چه بیشتر عمر کنند تارشان زیاده تر میشود و پاکیزه تر و مهذب تر میگردد ولی اشخاص ستم و دون و از هرورایام بد و تحریه میگیرد و به هر چه پیرتر شود خوش خلق تر و پاک طبیعت تر میگردد.

«سروانتر اسکات» دارای اخلاقی بسیار عالی و طبعی روح الهامه رؤف و مهربان بود بطوریکه همه کس او را دوست میداشت و حتی اطفال و سگهای غایب هم اگر پیش رفتند او در یکجا سعادتمند

مقتول نوازها و هلاکت‌های وی شده و هرگز نمانده است از او جدا شود. مشارالیه قصه ای از ایام عبایوت خود برای «کاپتان نازیل هال» نقل کرده است که بهترین سرف جی رافت و ملاطفت طبیعی وی می باشد. می گوید روزی عصره رفته بودم و دیدم سگ زرگی از دور بطرف من می آید. از ترس آن سگ مادامی که من رساندم سگ درشتی را داشته به طرف وی برتاب کردم و با آنکه از اثر ضربت آن پای حیوان زان بسته شکست منداک بهر رختی بود خود را بن رسانید و با کمال مهربانی شروع به لیسیدن کفش های من کرد. من از این حادثه بسی نهایت متاثر و اندوه شده و بعدها در زندگانی خود پند و اندرز زرگی از آن گرفتم. آری وقوع این قبل حوادث کوچک در مراحل اولیه زندگانی غالباً تأثیرات بسیار عمیق در ساختمان اخلاقی انسان می کند.

«والتر اسکات» همیشه میل داشت سگ‌ها و دیگران را هم بخنداند. محبت و مهربانی او همه جا در اطراف وی پرتو افشانی میکرد و کسانی که از دور آوازه شهرت و زرگی او را شنیده بودند وقتی حسن خلق و ملاطفت طبیعی او را میدیدند فوق العاده متعجب می شدند. وقتی باستان خرابه های کلیسای «ملروز» را هم «والتر اسکات» «واشنگتون ابرویک» (۱) چنین گفت: «مشارالیه گاهی با اتفاق اعیان و بزرگان بایشها میاید و اول کاری که میکنند این است که مرا صدا می دهند و همین که نزد وی میروم یک شوخی خنده دار با من می کنند و بعد مثل پیر زن های ده پیش من ایستاده آجیل می خورد و می خندند. او بود این خیلی هم عالم است و وصت اصلاح او در تاریخ وحشت آور است!»

«دکتر ارنولد» نیز بسیار مؤدب و مقول و صاحب قلبی رؤف و مهربان بود حسن تواضع و احترام داری وی کاملاً طبیعی بود و هیچ وجه تصنع و دریاکاری نمی کرد دختر دار ثلثیای دلاله‌ها در خانه او میگویند «من هیچکس را مثل آرنولد متواضع و غرض خلق ندیده ام زیرا هر وقت بزدام میاید طوری با ما دست میبندد و مهربانی میکند که گویی او هم یکی از خود ماست» پیروزی از اهل «فوکس‌هاو» میگوید «آرنولد غالباً بمنزل من میاید و من مثل خانهای اشراف صحت میکرد»

تاریخچه زندگانی «سندی اسمت» یک مثل دیگر از قوه شاط و سپور و خوش خلقی است مشارالیه همیشه جنبه خوب اشیاء را می بیند و می دانست که در پس هر امری آفتابی طالع است. چه در موقعیکه کشیش و واسطه قصبات ییلاقی بود و چه در زمانیکه به مدیریت کلیسا ها منصوب شده همه وقت شخصی مهربان و فعال و بردبار بود و روح حقیقی مسیحیت و شرافت و اصالت یک جنب زاده وقتی را از خود ظاهر میساخت. در ایام فراغت قلم خود را وقف سرمداری از عدالت و آزادی و تربیت و حریت غلامان میکرد و نوشته های او همه پر از لطافت و کدات ادبی و لطیفی است و به هیچ وجه حس تعجب و شهرت پرستی در آن دیده نمی شود. روح پاک و از چندی او تا آخرین دقائق زندگانی

(۱) واشنگتون ابرویک نویسنده شهرت آمیزی است که سال ۱۸۹۷ - رای ملاقات - شمرا نویسندگان اسکلیسی خصوصاً «والتر اسکات» با کلسان معرفت کرد و شرح ملاقات خود را «اسکات» در یکی از کتابهای شیرین خود نوشته است



حاصل انواع طبیعی است از هر یک دیگر علوم اشخاص را باطل و راجع به خوشه‌های  
 است حادث می‌شود و بعضی چه علم طبیعی است از عین طبیعی دیگر طوایف می‌شود طوری که  
 هر دانش یکی از اشخاص را بیان دارد شده است ازین چهارده علم طبیعی که در این کتاب  
 مذکور یافته اند دو علم بود سال و پنج نفر اشتغال سال و دو نفر بسیار از بحث سال بوده اند و این  
 موضوعات که اصطلاحی که در آن سال مرده اند گفته و پنج عالم می‌گردد است

«دانشور» گیاه شناس مشهور قراسوی مقده سال بود که انقلاب گیاه فرانسه ظهور نمود  
 و در ضمن پنج و مردهای آن خانه و پنج و درانی خود را نکلی از دست داد و غیر و دریاچه  
 و پتو گردید ولی قوه تفکر و درشت و استقامت بی هیجوت از او سلب شد و با آنکه بی‌گفت  
 حتی محتاج به نیاز حور و قوت برده گردیده بود فحش است از تحقیقات و مطالعات علمی خود می‌گفت  
 روزی «دانشور» به پارسی از راه دعوت نمود که چون قدیم‌ترین عضو است در جلسات آن حضور  
 می‌گرفت «دانشور» در جواب نوشت بواسطه نداشتن گذش از قبول دعوت آن جمیع معذورم  
 و «کوور» می‌گوید «چه نظاره رفت انگیزی داشت و غیر که این مرد در مسکن در کنار آب  
 نیم روشن اتفاق شسته و با دستی شیف و لرزان اشکال و صورتی چند بر روی لافل رسم می‌نمود و از  
 اینکه نظاره بهای در تاریخ طبیعی دست آورده است شادمان و مسرور میشد و آلام و غم زندگانی  
 خود را فراموش می‌نمود»

هفت خیره انقلاب مستعری قلبی برای او مقرر نمود و مدتها نابینا بود آنرا مضایف می‌کرد  
 و با خود بزم می‌نمود و «سالکی» برین بنیادها و دهام گفت «طرح و خلق و روایات او را از روی  
 که راجع به بشیم جلوه خود کرده است جری بی نواز استیلا نمود و نشان اوی در روایت داده  
 شود می‌گوید هیچ چیز نباید ثابت مرا آرایش جد مگر دستگی که از طرف پنجاه و هشت هزار  
 ای که من در طول عمر خود آنها را تشکیل داده ام همه شده باشد»

اینها فقط امثال و ذوات معنوی بود از روح نشاط و قوه پشت دار دجل برک عالم و  
 دیگر می‌خواستیم شاهزاده زیاد نری ذکر کنیم درج همه آنها از حوصله این کتاب خارج میشد  
 ارواح باطوری و مقول حاکمه تمام دلتای نشاط و نشاط و قیود واری هستند اخلاق آنها به منزله  
 نبوت و سرشتی است که هر کس در تحت قو و تاثیر آنها واقع شود از آنها تأمل و پیروی میکند و  
 از روش نشاط و سرور عینی ایشان کتب نور و روشنائی می‌تابد معروف است که وقتی «سربان  
 ملک» وارد یکی از اردن های مقدم و علم زده می‌شد و وجد او داند نور آفتاب تمام اردن  
 را روشن کرد و پس از آنکه هر کس از اردن شوج میشد بصورت شکله و لب خندان بود  
 تا به نشاط و نشاط و روح وی بقدری در سرازیر بود که هیچکدام ممکن نبود روی او را ببینند  
 و آلام و محتاج خود را فراموش نکنند

«دانشور» و «کوور» نیز صاحب طبیعتی شاد و مسرور بود یک روز در مجلس ضایعی صحبت



از انواع دراجا و سایر آنها را از حد غلبه شر آه و ه - دور آید ، خوب ( ملاط ) برای جوانان ، ( برت ) برای مردان و ( براندی ) برای جوانان خوب است ، « بودک » که در آنها حضور داشت گفت : « پس من گلاتر خواهم خورده زیرا « موامم مثل جوانان باشم و وجود و نشاط ایام جوانی را از سر بگیرم » راستی که گاهی در دنیا جوانان پیر و گاهی پیران جوان زیادت میشوند پس بعضی ما در سن پیری وسایل خوردگی مثل جوانان شرم و شش هستند و برخی دیگر دو آغاز جوانی مانند پیران فریاد و غم و امید و پرمده میشوند .

پیران کشته خاطر بیش وقتی به جوانان ظاهر ساز و ریا کار میرسد از روی ملاط و طعنه باها می گوید که عتقیر جز به جوانان پیر ، کسی باقی نخواهد ماند . نشاط و نشاط طبع چون مستلزم کرامت نفس و وجود و غایتی ذاتی است طبیعتا در اشخاص متصنع و ریا کار کمتر یافت می شود . « کوه » چون این اشخاص را ظاهر هرگونه روح شهادت و درونگرایی میداست همیشه می گفت : « کاش اینها جرئت از کتاب غلطی درهم نمیداشتند ! » و هر وقت یکی از آنها میرسد زیر لب میگفت : « هر یک بپاوه ! » و فردا از نزد او رد میشد .

اساس و شاه حقیقی وجود و نشاط عشق و امیدواری و حوصله است . عشق موجود مولود عشق و پدید آورنده دوستی و محبت واقعی است . عشق در انسان ایجاد امید و انگیزه عاقلانه میکند و حسن صداقت و عفاف و نذرت و روزه را دوزد . لذت افزای همیز خیر و صلاح زندگانی است و چون روی آن هدیه ها ، عارف اقبال و سعادت است اما چار اشیاء عالم را از « نیت خورشید » ، نظر انسان جلوه گر می سازد . عشق در مریزه ها و چین ها جدال و عظمت و در گامها و لاله ها نور و روشنائی می بیند ، در « آینه بزم قدم بستاند آنچارا نشاط و هادت و اقبال فرا می گیرد و با آنکه بدست آورده آن بستان و می حرج است ، لذت و اقبال فرا می آن از حد قصه و تفریح به « بامانه زیاده » هر کسی صاحب آن بشود قرعه اقبال بنامش در آمده و در دنیا « لذت و نشاط بیفتی غبطه و ر - می گردد . آرام و غصه های عشق نیز بندگی و لذت توأم است و شگفتا و ناکامی های آن از قد و غسل شیرین تر و گوار تر میباشد .

« بنام می گوید هر چه آما ، از سرایه نشاط و خوشبختی خود دیگران سهم برساند بر میزان اصلی آن می تواند زیرا مهران مولود هر ی است و خیر شایع دیگران موجود سعادت و آسایش خود شخص ی باشد . - جای دیگر می گوید : « حرف خوب و صلاحه آدم زحمت گفتارش پیش از حرف درشت است . » قطب حرف خوب دل گویا به رشتوده مردود می آید و مع آن مشترکا باید می گردد . « آه ، حق می فکد که انسان قصد نیل دو حق دیگران دارد ، لیکن فهم آن بجای آنکه بطرف عاید شود بعدد شخص مورد به ممکن است دیگران در مقابل دوستی و خوشرفتاری ما اظهار امتنان و تشکری بکنند لیکن این تقدیر قدری در بهاء و رفاه است ، بیکو کار می کاهد و بر انسان قرض و واجب است که تقسیم مهربانی و احسان را در اطراف خود بیافشاند تا شاید برخی از آنها در زمین مساعد و سعادتمند و افزاینده و نمره خوشبختی

## و سعادت بار آورد :

«دورز» شاعر قصه دختر غرمدالی را نقل می‌کند که هرکس او را می‌دید فریفته اوست و عبت او را دردل می‌گرفت ، روزی از او پرسیدند که چه سبب توانستند محبوب القلوب شده ای و همکس ترا دوست می‌دارد ؟ گفت برای آنکه من خودم همه کس را دوست می‌دارم . این انشاء کوچک منضم منتهی و مفهوم و سیمی است زیرا سعادت و نیکبختی نوع بشر بطور کلی عبارت از آنستکه انسان چه عده اشایی را دوست میدارد و چه عده اشخاصی او را دوست میدارند ییشرت و کاهپایی انسان در زندگانی هر قدر سریع و وسیع باشد باز مصدر صلاح و سعادت او نخواهد بود مگر آنکه آمیخته با حسن احسان و شفقت در باره سایر مردم باشد .

محبت و مهربانی صاحب ثوابی عظیمی در این عالم می باشد ، ( لی هونت ) این نکته را صحیح بیان کرده است که « قدرت و عظمت دارای نعمت گندار ملاطفت و مهربانی هم نباشد » بهترین حاکم و اداره کننده زندگانی انسانی محبت و دوستی است ، ضرب لذل فرانسوی میگوید ( انسان بوسیله عشق زندگی میکند ) و ضرب الدلل دیگر انگلیسی میگوید ( مکن را با عمل بهتر از سرکه دیتوان گرفت ) . ( و بتم ) می گوید ( هر اظهار ملاطفت و مهربانی در حقیقت اعمال نیک و قدرتی است و نه منزله سنگ ها می ماند که کجای مستحکم دوستی را بوجود میآورد . شایرین چرا انسان ثواب خود را صرف کاری کند که جای رج و زحمت سرور و شادی از آن باید میگردد .

مهربانی تنها عبارت از بلل و بخشش نیست و بیشتر عبارت از حسن رفتار و ملاطفت و خوشنوی است پول از جیب و کیسه بیرون میآید و محبت از دل و قلب . مهربانی و محبتی که منحصر ب دادن پول و متاع مادی باشد ادزش و قیمتی ندارد و کمالی هم منضم ش و ضرر برای هر دو طرف میشود لیکن محبتی که عبارت از تقاضای روحی و کمک و مساعدت منوی باشد و چوخت بدن اجر و نتیجه نمی ماند .

مزداج مبتدلی که با ملاطفت و مهربانی مانوس باشد نباید ارا ناپهلی و لا ابالی کری اشتباه نمود زیرا این قید امزجه بهترین نظام طبایع اساسی است و قوه اخلاق باکمال شدت ب دیگران حکومت مینماید . محبت و مهربانی حقیقی همیشه با احسان و یکوکاری توأم است و اثرات و ذایع آن برای ارتقاء و سعادت ساهای آینه باقی میماند

اشخاص مهربان و خوش دلباشان و دینداران در سواد اشخاص خود شواله و بدین مهربان را یکبارگی و طالت یکبارگی « وین » داشت و کت حوای که طایع و شعوق و شور و حرارت وارد مراحل زندگانی شود هیچ چیز ادزش نخواهد داشت . تهررد او این است که هرکس خاصه جوانان باید لا اقل ابعاد کرات و سعادت و یکوکاری داشت باشند و قرضا هم که در طی زندگانی شود به انجام آید امل کرده از آرد را نهم و بطور حیات خوش قرار دهند .

ویاکاری و دین و خوش رفتی مدرن همراهار و مساعدین دود زندگانی اشخاص

غصوبها جوانان است. مردمان را کار چون همیشه مشغول بنفش خودشان هستند هیچوقت فکر دیگران را نمیکند و آنقدر چشم بکارهای خودشان میدوزند و راجع به خودشان فکر میکنند و حالات خودشان را مورد دقت و مطالعه قرار می دهند تا بالاخره وجود حقیر و ناچیز آنها بمنزله عالم و معبود واقعی آن ها می گردد.

بدر از تمام اینها اشخاصی هستند که دائماً از بهت و طالع خود شکایت دارند و هر چه موجود است انرا بدیدند و عرصه زندگانی را از ابتدا تا انتها بیانی غالی و خفیه و لم بود می بینند این اشخاص در مدرسه و سیم زندگانی از همه کس ناتوان تر و جاهل تر و بی چاره نمیتوانند کنیکی بدیکران کنند و همانطور که تالین ترین و بیکاره ترین کارگران همیشه قبل از سایرین در فکر انحصار هستند همانطور هم تیل ترین و ضعیف النفس ترین اعضاء جامعه بیش از همه عاجز برای شکوه و شکایت هستند، بدترین اقسام چرخها چرخهایی است که صدا و هیاهوی آن زیادتر است

گاهی حس ناراضی و عدم قناعت با اندازه در انسان شدت میکند که طبع او را میسوزاند و بدین میسازد و آنوقت است که وجود زندگانی در نظر او تیره و ظلمانی و نظام عالم آشفت و متعوش میاید و با هر چه مصاف شود آنرا بوج و بی منی و کل کشته می بیند و روزنامه فکاهی «پوچ» نمه دختر کوچکی را قتل میکند که مروسک خود را پاره کرده و چون دید بدن آنرا با کلاه انباشته اند بعد از آن همه چیز را غالی و بی مغز میدانست و بالاخره مصمم شد که بدیری رود و تارک دنیا شود. این نمه در زندگانی روزانه مانتظار بسیار دارد و صد ها مثل برای آن میتوان آورد. منی اشخاص از «کمال مزاج» خوششان میاید و ناخوشی را بکشم دوا می برای خود غرض میکنند چنانکه غالباً شنیده ایم که مردم میگویند «سردرد من» یا «کمرد من» و در طول زمان خیال این کسانها را آه در دو خود قوت میدهد تا بالاخره جزو طبیعت آنها و یکی از خصائص فطری ایشان میگردد. اما علت اصلی این ناراضی و اظهار کمال است اینستکه بعضیها بوسیله آن میخواهند معطوفت و شغف دیگران را نسبت به خود جلب کنند و میدانند که بدون آن دارای هیچگونه ضرورتی دیگری در دنیا نیاشند.

باید با کمال مراقبت خود را از شر تشویش و اضطرابهای کوچک و نا قابل محفوظ داشت زیرا همین اضطرابهای جزئی و کوچک همینکه در فکر شخص ریشه دوانند بتدریج قوت گرفته و بزرگ میشود اساس و سرچشمه قلب مصائب و تلخ کامیهای عالم شرور و آفات مصدوری و غیر حقیقی است گذر ابتدای امر هم جز تشویش و نگرانیهای جزئی و نا قابل چیز دیگری نبوده است و همین جهت است که نمه های کوچک همیشه در مقابل مصائب و آلام بزرگ حو و مدوم میگردد اما ما غالباً بدینشی را بوه فکر و خیال برای خود تولید میکنیم و آنرا در سینه خویش می پرورانیم و پس اوقات کلیه وسایل سادمانندی و خوشحالی را که در دسترسمان فراهم است فراهم مینماییم و اقدر خود را بدست هم و نمه های بی اساس که فقط زائیده افکار و توهمات خودمان است تسلیم میکنیم تا بیکاره بر ما قلبه مینماید و اساس خوشبختی زندگانی ما را متزلزل و مدوم میسازد، در اینوقت است که درهای کامرانی و اقبال بروی ما بسته میشود. ظلمت پاس و اندوه سرایای وجود ما را فرا میگیرد. عادت زشتی و افسردگی و ملالت و طبیعتمان غلبه میکند. محاورات و تحریراتمان پراز اله و شکایت و ناامیدی

می شود. نسبت بدیگران، معنی ناشوشت انداختن، بکشم و ده، خوددار از شر و معاشرت با دیگران بگیریم و هم سایرین را از معاشرت یا خود گریزان می پنداریم. خلاصه آنکه سینه و دل خود را سزیمه انواع بلاها و مصائب قرار میدهم که هم بخودمان صدمه و عذاب میرساند و هم دیگران را مضطرب و گرفتار می سازد.

این عادت نکوهیده در اثر خود پرستی تنویث و تحریک میشود و بلکه میتوان اصل و منشأ آنرا همان حس خودخواهی و عدم رعایت موافق و احساسات دیگران دانست. در هر صورت اراده شخصی انسان در ایجاد آن هتاک نامه دارد بعلت آنکه اجتناب و جلوگیری از آن نیز بخواه اراده بصورت پذیر است. معتقدین به «ج و تقدیر» هرچه میخواهند بگویند ولی امروزه مسلم گردیده است که همه کس از زن و مرد صاحب اختیار و ارادهٔ انسانی مطلق میباشد و اگر مردم این قوه اراده را بطرق ضوابط بکار اندازند زندگانی آن ها مقرون بخوش و فلاح خواهد بود والا جز فساد و باهمی نتیجه از آن باید ایشان نیکبرد. مقصود اینست که میزان استفاده اینکه از ارادهٔ مطلق انسانی حاصل میشود مربوط بکیفیت استعمال آن میباشد و ما بمیل و ارادهٔ خود میتوانیم یا به جنبه روشن و تابناک اشیاء نگاه کنیم یا بجنبه سیاه و تیره آنها، یا بدو افکار و عقاید صحیح یا باهم افکار شریره، یا خود را بخوش غلبه و نیک نفسی حالت دهیم یا بسفالت و غیث طینت و کوناه نظری، خلاصه آنکه زندگانی را هرطور بگیریم همانطور میگذرد و دیار به هرکسی بخواهیم میتوانیم رنگ آمیزی کنیم، منتهی باید همیشه این نکته را در نظر داشت که دنیا متعلق بکسانست که از آن استفاده و لذت میبرند و مردمان مسرور و شادمان صاحبان و مالکین حقیقی آن بشمار میروند.

گاهی در حالات انسانی مواردی یافت میشود که بحث در کیفیت آن از دایره قواعد و قوانین ملین اخلاقی نیز خارج میباشد. وقتی مرضی که به سوه هاضمه گرفتار بود یکی از اطباء مشهور مراجعه کرد و طبیب پس از معاینه کامل وی باو گفت «معالیه تو فقط خنده و خوشحالی است. بهتر است نزد «گریمالدی» مسخره مشهور بروی تا ترا بختداند» مرض ینوا آهی کشید و گفت «متأسفانه من خودم گریمالدی هستم!» «هیئتطور» اسمولت «رمان نویس معروف وقتی در حالت مرض و کسالت برای تغییر آب و هوا و اعاده صحت مزاج خود در اروپا گردش میکرد همه چیز را از درچه چشم خویش هم انگیز و حزن آرد مشاهده میکرد.

«اسمل فوگکوس» «میگفت» من بدبخت و غمناک دیا را باالبعان خواهم گفت.» «استرن»

در جواب او میگوید «خواست حرفهای را به طبیب بگوئی تا ترا معالیه کند!» طبیعت مصبانی و تند و بارانی که همیشه از نیه راه با استقبال قصه و تشرش میشتابد بزرگترین بلاي سعادت و آسایش فکر انسانی میباشد. چه با اوقات در زندگانی دورا خود واجب بازان و مردانی شده ایم که قیافه جیوس و ترش روی آنها مارا نرسامد و دیدار سودت ایشان ده را مرتن ما راست کرده است! غالب مفاصد و لمبانی که رای افراد و جماعات رخ میدهد فقط در نتیجه عدم اعتدال مزاج و فقدان حس شود داری و تلک نفس ایجاد میکند و همین قیصه است که شادها و مسرات



زندگی کنیم ، اتصال را شاید تو به بیداری و بیداری تغییر مانی و تا اندازه ای هم حق بجانب تو است لیکن بدانکه همین بیداری یک عنصر مهم و ضروری طبیعت انسانی است زیرا بدون آن چه ضعیف و ناچیز انسان در زیر فشار بار زمان و حیات خرد و معلوم میگردد . مادامیکه ما در روی زمین هستیم باید خاطر خود را بهین هائیکه بروی آن می شکند و زمرده می شود مشغول سازیم و با آن ها بازی کنیم زیرا این زندگانی ، بازی دائمی است که بر منزل مقصود عالیتری می رسد و برای پیروان آن به تنها چیزی ندارد که باشد و شادمانی در آن قدم بزنیم بلکه برای حفظ قوا و توانایی خود ماکزیمیم که دنیا سرور و خندان باشیم و آن وسیله قوه سی و عمل خوش را حفظ کنیم که درین راه ابروین پای ثابتیم .

مشاط و شادی همیشه با صبر و بردباری توأم است و این صفت بزرگ نیز یکی از ارکان و شرایط عده سعادت و کامیابی در زندگانی است . « زهریوت » می گوید « کسیکه می خواهد آمر و حکمرانی دیگران باشد باید حام و بردباری داشته باشد » . راجع به « انفراد کبر » گفته اند که بهت و اقبال دائما در پی او بود مگر بواسطه شاشت طبع و قوه سر و حوصله او .

یکی از اسرار پیشرفت و کامیابی « مارل بورو » در دنیا متانت و خون سردی و بردباری او بود چاره خود او در سنه ۱۷۰۲ در ضمن مکتوبی که به « کودوین » نوشت « صبر و حوصله در عالم برده چیز غلبه می نماید » . وقتی در کار خود دچار شکست پردر کردید و دوستان و معتمدین او همه مرحله وی قلم کردند ، در همین موقع سخت یکی از آشتیان خود گفت « چون هر چه در قوه خود داشتیم باجم رسانیدیم در این دیگر لازم است با صبر و حوصله تسلیم شویم » بزرگترین عطیه و موهبت انسانی امید است و عیونت آن قدری است که بقول « نواز »

یلسوف وانی « حتی کسانی هم که صاحب هیچ چیز نیستند بهر ای از آن دارند » امید بزرگترین حامی و کمک کننده فقر است و بهمین جهت انرا « نان فقرا » نام نهاده اند . همینطور امید حرکت و پشتیبان کارهای بزرگ میباشد . معروف است که وقتی اسکندر کبیر بهت سلطنت مقدسیه شست هر چه املاک و اراضی از پسرش بارت مرده بود بون دوستان و رفقایش تقسیم بود . « پردیکس » از او پرسید پس برای خودت چه نگاه خواهی داشت ؟ در جواب گفت « امید » که بزرگترین دارائی و حاکم ملک انسان است !

خطرات ایام گذشته هر چند هم که شوش و شیرین شده است آن از با امید طرف مقیسه نیست زیرا امید ریشه و اساس هرگونه سعی و مجاهدت است و روح شهادت و فسیلت و تقوی بوسیله آن در نفس دیده میشود ، امید را میتوان به شین معنی سرمود که چیزهای امود این عالم را حرکت می آورد و دائما ظلم ارا مرتب نگاه میدارد . قل « ایون » در کامیاب دنیا بود آنچه انسانی حکم دودخ را داشت زیرا گذشته از میان رفاه است و از هر چه دست در مقل چشمن موجود می باشد فقط از دو واقعه ها بیهسته است . اول امید را باید بمنزله مرکزی داشت که کلیه امور بشری ماسد دایره را رف آر دور مرکز است

## - فصل نهم - ادب و رفتار

«چون ما نجیب زاده ایم باید بنجابت رفتار کنیم» «شکسپیر»  
 آنها که «ادب را حرفی بوج و بی معنی تصور نموده اند اشتباهی بزرگ کرده اند»  
 «ادب ثمره نجابت روح و کرامت طبع است» «تنی سون»  
 «رفتار خوب از شکل و اندام خوب بهتر است و از مجسمه ها و تصاویر  
 عالی بیشتر موجب حفظ و بهجت نفس میگردند» ادب خود یکی از صنایع  
 ظریفه بشمار میرود»  
 «مردم غالباً از ادب و خوش رفتاری غفلت می ورزند در صورتی که ادب از  
 ضروریات اولیه زندگی و دوسر هاست ادب و رفتار نیک بمنزله سایه و شمع فضیلت  
 و تقوی میباشد»  
 «سیدنی اسمیت»

ادب یکی از نظامات خارجی اخلاق است که رفتار را زیست و آرایش میدهد و رفتی  
 با انجام کاری توأم کرده آرا می اندازد خوش نما و فشنک جلوه میدهد، اگر هرکاری از روی  
 ادب انجام گیرد حتی حزرت زسکانی نیز رنگ جالب و زیبائی سود گرفته و حیات در طبر آسان  
 مطبوع و فریبنده جلوه میکند.

بعضی ها ادب را نمیه ای روح و غیر مهم میدانند در صورتیکه حقیقت امر برخلاف اینست  
 و ادب بهترین وسیله تدبیل آورد زندگانی و آسان ساختن ارتباطات اجتماعی می باشد. «د اسمت  
 میدلتون» میگوید «اگر صلیت و موی هم با ادب و احترام آمیخته باشد زشت و بدما خواهد بود»  
 رفتار شخص بهترن معرفت شخص و اهمیت او در عالم است و نفوذ و تأثیر آن از هر اخلاق  
 و شخصه دیگری در سایرین بیشتر و صبر می آید. ره را در مین و مؤدب یکی از اسباب و وسایل  
 صدمه پیشرفت و ترقی انسان است و بسیاری اشخاص واسطه فاقد بودن این امتیاز نتوانسته اند در  
 زندگانی پیشرفت های بزرگ حاصل کنند ( ) دلیل این که بر واضح و آشکار است چه تأثیر  
 اولیه شخص در کسبیکه با آن ها سروکار دارد صفات صدمه در پیشرفت و کامیابی او در زندگانی  
 مینماید و اگر ره را او مؤدب و مسئول باشد مسلم است که همیشه تأثیر خوب در دیگران می کند و  
 باصلاح د خودش را در دلها جا میدهد» همین نکته بات یش اقتادن او در عرصه حیات میشود

(۱) د لاک « معتقد بود که مریان احسان به داشتن اعتدال مزاج و ادب و تربیت بیشتر  
 احتیاج دارند تا دانشمندان ادبیات فنی و علم مخلفه در مکتبی که « پتریور » نوشته است اشاره  
 تربیت بر او کرده و میگوید « شما می توانید معاینه بعضی عالم اصلی باشد در صورتیکه من  
 چندان جنبه علمی او اهمیت نمیدهم و تصور میکنم اگر تمام نظم ران لایبی را بداند و انقدمات بعضی  
 علوم بر آشنا باشد روی او کفایت است و در عوض لازم است که حتما تربیت شده و مؤدب و  
 خوش اخلاق باشد»

ششونت و بی ادبی دوها را بروی انسان می‌نهد و قلبها را نسبت او سخت و پنهان می‌سازد در صورتیکه ادب و مهربانی و خوش رفتاری پیتره کلام سحر انگیزی است که تمام دوما را میکشاید و مثل اجاره عبور شخص را در قلب زیاده‌جوین پائین جا می‌نهد .  
 ضرب المثلی مشهور است که « رفتار سارنده انسان است » ولی اگر بگوئیم « انسان سازنده رفتار است » به‌یقین نزدیکتر میباشد ، ممکن است شخصی در ظاهر خشن و درشت‌منه و دواطن بسیارخوش قلب و پاک طینت باشد ولی اگر صاحب طبیعی مؤدب و رفتاری مقول میبود یقیناً خشن و معاشرت با او مطبوعتر و فوائد اخلاقیش برای جامعه بیشتر بود .

« آدم هاجن سون » در تاریخچه زندگانی شوهر خود که سابقاً هم در آن کتاب پندار اشاره کردیم واضح بابت و احترام و رفتار معقول وی چنین میگوید « من نمیتوانم بگویم طبیعت او چنین و موثر بود یا متکبر و مغرور ، فقط میدانم که به مرکز مردمان به راه حقیر و غوار میسرود و از آنها انزجار داشت و به نسبت سزگران « ملق کوئی و چالوسی میکرد ، مشار الیه فقرات را دوست میداشت و باها تواضع مینمود و گاهی مدت چند ساعه اوقات فراغت خوش را بایک سراز معمولی بایک کلنگر فقیر سر میداد ، باوجود این ثبات رفتار وی ماورای بود که مردم همیشه او را دوست میداشتند و وی احترام بسیار داشت »

رفتار منصف تا اندازه مهمی معرفت کیفیت اخلاقی او میباشد . رفتار طامری انسان بزره دشمن روح و حالات باطنی را است از دوق وجهت و حقی و مجرب معاشرت او را از دوق آن جوی میتوان تشخیص داد ، رفتار مصنوعی که فقط رسمی و توهم خاص از انسان ظاهر میشود چندان مهم و قابل ملاحظه نیست و تنها رفتار فطری و طبیعی شخص چون ناشی از عادات و ملاقات باطنی او است و میزان تربیت و پیرا نشان میدهد مهم و قابل توجه میباشد .

مثلاً رفتار مودود و عواطف و احساسات انسان است و هر فکر بار و روشنی از این عواطف حاصل میگردد . به همین نظر احساسات و عواطف را میتوان از حیث اهمیت به دو دسته تقسیم کرد : عواطف فطری و عواطف اکتسابی شخص گذشته و آنکه از آهم بالا تر دانست زیرا تا به عواطف در ایجاد دق و اخلاق معتبر از تاثیر استعداد و مستیبات میباشد ، حس شفت و مهربانی مانند کلید رفتنی است که در دلها را بروی انسان میکشاید و به تمه رسم ادب و احترام را بشخص میپوشد بلکه عقل او را روشنتر و بطرش را در حل و ستاره امور صاحب تر میسازد باینجهت حس شفت را باید بزرگترین غصات لازمه بشری دانست .

قواعد معمولی ادب در راه عواطف باید به وی معرب ادب . آنچه که معمولاً نام ادب و رسوم (آداب) می‌دهند در حقیقت سر بی ادبی را راستی هر قدر است و معمولی بودن آنها همه کس واضح و مبرهن میشود . بترین اقسام « آداب رسوم » سه مرتبه برای رفت و کردار خوب میباشد و اینجهت میتوان قس و نسبت واقعه را تمایز داد .

رفتار خوب بیشتر عادت است ، ادب را معمولاً به نهادن احترام  
 انبی گفته اند : « من به دیگران احترام می‌نهد ، اگر کسی مرا محترم



معتول باشد و هیچگونه حس احترام خاصی هم نسبت بوی نداشته باشد ، رفتار خوب و معقول تأثیر جمال و جلالت را در نفس انسان دارد و این نکته کاملاً صحیح گفته شده است که « هیچکس و انعام را یا از صورت وجهی بهتر است و رفتار خوب از انعام زیبا نیز بهتر میباشد ، رفتار معقول از مجسمه ها و پرده های نقاشی عالی دلزیر تر است و باید انرا در جزو صنایع ظریفه دانست »

ادب و احترام حقیقی ناشی از صداقت و راستی است و باید مستقماً از دل و قلب برخیزد و الا هیچگونه تأثیری در دیگران نخواهد داشت زیرا رفتار و کردار هر قدر مؤدب و معقول باشد بدون صداقت و راستی نمیتواند جلوه و آثاری داشته باشد اخلاق فطری را باید همیشه جمال طبیعی و عالی از هر قسم قیود و پیرایه جلوه گر ساخت و هیچ نوع تصنیف داخل آن نکرد ، « سن فرانسیس دو سار » میگوید ( ادب و احترام واقعی مانند آب صاف پیرک و بو و گواراست )

ادب و احترام متضمن محبت و مهرانی نیز هست و همچنین جهت اشخاص مؤدب غالباً سعی در خوشهال ساختن دیگران دارند و همه وقت از کارهایی که با احساسات دیگران جریحه ای وارد میآورد اجتناب میورزند ، علاوه بر این ادب و احترام متضمن قدردانی و شکر گذاری نیز میباشد و همه وقت پاسایی از مهرانی های اشخاص قدردانی میکند « کایتان اسپک » این اخلاق را در میان یوسیان « اوکاندا » واقع در ساحل دریاچه « یازا » ( فری ) نیز مشاهده کرده و میگوید « در اینجا هر کس در مقابل مهرانی و محبت دیگری قدردانی و شکر گذاری نکند او را بسفتی تپیه میکنند »

ادب واقعی مستلزم آنست که انسان بشخصیت دیگران احترام بگذارد زیرا کسی که میخواهد شخصیت خود را محترم بدارد لازم است در حفظ احترام و شخصیت دیگران نیز سامی باشد و افکار و عقاید آنها را فرضا هم که با افکار و عقاید خودش تفاوت داشته باشد محترم بشمارد ، شخص مؤدب و خوش رفتار همیشه بر رفاه دیگران اذیت گوش میدهد و باینوسیله محبت و احترام آنها را نسبت بخود جلب مینماید ، علاوه همیشه حایم و بردبار و برحومله است و هیچوقت به بی احترامی در باره دیگران قضاوت نمینماید زیرا بی احترامی در حق دیگران بدون استناد سبب میشود که دیگران هم در باره ما به بی احترامی بها که نمایند ،

اشخاص بی فکر و بی تربیت غالباً حاضر هستند که رفیق صمیمی خود را از دست بدهند و جاو زبان و شوخی خویش را نگیرند ، و آنها انسان چقدر باید جاهل و احمق باشد که برای یک دقیقه خنده و شوخی دل دیگری را بیازارد و او را از خود برانجاند ؟ « برون » مهندس است که خودش صاحب قایق میریان و طینتی پاک بود ، میگفت « در زند و زندان مردم تفریح و سرگرمی است که برای رفتگانی اسان شایلی کران تمام میشود ، « دکتر جاسون » وقتی شخصی گفت آقا ، ما بطوریکه کسی حق ندارد رفتار نامعقولی بکنند ما بطوریکه حق دارد حرف امعقولی بزند و همچنانکه حق دارد کسی را زمین زنده بچنان هم حق دارد کشتن بخواهد میگوید »

اشخاص عاقل و مؤدب هرگز خود را از دوستان و همسایگان عیش و طاقتر و محولتر قاننداد نمیکند ، باصل و عیب و عذر و عذر خود میداند ، ب دیگران باید به نیت و نیت می دگراند ، از کار های مهم و حوادثی که خود را در معرض خطر و آزار و زیان می بیند ، شک و تردید در سرگشتن خود میکند و

مواضع و بملها هستند و اخلاق و صفات خویش را در افعال و افعال خود ظاهر میسازند نه در لفظ و عوائی و پرمعنائی .

**بی احترامی بافکار و احساسات دیگران ناشی از حس خود خواهی است و کسیکه دارای این عادت نکوهیده باشد در میان مردم بسوء اخلاق معروف میگردد و از انظار عامه میافتد . برای کسیکه میخواهد با مردم محشور و معاشر باشد هیچ چیز لازم تر از آن نیست که حس عاطفه و شفقت داشته باشد و مراعات بعضی نکات کوچک و نا قابل را که باعث خود نمودی و یا آزردهی خاطر دیگران میشود نماید بهترین علامت حسن رفتار و تربیت ما میزان فداکاری و ایثار بنفس است که در معاشرتهای روزانه ما ازما ظاهر میگردد .**

تا کسی صاحب توه تلک حق و خود داری نباشد نتواند در جامعه زیست نماید زیرا مردم از معاشرت کسی که نفس خود را در دست ندارد گریزانند و با نظر از چار و تنفر وی میگردند اغلب مردم بواسطه قانند بودن فیه خود داری موانع و مشکلات عید برای زندگانی خویش تراشیده و هر خود را صرف زد و غورد با هوای کرده اند که خودشان بدست خود آنها را در راه پیشرفت و کامیابی خویش ایجاد نموده اند در همین حال اشخاصی هستند که شاید استعداد و توانای ذاتی آنها از دست اول برآید کمتر است لیکن دوسایه صبر و حوصله و مدت و خود داری راه کامیابی را در مقابل پای خویش باز کرده و غالباً بر منزل مراد و مقصود رسیده اند .

در میان مردم مثلی معروف است که حسن خلق و اعتدال مزاج بیش از استعداد و ثریه فطری در پیشرفت و کامیابی انسان دخیل میباشد . صدق و صحت این گفتار تا هر اندازه هست باشد فقط این نکته بر ما مسلم است که پناهی سعادت انسانی شالوده اش بر حسن خلق و اعتدال مزاج و ادب و احترام و مهربانی نسبت بدیگران و ایسایط و بشاشت ذاتی طبع قرار گرفته است و بدون دارا بودن این صفات و مزایا هیچکس نمیتواند از سعادت و نیکبختی زندگانی برخوردار شود .

بی ادبی و بی احترامی نسبت بدیگران اشکال متعدد دارد و از آن جمله است غفلت در آراستگی لباس و بی اعتنائی به پاکیزگی و نظافت بدن و عادت داغدن بزرگات زشت و ناپسندیده کسیکه لباس کدیف پوشد و از پاکیزه داشتن بدن خود غفلت می ورزد بنوعی وسایقه و احساسات دیگران بی اعتنائی کرده و در حقیقت مرتکب یک قسم بی ادبی نسبت به آنها شده است .

« داود انیسلون » ملایم مشهور پروستانی که خطب و مواظب خود را همیشه قبل از وقت با دقت و مطالبه بسیار تیر می نمود می گفت « اگر کسی در طریق حرف زدن و لباس پوشیدن خود متنهائی سمی و دقت را بعمل بیاورد بی احترامی کرده است و همچنین جهت هرگاه کسی در روز جشن عروسی مثلاً با لباس خواب و شب کلاه در محل اجتماع مردم حضور یابد بیاد بقیده من قانون احترام و ادب را بشدت قبیح کرده و مرتکب خطائی بزرگ گردیده است »

کاملترین طرز رفتار اساسی آنکه ساده و سببی و دوری از هرگونه قید و تکلف باشد زیرا صنعت و ظاهر سازی با ادب و احترام و انمی فرق فاحش دارد و همه کسی متوجه اختلاف آن میباشد . « لارودو کوا » میگوید « هرکس میل داشته باشد که رفتارش در انظار طبیعی جلوه کند





می فهمد که چطور باید آن را انجام بدهد. استعداد انسان را قابل احترام  
میکنند، هوش او را معزز و محترم میسازد، استعداد اعتبار و تمول است،  
هوش پول نقد.

بهترین مثال فرق اشخاص با هوش و بهرش صاحبه است که وقتی بین « لورد بالمرستون »  
و « مستر پتر » مجسمه ساز وقوع یافته است، در موقعی که بالمرستون برای تهیه مجسمه خود دو  
دفعه آخر مطلق کار ( پتر ) آمده و در دوی صدای شده بود ( پتر ) از او پرسید « حضرت  
اعرف از فرانسه چه خبر دارد ؟ روابط ما فعلا با « لودی ناپلئون » در چه حال است ؟ » و زیر  
خارج از شنیدن این سؤال آبروهای خود را نا محض بالا کشید و مد با کمال ملاحت گفت « مستر  
پتر حقیقتا مع در این موضوع اصلاحی ندارم و امروز هم هنوز رزومه ها را مطالعه کرده ام ! »  
بهاره ( پتر ) هم با وجود محبت اخلاقی زیاد و قریب و استعداده سرشار این سایر اشخاص بود  
که بواسطه غلبه بودن هوش فطری و حسن موقع شناسی راه خود را در رد کسی کم کرده و دریغ  
و غم پیرامه ما افتاده بود.

وقتی رفتار خوب نافره هوش و فطرت آمیخته شود تاثیر و قدرت آن بقدری خواهد بود  
که « ویلکیز » رشت که در عالم به صداقتی مشهور است همیشه میگفت سه روز بمن مهلت بدهید و  
خواهید دید که مثل خوشگلان مردهای انگلیسی دل هراسی را بخود دام میکنم و او را شبیه خوش میسازم  
حال که نام ویلکیز را مردی لازم است این نکته را هم ندانیم که چون رفتار و هوش ظاهری  
و بهرچه دلیل شای اخلاق و سرت باطنی نیست ابتدا هجرت نام اهمیت و اعتباری برای آن قائل  
شد زیرا ممکن است کسی شخص خاص را بگیرد و رفتار او را بهر چه خود سازد و وسیله آن  
خواهند بهر چه ویات شریقه خود سازد و در ادب و در خوب ماندن سایر اقدام صمیم طریقه  
موجب خط و همت شمس است ولی نه کسی میتواند آنرا لیس مصنوعی هوش سازد و تنبیه آنرا خود بینند  
در حالیکه باطش بکلی برخلاف ادب و رفتار طهریش باشد همین جهت معمول ترین و ژوذب ترین اشخاص  
گاهی ممکن است اختلافان در مینا درجه مداد واسطط باشد راد و رفتار صوری آنها از حرکاتی  
مصنوعی و الیاف و عارانی نرسیده تجاوز نماید.

از طرف دیگر علما اتفاق افتاده است که صحنه منابع علمی و اخلاق پاکیزه نامند حسن  
رفتار و ادب و احترام صوری بوده اند و اما طوری که از آن از موه سازه، لذت برداری پوستهای سطر می  
باشد و اما در هم دینار دین و عشق طریقی از این تار و پودر قلب رؤیای بهر هر آینه را از اعطاف  
مستور بهر اشخاص ممکن است ولی ظاهر خشن و نامتقون مسلط نماید ولی در امان صاحب قلب پاک  
و در حقیقی موه وادیه شده.

« ای س » و « ای پتر » و « ای لودی » و « ای موه » و « ای س » و « ای پتر » و « ای لودی » و « ای موه »  
معیله را در رفتار خود مرعات یکدیگر را بکنند و اما در « ای س » و « ای پتر » و « ای لودی » و « ای موه »  
بودند. در اشتباه آن مرد ره بهم « ای موه » ای حق « ای س » و « ای پتر » که آنها در پیش  
گرفته بودند و « ای س » و « ای پتر » و « ای لودی » و « ای موه » و « ای س » و « ای پتر » و « ای لودی » و « ای موه »  
احتیاج داشت تا باندی و « ای س » و « ای پتر » و « ای لودی » و « ای موه » و « ای س » و « ای پتر » و « ای لودی » و « ای موه »

کشتی که میخواست پادشاه و اشراف این مملکت درس و تعلیم بدی ؟ تا کسی (۱) با کمال تصور در جواب گفت خام ، من یکی از اتباع همین مملکت هستم ، معروف است که بهسارت و برادری تا کسی چند مرتبه ملکه را بکوبه انداخت و وقتی مورتون نایب السلطنه این قضیه را شنید گفت اگر زنها گریه کنند بهتر از آنست که مردهای ریشدار بگریه .

دووی در مریضه « ناکس » از حضور ملکه مراجعت میکرد بگوش خود شنید که یکی از درباریان بدیگری میگفت « از هیچ چیز هم ترس و راهمه ندارد ! » ناکس متوجه او شد و بروی گذت چرا باید از صورت گساده و خندان انسان بترسم در صورتیکه مکرر بیافه منفر و خشمگین او نگاه کرده ام و مرکز چهار ترس و تشویش شده ام وقتی ناکس در تریه فعالیت و کشمکش های متناهی خود ضعیف و فرسوده گردید و رخت از دنیا پرست نایب السلطنه بر سر تاوت وی حاضر آمده بصورت او نگاه کرد گفت « این است آرمگاه کسی که مرکز از روی انسانی سیرت شده ! »

لوتر را همه کس شخصی تند و کج خلق و بی ملاحظه می پنداشت ولی باید داشت که او هم مانند « ناکس » در عصری واقع شده بود که جز بخت و نصیب و بی باکی کاری در پیش نرفت و پیلاوه مقصود میسر را که او میخواست انجام دهد با ملایمت و خوش خلقی ممکن بود انجام داد ، آری کسی که مصمم بود اروپا را بکنان ببرد و آرا از خراب غفلت اصناف مطلقه پیدار نماید مجبور بود که با خشونت و درشتی و حتی باج و ترس مقصد خود را بگوید و پیوسته و هیچ چیز ایمن نکند ، اما در همین حال درشتی و خشونت وی فقط در مورد الفاظ بود و در پس ظاهر تند و خشن او قلبی رؤف و مهربان جا داشت و این جهت در زندگی خصوصی مردم او را ضرب المتلسا و محبت و دوستی نروده بودند ، « لوتر » بسیار ساده و بی آرایش زندگی میکرد و در هیچ کار، گرد یا کاری و صنعت نمیکشت و همیشه سعی داشت خود را در هر حال شاد و غرم و سرور جلوه دهد مشارالیه در تمام طول حیات خود میبود و میشوای « نوده » مردم بود و هنوز هم تا با مروز اثرات روح و فکر و اخلاق وی در ملت آلمان باقی است .

« ساموئل جاسون » نیز ظاهری حسن و رفتاری درشت داشت ولی این خشونت و درشتی ناما مروط پیریت اولیه او بود زیرا فقر و تنگدستی در ابتدای عمر او را با ماشرین و دوستان فاسد الاخلاق محصور ساخته بود چنانکه آنها را با او بدل و اویش در گوشه خیابانها میخوانید و استطاعت کریم کردن اطاقی را نداشت ، بعدها که در سایه ذوق و استعداد فطری و پشت کار و فعالیت خود دارای مقام ارجمندی در جامعه گردید ابرام آثار و ملائمتی از خلق و رفتار قدیم در وی باقی بود و چون اطرطنی مزاجی نوی و یکبارگی دوست داشت وار طرف دیگر آلام و مشقات زندگی را او فشار آورده و در وحش را سخت و خشن ساخته بود . بین جهت رفتار وی بیشتر بخت و درشتی متعادل بود ، وقتی از او پرسیدند که چرا در ظان مهمانی « گاریک » را دعوت کرده اند و ترا دعوت نکرده اند ؟ در جواب گفت « برای آنکه اشراف و خانهای بزرگ میل ندارند کسی چلو دعایشان را بپذیرد و واقعا هم که جاسون در برین حرف مردم و « گرفتن چلو دهل » آنها بی حیایت چسور و بی پروا بود .

( ۱ ) « جان ناکس » مصلح مدعی انگلستان است و او هم مانند لوتر پس از مجادلات و کشمکش های بسیار موفق با اصلاحات چندی در اوضاع کلیسا و عقاید مذهبی آندوره گردید .







توصیفی است که میتوان از اخلاق و رفتار انگلیسها در «وقت معاشرت با آنها کرد» شاید بهلاطفه هینس هم هست. که «هاری تایلر» در کتاب خود موسوم به «سائس» میگوید وزراء در موقع ملاقات با ارباب رجوع باید حتی‌القدور «زردک» در «باشد و قبل از آنکه ارباب رجوع بخواهند باها معاشرت کنند و از دروازه شوند خودشان باطای دیگری که وصل با «ایق» یترانی است بروند زیرا اشخاص عجول و ترسو وقتی مشاهده نمایند که در «وقت مراجعت خود بایستی ماول اطاق را بپایند صوما بر جای خود غشک میشوند و تا مدتی برای رخاستن را سارند» در هر صورت هرگاه «صاحبه زردک» در اطاق انجام گیرد و آخرین سرفی که زده شود رو بر روی در باشد برای طرفین «صاحبه» هر دو مناسب تر است.

«پرس کونسود» همه حسن خلق و صفا طنت خود شاهی متزوی و کم معاشرت بود و با آنکه «تهای سمی وجدیت خود را در رفتن این قبه» بکار برد «مذک» موفق بخله بر سرشت و طبیعت خود نمیشد. ولی باید داشت که پرس از این حیث «صبر» نرود و «مدتی» از «مشاهیر رجال و بزرگان انگلیس» در این قبه اخلاقی با وی شرکت داشتند. «پون» از تمام مردمان صبر خود کم معاشرت تر و غیر «ماوس» تر بود بطوریکه «ذلب» اکتشاده عطیه خود را «مدتها» از ترس «مشهور شدن» خود «مستوف» میداشت. پس از کشف قانون «جاذبه» هومی و سایر قوانین «هم فیزیکی» تا مدت چندین سال آنها را «انتشار» میداد و وقتی هم نظریه خود را «تبع» بگوش «قر» بدور زمین به «کوازه» «ادلاح» داد پوی «سفر» اکیه بود که در «موقع» انتشار آن در جزو «مباحثات» و «اکتشافات» فلسفی اسم او را «توسعه» و گفت «اگر این طریقه» باسم من «منتشر» شود ممکن است «عد» آشا «بان» مرا زیاد کنند و من از این «نفع» بی اندازه ترس دارم».

از «طلا» «تیک» «راج» بر «ندگانی» «شکسپره» بدست «میاید» معلوم میشود که او هم «شخص» فوق العاده عجول و غیر «ماوس» و «گریزان» از معاشرت بوده است. وقتی «تاریخ» و «طرز» انتشار «تأثر» های او را که «به» «کدام» «باجاره» یا «بمعاشرت» خودش «تأثر» رسیده است «طرح» «پاریم» و وقتی در «تاریخچه» «حیات» او «بخوایم» که «همیشه» در «تأثر» های «شود» «همه» «دار» «باری» کردن «روهای» «درجه» «دویم» و «سوم» «میشد» است و از «اشتهار» و «معروفیت» «سفت» «گریزی» «پوده» است و «به» «یک» «دارائی» «مختصری» بدست آورده است از «لندن» که «مرکز» ذی و «صالح» انگلیس بود «بیرون» رفته است و «در» «چهل» «سالگی» «کوشه» «ازوا» و «هرات» «انتخاب» کرده «وقتی» «هر» «بود» را «در» «یک» «نقطه» «کوچک» «یلامی» «کنده» «است» «به» «این» «دلایل» «ثابت» «مکند» که «بزرگترین» «ضرر» «بابت» انگلیس «صاحب» «طبعی» «عجول» و «مایه» «بازوا» «تأثر» «گیری» «رده» «است» و «اشتهائی» به «اس» «والت» «با» «مردم» و «معاشرت» «اجتماعی» «ساده» است.

«شکسپره» «طلا» «بر» «اخلاق» «شعر» و «غیر» «پرس» خود «طلا» «فقد» «حسن» «امیدواری» «هم» «پوده» است و «آنکه» «شاعر» «علم» «در» «طبی» «بوته» «دی» خود «از» «تمام» «ملکات» و «حواس» و «احساسات» «شرعی» «سخن» «رانده» است «مدت» «دراز» «مدتی» «در» «ایست» «وی» «بفران» «با» «ای» «یافت» «و» «هر» «با» «هم» «داری» «زمینه» «جای» «کرده» «است» «لحن» «او» «آه» «یاس» و «ویدی» «وده» «است» «چنانکه» «در» «این» «پیت» «میگوید».

«مردمان» «بینوا» «و» «تبر» «بخت» «در» «صافی» «جز» ««امید»» «ندارند».

در غالب تفرات او آهنگ یاس و نوبیدی شنیده میشود ( ۱ ) در یکجا برای چلاتی خود ناله و شکره میکند ( ۲ ) و از اینکه دلتش با زبکری و آکتوری است اعتقاد میطلبد ( ۳ ) در جای دیگر از امتداد یک بقا و نفس خود دارد و از عشق و محبتی که نسبت به دیگران میبرد اظهار نرس و وحشت مینماید ( ۴ ) گاهی در خطر خوش عاشقی و غم و هولناک و آشفته میزند و گاهی با فریاد هائی صبح و دهنش آرزوی ( مرک را می ) برای خود مینماید .

قابلا تصور میکنند که اگر شکسیر بختل آکتوری خود ادامه داده بود همیشه مجبور میشد که در انظار همه ظاهر گردد بزودی میتوانست مربوطت عجول و غیر ماوس خود قلبه نماید لیکن باید دانست که وقتی این اخلاق فطری و جلی باشد و از ابتداء طبیعت انسان مسلط و مستولی باشد مرکز

( ۱ ) وقتی یاد طالع شوم و مسکت و حقاوت خود میافتد در کنج ازوا و حرکت مرکب احوال خویش زار میگردد و با ناله های حزین و جگر خراش خود پیوده در گوش کر آسمان طنین میندازد و طالع زشت و بد خویش است و دشنام میبرد و آرقط است که آرزو میکند منهم از ست « امید » ماهی ای میباشتم و ماسد سایر مردم با دوستام شادمان و غم میباشتم و قلب خود را گنجینه ای از موسها و آرزو های بی پایان می بیند و با هر چه که لذت و سعادت خود را در آن میباید قام و میبیزیت اما میباید که در گیر و دار و تلاطم این فکاد از نفس و زندگی خود متزجر و بیزارم و زها فکر و خیال منتهی است

( ۲ ) آلام و احزان بیش از پای مرا شکسته و لک کرد

« پای لک قوت و توانایی مرا ساقط کرد »

( از غزل ۶۶ )

( ۳ ) از لنگر پای من سخی بگوی تا در حال پریای خود راست بایستم ( از غزل ۸۹ )

الغزل خفیف و نازچیز ساختم : ظایر قدس فکرم را بال و پر شکستم و مواهیب گرانهای طبع خویش را بر اینگان فروختم و آلام و نوائب دیرینه عشق را زنده و تجدید نمودم

( غزل ۱۱۰ )

« طر من طالع و تمیر را شادمان به سر رشت خط کار من ملات و دشنام فرست زیرا از زندگی مرا بدین روز شنید که برای حوچ و بولی یاداب و رفتار صومی باید تاسی جویم این است که نام من لک دار میشود و طبعم آلوده دست و آرومی و نگرزان لک کاری را می پذیرد که بدان اشتغال دارد »

( غزل ۱۱۱ )

( ۴ ) در عشق من و تو خالی است که هر چند از بر محبت در قلب من چیزی نیکد ولی خلوت ساعات عاشقی را بهدم میسازد : من مدد از این دیگر بشتق تو خود را دشمن نیسامد مباد خطا و مصیبت من باعث شرمساری و عجلت تو گردد

( غزل ۳۶ )

بسانى نیتوان بر آن قلب یافت (۵).

بچکس تصور نمیکرد که «چهار ماهی» با آنکه هر شب در ناپشتهای های رجسیت از مردم پذیرائی میکرد بکلی از شجول ترین و غیر مانوس ترین مردم آنکلیس باشد. مشار الیه با وجود چلاقی پای خود همیشه از کوچه پس کوچه های لندن عبور میکرد و راه خود را چندین برابر دورتر میبافت که مبادا در خیابان کسی او را بشناسد؛ زنش میگریه هروقت آشنائی با او می رسید حالت او بکوسفته رنجیده و متوحشی شبامت پیدا میکرد و اگر در موقع عبور از خیابان کسی اسم او را میدید چشمش را زیر مبادعت و رنگ صورتش سرخ میشد.

«در دبایرن» نیز گرفتار همین اخلاق بود و نیتوان شرح احوال وی نقل می کند که وقتی به ملاقات مادام «میکوت» رفته بود و در حینیکه با وی صحبت می داشت ملاحظه کرد که چند نفر همان ناشناس بطرف خانه میآیند. بایرن تا آنجا را دید از پنجره اضافی خود را پروروی چندیای حیاط پرتاب کرد و فرار نمود.

یک مثل دیگر از این اخلاق تاویچه زندگانی «کشیش واتلی» است مشار الیه در اوایل عمر خود گرفتار طبیعت شجول و غیر مانوس خودش بود و زمامیکه در «والفنون» «اکسفورد» تحصیل می کرد به تناسب قبابی سبب خشنی که بمشویده همادهاش اسم او را «خرس سفید» گذاشته بودند و بطوری که خودش قتل میکند اخلاق و رفتار او دم در او نم نامیب کلی با آن اسم داشته است. برای تملیب رفتار وی او توصیه کرده بود که تقلید و راسی از رفتار رول اجتنابی رزک نماید لیکن این اقدام تأثیری در خاق و رفتار وی نکرد و برعکس شده نمود سته بجای آنکه در رفتار خود مراتب احوال دیگران باشد همیشه بفکر خودش بیشتر مشغول است در صورتی که اساس و ریشه احترام و ادب و رعایت کردن حل دیگران است و رعایت احوال خود شش.

«واتلی» چون دید هیچ وسیله نمی تواند تغییر در خاق و رفتار خود ایجاد نماید بکلی مایوس و نا امید گردید و از شرط یاس بفرود گشت و به نام است که این سداب و محنت را من در تمام طول عمر خود تحمل نمایم؛ چون ز کایای و حصول حصول بکلی مایوس شده ام بهتر است دیگر خود را رنج و صدهای عدم و به آرامی و فراغت جان پیورم - دن تا اکنون تمام مساهی خود را بکار برده و تازه فهمیده ام که باید همه عمر مثل خرس زندگانی کنم. بنابر این دیگر خشی - انقدور در این خصوص فکر خوامم کرد و تصمیم به شرم که دودی علاج تا پذیر را با صبر و شکیانی تحمل نمایم. باین جهت بعد از آن تصمیم گرفت که دیگر به چوپه در فکر رفتار و کرده ر خود نباشد و ابدا خود را در قید ادب و رفتار و حرکات متید و گرفتار نازد. بعد از آنکه تصمیم خود را بوضع اجرا گذاشت و مدتی بدون قید و ملاحظه رفتار کرد خودش در یکجا میزیسد.

(۵) تل کرده اند که دیتی (گاریک) آکتور و اثر نویس را برای ادبی شهادتی به

همکه احضار کردند. مشار الیه آنکه «چهار ماهی» از سی سال پیش در حضور هر دو ناشناسی بهینه آمده و با کمال همت و شوق داری بازی کرده رد در این موقع ضروری خود را باشت و دسترپ و مشوش کردند که قضه تواناستد شایسته از او بگیرند و اگر این بودا به عکس نمیداند.

« میفرست من در این مدت الموق انتظاراتم بوده است زیرا نه تنها طبیعت عجول و غیر مانوس را از خود دور ساختم بلکه تمام آن غبط و غمخیزی را هم که از دقت و مراقبت بسیار در رفتار شخص حادث میشود از خود رفع نمودم و در نتیجه صاحب رفتاری شدم بی باک و بی پروا و توانستم حسن شایر خواهی باطنی خود را نسبت به مردم بدون قیود و ملاحظه بنصه بطور برسانم .  
و اکنون نیز چون از درد استغاثه خود ضعیفی عجول و کم معاشرت و غیر مانوس داشت ، « ژوربا کتس » در چنانکه اخلاق و صفات او را شرح میدهد میگوید : « مشارالیه هیئت و ظاهره نسبت به خشکی داشت و در رفتار خود خیلی مؤدب و روم بود و هر وقت در مجلس چند نفر نشستند آنست که حضور بهم میرسید مضطرب و ناراحت میکرد ، حال او ثبات و یکتفر دوستی داشت که چندان با اجتماع و آداب معاشرت آن مانوس نباشد و با آنکه رفتار او کاملاً مؤدب و متعادل بود لیکن در حرف زدن سراط نبود و در حرکاتش قدر وسعتی داشت »

هر چند اینک بکتابهای امروزی و لا بد از این صیفت عجول و غیر مانوس معروف نیستند لیکن بزرگترین نویسنده عصر آنها « اناطیل هاسورن » یکی از عجول ترین و ناموس ترین اشخاص دوره شورش بشمار میرود ، مگر در ده شده است که وقتی شخص اشخاصی وارد اطاق میشود هاسورن روی خود را بر یکدیگر که او را نشاند و از جیب او وقتی مشارالیه با کسی مانوس و روم میشود هیچکس از بحث ادب و احترام و غیرن گریز ناکند و تغییر .

در یکی از تالیفات اخیر هاسورن جمله ای درج میشود که از سرخی رفتار « هابز » در موقع ملاقات با وی گله میکنند ( ۱ ) و شک نیست که « هابز » نیز همین گله مندی را از هاسورن داده است . علت این قضیه هم این است که دو نفر شخص عجول و ناموس هم رسیده اند و قبل از آنکه حرفه شروع و محابت از میان آنها برداشته شود از یکدیگر جدا شده اند و در نتیجه هر دو همدیگر را « سرد » و « خشک » تصور نمودند ، در این قبیل موارد پیش از آنکه از آنان بخواهیم محاکمه قضایی در باب دیگران بنماییم باید همیشه گفته مشهور ( هابزوس ) را که میگوید ( برای دوست داشتن مردم باید با آنها بدگویی

( ۱ ) میگویند « امروزی » سطر قبل را درباره « اناطیل هاسورن » در کتاب « اجتماع و انزوا » خود نوشته است

« بهترین مهران را در حدت و در صفت و صفت این بود که هر یک او را در خیالان یا در خانه ای میدید چنان در میآمد که متوجه او نمیشدند و او را ندیده است ، بروقت کسی او را در محلی میدید فرق داده اول در کمال میشد و در بعضی حال ها آن و غرض بود که در همان موقع هزاران عمل دیگر هست که از او بیاید و به نیتش در بعضی موارد رفتارش میکرد که رنگ پاچه و دودش لباسها بقرنی میریزد ، اختیار نایب ، که در این بعضی هم چشم کسی متوجه او نگردد ... مشارالیه ترس و تشوش شدیدی در نفس او قرار نمیداد و در راه رشت و اینجهت غالباً فرستگیا پناه راه میرفت که حادث چون خوردن سوخت و حرکت دادن او در ستر را بر سر خود بیندازد و همیشه میگفت « خداوند گناه و معصیت را مکن است حق فرمای ، لیکن توانم زود او را به جحیمت که در زمین و نه در آسمان هیچکدام بخشیده نرساند »

### تامل و دقت کرد ) در خاطر داشته باشد .

تا اینجا ما طبیعت عجول و غر مانوس را به جا بترانه يك قبیله اخلاقی دانسته ایم لیکن باید اذعان داشت که آن طبیعت هم نمی تواند داری محنتی است و میتوان از جنبه پتری آن را طرف پست قرار داده ملل و افراد عجول و غیر مانوس همه در ظاهر خشک و زنده و عبوس بنظر جلوه میکنند زیرا اخلاق آنها اجتماعی نیست و چون همیشه حالت باجتاب از سفر و معاشرت نداشته اند بالطبع رفتار و حرکات آنها فاقد محنت و مریانی میباشد که در رفتار مردمان اجتماعی و پر معاشرت دیده می شود این اشخاص در حضور مردم بیگانه و ناشناس وحتى در خانواده خود عجول و نامانوسند و مطالب و احساسات خود را همیشه در اصاب و زوایای قلب خویش پنهان میکنند و روی آنها با پرده از غشوت و وقار میپوشند ولی درین حال احساسات گرم و عواطف عشق و محبت آنها بجای خود باقی است و عدم جلوه و تظاهر آن در مدل دیگران دلیل فقدان آن نمیتواند باشد .

اقوام و مللی که در مجاورت قبایل قدیم ( ژرمنی ) اقامت داشتند بواسطه اخلاق خشک و نامانوس ژرمنها اسم آنها را ( ملت لال ) گذاشته بودند . امروزه هم وقتی انگلیس را با همسایگان نزدیک آنها یعنی ایرلندی ها و فرانسوها که برانب خون گرم تر و اجتماعی تر از آنها هستند مقایسه کنیم اصطلاح ( ملت لال ) را در باره آنها نیز کارایا صادق میبینیم .

**ولی انگلیسها مانند سایر اقوامی که با آنها هم نزاد هستند دارای يك خصیصه اخلاقی و امتیاز مهم میباشد که عبارت از عشق و علاقه مفرط آنها بخاله و منزلشان است .** یکفر انگلیسی وقتی صاحب خانه ای باشد نسبت اجتماع نکلی لایه و میامتا میبرد و برای اینکه مکانی را بدست آورد که شواهد ارا اتفاق بخودش داده حاضر است از دریاها بگذرد و در دشتهای دور دست و جنگلهای انبوه قدیمی سکونت اختیار نماید و در اجا منزلی برای خود بیه کند . انگلیسی ار ازوا و خاموشی با آنها ترس و واهمه ندارد و معاشرت زن و خانواده اش را برای خود کفای مینماید و همینکه این محبت را چک آورد دیگر در فکر هیچ چیز نمی افتد . همین جهت است که ملل « ژرمنی » زاد مانند انگلیسها و آریکائیها از تمام اقوام دیگر برای تشکیل کنفی در ممالک دوردست مستعد تر هستند و در نتیجه هم امروزه مهاجرین و کوچ نشیان آنها در تمام قطعات معموره عالم پراکنده شده اند .

فرانسوها برعکس انگلیسها هیچوقت نتوانسته اند در مسئله مهاجر نشینی و تشکیل کنای پیشرفتی حاصل کنند زیرا فرانسوها ملتی مردمانی خون گرم و اجتماعی هستند و هرگز نمیتوانند فرانسوی بودن خود را فراموش کنند

در یکموقع تصور دریافت که فرانسو قسمت اعظم قطعه امریکای شمالی را در نیمه مصرف خویش در خراشد آورده زیرا رفته نلاغ استیقامت آنها از ندادا تا موجب رود خانه های سی سی و حواله شهر « اوران جدید » امتداد می یافت لیکن افراد ساهی و خال و متکی بر نفس « ملت لال » آهسته و پستین سر و صدا ار اقامتگاه اصلی خود که نیگه باریکی در سواحل شرقی بود بطرف مغرب پیش رفتند و در جا رسید بقره سی و وصل آجا را آباد و محل سکونت دائمی

خوش ساخته بطوری که امروزه از فرانسوهای مقیم امریکا قط کلی کوچکی آنها در کانادای سفلی باقیمانده است. (۱)

ولی این کسانی نیز نموده و مثال جالب توجهی است از میل مغرط فرانسوهای بهما شرت و زندگانی اجتماعی و همین واسطه همه آنها مانند افراد یک عائله در دور هم گرد آمده و بر خلاف مردمان آزاد «نون» استوار است اند بملکت دیگری مهاجرت نمایند و در آنجا اقامتگاه ثابتی برای خویش تدارک نمایند. در حینکه مهاجرین انگلیسی و اسکاتلندی قدیم کانادای علیا در قلب جنگلها و بیابانها راه یافته و برای خود مساکنی اختیار مینمایند که هر کدام چندین فرسنگ از هم فاصله دارد فرانسوهای ساکن کانادای سفلی عموماً در نصبات و شهرهای کوچک اجتماع کرده و خانه های خود را در کنار جاده نزدیک یکدیگر بنا میکنند و مزارع آنها عبارت از همان اراضی پست منازلشان است که به قسمتها و قطعات خیلی کوچک تقسیم میگردد. با وجود معایب و مشکلاتی که از این طریق کشت و زرع حاصل میگردد فرانسوهای با کمال میل و رغبت، بدان می چسبند زیرا همیشه با ایل به مباشرت با یکدیگر و شیفته زندگانی اجتماعی هستند و هرگز میل ندارند از کلیسا و آلمان

(۱) «مورس سار» در ضمن یک سلسله مقالات دقیق ویر معنی، راجع بسایه های خود و امریکای شمالی درجمله «دودنا» منتشر نموده است مطابق چاپ توجهی از تمایل امریکائیان به انزوا و تجرد و اخلاق اجتماعی فرانسوها میکند و میگوید امریکائیان دارای روح طراد هستند و فرانسوهای صاحب روح اجتماع، در امریکا افراد جامعه را بطور جذب میکند، در فرانسه جامعه افراد را مجلوب خویش میبازد.

او میگوید که ملت آنگلوساکسون زمین را که محصولانش ممکن است یکروزی تمام نشود ولی تاکنون تمام نشده و مدتها میتوان از آن استفاده نمود وسیله کد فرار داده است و در تحت تاثیر خود پستی و فقط فکر خود بودن کاملاً از آن استفاده کرده است. در صورتی که مافراسوی ها بواسطه اینکه بطور افراد کاریزما هایشان پست بهیچوجه زمین را مورد استفاده نرانداده ایم. امریکائیان انزوا را با قدرت قابل تصدیق و وحشتناکی تحمل مینمایند ولی آنرا دوست ندارند و دنیا در صدد اهدام آن میباشد. فراسوی نوع دیگری است چه بکثر فرانسوی الهواش و دوستاش و مصاحبانش حتی اشخاصی را که بهاری او در ابیوس یا ترمی شینند دوست میدارد مشروط بر اینکه از هیکل و صورت این اشخاص اولین املاات منتظر نگشته اند که مجذوب آنها شده اند فراسوی وقتی که خود را با هنرهای خود می سرزند این است که بکروح در چندین بدن می بندد و اگر مدتی به طور انزوا زندگی کند بزمیده می شود و اگر ازروانش دمنی باشد میباید این مطلب کاملاً صریح است و بخوبی دلیل این نکته را آشکار میسازد که چرا آنها را و اسکلیها و امریکائیهای خشک و کم مباشرت در تمام دنیا پراکنده شده و رخته کرده اند و صورتی که فرانسوهای خون گرم اجتماعی هرگز نمیتوانند بدون مباشرت با یکدیگر از زندگی معنوی حاصل کنند همیشه مایلند درخانه و میان خوش اقامت دهنده باشند و در هیچ فرانسه هنر شواسته استعاره از سحرهای خالص خود و معنی بصرفه خوش دهد.

ها و امریکائیها در جنگهای آنها و دور دست اقامت کنند بر خلاف آنها امریکائیهای ساکن ایلاتها نه غلام بائزوا و تنهائی مساکن خود اس و عادت گرفته اند بلکه زندگانی در آنها را بر زندگی بل هر نقطه دیگر ترجیح میدهند چنانچه روستایان ایالات غربی امریکا همیشه دیدند مهاجرین سایر ایالات بطرف ایستگاه آنها نزدیک میشوند و بسبب نواحی مجاور آنها روپازدیاد میبرد در مقابل پیشرفت هیت اجتماع عقب نشینی اختیار میکنند و اسباب و به خود را درعراقه ای ریخته با زن و بچه خود بنقاط دور دست غربی میروند و در آنها از نو خانه و مسکن برای خوش تدارک مینمایند .

بنا بر این می بینیم که نژاد « تون » بواسطه همان طبیعت شجول و غیر مانوس خود از تمام نژاد های عالم برای مهاجرین و تشکیل کلنی بهتر و مستعد تر میباشد . انگلیسیها و اسکاتلندی ها و آلمانیها و امریکائیها با کمال میل و رغبت حاضرند در گوشه اتروا و حورت زندانی میکنند ولی بشرط آنکه دوازی خانه و عائله ای باشند و همین بعلت آنکه آنها زندگانی اجتماعی سبب شده است که نژاد آنها در افکار عالم منتشر شده و بسط زمین را در تحت تصرف و اختیار خوش در آورده اند . از طرف دیگر اشتیاق فوق العاده فرانسویها زندگانی اجتماعی با آنکه موجود اصلی ظرافت طبع و حسن رفتار و آداب آنها میباشد ولی مانع مهاجرت و کوچ نشینی آنها گردیده است بطوری که حتی دو مائک مستعمره خود از قیل الجزائر و قبره نیز فرانسویها همیشه حکم پاسبان و حافظ را داشته اند ( ۱ )

دلایله برای آنها حسن بر مایه آلمانیها زندگانی اجتماعی بعضی صامت و عادات حسن دیگر از دو آنها ایجاد کرده است . طبیعت شجول و غیر مانوس انگلیسی او را سرگرم بکار خودش میسازد و در دور زندگانی او را مستقل و متکی براس اراده او دارد . آنگاه چون به شرف و اجتماع را در اساس لذت و عادت خود درجیل میداند چهار بهانه در کتب و مطالبه و اختراع میردازد ویا بکار های صنعتی و مکانیکی مشغول میشود . و چون از افراد و از روی دریا هم و وحشتی ندارد بپایدی و دریانوردی و اکتشاف اراضی و بحر مجهوله میردازد . از موتی که اقوام شمالی در قدیم دویاهای شمالی را پیوده و لمبرکارا کشف کردند و کشتیهای خود را از سواحل اروپا تا دریای مدیترانه رسانیدند مهارت

( ۱ ) ایرلندیها نیز مانند فرانسوی ها میل مفرطی به زندگانی اجتماعی دارند بطوری که مهاجرین آنها در آمریکا هم در شهر های بزرگ اجتماع کرده و مثل انگلستان عمل های مخصوصی برای خود انتخاب کرده اند که موسوم به ( عمل ایرلندی ها ) میباشد ایرلندی ها مثل فرانسوی ها در خارج هم با داب و طریق زندگانی اجتماعی خود می چسبند و هرگز فراموش نمی کنند که از اهلی ایرلند هستند ( مستر ماکگور ) در کتاب خود موسوم به ( ایرلندیها در امریکا ) می نویسد ( تابل مفرط ایرلندی ها اجتماع در شهر های بزرگ امریکا متضمن معایب و سبب نیست که شرح آن ها از حجة زبان و قلم خارج میباشد ) بواسطه همین علاقه به زندگانی اجتماعی هم هست که ایرلندی ها در تمام ایالات متحده بحال مسکنت و باسطلاع دست ندن زندگی می کنند .

پهرینائی نزد «توتن» تا با روز همیشه از سایر اقوام بیشتر و معروفتر بوده است .  
انگلیسها بواسطه اجتماع نبون و کم مباشرت کردن غلبی ساده روی یرایه هستند . از میان  
اجا مهاجرین و ملاحان و صنعتگران قابل ظهور میکنند ولی هر وقت آوازه خوان و رقص و آکتود  
و آونیت خوب در بین آنها دیده نشود . طرز لباس و طریقه رفتار و حرف زدن و نوشتن آنها  
هیچکدام خوب نیست و بکلی نقد حس ظرافت و زیبایی میباشند . هرکاری میکنند آمیخته بسادگی و  
بساطت است و از هریرایه و نظاهری یری است بهترین مثل سادگی اخلاق آنها قضیه ایست که چند  
سال قبل در موقع انعقاد نمایشگاه بین المللی مواشی در یاریس اتفاق افتاد . پس از غایت نمایشگاه کسانی  
که در آن شرکت جست و دند مواشی خود را که مستحق گرفتن جایزه شده بودند پیش آورده اند . ابتدا  
یکفر اسیانولی هست و یک با لباسهای رنگارنگ و قشک خود جلو آمده جایزه درجه آخر را دریافت  
نوده و در موقع گرفتن آن چنان غرور میبالد که کمتی باغبانان درجه اولی نائل گردیده است .

بعد از او فرانسوها و ایتالیاییها بود و ادبیش آمده و هم خودشان لباسهای فاخر ممتاز پوشیده بودند و  
هم حیوانات را تا شانشان با گل و سبزه و نواز های الزان زیت داده بودند . آخر از همه نوبت  
بکسی رسید که موفق باغذ جایزه درجه اول شده بود و مشارالیه با قدی خمیده و لباسی پشته درجه  
سادگی پیش آمد در صورتیکه یکبخت کفش صغیم روستائی پوشیده و حتی یک گل هم بسوراخ دگمه  
خود نگذاشته بود . تا حاجان پرسیدند این شخص کیست ؟ - مامورین نمایشگاه گفتند شخص انگلیسی  
است که جایزه اول را برده است . مردم از مشاهده وضع او بی نهایت متعجب گردیدند و بخود میگفتند  
«این شخص نماینده مملکت درک انگلستان است !» ولی انگلیسی متوجه این حرفها نبوده و میدانست  
که برای آن در نمایشگاه حاضر شده است که «بهترین حیوانات» را نشان بدهد و خودش را و همین  
جهت مقصود خود را با کمال سادگی انجام داد و باغذ جایزه اول هم نائل گردید با اینحال اگر گلی هم  
بسته خود زده بود فرنی بحال او نمیکرد .

برای دفع این نتیجه ایکه در ذوق و رفتار ملت انگلیس مشهود است اخیرا مسلک جدیدی  
در انگلستان پیدا شده است که مردم و منظور آن انعام و تمسح شعب مختلف صنایع ظریف در میان  
تمام مردم میباشد . پانچجهت امروزه ملین و میلینی پیدا شده اند که تبلیغ حسن جمال پرستی میکنند و  
بعضی ها هم اصلا پرستش جمال و زیبایی را رنگ دلمی داده اند و شمار آنها اینست . جمال نیکی است  
جمال حقیقت است - جمال مبلغ احسان و غیرشرفی است . هموا قوه دارند که دقت و مطالعه در  
صنایع ظریف ذوق و سلیقه مردم را اصلاح میکند و توجه و تفکر آنها در اشیاء جمیل و زیبا طبایع اهارا  
تصفیه و تطهیر مینماید و چون ذوق صنعتی اهارا از اشتغال بلدات و تجمعات مادی از میدارد بالعین اخلاق  
و روحیات آنها را نیز تهلیب میکند .

ولی با آنکه انعام و تمسح این مسلک تا اندازه ای ممکن است مذهب اخلاق و سیرت مردم  
راقم گردد درین حال نباید اضطرابات زیادی از نتایج آن داشت . آداب و قود رفتار زندگانی را  
شیرین و دلنشین میسازد و برای این منظور هم میتوان انرا فرا گرفت . موسیقی و نقاشی و رقص  
و صنایع ظریف همه منشاء و سرچشمه لذاتی هستند که هر چند از لذات شهوانی بشمار نیایند ولی جز



تعیین هر اوصاف و احسانات هم کلاً دیگری از آنها ساخته نیست. پایبندی تشبیه حس جمال پرستی و ذوق و زیبایی و ادب نیز تواند حتی تفری و توسعه فکر یا تکبیل ساختمان اخلاق داشته باشد. شک نیست که فکر و اعمال در آثار دیمه صنعتی روح و ذوق را تلطیف مینماید و فکر شخص را وادار به تمجید و تعریف میکند لکن باید دانست که اگر تنها یک کار پدیدار دیده و مستحسن در مقابل نظر مردم انجام بگیرد تاثیر آن در اخلاق و روحيات آنها بمراتب بیشتر از مشاهده هزار مجسمه یا پرده نقاشی خواهد بود زیرا بزرگي و عظمت اشخاص مربوط ب فکر و روح و قلب آنهاست نه مربوط بلذوق و قریحه صنعتی آنها.

معلم نیست که توسعه فون و صنایع آقدر ها که مورد ورود در پیشرفت و ارتقاء بشریت خدمت کرده باشد. بلکه برعکس میتوان گفت که صرف توجه و وقت بسیار نسبت بصایع طریقه های آنکه باعث تقویت اخلاق گردد موجب ضعیف و سستی آن میشود. « هاری تیلر » می گوید « هر کس صاحب طبیعت متوهم و ذوق صنعتی باشد جرئت ورشادت را زایل میگذارد و قوت اخلاقیش رو بضعف میرود و آسانتر از همه کس تن باسارت و زبونی در میدهد » استمداد و توجه مستحکم را غرض فطری شخص متفکر شرق بسیار دارد. یعنی صنعتگران مخالف مکتب همیشه در صد آمدند که قالب مرا زده و زیبایی برای مواضع صنعتی خود از قبیل موسوعات نقاشی و موسیقی یا ادبی پیدا کنند در صورتیکه افکار متفکران فی حد نفسه میتوانند ابتدای و چاودای باشد و احتیاجی لباس و قال زیبا و فریاده نداشته باشد.

طوری که صنایع طریقه همیشه در دوره تمدنی و انحطاط ملل رواج و انتشار یافته است و در دست قبول و ثروت وسیله تمیزی و ترمیم گردیده است. دوره ترقی و رواج غالبترین اقسام صنایع طریقه در یونان و روم با دوره انحطاط و فساد مائیک مذکور مصادف میباشد. « فید پاس » و « اپیکتیوس » « دور صاحبان های » پارتون « را بانجام رسانیده بودند که دوره جلال و عظمت آن سیری گردید « فید پاس » در زمان وفات یافت و پارتها بودگار قلبه و تفریزی خود و شکست و مطرویت تن برده. « توانی گردید ». همچنین در روم « دم صنایع طریقه در موقعی بلذوق و عظمت و ابتلاء و سبب که ملت رومی سرعت رواج انحطاط و فساد اخلاقی میرفت. « نرون » و « دومیتین » که در تاریخ امپراطوری دم حکم دود یوید را داشتند هر دو در این عصر خود را صنایع مینا بداند اگر عقیده اشخصی که میگوید « جمال میکوش است » رامت بود « کومودوس » آپسی یکی از برترین دجل تاریخی عالم باشد درصورتیکه شهادت اربع مشارالیه یکی اولیدترین کمایست که چشم رویگار در دیده است.

در تاریخ « نرون » از برکتترین دوره رومی صایع عصر پاد « لون » هم است که راجع بدوره « نرون » می گوید « در صد اخلاق و شریعت در میان قاطعه مردم و در طبقه روحانیون و اعیان و در همه کلاس روم بود. « هیچ در هلد دوره پیشرفت و ترقی فون و صنایع مصادف با موقعی میگردد که آزادیات بسیار در میان اربابکست رخت و لباس و دولت و به تسلیم و امتثال حکومت استمدادی اسلامی را گردان میکرد. اگر هر دو مصلحت اقتضای داشتی را به دست و خدمت

قابل نماید و با معالجه و فکر و جمال و ریاضی ممکن و انسان را « بیکو » کند و آفتاب  
سکه یارسی باید از بهترین و عاقبتین مردم روی زمین باشد . میطور شهر روم با آنکه مکز  
قانون و صنایع طریقه است مددک تنوی و فضل اخلاقی رومهای قسم بکلی از آنها معدوم گردیده  
و مطابق آخرین اطلاعاتی هم که در دست هست خود شهر در حالت فوق العاده آشفته و آشفته  
میباشد. (۱)

[illegible][illegible][illegible]

و ملی باشد حاصل باشد صفت سرچشمه التماسات ظلم روحانی و وسیله رسیدن به دانش و معلومات  
 «اینتر است ولی اگر این منظور اخیر چنان کسب کالات «لیه از آن حاصل نگردد آنوقت وسیله  
 تحریک شهوات و لذات مادی خواهد بود و این نکته نیز مسلم است که وقتی صفت وسیله شهوت  
 رانی و لذت نفس باشد بجای آنکه موجب ارتقاء و تحویت اخلاق گردد باعث منطف و انحطاط سرزمین  
 آن خواهد گردید. جرئت و رشادت اخلاقی از فیود و آداب معاشرت بهتر است. صفای قلب و طهارت  
 نفس از عیاسن رفتار صوری ارجمندتر است و پاکیزگی بدن و فکر و دل از اطلاعات و معلومات «بهتر است  
 صانع طریق بهر آن ذیجندتر است.

خلاصه آنکه از آموختن آداب و رسوم معاشرت باید غفلت کرد ولی در عین حال لازم است  
 این نکته را به خاطر سپرد که انسان در زندگی منظور و کمال مطلوبی «لیتر و ارجمندتر از لذت  
 تمسای و فنون و صنایع و تنول و قدرت و عقل و دماغ و قریبه دارد و آن صفای طینت و پاکیزگی  
 اخلاق است زیرا بدون اخلاقی و ملکات فاضله هیچ فنون و صنایعی در دنیا نمیتواند  
 ملتی را از انحطاط و فساد بیرون کشیده و به مدارج عالییه برساند.



## فصل دهم - مصاحبت کتاب

« کتاب عالمی جاودانی و پاکیزه و روحانیت که اوقات فراغت  
 ما در آنجا به سعادت حقیقی نائل میگردد. »  
 « ترجمه احوال مشاهیر تنها چیز است که در صحنهای معمولی  
 مردم و هم در کلیه اقسام قنولی که میتوان آنها را نتیجه و خلاصه افکار  
 بشری دانست بکار میرود. »  
 « من کدام کتبی را که راجع به زندگانی مشاهیر رجال نوشته شده  
 است با اشتیاق وافر مطالعه میکنم. حتی درباره شخصی مانند کاوندیش،  
 که فاقد دل و قلوب انسانی بود انقدر فکر میکنم و کتاب میخوانم و حالانش  
 را در نظر خود مجسم میسازم تا رفقه رفته بوجود معدوم او جانی تازه  
 میدهم و ویرا انسان زنده در کنار خویش تصور کرده و مثل او فکر می  
 کنم و حرف میزنم. »  
 « ژورنالیست »

« افکار من متوجه مردمان است و با آنها در قرون و ازمنا گذشته زندگانی میکنم . تقوی و افضال ایشان را دوست دارم و از خطایا و معاصی آن ها عبرت میگیرم . در امیدها و بیمهای ایشان شرکت میجویم و با عقل ضعیف خویش از تعالیم آنها پند و اندرز حاصل میکنم . »

« سوزی »  
 ملاحظه که اخلاق و سیرت اشخاص را بوسیله دوستان و معارفشان میتوان شناخت ملاحظه هم از روی کتباتی که میخواند میتوان حالات روحی و ساختمان اخلاقی آن ها بی برد زیرا کتاب نیز مانند اسان دارای تئیر معاشرت است و مردم بی تواید اوقات خود را با صاحب و معاشرت آن بگذرانند . کتاب خوب به نفع بهترین دوست و مولی انسانی است . اخلاق و صفات کتاب مانند انسان تغییر پذیر نیست و هر چه از اول بوده همیشه هم بهمان حال باقی خواهد بود . کتاب از تمام دوستان انسانی ثابت قدم تر و با وفاتر و صبورتر است و هرگز در ایام بدبختی و محنت با انسان پشت نمیکنند . برعکس آغوش مهربانی و رافت آن برای استقبال ما همیشه گشوده است و در دوره جوانی ما را سرگرم و مشغول میسازد و در روزگار پیری و شکستگی تسلیت و دلداریمان می دهد .

همچنانکه گاهی دو مر بواسطه دوستی و علاقه مندی خود بشخص نی با یکدیگر رفیق و دوست میشوند ، ملاحظه هم غالب مرده در تر پسندیدن و دوست داشتن کتابی احساس مجاس و توانایی روحی با هم دیگر میکنند . ضرب المثل قدیمی میگوید « اگر مرا دوست داری سکم را دوست بدار » اما عاقلانه تر آنستکه بگوئیم « اگر مرا دوست میداری کتاب را دوست بدار » کتاب رشته اتصال و پیوندی معنوی است و مردم غالباً بوسیله آثار و نوشته های مؤلفی که طرف توجه و اقبال عامه است با یکدیگر همگر و مانوس میشوند و بدابوسیله وجه اشتراکی ما به خویش احساس میکند .

« هرلیت » میگوید « کتاب در افاق قلب ما جا میگیرد و اشارت شعرا وارد خونمان گردیده و در تمام بدن جاری میشود ، همین جهت است که آنچه را در ایام جوانی میجویم در دوره پیری عاقل میازدم و هر سرگشته را که راجع دیگران ملاحظه میکنم وقوع آنرا در اوقات غمخوش تصور مینمایم . ایند کتاب های خوب را در همه جا قیمت ارزانی در دسترس عامه گذشت زیرا ما از هوای روان بخش کتاب تنفسی واقعی و کسب حیات معنوی میکنم و هر چه از ادوار نوحش و جاهلیت تا عصر کنونی است آورده ایم همه از دولت آثار بوستاندگان وراثت آقا ها و ده دست »

کتاب خوب در حکم ضريح و مدفن جاودایی حیات انسانی است زیرا رنگهای حقیقی بشری فقط عبارت از فکر است و افکار نیز در صفات کتب پایدار و غلام میماند . بنابراین کتاب های خوب کتیهای جاوداری از در افکار و لالی کلمات حکامه است که هر وقت موجه آنها شویم و از آن ها استفاده جوئیم بتصور خویش نقل آمده و مساحت های ذقمت از آنها شویم یافت . « نایب سید » میگوید « کسانیکه با افکار عالی و خوب د سازند هرگز تنها و



«ویریل» و «دانت» هنوز بگلان اشعار جاودانی خویش مشغولند. «شکسپیر» هنوز نمرده است و با آنکه جسم او را در سنه ۱۶۱۶ دفن کرده اند ولی روح او باز در افغانستان زنده است و افکار بلند وی در این عصر نیز مانند دوره سلاطین «تودور» شایع و مابین مردم منتشر می‌باشد. حتی مردمان قفقاز و مسکین نیز می‌توانند بدون هیچ دفعه و تشریف به صحبت افکار بزرگان ناآل گرفته زیرا این گلستان معنوی را جواز ورود قط سواد است و هرکس از همه خواننده برآید می‌تواند بی زحمت حاج و درمان بدانجا ورود نماید. اگر می‌خواهید بختیبد «سروانت» و «راله» باشا می‌خندند و اگر ضمه دار و اندوهگینید «تاس آکیس» و «ژرمی تیلر» با شما هم دردی می‌کنند و شما را تسلیت و دلدادی می‌دهند همین است که ما در موقع غم و شادی یا شکم بخت و سعادت خود به کتاب التجا می‌بریم و از روح و فکر بزرگان رجال استفاده و تسلیت و تعلیم می‌طلبیم.

از نام اشیاء این عالم حلقه مندی انسان بیخس خودش بیشتر از همه است و باین واسطه هرچه که مربوط بزندگانی انسانی باشد از قبل غم و شادی و توجاب و اعمال شوی بیش از هر چیز دیگر توجه ادا می‌فرود. معارف می‌سازد. هرکس سار و دم را چون هم جنس خودش هستند و از افراد عائله بزرگ بشری می‌باشند کم و ش دوست میدارد و نسبت کو های ایشان اظهار دلالت مندی می‌کند و همین حجه هرچه دایره دانش و معلومات شخصی وسعتر شود و فکر و روح او پرورتر گردد بسانائی که مربوط به خصوصیات نوع شراست بیشتر توجه میکند و برای یکبختی و سعادت همجنس های خویش زیادتى سعی و مجاهدت مینماید.

توجه و حلقه مندی فوق‌الذمه انسان را نسبت به منوهای خود از دوی نه وریکه از هم می‌کشند و مجسمه هائیکه برای هم می‌سازند وقصه ها و سرگذشتهای که راجع بیکدیگر نقل می‌کنند و از روی هزاران مسائل دیگر از این قبل می‌توان استنباط نمود. «امرسون» میگوید «انسان غیر از راجع بانسان» میتواند تصویری بکشد: «چیزی بسازد و فکری بکند». اما از همه این دلایل بالاتر حلقه مندی مفرطی است که مردم بتاریخچه های شخصی و سرگذشتهای خصوصی سایر مردم دارند. کارلایل میگوید «ملاقات و بر انسان محاله» تراجم احوال مشاهیر بهترین دال طبیعت اجتماعی

(۱) «امرسون» در کتاب مشهور خود موسوم به «اینتی» و «زرا» میگوید: در آثار معاصرین تمکیک خوب از بدکاری دشوار است. زار این منتهای دقت را بعد آورد کال خواندن کتب های بد و پست احتراز کنید مخصوصا از «حالات و تقریبات های جرایم و افکار» هوفم عامه برحدو باشد. . . در اینجا سه فده ایلی هست مفید که مرعات آنها برای مطالعه کتب بسیار ضروری است. (۱) هیچ کتابی را که کمتر از یک سال است منتشر شده است نخوانید. (۲) شیراز کتبهای مشهور «بیچ کتاب دیگری را قرائت نکنید. (۳) قط کتاب ها را بخوانید که ز آنها حتی ثان پیدا.

عقبه «لرد ایتنون راجع بکتاب ایست که در علوم باید جدید ترین کتابها را خواند و در ادبیات قدیمی ترین آنها».



حیات او را بدنام و از تجاری که اندوخته و موانع و مشکلاتی که در دوره زندگی دیده و طغی و شیرینی که از دوره روزگار چشیده اخلاص حاصل کنیم . در سودنیکه زندگانی عوام انسان دارای چنین قدر و منزلت باشد پس حیات توابع و زرگان و بیایکد تلویح عالم را بوجود آورده اند و منظم عظیم امروز را پیرایش رای باقی گذاشته اند و برای چه همیشه و بیکد ریت واقعی خواهد بود اندیشه است که هر چه مربوط به سرگذشت زندگی این اشخاص شده از عادات و رسوم و طرز زندگانی و حرفها و مسکرم و فضایل آنها - همیشه متغیر و دائمی و دائمی بسیار است و به پند و تعلیم میدهد و بطاف و نزوکاری شوق و ترغیبان مینماید .

زرگترین درس و تلمیذی که ما از تاریخچه حیات زرگان و رجال میگیریم آنستکه میفهمیم اسان چه پایه کمال ، بتراش برسد و چه کار دنیایا در عالم میتوانه انجام دهد - سرگذشت يك زندگانی لطیف و صالح وقتی رشته تحریر در آمد و نگارش یافت در همه کس تاثیر و حسی و الهام را خواهد داشت ، یعنی حقیقت زندگی در طر و جسم میآورد - روح را زنده و شاداب میکند ، نظم امید و آرزو را در دل میراند ، به و ایمان نفس را سبب برتری و نسبت بدیگران تقویت می نماید ، روح و ضمیر را بر انگیزت آرا بسی و عظمت و تناسی از افعال و افعال زرگان و ابرار دارد - معنی تراجم اصول یکو رجال و سر مشق گرفتن از اصل دوره زندگی آنها بدتر از آنستکه اسان دائما با بهترین اشخاص بحث و باشد و ایم خود را در معاشرت صالح ترین و پاکدامن ترین مردم عالم سر برد .

از تمام کتبی که تراجم تراجم اصول مشاهیر و شته شده است کتاب اقبال مقام پرده میباشد ، اقبال که مری و معلم جوانان و هادی و رهنمای مردان و صاحب دهنده یرون و سائبر و زرگان است عبارت از يك سلسله تراجم احوال سلاطین و پادشاهان و شهبوخ و رؤسای قبائل و قضا و گفته میباشد که مبتدیه تعلیم و پندهای دینی برای همه بشری بوده و بسیاری اشخاص بزرگ و رجال تاریخی فوای اخلاقی و روحی و عقل و دانات خود را از آن منبع غنی و عرق کسب و تحصیل نموده اند ، یکی از نویسندگان بزرگ کاتولیک میگوید : اقبال کتابیست که کلمات آن مانند آهنگ موسیقی در صدای بزرگ کانیسا در گوش من میآید و هرگز فراموش نمیشود ، دانات و کلمات این کتاب بزرگ عالم متضمن تمام خاطرات و احساسات بشی است و هر چه تاکنون از فضایل و کمالات انسان شنیده است شاهد و مصداق آن در این کتاب جمیع میباشد .

تراجم تاثیر و نفوذ زندگانی اشخاص بزرگ و دانی هر اوده ، روح و لذت - کردن پایه اخلاق بشری هر چه گوئیم کم گشته است ، از آنکه در دنیایا ، به بد و سر و شرح احوال و رجال بزرگ بشره اخلاص و آموختنی است با روح و تلمیذی که در حکم گز و شکره عالم در بر آسانی میباشد ، راستی ممکن نیست کسی شرح احوال و زندگی اشخاص بزرگ و ، به شد را ببرد و خوش بدون این که ملذذ باشد با نزه آموزشی طرف نمید و دانی و دل اخلاقی که شده شود ، حتی شرح زندگانی اشخاص متوسل احوال هم که صاحب روح دانت و توی بوده اند و مضطرب خود را در عالم بدوستی و شهامت انجام داده اند ، به اخلاق و تربیه عرصه اخلاص از های دانات و تاثیر میست .



تاریخ را بوسیله مطالعه تراجم احوال مشاهیر بهتر میتوان آموخت زیرا تاریخ جز شرح احوال رجال بزرگانی که متشابه فضیلتها و کارهای عده در علم و ادب و در سرنوشت شری تغییراتی داده اند چیز دیگری نیست (امرسون) (بیگود تاریخ دفتر ضبط وقایعی است که در اثر عقاید و آراء و در سایه جهاد و فعالیت افراد موجود آمده است) در صفحات تاریخ همه جا از اشخاص و سوانح زندگانی آنها بیشتر ذکر شده است تا اصول و قواعد و طبع و اگر وقایع و حوادث تاریخی در نظر ما فریبده و جالب ترجه باشد بیشتر بواسطه اوتناط و پیوستگی است که با فکر و احساسات موجودین خود دارد و الا اگر غیر از این میبود هرگز کسی رغبت خواندن وقایع تاریخی نمی نمود. در موقع مطالعه تاریخ مردمان دیرینه و رجال ماضی که هنوز اثرات افعال و اقوال آنها در عالم باقی است ما را از هر سو احاطه میکنند و با صدای بلند و رسا با ما تکلم می نمایند طوری که کلیات آنها را بطور وضوح می شنویم و فائده تاریخ را در ضبط شرح احوال و افعال آنها میدانیم ما هرگز شخصا میل و علاقه بدانستن احوال (توده) و قاطعه مردم نداریم و فقط اشتیاق و علاقه متدبیران آگاهی بر اوضاع احوال زندگانی افراد است که تراجم حیات آنها در گذشته ترین اصل تاریخ عالم را تشکیل میدهد.

در میان نویسندگان بزرگ قدیم (پلوتارک) و (موتانی) بیش از همه از ساختن اخلاق و روحیات متفکران بزرگ و مردمان ساهی و فعال تاثیر و مرذ داشته اند «پلوتارک» بهترین سر مشقها و سوه های زندگانی بشری را جمع آوری نموده است که مردم از آنها تقلید و پیروی نمایند و «موتانی» صبیق ترین مباحث و مسائلی را که در تمام ازمته و افسار مورد بحث و توجه افکار انسانی بوده و همه کس در دنیا در زندگانی روزانه خود با آنها مواجه میشوند حل و تفسیر کرده است هر دو این نویسندگان عالیهام «ایضات خود را در ایاس تراجم احوال نگاشته و در هر مورد بهترین شاهد و دلیلی که برای عقاید و افکار خویش آورده اند از سیره و اخلاق بزرگان رجال اخذ نموده اند کتاب (زندگی مشهور) «ایضات» (پلوتارک) با آنکه در میان او از هجده قرن قبل نوشته شده است معذرت هنوز (ایضات) هر دو در ریه خرد نیست ترین تالیف و یکی از نوادگان آثار ظلم انسانی بشمار میرود این کتاب را (موتانی) می اندازد دوست برداشت و شکسیر موضوع غالب ترهای خود را از روی آن اخذ کرده است «پلوتارک» را بهترین تراجم احوال رجال مدافع و بیگود (هر وقت من کتاب او را ببخشایم می اختیار دستبرد می بوی میزنم و از گنجینه افکار او چیزی پنهان نمیروم)

«دافنی» در نتیجه خواندن کتاب «پلوتارک» متنبایل برشته ادبیت گردید. خود او میگوید «من سرگذشت زندگانی (کیمولون) و سزار و (مروتوس) و (لوپیداس) را هر کدام متجاوز از شش مرتبه مطالعه کرده و در هر باره اقتدر متذکر شدم و گریه کردم که عالم بهم خورد و از خود بشرد شدم... هر وقت من شرح بیکتست از اخلاق و سیره عالی آن مردمان بزرگ را از نظر میکشایم اقتدری دو حالت مرذ و اثر آنها بر منم که تا مدتی نمیتوانستم به ذات اصلی خویش باز گردم و آدم بشنم» غیر از این تفسیری ساری دیگر از اشخاص بزرگ و مانند «شیلار» و «فرانکلن» و «تایلون» و «مادام رولاند» علاوه بر خصوصیات بزرگت داشتند و مخصوصاً «مادام رولاند» بطوری شسته و فرشته ظلم او «که در دو کتاب او را به چند کتاب او را اخذ میکرد و دومین دفعه مطالعه

آمسته بمطالعۀ آن می پرداخت.

دیگر از رجال بزرگ و آرواح سامی که از تألیفات پلوتارک کتب نفوذ روحی و اخلاقی کرده اند هاری چهارم پادشاه فرانسه و «تورن» و «برادران «ایر» را میتوان نام برد. «سرویلیام ایر» از اوائل جوانی با تألیفات پلوتارک ماموس ود و مطالعۀ شرح احوال قهرمانان ماضی تأثیرات عمده در ساختمان اخلاقی وی نمود و او را بدشوق در خدمت نظام ترغیب کرد، معروف است که وقتی با حالت ضعف و ذلت فوق العاده در آخرین بستر بیماری خود غرق بود فکرش تمام متوجه پهلوانان کذب پلوتارک بود و در آن حال بیماری و ناتوانی عاویلا چندین ساعت راجع به خطایها و داری های اسکندرو انبیل با دامادش گفتگو میکرد. و اما اگر ممکن بود از تمام اشخاصیکه در غرون و افسار غفلت بخواندن کتاب اشتغال داشته و فکرشان در تحت نفوذ و تأثیر آن واقع شده است اخصایه ای ترتیب دهیم میشویم که باستانی انبیل کتاب پلوتارک از هر کتب دیگر بیشت در ساختن فکر و اخلاق مردم تأثیر و دخلت داشته است.

حال باید به پنجم که سر اشتغال و معروفیت فوق العاده پلوتارک چیست و اشارت الی چه وسیله بکار برده است که کتاب او در تمام اوقات و احوال و در تمام نواحی و در تمام و هم روزها پس از هجده قرن در تمام بلاد توجه و اهمیت دارد. بالا اهمیت عمده کتاب پلوتارک واسطه موضوع است که در تمام زندگی بشر و در حالیکه در تاریخ عالم حاضر اختیار و مقام ارجحیتی هستند بحث می نماید. از طرف دیگر نام همراه پلوتارک نکات مهم و جالب توجه زندگی این اشخاص را طرز دانشی توصیف کرده و حالات روحی و اخلاقی آنها را مانند یک نقش زبردست تصویر و رنگ آمیزی نموده است و باید دانست که نکته مهم و جالب دقت در زندگی، مشاهیر بیشتر اخلاق و سیرت شخص اهاست به قرائی عقلانی و اهمیت احوال ایشان و همین جهت است که زندگی، بعضی اشخاص فصیح تر و گویای از زبان و منطقشان می باشد و اخلاق و سیرت آنها بزرگتر از افعال و احوال ایشان جلوه میکند لذا پلوتارک فست عمده ترجمه اصولی را که نوشته است باستانی و مهارت تمام آنها را تلخیص کرده و جز تشریح و رنگ آمیزی نکات و دقائق عمده زندگی پهلوان خود پرداخته است چنانکه ترجمه احوال سزار و اسکندر که بهترین قطعات کتب او میباشد قدری خلاصه است که میتوان آنها را در مدت نیم ساعت مطالعه کرد. این اخصار و تلخیص مبالغه بر محسن و لذت تالیه پلوتارک افزوده است و کتب او را بمنزله مجسمه مرمر طریفی نمود. است که هرگز مرتب از مجسمه های عظیم الهیه بی روح دیگر شکل نمی گیرد و جذبات نمی باشد.

«موش» از اختصار و تلخیص نوشته های پلوتارک شکایت میکند و میگوید «البته اختصار تألیفات وی دانسته و در علم دوست و بهت و سرگردانی است لیکن آثار صلاحه بوسیله او ادهی بین دارم.» «پلوتارک» مایل بوده است که ما حسن فصاحت و حکمت مصفاه او را بیشتر تعجب نمائیم تا درست صلاحات و مهارت را و خواسته است چنانکه میل و هوش او را بدین جهت خود تسکین دهد بیشتر بافت تحریک و تحریص آن کرد.

مشارت الهی که کلا اوقات آن بکوه بوده است که حتی در تمام بهترین موضوعات را باید زیاده فلم فرسائی کرد. . . . هه آن عاقل و متفکرانه اندیشه ای را در وصف آنچه درون خود را باطنی

زیاد میروند که چنانچه در این مورد هم از اخلاقی که برای نوشتن  
مطلب در جری ندارد و میروند بواسطه الفاظ و عبارات را که و روشی به  
تحریرات خود بدهند .

پلوتارک میپنداند که تبحر و جالب توجه اخلاق و سیرت نهرمان خود را شرح نموده  
است همان طور هم بذکر صفات زشت و فاضل اخلاقی آنها پرداخته است و این یکی از ضروریات قلمی  
است که هر نویسنده دقیقی باید مراعات آن را بنماید . « موتانی » میگوید : اگر میخواهید سبک  
تحریر پلوتارک را که بلاشکاید شرح یک رفتار کوچک یا یک حرف نقال یکی از چهلانان او را  
که در ظاهر دارای هیچ اهمیت نیست بگیری و در آن خود و تدقیق ننماید و شواهدی بدی که همان  
یک حرف یا یک جمله مضن معانی درسی است ، اثر یک صانع نیانات دیگران را دارد ، پلوتارک  
باید دقت و جزئی بینی شود را بجای برساند که مثلا میگوید اسکندر همیشه سرخود را کج نگاه  
میداشت یا « اسی بیاد زاش بگرفت و بدن او را از این بیاضی برده و ملاحت او میافزود »  
یا « کائو » صاحب ریشی قرمز و پششی آبی بود و دل خود را به تزیین می داد و هر وقت  
غلام های او پر و ار کار افتاده می شده آنها را مفرختن یا هزار سرش کج می داد و میل و  
ملاطفت و امری بیاموهای خوشترک داشت یا آنکه سیرون ( ملل ارد بر گام ) بلا اولاد بینی خود را  
نشان می داد .

بعضی ها تصور میکنند که یکوه دت ها و شونده نو ما دون هم کمی است که ترجمه  
احوال ، شاعر را در وجه این پلوتارک « مقدم برده است که بدون شرح آن جزئیات تصویر و یک  
آبیزی در کمی از او سر کمال بگردد و اعتقاد بر این است که در این حد تحریرات او هم همین است که  
این قبیل جزئیات را از عار دور نه ، و « آقا » از شرح کثرت بهر صفات باید بنویسد  
آن ها می بردارد که در شرح « آقا » سر ما و « ساه » که یکم الی « ساه » و یکبار را  
چنان به مهارت و استادی انجام میدهد که غالباً یک صفحه چند خطی او بیش از چندین صفحه شرح و  
توضیح روشن ساختن موضوع یک میپنداریم گاهی نیز یکی از اقوال و گفته های مشهور چهلانان خود را  
شاهد میآورد و باز یک جمله بحد قدر یک صنفه اضافه مقصود میکند .

در این باب و قسم اخلاقی رسول زورک باید داشت که هیچکس از عیب و نسی مبری  
نیست و همین دارای معایب و نقایص است که شایسته طبیعت شری و اشتراک فطرت او با نوع انسانی است  
ما غالباً همیشه بزرگ را از دور تمجید و ستایش میکنیم و اخلاق آنها را ملکوتی و  
آسمانی می پنداریم بکن همین که آنها نزدیکتر شویم می بینیم که آنها هم دارای نسی و ثنوری  
هستند و از این حیث با ما برادر میباشند (۱)

( ۱ ) ولتر میگوید : کتابی که از جهت استعداد و قریحه ما فوق سایرین هستند غالباً بطلان  
و تصور زدیترند زیرا هیچ ذات ندارد که قریحه و استعداد او را با قریحه شری قرار دهد  
( از کتاب زندگانی موا را )

تشریح نفس و تصور اخلاق در دل و ذهن فوایدی نیز هست زیرا بقول دکتی جانسون « اگر همیشه جنبه های خوب و درخشان آنها در مد نظر باشد و توضیح داده شود ما باید در طاعت باس فرو دوم و از رسیدن پای آنها یکنی تا امید باشیم »

مقصود باو درک نوشتن تراجم احوال مشاهیر بوده است که بدون تاریخ و خود وی هر توضیح این مطلب می گوید ( اهل و دلیری های اندک هر چند بزرگ و درخشان باشد باز از روی آن میتوان بی اخلاق و سبوت مطری آنها پی برد . گاهی يك مسئله خیلی جزئی یا يك شوخی کوچک بیش از لشکر کشهای بزرگ و جنگ های خونینی که باعث قتل هزاران نفوس میکرد ما را باخلاق و روحیات اندک بزرگ آشنا بسازد . بنا بر این ملاحظه که قاضان در موقع تصویر صورت انسانی بیشتر سعی و دقت خود را صرف مجسم ساختن ملاحظ و وجنات صورت میکنند و مخصوصا به لالت و نگاههای چشم اهمیت مخصوص داده و سایر قسمت های بدنی آنها را نمی پردازند ملاحظه هم من در همین نگارش احوال مشاهیر باید بیشتر توجه تشریح اخلاق و روحیات آنها بدم و شرح چنگهای بزرگ و سایر وقایع و حوادث صده و دیگران را بگذارم .

در تاریخ و در تراجم احوال ضایع ملاحظه میشود که مسائل خیلی کوچک و ناقابل اغلب متضمن الزامات و نتائج بسیار بزرگ بوده و ایجاد حوادث و وقایع صدهای در عالم کرده است . باسکال میگوید اگر بینی کاتولیکه صرغی کوتاه تر میباشد از وضع و اسوال تمامی کره ارض تغییر میکرد و اگر ( این حق ) ملاحظ شده بود شاید مدلی سر ناس اروپا را میدان سخت و تاز خود قرار می داده زیرا سر حرم زاده او « شارل دازل » اها را در ( نور ) شکست داده و از مملکت فرانسه خارج کرد .

« والتر اسکات » در ایام طفولیت خود درری دور اطاق میدوید و اعتقادش نزدیکه بر زمین افتاد و استخوان فوگش شکست . این قصه ظاهرا هیچگونه تاثیر و اهمیتی در تاریخچه زندگی او ندارد لیکن باید اذتفات نمود که کتاب های « ایواهر » و « مرک دیرته » و تمام شاهکار های ادبی دیگری که از شاهه نوای او وجود آمده است همه در نتیجه این واقعه کوچک و بی اهمیت بوده است . وقتی پدرش بمخواست داخل خدمت نظام شود اسکات در ضمن مکتومی آن جمله را به « سوزی » نوشت ( من میخواهم حق تمام این تائیل او تخلت کنم زیرا اگر خودم هم پایم حلاق نبود از اول وارد خدمات نظامی شده بودم ) با بر این می بینم که اگر پای او در موقع دویدن شکست بود « اسکات » شاید در چنگهای شب جزیره شرکت جست و تمام سینه خود را با مدال و نشان های افتخار زینت داده بود لیکن هیچک از آن آثار گرایشی ادبی که باعث تغلیط هم خودش و شهرت و افتخار و طش گردیده است امروز موجود نبود ( تالیرن ) نیز بواسطه چلاقی توانست داخل نظام گردد و در حرم اوقات خود را مصروف بخواسی کتب و مطالعه در حالات و روحیات مردم نمود و بالتبعه بزرگترین رجل سیاسی عصر و زمان خودش گردید .

یکی از عوامل موثری که ( بایرن ) را باثمری و نداشت همان چلاقی پای او بود زیرا اگر روح و فکر او بواسطه افسانهای متالم و متاثر شده بود اوقات خود را همیشه

در مباحثات های اجتماعی میگرداند و شاید هرگز یک بیت شعر هم نمیگفت لیکن خوشبختانه چنانچه پای او ذکرش را تحریک کرد و روحش را بویجان آورد و تمام قوا را استمداد او را بکار برداشت تا او را بجائی رسانید که همه ما مقام اوچند او را میدایم .

همینطور اشعار پراز لطیفه و کنایه « اسکارون » و اماجی « پوپ » همه در اثر تفریضت و قیص خلقت شعری مذکور موجود آمده است ، « با کون » میگوید « هر کس در خلقت سرور دارای من و عیبی باشد که بواسطه آن مورد اذیت یا استهزاء مردم واقع گردد بالطبع احساس حقارت و تحقیر در ضمیر خویش میکند که وسیله هست خود را از سر مزحت مردم برهاند ، همین جهت است که اشخاص تأمل الفتنه غالباً فوق العاده جسور و بی باک میشوند »

در نوشتن تراجم احوال نیز مثل قاضی باید سبب کاری زیاد کرد ، معالطه که قاضی نوشته بهر حال تصویر کسی را بکشد او را طوری نمی شناسد که نفس صوری وی ظاهر گردد معالطه هم نویسنده تراجم احوال متأخرین زیاد بشرح مایب اخلاقی کنایه که شرح زندگی آن ها را مینویسد نمیبیردازد ، البته بدقت ادبیاتی یافت می شود که مثل « کره دل » بی آلاش و غیر متظاهر باشند و مانند وی وقتی برای کشیدن تصویر خود در مقابل قاضی می نشینند مخصوصاً باو سفارش کنند که صورت آنها را در چنانکه هست بکشد و از شان دادن هیچ دقیقه ای فروگذار نکند . ولی از طرف دیگر باید این نکته را در خاطر داشت که تصویر صورت یا اخلاق اشخاص تا کاملاً مطابق واقع باشد ارزش و قیمتی نخواهد داشت ، « سرواژه اسکار » میگوید « تراجم اصول با آنکه از سایر انواع تحریرات ادبی بهتر و جالب توجه تر است معذرت اگر سبب کاری و درک آمیزی اخلاق و روایات اشخاص از روی حقیقت نباشد من چندان ترویجی نمیتوانم برای او قائل شوم »

« ادیبون » همیشه مایل بوده که هر قدر ممکن باشد از اخلاق و عادات خصوصی نویسندگانی که تالیفات آن ها را میخواند اطلاعاتی دست آورد زیرا عقیده او کسب این اطلاعات بر لایقانه انسان از مطالعه تالیفات اشخاص مجرد مبالغه میفرماید ، همین جهت به سه سهی داشت که راجع سرگذشت زندگی و راجع عادات و اخلاق نویسندگان معلوماتی کسب کند و بداند که آیا حیات آنها با تضرع ایشان شباهتی داشته است و آیا فکر و رفتن آنها در زندگی مفرودن بطرف و شرافتمندی بوده است یا نه ، « سراگزون بریدجر » میگوید « چند خوشبختیم ما که انحصاری امثال « ورفزورث » و « تسوزی » و « کالریج » و « کامبل » و « رزوز » و « مور » و « وایسون » شرح زندگانی و عادات و احساسات خود را بقلم خودشان نوشته اند و ما را منع ساخته اند که در اوایل هر باب اشخاص محشور بوده اند ، چطور در خط ادبیات و سایر رشته ها خوانده ، چه چیزهایی را درست میباشند اند و از چه چیزهایی منزه بوده اند ، چه توام و مشکلاتی بر سر کرده اند و چگونه آنها را از سر راه خود برداشته اند ، فوق و احساساتشان متقابل چه کارهایی و دست و پای چه چیزهایی تلف و ندهاده داشته و از چه چیزهایی راضی و خوشود بوده اند »

وقتی مردم به « میون » علاقت کردند که چرا مرادفات خصوصی کری را منتشر ساخته است در جواب گفت ، شما میخواهید بفرمایید من همیشه آرا و نظریه ها را بطور ظاهر

کردند « « جاسون » معتقد بود که هرکس بتواند شرح احوال کسی را بنویسد باید شخصا با او آشنا باشد و او را کاملاً بشناسد

اما نویسندگان بهترین تراجم احوالی که فعلاً در دست هست غالباً این شرط را نداشتند (۱) و حتی «د مور» «کامیل» آشنائی و دوستی شخصی وی با لرد «لیدمورست» و لرد «پروکام» سبب شد که در موقع نگارش شرح احوال آنها بزایا و محاسن اخلاقی اشارات تحت الشعاع قرار دهد و در عکس جوب و خالص حزنی آنها را زرگتر و مهتر از آنچه در حقیقت بوده است جلوه دهد. «جاسون» در جای دیگر میگوید «هرکس خواهد شرح حالی برای دیگری بنویسد باید متتبعی مراقبت خود را بکار برد که حقایق را کاملاً موافق بیان نماید و از ذکر جزئیات مطایب و محاسن اخلاقی وی غفلت نکند زیرا همین دقایق و جزئیات بهترین معرفت اخلاقی اشخاص میتواند ود». اما برای احرای این منظور همیشه يك اشکال موجود است و آن این است که هر چند جزئیات خوب و بد اخلاق را در تنجیه آشنائی و معاشرت شخصی میتوان «بی یادداشت و شرح بود لیکن غالباً بلا حظه باز ماندگان شخص متوفی نمیتوان آنها را منتشر ساخت. لرد «جاسون» هرچوقت میل داشت که تمام اطلاعات خود را درباره شرای معاصر خوش اشتهار دهد و میگفت «من در این مورد مثل آست که بر روی خاکستری قدم میزنم که اشکال های آش هنوز در زیر آن روشن است».

همین دلیل تراجمی که نظم دوستان و دوستان غلبی زدیک مشاهیر چال نوشته شود همیشه بهتر تصویر و رنگ آمیزی اخلاق و سیرت آنها نتواند باشد و آنکه تراجم احوالیک نظم خود را در سبکش بیاید بدون استسا شیرین و حالب توجه است مذهب که «متون اعداد واضعینان کامل صحت و درستی آنها کرد». البته از این فایده فقط «سن اگوستن» مستثنی می تواند باشد اخیراً او هیچکس دیگر «اثرهائی» نوشته است که «دانات و صفات درشت و ملموم خود را نیز با کمال صداقت و بی آلاچی در شرح داده اند. ضرب النثل دهانی است که اگر خطایا و معاصی بهترین اشخاص را بر ستایش نویسد از بزم و خجالت کلامش را تا ابرو پین خواهد کشید. (ولتر) میگوید «هیچکس نیست که صاحب يك «دات نگویید و غوی حوائی نباشد ولی بدست شخصی یافت می شود که این غوی و «دات خود را پنهان نه اند و صریحاً بدن اعتراف نمایند». «د سو» ادعا میکند که تمام حقایق زندگی خود را در کتاب «اعترافش» نوشته است لیکن معطله آن کتاب بر همه کس در دسترس نیست و بددی او باطل است

(۱) پلوتارک «د ریزی» (مراجم تاریخ زندگانی جاسون) و «د فورستر» مؤلف شرح احوال گولدمیت همه داده این شرط پونه اند یعنی آنکه که ترجمه احوال آنها را نگاه اندرابطه و آشنائی داشته اند. از طرف دیگر بایستی اعتراف نمود که قسمت اعظم محاسن تراجم (تاسیت) برای «آکرکول» و (دوریز) برای «مور» (جاسون) برای «پوپ» (وردل) برای (جاسون) و «وگولت» برای سکات «کار لایل» برای (استرلیک) و «د مور» برای بایرن نوشته است مربوط باستانی شخصی مؤلفین با خود آن اشخاص بوده است.



وی می‌دوخت و پس از کشف اسرار باطنی او باطابق شود رفته بدقت تصویری از اخلاق و روحیات وی میکشید و پدر از آن هرگامی بگاهی عهده‌آ بسروقت او میرفت و با دقت و توجه بسیار هر جزئی تکیه ای که در تصویر خود می‌دید اصلاح میکرد.

خلاصه آنکه مثلثه‌الیه مثل آرتیستی که تمام هوش و حواس خود را جمع مطالبه یک اثر معینی نمایند به قدر وقت در اخلاق کسانی که جاب توجه او را کرده بوده مشغول می‌شد و قلم بقلم بر یک آمیزی و تجسم دقیق و جزییات می‌پرداخت تا بالاخره تصویر او کاملاً مطابق با نمونه و مدل اصلی می‌گردید.

ای هرچگونه شک و تردید نیست که عشق و علاقه‌اندی عموم مردم بهضاله‌های ظریف و نری بواسطه آنکه در آنها بیشتر جذبه‌ی تراحیم احوال و حال را دارد، شهرت فوق‌العاده و پایاد و هر لفظ مربوط به‌دوت و معانی است که مؤلف آن در تشریح و راک آه‌بزی اخلاق چهره‌ان بکار برده است و نکته‌ی دانشی آنکه هر اخلاق و صفات افعاس کتاب خود را در طی روایت اعمال و افعال آنها و روانه و شرح و تفصیل جداگانه آنها نیردخته است. دکتر جانسون میگوید در کتاب درستی از اخلاق و صفات مردمان را آن باشد که تاکنون فوائدگرمی و قلمرو اسانی تراست است جزیی مخرج از آن وجود آورده.

زنی و فرجه‌ی شکسیر بز در رنگ آمیزی اخلاق و تجسم همه‌ی واحسانات بشری‌النداری بکمال داشت چنانکه تمام اشخاص او مثل آنکه زنده و جان دارند و با زبان خود تکلم میکنند همین اختصاص را دارد قلم و سرواست که سالکیان را چنان فراموش او از هر جهت یک انسان حقیقی نال شرافت دارد. قهرمانان کتاب زن یاس، تالیف دوسو، کشیش دیکه و کفیلد، تالیف گولد اسمیت و تمام رمانهای دوالتر اسکات اشخاص حقیقی و جامه‌دارند که ما بانوع هر یک از آنها دوزندگی روزانه خود آفته می‌باشیم، تألیفات دوسو، همه‌ی پسران تراجیم احوالی است که باطامه‌ی دقیق و جزیی بین مگرش یافته و هر صفت آنها طوری باحققه‌ی دقیق می‌باشد که جرئت بی‌ان را نماند و رابن کروسو و داکملز و کاشی، اشخاص جهانی غیر واقعی باشند.

با آنکه بهترین و شریف‌ترین و زیاده‌رور را از زندگی و انسانی‌های مریان بوش و با آنکه تراحیم احوال را بر وسط شمع و توبه‌ی دوزخ روح مرده و دوزخ رشادی‌های اشدیس حقیقی میکنند بیشتر از راز و ساد در قلوب ما شور و لاسین یافته‌اند و ملک جای تعجب است که نقطه‌ی عطفی او برینده‌ی دوسو و دالت و پوتون تراحیم احوال داریت ووزیده‌ی اندرادی‌ی هرملکیتی را عی زردی در دین و سیر و دانه‌ی غریب تراحیم احوال از شماره انگشتان بچار نبوده. دالت این همه‌ی هر شبانه‌ی دوزخ و دین دایب، عشق معروف وایم بملت رجایی کشیدن برده‌ی دوزخ مبهی رگه‌ی دین و دین دایب بود و گفته بود در تصویر اشخاص بزرگت کشیدش نیارزد. روشن‌ترایم احوال غالباً معضین تحقیق و تتبع عی و رجعت جمع آوری مطالب لغت و نه‌یافته با حذا و دین و سیر و دالت کمالی را در



نویسنده مطالب صریح را از تصبیح تمکین بدست و از روی آنها اعلاق حقیقی شخص را با کمال امانت و صحت جسم و رنگ آمیزی کند ولی در نوشتن زمان و افسانه نوع فکر و تخیل نویسنده آزاد است که هرگونه اشخاص و صفتها را میل دارد انتخاب نماید و بدون آنکه مجبور به رعایت حوادث و جزئیات زندگانی حقیقی اشخاص باشد پیش خرد وقایع و سواهی برای حیات آنها اختراع کند.

در زبان انگلیسی نیز یادداشتهای زندگانی هست ولی اغلب آنها با وجود طول و تفصیل خود دارای هیچ اهمیتی نیستند و مثل آنست که يك مقدار اوردن یادداشت را كنده را بیکه صحنای هم متصل و مربوط ساخته باشند؛ گفته «کتابل» و اجمع تصاویر یکی از شاههای غیر معروف که میگوید «وقتی تصویر کله کسی را میکشد استخوان و مفر آن را خارج میکند» در مورد بسیاری از کتابهای تراجم احوال بر صادق میباشد زیرا کتب مزبور مثل مجسمه های چوبی دکان خیاطی قلعه جان و روح هستند و به چوبه ظریف و استخوان ما را جلب نمیکند. در کتب تراجم احوال ما به خواهم برده کاملی از اوضاع و احوال زندگانی اشخاص بزرگ مشاهده کنیم ولی غالباً بجای آن تصور خود نویسنده کتاب را در مقابل خویش می بینیم!

رنگ آمیزی و تصویر بوسیله کلیات نیز مثل نقاشی با قلم و رنگ از صانع طریق شمرده میشود و برای اتمام هر دو اینها شخص اصباح پیشی دقیق و دارک این قلم یا قلم موی ماهر و کار آزموده میباشد. صنعتگر مسوولی فقط بدین صورت و کشیدن تصور آن قاعدت منماید ولی صنعتگر بزرگ و با تجربه در پس وجنات هارش تالو و تاش روح را هم مشاهده میکند و به تصمیم آن بروی پرده قاشی خویش نازل میگردد. وقتی از «جاسون» خواهش کرد که کمک کششی تاریخیه زندگانی اسقف متوای کلیسائی را بنویسد «جانسون» آن قصه را بذرف و شروع نگار کرد لکن هر وقت شیفراست اطلاعاتی از کشش مزبور کسب نماید مشاواله از دادن آن عاجز بود. همین قضیه سبب شد که «جانسون» در یکی از تالیفاتش بگوید: «دکتر اشخاصی که با کسی معاشر و معشور بوده اند و با او زندگانی کرده اند میدانند درباره وی چه باید بگویند»

در مورد تاریخچه زندگانی خود «جاسون» چشم دقیق و فکرکننده صنع «زول» بود که توانست جزئیات عادات و مکالمات ورا ضبط کرده و وسیله ای باستانی بر لطم و عاین کتاب با قرايد «زول» پسانه و محبت حلقه می زد فرق اقدم خود سبت به جاسون مومن بنوشتن کتابی شد که شاید اشخاص بزرگتر و با تجربه نری هم از نگارش آن عاجز بوده اند. راست است که مشاواله به شرح نکات و تفایق خیلی جزئی پرداخته است ولی همین جزئیات چون باذنق وسیله مخصوص و باقایی توانا نگارش یافته قدر و قیمت کتاب او را چندین برابر بیشتر کرد. است خود او در یکجا عطر خواهی میکند و میگوید اگر من تشریح جزئیات را تا بجائی رسانده ام که حتماً هم جاسون در موقع سامت ههای بزرگی از چوب بلوط انگلیسی دست می گرفته برای آنست که بخاطر دارم وقتی دکتر «ادم اسمیت» دو ضمن شطاب خود را هم علوم ادبیه میکت «من خیلی مشغولم که میدام کفش های پلتنو شاهر معروف بجای بند «سکک» داشته است «زول» با قلبی دقیق صورت ظاهر و طریقه لباس پوشیدن و خرز تکلم جاسون را تشریح و توصیف میکند و تصور او را چنان به عاوت و امتدادی رنگ آمیزی مینماید که میتوان گفت کتاب او کما در تصور خود که «اعلاق» کلیات از این طرفه می بزرگ شده است

مسی احمدی در علم ظهور کرده اند که ود ، ائمه آنها در دوره وزمان خودشان خیلی زیاد بوده است ولی اشعار و سرودهاشان در سالی تازه پیرامین بیشتر از دوره ماسر خود آنها گردیده است . راجع به « ویکتک » رئیس و شوق صلوات مفسر طلاعات ما خیلی اقص است و حال او شاد است کسی را با او ملاقات نمی کرد و یادش را آورده ، بدو اینکه کسی مزاح

وی شود هلاک گردیده باشد. کتاب «تخلید مسیح» که از ابتدای ظهور خود تا کنون همه وقت درواج و انتشار فوق العاده داشته و در تمام ممالک مسیحی تألیفات هیله بخشیده است ما هنوز مؤلف خطیبی آنرا نپشتاسیم و با آنکه نالیف آنرا اصولاً به «هاس آکمیس» نسبت میدهند لیکن دلائلی در دست هست که مشار الیه قطعاً مترجم آن نوده است زیرا کتاب دینگری که همین شخص نوشته از هر جهت به مراتب پست‌تر از این کتاب میباشد و اینجهت نمیتوان باورد نمود که نویسنده این هر دو کتاب یک نفر است، ظن قوی میرود که مؤلف کتاب مزبور «ژان گرسن» نام مدیر دارالفنون پاریس باشد که شخصی فوق العاده عالم و دانشمندی بوده و در سن ۱۴۲۹ وفات یافته است.

برخی از زرگترین دهنه و نواغ عالم دارای تراجم احوالی بسیار ساده و مختصر بوده اند. راجع باطلاطون که میتوان او را پدر فلسفه اخلاقی نامید اطلاعات کاملی در دست نیست و حتی نمیدانیم که مشارالیه زن و بچه هم داشته است یا نه. در خصوص زندگانی او مدعا و عقاید و نظریات متفاوتی شیوع دارد که تقریباً صحت و سقم آنها ممکن نیست. بعضی‌ها میگویند مشارالیه یهودی بوده است. بعضی دیگر معتقدند که قطعاً اطلاعات و معلومات خود را از منابع یهودی کسب کرده است. یاره تصور میکنند که دکان دوا فروش داشته و در آنجا او را پسر یک نفر طبیب و دوا فروش میدادند. یکی میگوید اصل پهلوانی اعتقاد داشته دیگری میگوید معتقد به تثلیث بوده است؛ غیر از اینها باز هم اقوال و عقاید مختلفه دیگری در بین هست که شاید هیچکدام را نتوان قبول و باورد کرد. گذشته از قدا در احوال جدید به نر اشخاص بسیاری هستند که ما اطلاعات کاملی در خصوص زندگانی آنها نداریم، املا از سر گذشت زندگی «اسینس» «مسنه» «لوم» «ملیکه پریان» با راجع حیات «پوتلر» مؤلف «هودیرس» چه اطلاعات دیگری جز آن داریم که هر دو در گمنامی و مستوری زیست کرده و فقر و مسکنت وفات یافته اند؛ یا معلومات و اطلاعات ما راجع بزنگی «جرمی بنر» که بزرگترین معلم و واضع عصر خود بوده جز مشتی اخبار و روایات غیر مستند چیست در صورتیکه «امتهای دین و اشتیاق را بدانستن سرگذشت کامل حیات او داریم!

مؤلف کتاب «بیاب زان ابرود» میگوید «دنی راجع بزرگنمای بزرگترین رجال خود هیچ گو» اطلاعاتی ندارد. بدون شک تا کنون چاهت کثیری از زندگان و رجال که احوال و هنرمندیهای شکست از خود بظهور رسانیده اند درس پرده فراموشی و نسیان مستور و گمنام مانده اند. «دکوسین» میگوید «رومایانوس» بزرگترین زنی و دلاویه است که تا کنون در دنیا زندگانی کرده است در صورتیکه ما غیر از اسم او امروزه هیچگونه اطلاع دیگری درباره وی نداریم و زندگانی او هم مانند بنا کنندگان اهرام از خاطر روزگار فراموش شده است. سنک قبر «کوردهای» به پنج زبان نوشته شده بود لیکن انهم شواست از فراموشی و گمنامی وی جلوگیری نناید.

راستی ده کثیری در آن بزرگ دنیا آمده اند که تاریخچه حیات آنها از هر جهت قابل لیت و نگارش بوده است ولی در کس نوشتن تراجم احوال ایشان قیام ننموده است. نویسندگان و مؤلفین از این جهت خوشبخت تر از سایرین بوده اند زیرا تحریرات و آثار قلمی ایشان بشی از دلیری ها و هنرمندیهای سایر اشخاص بابت توجه اند و اهل قلم را کرده و آنها را بایشان ترجیح احوال و

ایشان را داشته است. همین جهت امروز تراجم اصولی از شعرای دوباری قدیم در دست هست که صاحب هیچگونه هنر و فضیلت فوق العاده ای نبوده و فقط در عصر و دوره خود اسم و رسمی داشته اند. «دکتر جانسون» اسم بعضی از این اداخی را در تذکره الشعرای خود ذکر نموده و قالب آنها کسای هستند که دیگر هیچکس اشعار آنها را نمیتواند و حتی اسم آنها را نینداند. تراجم اصول ادب و نویسندگان از قبیل «کولداسمیت» و «سوفت» و «اسپرن» و «اسپیل» بوی پیکار چندین دهه نوشته و منتشر شده است در صورتیکه تاریخچه زندگانی بسیاری از اشخاص فعال و کاروان و علما و صنعتگران هنوز رشته تحریر نیامده است (۱)

سابقاً گفتیم که روحیات و اخلاق اشخاص را از روی کتابهاییکه مطالعه میکنند می توان تشخیص داد. در اینجا پیورده نیست که اسم برخی از کتابهایرا که طرف توجه و میل رجال بزرگ و مشهور بوده است ذکر نماییم. عده از خوانندگان و تشبیه کنندگان پلوتارک را قبلاً نامبرده ایم و ضمناً هم تذکره داریم که «موتانی» نیز طرف اول و توجه بسیاری از نویسندگان و متفکرین بوده است. شکسپیر با آنکه کتاب پلوتارک را بهقت مطالعه کرده چنانچه در بالا به آن اشاره کردیم بسیاری از مواضع خود را نیز از آن اقتباس نموده است مصلک این نکته را باید متذکر شد که «موتانی» تنها کتابی است که بطور حتم و یقین در کتابخانه او موجود بوده است زیرا یک نسخه از مقالات «موتانی» ترجمه «فلوریو» بهست آمده که یا بنای خود شکسپیر مودع بوده است. «میلتون» «میل و علاقه خصوصی بکتابهای «هر» و «اود» و «اودیید» داشت و «جینزاقس» نیز کتاب اخیرالذکر را همیشه بهقت مطالعه میکرد و قرائت آنرا برای تمام اشخاصی که بشهرت عظیم و ناطق بشوند واجب میداشت. «ییت» از کتاب «میلتون خیلی خوشش میامد و خصوصاً قطعات منتضی از «فروس مقدود» او را حفظ کرده و غالباً آنها را تکرار مینمود. دیگر از کتابهاییکه «ییت» به آن علاقه و توجه خصوصی داشت کتاب «اصول» تالیف «نیوتن» بود. «دوک کانام» بقدری کتاب «ادبی بارو» را دوست میداشت که چندین مرتبه آن را قرائت نموده و قیمت اعظم مطالب آن را از حفظ کرده بود. کتابهاییکه «پورک» آنها انس و علاقه خصوصی داشت نوشته های «دمن» و «میلون» و «پولین پورک» و کتاب «انکار شب» تالیف «پایک» بود.

«کوران» عشق خصوصی بهقوات «هر» داشت و سالی یکمرتبه کتابهای او را میخواند بلاوه مشارالیه با آثار «ورژیل» و «پرسیل» از خیالی ابرس بود و پیوسته شرح احوال وی میگوید و وقتی با او سوار گشتی شده بزم و درحالیکه سایر مسافرن همه از اثر هوای دریا مریض شده و بیرو زمین افتاده بودند او مشغول مطالعه کتاب (انهید) تالیف «ورژیل» بود.

(۱) شرح حال «سرجانتزیل» که یکی از بزرگترین علمای طبیعی انگلیسی است بقم یک نفر فرانسوی موسوم به «آدمه یکوت» نوشته شده و با آنکه مراسلات وی به مرادش دوانگیس منتشر گردیده است لیکن شرح احوال کامل او هنوز زن انگلیسی کارش یاده. پیورده نیست در اینجا تذکره داده شود که بهترین ترجمه زندگانی «دگو» بقم یک نفر انگلیسی و بهترین شرح احوال فردرک کهر بهوسط یک نفر اسکاتلندی نوشته شده است.



جای دیگر می نویسد ( هر وقت من مرسم یا خسته می شوم و اشتیاق می صاحب رفیق میروان و مشتاقی پیدا میگردم قرائت کتاب ( شرح اصول دینی ) و ( شرح احوال و رشاد ناکستر ) مقبول میگرددیم . ( تاریخچه حیات دینی ) سادات طوایف مرا از یاد خود فارغ و بیغیر ساخته و تسلیت و دلانازی های ذقیمت بین داده است .

«سوء» کتابچه کوچکی داشت ولی کتاهاای او همه تالیفات بهترین شعرا و نویسندگان از قبل «صبر» و «دورژیل» و «دانت» و «کاموس» و «تاسو» و «پلنون» بود . «دوکونی» علاوه خصوصی تالیفات «دون» و «چایکورت» و «چرمی تیر» و «میلنون» و «سوت» و «نارو» و «سرتاس پراون» داشت و مؤلفین مزبور را در آسان ادبیات هفت ستاره پروین تشبیه میکند که هیچ نویسنده دیگری آثار قلبیش برای ورود در آن راه نمیرسد .

فردوبک که پادشاه روس تبار فوق العاده خود را سه نراره از دوی کتاب هائیکه برای مطالعه خویش انتخاب می نمود طهر میساخت . مشارالیه خصوصاً اس و لاله ای تالیفات «بابل» و «دوسو» و «رتر» و «رواب» ، «دوری» و «هالتش» و یکی از نویسندگان انگلیسی موسوم « ( لاک ) داشت . او این که در دگر و دگر از اثرات عده سوده کتاب ( فرهنگ ) بابل ( بابل ) ود و قدری این کلام را مرز میبرد که خودش تالاف او را را آلهای آخه کرده و منتشر ساخت . او گفته های مذهب مردیک است که «کتاب رکن اعتقاد سعادت و لیکنجی انسانی است» و درین پیری و شکاک می خود گفته است که «آخرین عشق و علاقه من پادشاه خواهد بود»

کتاب داستنی و جانب توجه که ( مارشل لوش ) علاوه تالی کتاب ( مسیح ) تالی ( کلوسوتوک ) داشته و «پلنون شبه» و «بلایه اشعار ( اسبان ) و کتاب ( ووتر ) بود . ولی دائره مطالعات پلنون خیلی وسیع و متنوع بود و علاوه بر تالاف هر و ( دورژیل ) و ( تاسو ) رماه ای تمام ممالک و قاریع میسر و دوره را خوانده و عده زیادی هم کتاهاای روسی و حقونی و مسمی را مطالعه نموده بود . مشارالیه از «تالاف ولتر» واسطه مذاق بودن اها اکراه و اجاز داشت اما در هرص موقت فرصتی بدست میورد از آثار «مرو ( اسبان )» و «عرب بی اداره میگرد چه که وقتی در کشنی ( لروفر ) نشسته و دگر از «مباحث» خبرگفت ( ایتوی ) «مباحث اشعار هرو ( سیان ) پرداز دیرا این در هر تنها سمواتی است و روح را را که طاعت انسان را طرف مجاهد و تعالی می کشاند ( ۷ )

( ۲ ) «پلنون» تالاف «مباحث» را که به ود «سیرکلین کامپل» که در جزیره «ال» و او صاحب ود «مباحث» بودی و «سیرکلین کامپل» «پان آمد» و «پلنون» که در حاک مروور میگرد مشهور است و «تظلم» «مباحث» و «پان آمد» از اشعار «پلنون» «مباحث» آمد و قسمت توجه را مطابق «مباحث» آن صفت شدی گرد و همین مسئله تالاف عده ای در قلبه و مطهریت من کرد . ادات و زور متلی «قبل» «مباحث» کتاب «مباحث» است و را حم به موفقی است که شیطان فزون خود را در علیه آسمان صفت آردی «پان آمد» و در بیان این «پلنون» می گوید :

« ادوات و آلات حربیہ را در نقطہ مشترکین ساخته و اطراف آنها را از هر سو با سپاهیان دوزخی خویش احاطہ نمود تا جلہ و نبرک خود را غنی و مستور نگہدارد » « اداوردن » در کتاب خود راجع بہ « کتابخانہا » میگوید « قضیہ تأثیر این آیات در صف آرا بی توپخانہ چنگ استرلیتر بر لطف و شیرینی این قضیہ باقرایہ لیکن نسبت دادن فتح و غلبہ چنگ مزبور باین صف آرائی غالی مبالغہ آمیز و شاعرانہ است زیرا باید متأسفانہ اذعان نمود کہ تاکنون مدتها قبل از آنکہ یک سطر از نوشتههای میلتن را خوانندہ باشد اطلاعات وسیعہ و معلومات کافی از چنگ و لشکر کشی داشت » ولینگتن « نیز اشتیاق واقعی ب مطالعه کتب داشت و کتابهایی کہ پیش از همه با آنها مانوس بود عبارت بودہ از تالیفات « کلارندون » و « یوتلر » و کتاب « ثروت ملل » تالیف اسمیت و مؤلفات « ہرم » و « ارسیدوک چارلز » و « زلی » و کتاب انجیل . علاوہ بر اینها مشارالہ علائق خصوصی ہم ب مطالعه یادداشتہای زندگانی خصوصی مؤلفین فرانسوی و انگلیسی داشت . « کلک » میگوید « هنگامیکہ ولینگتن در « والر » اقامت داشت کتابهای انجیل و دعا و کتاب « حیات و مرگ مقدس » تالیف « تیلر » و یادداشتہای « زول سز ار » ہمیشہ در پیش دست او بود و بطوریکہ از علامات و یادداشتہای حواشی آنها مبلوم می شد کتب مزبور را ظاہراً شبلی مطالعه میکرد .

کتاب بہترین رفیق و موس ایام پیری و مؤثرترین مشوق و راهنمای دودہ جوانی است اولین کتابیکہ در فکر و روح شخص جوان تأثیر عظیم میکند فصلی جدید و درخشنده در تاریخ حیات وی باز مینماید . کتاب خوب قلب را روشن و نورانی میسازد و قوه شوق و نشاط را تحریک میکند و غالباً رشتہ ناپل و مجاہدت انسانی را در خط جدیدی می اندازد کہ اثرات آن مادام الحمر در اخلاق و روحیات باقی می ماند . بہ این جہت اغلب اتفاق افتادہ است کہ مطالعه کتاب جدیدہ دودہ مهم و نازہ ای را در زندگانی اشخاص آغاز نموده و در حقیقت آنها را از نو متولد ساخته است روزیکہ « دادارد اسمیت » نخستین درس گیاه شناسی را فرا گرفت و « ژوزف ہلک » با کذب « ہربال » تالیف « ژاردن » آشنا شد و از تاریخی کہ « الفیری » تالیفات پلوتارک و شبلر مؤلفات شکسپیر و « گیسون » کتاب « تاریخ عمومی » را مطالعه کرد از همان تاریخ در روح و فکر این اشخاص نامی تغییرات و تحولاتی حادث شد کہ جریان زندگانی سابق آنها را بکلی تغییر داد و هر کدام احساس آغاز حیات جدیدی در نفس و روح خویش نمودند

« لافونتن » در ابتدای جوانی خود بہ بحالت و تنبلی نزد ہمہ کس معروف بود ولی روزی یکی از قزلبات « مارلب » را از شخصی شنید و اشعار مزبور قدری در روح او تأثیر کرد کہ بی اعتبار فریاد « منہم شامر ! » و از ہماروز طبع و قریبہ او پدیدار شد . « شارل بوسوئہ » « ازاول ہر دو اثر قرائت کتاب « سرگشتہ طلباء » تالیف « فونتنل » بخط تصحیلات جدی و مطالعات عمیق تاریخی افتاد . یکی دیگر از تالیفات « فونتنل » موسوم بہ « تمدن ہوائم » « دلاند » را با انتخاب شغل و حرفہ اش داشت چنانچہ خود وی در مقدمہ کہ بعد ما بکتاب مزبور نوشت می گوید « با یکدنیا مسرت اذعان میدادم کہ وقتی درس شاعرانہ سالکی اول دفعہ این کتاب را خواندم چنان ہوش و فعالیت مرا تحریک کرد کہ ہرچہ تاکنون موفق گردیدہ ام ہمہ را مدیون تأثیرات آن میدانم . »

«پنجمین «لامعه» بواسطه مطالعه کتاب تاریخ طبعی «وفی» که یک جلد آنرا در کتابخانه پدرش پیدا کرد و پانزدهمین بار بدقت آنرا خوانده بود متناهی به تحصیل علوم طبیعی گردید. «گو» در «موسسه قوای فکری و روحیه» در حال رشد و نمو بود اتفاقاً کتاب «کشیش همگانه و اکتیله» تألیف «گولدمسیت» بدستش افتاده مطالعه نمود و مطالب آن در مغز و روح وی فرق الهاده مؤثر واقع شد. قرائت شرح احوال «کوترون برلی جینگن» نیز ذوق او را بکشف اشعار توصیفی تحریک نمود و خود او در اینباب میگوید «تصویر شخصی زشتی که در ایام آشوب و هرج و مرج بقوه ادما دینسی زندگانی خود را اداره میکرد تأثیر عمیق در فکر من نمود».

«کبتر» در اوایل جوانی عشق وافر به مطالعه کتب داشت لیکن پس از قرائت منظومه «الک» یان «تصف «اسنر» شاعر بود که در سن هفده سالگی طبع و قریه شاعرانه وی تحریک شد و شروع به نظم اشعار کرد. مشروف است که «کولی» نیز در اثر مطالعه همین منظومه که برحسب اطلاق یک نسخه آنرا در پنجره اطاق مادرش پیدا کرده و بدقت خوانده بود متناهی به شاعری گردید.

«کلیج» معتقد است که خواندن اشعار «بولتز» نفوذ و تأثیر فوق الهاده در ساختمان فکری و اخلاقی وی کرده است و در یکی از تألیفات خود میگوید «آثار و تألیفات قرون ماضیه در نظر جوانان مربوط به عصر و نژاد دیگری است لیکن مؤلفات معاصرین در دیده ایشان مشتمل حقایقی است که دلبستگی و تلق خاطر آنها را جلب می نماید. تسبیح واستحسان جوانان ستره باد برنی است که آتش اشتیاق و امیدواری آنها را نیز تر میکند. تأثیر مطالعه اشعار هرگز کمتر از تأثیر مصاحبت اشخاص نیست و گاهی هم از آن بالاتر و مؤثرتر است».

ولی باید دانست که مطالعه کتب فقط اشخاص را به تغییر رفته های ادبی تحریک کرده است بلکه خیلی ها را هم در سایر رشته های زندگانی که مستلزم جدیت و فعالیت بیشتری میباشد وارد ساخته است. یکی از این قبیل اشخاص بوده است (هانری مارتن) که در نتیجه قرائت تراجم احوال «هانری برود» و (دکتر کلاوی) بوض و تبلیغات مذهبی پرداخت و در این رشته آن همه رغابت و شجاعت از خود بظهور رسانید و چنانکه خود وی میگوید (برود) و «کاری» زمین را بیضا پیش شاید زده و او متناهی آنها بدر یا شد و خرمن نیکو دروید.

«پتام» نفوذ و تأثیر فوق الهاده ای را که مطالعه کتاب (تلمک) در ایام جوانی در فکر و روح او نموده است شرح می دهد و میگوید «هفت ساله ودم که علاوه بر کتاب قصه های اطفال کتاب مهم تر و عالی تری بدستم افتاد و آن (تلمک) بود. در دهان سحر سن پهلوان کتاب مزبور بظرف من نوبه کامل و فضیلت و تقوی بود و در عالم افکار کود کاه بیوسه خودم را با او مقایسه می نمودم. بعدها هم خاطره های این کتاب بطور وضوح در فکر من باقی بود و بهر مرحله زندگانی که تم می کشاشتم گاه گاه خود میکشتم (چرا من تلمک باشم؟) این زمان در حقیقت شالوده بنای اخلاقی مرا تشکیل داد و بمنزله خطه ای بود که سیر زنده کانی من از آن شروع گردید و فکر و روح من اول دفعه در اثر مطالعه آن با (اصول انفاع و اتاج) آشنا شد.

«کویت» نخستین کتابی که بدست آورد و با شوق و میل زافر به مطالعه آن پرداخت





«سیسرون» داشت و همیشه میگفت هر وقت من کتابهای او را بخوانم اساس دومی هائبر در خود میگذرد و در جای دیگر میگوید «منکن بدست مقالات سیسرون را وایم به «پیری» و «دوستی» و «مناظرات هوسکولان» بخوانم و از فرط اشتیاق کتابها طرف لبم تیرد و در مقابل افکار آسانی این نویسنده بی نظیر زانوی نمجده احترام زمین رزم». «من اکوستین» در اندای جوانی شخصی هرزه و حیاش و شرابخوار بود لیکن بیکار بر حسب اتفاق کتاب «هورتسموس» نام سسرون بدست او افتاد و پس از مطالعه آن فکر و روح وی چنان تغییر یافت که فراراً از اصال گذشته غویش توبه کرد و از همان ساعت در جاده تقوی و پرهیز گاری افتاد و در سه دولت همان کتاب بالاخره یکی از زرگترین اساقفه صدر دوره بصیرت گردید. «سودیلام جور» داشت که هر سال بکریه کلیه تالباث سیسرون را از نو مطالعه میکرد و نویسنده شرح احوال وی میگوید «تاویچه حیات سسرون ستوله سرمشقی بود که مشارالیه از آن تاسی و پیروی مینموده».

در موقعیکه «باکشر» به اسامی اشیاء نغمه و لذت و خوشبختی را که مرک از وی منتزع مینمود نام میبرد فکرش متوجه لذت نمیگردید که از مطالعه کتب حاصل کرده بود و میگفت «وقتی من مردم از لذت کتب خواندن و هنر آموختن و از مصاحبت با مردمان دانستند و ملتی و از شنیدن اسمی و عطا هائی بشنیدن محروم خواهم ماند. مرک مرا از کتابخانه محروم جدا میکند و دیگر خواهم توانست کتابهایم را بفروشم و آه را دوری بزنم. پس از مردن هر کز نمی توانم بزیارت زندگان یابم و با آنها بشنیم و از مصاحبت و دیدار دوستان قدیم نتبح حاصل کنم. خانه ها و شهرها و مزارع و مملکات و باقها و تفرجگاهها بعد از این در نظر من هیچ شواهد بود و دیگر نمیتوانم از وقایع دنیا و اخبار جنگها با او سیر و یسرفت صلح و دانش و تقوی که ابتقد بدان حلقه مند هستم اطلاعی بدست آورم».

لازم نیست از قوود و تاثیر معنوی که کتاب تا با امروز در قرقی و تمدن بشریت داشته است تفصیل در اینجا سخن برابیم. کتب عزیزان شاهوار دانش و معلومات نوع بشر است و دلفر

(۱) ما آنکه اخبار حسیل ادبیات قدیمه تا اندازه ای متروک شده وارا غالباً اغلب وقت بیهوده میدانند ولی جای مرگ و زنده شدن در تحصیل ادبیات مزبور سرین وسیله قدرت و بیرونش قوای عقلی است. کتب قدیمه خاصه از این نام قوود به عیاشی در روزگاران و دستندان هر عصر و دوره بدقت و مراقبت بسیار با مراد مطالعه کرده اند. «تاریخ ادبیات و ادبیات دکلاسیک» بود که در «اسموس» و سایر نسخ قدیم در دسترس بود. یکی از امتیازات و مشتملات بزرگان و بزرگ ترین در این میان این است که در این ادبیات تفصیل کامل و مطالعه ادبیات قدیم بوده است که در میان سایر ادبیات و ادبیات قدیمه است که اشتیاقی که باقدسار آثار و ادبیات قدیمه در میان سایر ادبیات و ادبیات قدیمه در واقع ادبی و چه در تشخیص اشخاص و حیات و در حدیث و یاسایی شوق است. در قبیل این است که در آنست که تجارب و اطلاعات بسیار در میان کتب قدیمه و در این سایر مردم با حقایق و رموز اشیاء آنها در دسترس و کتب و ادبیات قدیمه و آثار قدیمه می کنند و می خوانند.

## اخلاق

این است از ولایق اقدامات و زحمات و تحقیقات و پیشرفتهای انسانی در دشت های غنظ علوم و فلسفه و دیانت و اخلاق و بصورتی می توانیم مکتاب را بزرگترین قوای هر عصر و زمان بدانیم. «دوبانولد» می گوید «از انجیل تا (قرار داده اشاهی) دو سو سه وقت کتاب موجد افلاکات عظیمه عالم بوده است»، راستی هم که مکرر ثابت شده است که يك كتاب بزرگ تابع و اثرانش از چنگ های خونین زیاد تر بوده است. حتی مکتاب های زمان نیز اغلبا در تغییر اوضاع و حالات جامعه خود و تأثیر فوق العاده داشته است چنان که «راپله» و «سروانت» دو یکموقع دست تسلط و حکومت شوالیه ها و روحانیون را از قرانه و اسپانی کوتاه ساختند و سلاح رزم آنها هم تسخیر و فوختی بود که در طبیعت انسانی تأثیر غلاف ترس و وحشت را دارد، یعنی نویسنده گان مذکور پوسله نوشته های خود مردم را میبیدارند و همین خنده باعث قوت قلب و اطمینان آنها شد و توانستند زنجیر ظلم و استبداد طبقات را از دست ویای خود پاره کنند. همچنین کتاب «نابیه» مردم را متوجه لطافت و محاسن طبیعت ساخت و آنها را دوباره بزرگگانی ساده و طبیعی مقابیل و روافی نمود.

«هازلپت» میگوید «شما از دلبران و قهرمانان در عالم جاودانی نترس و بیش از آنها رایحه غلوه و ابدیت را استشمام کرده اید. اعمال و انگیزه ایشان نیز در بقا و تعلق با آنها بیشتر از احوال و احوالات خدمت میکند. ما امروز از کارهای مروج و پرتیل جلوری مطمئنیم که گویی در عصر وزه ان خود آنها بوده و با آنها معاشرت داشته ایم و میتوانیم آثار آنها را بعمل خود در دست بگیریم بابر روی بالشی خواب خود بگذرانیم و با فردی که دهان پرده و از فرط شوق آنها را بوسیم. از احوال و احوال دیگران بیخودت آری بر روی زمین باقی میماند که عموم مردم بتوانند آنها را چشم ببینند، و دلفین و نویسنده گانی که فرنا بیش از این مرده اند هنوز زنده هستند و باستقامت تألمات و نوشته های خود بر روی زمین راه میروند و با مردم تکلم میکنند و سخن و جهانگشایان بزرگ همه مرده و نابود شده اند و از وجود آنها جز مثنی شک باقی نمانده است، عطف و نیاید فکر سبب بکر بیشتر است تا عمل اتصال و رابطه فکر با فکر مثل اتصال و پیوند شعله آتش است شعله دیگر، تمجید و ستایش دلبران و قهرمانان ماضی بشما بشور و کندری است که بر روی آتشدان مردم سوخته شود. الفاظ و عقاید و احساسات در طول زمان مبدل بود جامه میگردد لیکن اشیاء و اجسام و احوال بزرودی ضایع و اسد میشود و در هوا مبدوم می گردد. . . . تنها اعمال اشخاص باخودشان عمو و معدوم میشود بلکه ضایل و ملکات عالی آنها نیز با مرکب ایشان می میرد و از میان میرود و فقط عقل و فکر آنهاست که بی الا بد باقی مانده و بدون هیچ تغییر به نسلهای آینده میرسد، آری بنگاه چیزی که فردیا قیام و جاودانی میماند الفاظ و کلیات است:»







و نالوایش « این اشاد در جزو منظومه است که برای « مارفالونٹ » مشهوره چاپر و مستکار خود گفته و در ضمن آن هم اشعاری در مدح و عیای « هاری موٹاک » سرود است زیرا که نسبت بهشار الیها اظهار عشق و دلباختگی کرد و اوویرا پا نهایت شون سردی جوابداده و رد نموده است . ولی « یوب » قاضی عادل زها نیوده است همچنانکه در باره مرد ها هم بقل و انصاف قضاوت مکرده است .

حتی امروزه نیز ضیف و ناتوانی زن بیشتر پرورش داده میشود تا قوا و توانایی او و او را بخود آرائی و درباری بیشتر عادت میدهند تا بهخوشن داری و آنگاه بنفس . برای پرورش و توسعهٔ مواطن و احساسات او صحت بدن و سلامت فکرش را از میان میراند و او را وادار میکنند که در سایهٔ محظوظ و شفقت دیگران زندگانی نماید . یاس به تن او میروشانند که جلب توجه مردم را کنند و پشت او را در زیر پار قیود و آداب پرستی مشغول نمایند تا مرد ها او را بهیستند و اکتفاش کنند ؟ باینجهٔ زن هنوز هم در عالم ضیف و ناتوان و سریار دیگران زیست میکند و زندگانی او مصداق حقیقی ضرب الش ایطالیانی است که میگوید « زن بقدری خوبست که برای هیچ کاری مناسب نیست » .

از طرف دیگر در تربیت مرد ها از حیث خود خواهی انحراف میشود . بهیسترا تلفین میکنند که در امور زندگانی متکی بنفس خویش باشند ولی بهختر ها یاد میدهند که برای گلولان زندگی خود چشم بدست دیگران نبوزند . مرد طوری تربیت میشود که جز بنفس خود اضادی چیز دیگر ندارد . زن برخلاف در تربیت خود متکی به مرد بار میاید . مرد ها میگویند در زندگی متکی بنفس و مستقل باشد . بزها تعلیم میدهند که اضادی بنفس خود نداشته و سر بار سایرین باشند و در همه چیز فداکاری و ایثار بنفس را مراعات نمایند . بنا براین در طرز تربیت کسوفی قوای فکری و دفاعی مرد پرورش میاید و مواطن و احساسات دلقه او کشته میشود ولی در مورد زن برخلاف مواطن و احساسات پرورش یافته و قوای دفاعی ضیف میگردد .

جای هیچگونه شجه نیست که عالیترین صفات و مزایای زن در موقع اتساب و دایله او با دیگران و بوسله مواطن و مهربانی وی بصنّه ظهور میرسد . زن دایله و پرستاری است که طبیعت او را برای پرورش نوع بشر معین نموده است و باینجهت است که از اطفال ضیف و ناتوان نگاهداری کرده و بساقهٔ فطری آنها را در آغوش مهر و محبت خویش میپروراند . زن فرشتهٔ محافظ خانه هاست و بحسن سیرت و رفتار خویش آرامش و رفاهی در خانواده فراهم میسازد که بهترین مقوی و پرورش دهندهٔ اخلاق و ملکات فاضله میباشد . زن فطرتا و در اثر ساختمان طبیعی خویش لجیب و مهربان و پر حوصله و فداکار است و از چشمان پر از مهر و عطوفت وی نور امید و اعتمادی میدرخشد که هر جا بتابد یثیوایانرا امید میبخشد و غصه داران و محنت زندگارانرا تسلی و دلداری میدهد .

بقول شاعر : « نصایح مشفقانه و غمخواریهایی زن در مواقع بدبختی و محنت مستقیما در دل و مغز فرو رفته و بعد بتمام زوایای بدن رخنه و

فهرست میگذارد .

بعضی ها زن را « فرشته نجات تیره عفتان و یتیمان » خوانده‌اند زیرا همیشه حضرات که مشغول کمک و معاونت نباید ، افتادگان را دستگیری کنند و بدبختان را نصیحت و دلدادی دهند . از ظاهر زنهای پکی اینست که اولین مرخصانه ای که در دنیا تأسیس شد پکی و هست آنها بود . مثلی مشهور است که « هر جا اساسی در عذاب و سخت باشد ناله و افتان او زنی را بکشد و می بیاورد » وقتی « مرنگوبارک » سیاح معروف در ضمن مسافرتهای خود در افریقا بقریه ای رسید وخواست اندکی در آنجا توقف و رفع غمگینی کند . لیکن مردهای قریه محل قامت باو ندادند و او را گرسنه و تنها مجبور نمودند که از قریه خارج شود . پیچیده لاطلاع «خواست شب را در بیابان در زیر درختی بسر برد در صورتیکه هوا متقلب و بارانی بود و ساع و مرنگوبارک هم در آنسوی فراوانی بات میخوابید و وحشی گاهی صدای غرش آنها نیز از دور بگوش میرسد . در این اثنا زن فقیر سیاهی که از مزرعه مراجعت مینمود او را دید و حال وی رفت کرد و او را بکلبه خود برده غذائی برایش مهیا نمود و بستری نیز کتیده و او را برایش خوابانید (۱)

هر چند عذوق و مهربانی از صفات و معیارات مخصوصه زنهایست ولی در عین حال سعادت و یکپختی شخصی اها مستلزم آنستکه بوسیله پرورش قوه اعتماد به نفس و خوشن داری قوای اخلاقی خود را تهلیب و تقویت نمایند و خودشان را در عالم موجودی مستقل و متکی بنفس سازند . البته برای این مقصود لازم نیست که در پیچه های پر از مهر و محبت قلب آن ها بسته شود زیرا مفهوم انسکاه و اعتماد به نفس آن بست که اندک از تمام عوامل طایفه و احساسات

(۱) « مرنگوبارک » میگفت « من واقعه بیش از تمام حوادث دیگری که در ضمن مسافرتها بسر من آمد در نفس و روح من اثر داشت . پس از آنکه عمو مرنگوبارک حصری و تک کلبه گسترده و مرا خوابانید بجزا و دشمنی که در آنجا رفته دستور داد که بر پشت دو کلهای پنبه خود مشغول شوند . آنها هم مرا و او را مطاعت کرده تمدنی از شب گذشته بد کجا اخشل داشتند و ضمناً برای سرگرمی خوش آواز میخواندند . یکی از دختر ها که جوان تر از سایرین بوده بخواهاند تصنیفی مشغول شد و هر پندی را که به آغوش میخواندند سایر زنهای ترجمیم بند آنرا باهمدیگر میخواندند . تصنیف مزبور ظاهراً بالبداهه ساخته شده بود زیرا موضوع آن خود من بودم . آواز دختر که بسیار لطیف و دلکش بود و ترجمه تحت اللفظی تصنیف از این میشد : « بادی عطیم فرید و بارانی سخت ناوید ، سفید پوستینو ، زنده و فرسوده بدین حوالی آمد و در زیر درخت مایشت ، او را بهادرست که برایش شیر بیاورد و نه زوجی که کندش را آورد کند » . سایر دهها بافتنی میخواندند و سمد پوست مایر میدادند . باید باو ترجمه کنیم : « این اشعار هرچند ساده و کودکانه باشد ولی در آن وضوح و تأثیر فوق العاده در روح من بود و قدری از مهربانیهای این روسدبان مسکین متانی گردیدم که تمام دنیا را تا به حال در دلم نگه داشته اند » .

دقیقه پشری «اری باشد بلکه سحابت زن هم مانند مرد تا اندازه ای مربوط پایی سیرت و کمال اخلاقی اوست . قوه اعتدال نفس وائی از پرورش قوای عقلی ناشی شود و با حسن وجدان و عواطف قلب نیز یامیزد هم باز دید موجدات مادتهندی زن کک مکک و هم وجود او را در عالم متشابه خبر و فایده میسازد یعنی بوسیله آن زن هم میتواند خبر و حرکت بدیا رسانند و هم از غیرات و مرکبات آن بیشتر استفاده سهم و استفاده برد .

رای آنکه جامعه همیشه متزده و طاهر باشد لازم است مابین تربیت زن و مرد توازن حاصل شود و این مرد و زن از حیث تربیت و معلومات مساوی باشند زیرا باهاوت و دقت زن باطهارت و توانای مرد لازم و ملزوم یکدیگرگردد و قوانین موضوعه اخلاقی علی السویه شامل حال مرد و زن میگردد عقیده اینکه مرد را کاملاً آزاد میدانند و او را در اجزای هر عمل دینی اعتدالی که اگر زن مرتکب آن شود مادام العمر لکه دار و تنگین میگردد مجاز و شمار شامده نامس فضیلت و تقوی و بانوکان فواصد اخلاقی رفته وارد میاورد. اینجا اگر جامعه ای باشد که و ساهر و خالی از مایه های اعتدالی باشد باید زن و مرد آن مرد و صاحب تقوی و فضیلت اشتقاق باشند و از هر صلی که متذلل حالیم و چندان اخلاق و نسب است نسبتاً احترام اجتناب از بدترین اسم و هملکی بدانند که اگر يك بار دانی من شد دیگر دور از آن خارج خواهد کردید و اثرات دوم آن سدهت و تنگبختی آتی و تنگبختی را از من خواهد بود.

در اینجا بمرور ندانم که ورد بحث در موضوع بسیار دق و نازکی شوم . این موضوع  
با آنکه یکی از مهم ترین بحث های زمانی بشری است ، به دلالت معنی اختلاف و مرایان جوانان از بحث  
آن خود داری مبتیانه و والدین اصغر بر در ، شاده بدن اجتناب میورزند . ، معمولاً تصور میشود  
که افاده بر روابط عشقی زن و مرد خارج از حدود حیا و عفت است و با نتیجه جوانان برخورد اطلاعات  
خود را در این بحث مهم از دوی راهی نازی صحتی که قسمت اعظم قشره های کتبخانه ها را  
پر کرده است به دست بیور . . نتیجه بی حس سیر و ریشه که طریقت پلانیل دلاله ای پند حبه و افری  
از آن نزع شده است و روزه بر سبب از این میرسد مارن مع تابع با عتقی رسد و ما میکند و  
وسیله ای است که بر دیار وود شیر بهاد .

هر چند طایفه در این دین هستند با دست میخیزد، مردان و وای در این دین ممکن است  
آیندا طایفه جوانان را در این دین با دست میخیزد - در این دین در این دین  
و محنت و مزایای انسانی را که در این دین در این دین در این دین در این دین  
مرد و عورت بشمارند و شاید جوانان جوانان در این دین در این دین در این دین  
بوسیله این را در خود ببینند و در این دین در این دین در این دین در این دین  
با خلق حق تعالی شود چنانکه در این دین در این دین در این دین در این دین  
نظامی چنانکه در این دین در این دین در این دین در این دین در این دین  
مستقر علامت و شاه علامت روح و کمال و در این دین در این دین در این دین  
در این دین در این دین در این دین در این دین در این دین در این دین



و اخلاق و سیرت انسانی میباشد. عشق علالت نشاط و قلب چیه خدا کاری و از خود گذشته طبیعت شخصی است بر طبق خودخواهی و نفس پرستی آن.

دلیلی بوسیله این روح آسمانی همیشه زنده و شادان میباشد. عشق آهنگ سرمدی روح بشریت است: پرتو آن روزگار جوانی را نورانی و روشن میکند و ایام پیری را باهاله ای از نور احاطه مینماید. ضیاء و روشنائی تابناک عشق مانند نور افکن قوی گذشته و آینده زندگانی بشری را روشن میسازد. عشقی که از حس تمجید و احترام ناشی شده باشد اخلاق را تصفیه و تهذیب مینماید و طایر روح انسانی را از قید نفس آسوده و فارغ میکند. عشق در شاهواری است که هیچ چیز در این عالم بقیمت با آن برابری نتوان کرد. عشق روح عفاف و نجابت و تقوی و اعتماد و ایمان را در شخص میدمد و حتی قوای فکری و دماغی را نیز تقویت مینماید. «دراونیک» شاعر میگوید «عشق انسان را عاقل و با تجربه میکند» و راستی هم که مرکز در عالم قوای دماغش سالم تر و توپر از همه بوده است پس لزومه کس بطول و صداقت عشق میورزیده است. عشق صفات و مزایای نهفته اسباب را برانگیخته و آنها را متجلی می سازد، قوه نشاط و امیدواری را برمیانگیزد، روح را بطرف مبد و عالی می کشاند و قوای فکری و دماغی را تقویت و تمارین می بخشد. بعضی از بهترین مدایحی که تا کنون در حق زن گفته شده است جمله است که «استیل» در باره «مادام الیزابت می سنک» گفته است که «عشق او منزهت یک دوره تحصیلات عالی است». از این لحاظ زن بهترین مربی و آموزگار انسانی است زیرا تعلیم و تربیت های وی بیش از تمام مربیان دیگر بجنبه محبت و انسانیت نزدیک میباشد.

گفتاری معروف است که در نیارب زنده گانی هرگز سرحد کمال ندی رسته مگر آنکه اتصال آنها بوسیله رشته ویبود محبت صورت گرفته باشد. مرد هم مانند زن باید با رموز و اسرار عشق آشنا شده باشد تا حد مردی و مردانگی رسد زیرا وجود زن و مرد هیچکدام بدون یک دیگر تمام و کامل نیست. افلاطون معتقد است که عشاق طالب آتند که شیوه خود را در آینه وجود معشوق ببینند و می گوید عشق عبارت از کشش و پیوسته طبیعت انسانی است برای رسیدن بنقطه دیگر وجود خود که از وی پرتو جدا گردیده است (۱) اما فلسفه در اینجا ظاهراً اشتباه کرده است زیرا نشاء عاشق و معشوق همیشه شرط لازم عشق نیست.

(۱) افلاطون در رساله خود موسوم به «مهای» میگوید ابتدا ساختمان بدن انسانی دو برابر شکل کنونی وی بود یعنی انسان صاحب دوسر دود بدن و چهار دست و چهار پا بود و هر عضو دیگری را هم دوتا میداشت ولی خدایان چون قوت و قدرت او را زیاده از حد لرود دیدند برای جلوگیری از همان وسر کشی وی بدن او را دو نیمه کردند و از هر یکفر دوفر انسان شکل کنونی ساختند. باین صفت طبیعت انسان جدا از آن اساسی نفسی در خود کرد و پیوسته برای کامل ساختن خود متقابل با میزش و اتصال با دیگری گردید. همین کشش طبع انسان سوی نیمه مفقود بدن وی است که بنام عشق موسوم گردیده است. { ترجمه }

اتصال و پیوند حقیقی دوتن وقتی صورت میگیرد که قلب و فکر هر دو باهم متصل و مانوس باشد و محبت و علاقه مندی آنها بر شالوده احترام قرار گرفته باشد. « فیثت » میگوید « هیچ حقیقی بدون احترام دوام و ثبات نخواهد داشت و بر عکس هر حقیقی که عاری از احترام طرفین نیست یکدیگر باشد علاوه بر آنکه لیفت ارواح منزله و پاکیزه را نخواهد داشت دوامی هم نمی آورد و بزودی مبدل بسودی و فراوشی میگردد. اسان همیشه نیست بکسانی عشق موردی بلکه با نظر احترام و تعجب به آنها نگاه کند و الا هیچکس حاضر نخواهد بود که عاشق بشود و او به و مایه گردد. خلاصه آنکه چون مزایا و فضائل اخلاقی مؤثر ترين آمر و حکمروای زندگانی خانواده و اجتماع است اساس اتفاق و اتصال دانشونی نیز سنی بر شالوده آن استوار باشد.

ولی در اتصال روابط بین زن و شو چیزی مهمتر از احترام نه وجود داد و دهواطف و احساساتی که انصاف دانشونی آنها بر آن قرار گرفته است. این را حس حاکم داری ایشان نسبت یکدیگر محبت تو و رفق تو میباشد. « مادی ها میگویند « در مثال عشق همیشه گودال ژرفی مایه مرد با مرد هست که هم گزینش میکنند پسندیدنی اگر و الا توفیق حاصل نمیشود. چه این جهت است که مرد با همسرش از هر چه در دسترسش است و ثوابت قلبی نمی یابد و در این مسائل طریقه استوار شدن همیشه متوجه زن است نه مرد و مادر و پالشان است. »

مرد از دوره عشق پدیده جدیدی از سادگی و عاصف رقیب پنداری وارد می شود. خانه ای که خود انسان آنرا ایجاد کرده است تمام میدهد، ست که اتحاد زن و مرد و تفاوت بسیار دارد و هر روز آن متعصبان ادعا و شایعه و تعصب گرانیزی را از پدیده دنیای عشق شاید پر از صوم و مصائب روحانی باشد. ولی در عوض بهترین تعارف و مطوعات انسانی در آنجا کسب و تحصیل میشود. « سن سو » میگوید « زندگانی خانواده ممکن است پرده خوار های غصه و اندوه باشد لیکن فقط همین خوار است که مرده سرین و نیره پذیرد و در لا هر خوار دیگری در عالم عشق و به صرف میباشد. « در جای دیگر میگوید « اگر خوار مرد در یک مرحله مخصوص زندگی او خالی از اطفال باشد. ممکن است افسردگی شود و مصائبی در آن راه پیدا کنند. »

اگر زندگانی منحصراً معروف با امور مادی و مشغول داده باشد بهائی رفاه را در اصطلاح و خشونت میبرد زیرا در این موارد شخص دائماً مشغول نفس شرف و در پی جابجایی و دفع مضرات است و بنابراین اخلاق او بدتات و سادگی و بدگویی در حق همه چیز و همه کس عادت میکند. « ترین حال ژرفی برای دفع این صبر زل اخلاق زندگانی خانواده نیست زیرا بوسیله آن افکار شخص از جریان یکخواهی و غصه کشنده روز مره خارج میشود و صبی این که دائماً در گردن منافع و مادیات غرق و در ماضی از رنج و سکوت و زنده ای روح حشر شده شویش نتایج حاصل میکند چه بقول شاعر :

« از خانواده فروغ هدایتی و سعادت میآید

که دل غیره غصه داران و رنج کشندگان را در آید و آرامی و سلامت

« هانری تیلر » میگوید : کسب و مشاغل را همانطور که قلب متصل میشود عراب یا مسدود می سازد لیکن ازدواج قلب را دیده بانی و حراست میکند .  
 بانهجه اگر فکر شخص مشغول بامود کسب و مشاغل دیگر باشد و برای رسیدن بمشغول خویش دائماً تلاش کند ولی قلب وی از عشق و علاقه مندی طاری و تهی باشد زندگانی او هرچند هم که طلی الطاهر در انتظار مردم قرین یشرفت و کامیابی جلوه کند باز در حقیقت با شکست و ناکامی توأم بوده است و از سادت حقیقی نصیبی نبرده است (۱)  
 اخلاق حقیقی شخص همیشه در خانه اش بهتر منجمله میشود تا از طرز انجام مشاغل وادوم و کفایت وی از طریق اداره کردن خانواده اش بهتر منجمله میشود تا از طرز انجام مشاغل وادوم همه اجزای که یوی سپرده شده است .

فکر شخص باید تماماً متوجه کسب و کارش باشد ولی اگر بخواهد از سادت حقیقی بهره برد باید قاشش یا تمام در خانه اش باشد . آری در خانه است که صفات و ملکات حقیقی مرده که هر جنوه گر میشود و صداقت و عشق و صافه و قلب کاری و تقوی و مردانگی و بساره اخروی اخلاق و روحیات وی کاملاً متجلی و سوداوار میگردد . اگر عشق و محبت در خانه ای حکمفرما باشد زندگانی شادوادی از شکنجه های جارات هر حکومت مستبدی سست تر و ناگوار تر خواهد بود و همچنین هر گاه در خانواده ای اصول عدالت و مساوات مراعات نشود عشق و اتحاد و احترام که اساس و شالوده قواعد و قواعد خانوادگی است از میان خواهد رفته .

« اراسموس » میگوید « خانه ( دلس مور ) مدرسه تعلیم دیانت مسیح بود ، در آنجا یک کلمه تند و زشت شنیده نمیشد و یکسفر تنبل و یککار پاژت نمیکردید . همه کس در آنجا به وادایف خود را آینه پشام و مسرور و با سرحد و چالائی احم میداد . « د ناس مور » به واسطه نجابت و مهری ، دها را شیفته خود ساخته و همه کس را احترام و اطاعت نمیداد و امید داشت و قدری بر انصای خانواده خوش بقل و راحت حکمروایی می کرد که خانه از آسایش عشق و وظیه شناسی گردیده بود .

(۱) « آرتور هلیز » دو یکی از مقالات خود منویسد « شامی پند فلان کس روز به روز متعول تر میشود با پشامب و مقامات علیه مورس و با اشتها و سروفتش فرونی مییابد و تصور میکند که او در زندگانی کامیاب و سادتمند است . لیکن اگر خانه ضعیف شخص با مرتب و غیر منظم باشد و روح محبت و احترام بر سم خانواده او حکمفرمائی نکند و آستند مینی که تا بستن آن روز وین برته اند همه او مدت اوقات خود در خانه او اراضی و پشیمان باشند و آن شخص را بر سر پرده و بدبخت میشمارم زیرا میدام که اگر تمام درهای سادتمندی و اقبال عالم به روی او بسته شد ، مانده یک خانه بسیار مهم رو بروی او در سه و غیر محتوح با نده است و آن سادت خانوادگی است .

از کتاب دعاوی کبر کان

اما باید دانست که چگونه عشق و محبت بوسیله زندگی خانوادگی تحریک میگردد و موافق و احساسات او منحصر بجهان دایره تنگ و محدود خانه باقی نماند و اولیائے و خانواده محبتش او را توسعه داده و بعد بتمام عالم آرا احاطه میدهد. «اسیرسون» میگوید: «عشق منزله آنشی است که ابتدا در دل تلافی با اشکری که آیم از قلب دیگری برخاسته است در گوشه ها و زوایای قلبی روشن میشود و بعد نور و حرارت خود را بجایات کثیری از زن و مرد می پخش و رفته رفته دنیا و طبیعت را از اثر فروغ و تابش خویش نورانی و تابناک میسازد».

عشق خانوادگی قلب مرد را منظم میکند و آنرا اداره مینماید. شاه بمنزله مملکت و دنیوی زن است که یوسبله، محبت و مهریانی و بقوه جاذبه و دافعت بر آن حکومت مینماید. هیچ چیز طبیعت یقین را و سرکش مرد را نمیتواند بهتر از آن مطیع و رام کند که زنی دانا، شهنشاه و یا فکر شریک زندگانی او باشد. آغوش زن چایکه، سعادت و رضایتندی و عمل آسایش فکر روح مرد است. بملایه زن گاهی بهترین مشاور و ناصح مشفق مرد میباشد چه در مواردی که فکر و متعلق مرد ممکن است راه غلط به پیاید هوش و فطانت زن از خطب و گمراهی وی جلوگیری می کند - زوجة خوب دتزله صغای ممدنی است که مرد در مواقع سختی و شدت میتواند بدان تکیه نماید و با کمک به جتنی و طرار شفتت و غمخواری وی تسلی و دلخواری یابد. در دوره جوانی زن وسیله راحت و آرایش زندگانی مرد است و در روزگار و صفتی و بیسویان وی.

پنجاه ساله شده بود است «ادموند پوک» که راجع به خود گفته است «من هر وقت وارد منزل خویش میشوم تمام خانه ها و ملاقاتهای خود را فراموش میکنم». «پوز» که قلبی پر از مهر و عواطف رقیقه شری داشت میگوید «مادامیکه زوجه من با من است حاضر بیستم فقر و تنگدستی خود را با نول «گراسوس» مایه نه نمایم و او را از دست بدهم». در جای دیگر راجع به ازدواج میگوید «بزرگترین نعمتی که خداوند ممکن است بآنان عطا نماید زوجه نیک سیرت و پاکدامنی است که شخص بتواند در آغوش وی یاسایی و راحت زیست نماید و تمام دارائی و زندگانی خود را بدست او بسازد تا از درجای دیگری مگرد «پوز» از آنجا برخاستن و در دره جوانی نامل اختیار کردن کالبد است که هرگز کسی از آدم آن پشیمان نخواهد شد»

برای آنکه مرد از تامل تنفس حاصل نماید و سعادتمند باشد باید ازواجاً غایت توفیق درود  
افته باشد. اما زن هرگز باید حفظ بدنه بدل مرد شده و در ده جزیه وی آسی و تقلید نماید و  
پرا همتطور که زن مایل نیست خویش صاحب اخلاق و لایق باشد همانطور هم مرد نمی  
خواهد زوجه اش غری و صاحب مردان را داشته باشد. پس از این زن در قلب و مواضع  
و ست به در مثل و فکرش و مرد از میرا و شفت وی مسامحه و لذت میبرد از دانش و معلومات  
«دالوز و نعل هاز» میگرد. بنابراین بهاریک صاحب قلب و عواص است. شتر مثل و رغب هشتم  
چونیک دارای قوای عقلی و فکری باشد. مرد و زن که از غریب حسه و ازل میشود که  
باضرب هرگونه صفت و ملکات دیگری را که خود را به تنه داشته باشد تصدیق و تعجب نمایند. دستور  
برای آنکه هر دو برای اوقات خویش که در آن همه قابل توجه و خوب خواهند داد آن

بهترین دلیل رحمت و هفتا پروردگار در حق ما اختلاف هیچی است که مابین روحیات زن و مرد قرار گرفته است تا با نوسله غلط و آبرزش آنها با یکدیگر ممکن باشد .

با آنکه هیچ مرد و زن را سبب داش و «طوماش دوست نیدارم» این عدم التفات مرد دلیل نمی‌شود که زن از پرورش هوش و قوای فکری خویش غفلت ورزد (۱) ممکن است زن و شوهر اخلاق با یکدیگر داشته باشند . لیکن از حیث فکر و عقیده باید حتما با هم موافق و منطبق باشند زیرا بقول شاعر زن و شوهر «دور روح مبرک و دو قلب مهربانه که در موقع هوش و مشورت و در موقع آسایش و راحت - در پیوند راههای بیچ در بیچ حالم و در حل مشکلات امور زندگانی باید با هم شریک و همراه باشند»

کثر کسی نوشته است بخوبی «هاتری تلور» در موضوع مهم ازدواج بحث و تطبیق نماید - آنچه که مشار الیه راجع به تاثیر و نفوذ مصاحبت زناشویی در امور سیاسی گفته است در مورد کلیه مراحل دیگر زندگانی نیز پاسویه صدق میکند . «شار الیه» بگوید «زن خوب باید صاحب صفات و ملکاتی باشد که خانه را محل آسایش و راحت مرد بسازد و برای این منظور زن لازم است قابلیت آنرا داشته باشد که مرد را از زحمت اداره کردن منزل آسوده و فارغ نماید و خصوصا او را از خطر فرض محظور راحت کند - زن باید دو چشم وسیله مرد خوش آیند و مطبوع جلوه نماید زیرا سلیقه مردها ارتباط کامل با طبیعت باطنی آنها دارد و هیچ عشقی بدون آن صورت پذیر نخواهد بود . در زندگانی که آمیخته برنج و زحمت است اگر خانه ای جایگاه عشق و محبت نباشد بطور قطع محل آسایش و راحت هم نتواند بود زیرا آسایش فکر و روح فقط در دامن عشق و محبت متکین میشود و بس . مرد از زوجه خود انتظار هوش و طعانت و طبع خرم و خندان و فکر تیز و سریع الاتقل بیشتر دارد تا انتظار دلربایی و ظاهرسازی و شوخ و شنگی و پرافت و مهربانی قلب او بیشتر مایل است تا بشق تندتیز و مواطف و احساسات سرکش وی . چنانچه شهر گشته است :

«عشق زن باید طودی اشد که بدست و پای مرد پیچد و قوای عصبان او را ساکن ساخته و او را از کار بیندازد . عشق باید مرد را بر سر شوق و نشاط بیاورد و طبع و روح او را برانگیزد و مانند مسافری خسته و فرسوده که پایش را با آب پاک بشوید و عطشش را با برف آب فرو نشانند مرد را شاداب و زنده و سرور سازد . مرد باید در سایه عشق بیاساید و از دوا بیخ

(۱) یازد کنید که مرد ها بوسه فکری و داش زن بیشتر نوجه دارند تا با داب معاشرت و سایر فضائل او که مربوط بطرز رفتار و زندگانی اجتماعی میباشد زیرا مرد ها بدتد متوجه این مسائل هستند - و لذتانی بدان دارند - يك اشتباه بزرگ عمومی اینستکه غالب مردم تصور میکنند اشتغال با دیبایات و زرا از اجابم - دور روزانه زندگانی باز میدارد اما در مورد مرد قضایه بر خلاف این است زیرا شما غالبا اشغالی را می بیند که با وجود وسعت فکر و معلومات کثیره خود مملک از صرف وقت و دقت خوش در مسائل جزئی و قابل پاك ندارند - ادبایات و زرا در جامعه دارای قدر و اهمیت خصوصی بهنماید لیکن در کار ردن آن باید منتهای احتیاط و مراقبت بعمل آید»

سیدنی اصیبت :

جان پرور آن استعمال کند بکن بدون آنکه اسیر و یا بهت آن باشد هر وقت همی پیش آید و خدمتی بدهد او محول گردد فاو غ و سبکبار از جای بر خیزد و با قلبی شاد و امیدوار رو بجانب انجام و طریقه نهد .

بسی هائز تامل کامیابی و نفع حاصل نمیکند زیرا انتظارات زیادی از ازدواج داشته اند که البته انجام همه آنها غیر میسر بوده است . برشی دیگر نیز تامل بدقتان خوش آید و شیرین نماید زیرا شخصاً از شادمانی طبع و مهربانی و صبر و شکیبایی و عقل سلیم بهره و نفعی ندارند . این اشخاص قبل از متفحصه خود عالم خوشی و سادگی و جسم مینمایند که شاید نظیر آن در زیر آسمان یافت نمیشود و باین جهت وقتی وارد زندگانی حقیقی میشوند و برنجها و مصائب حیات بر میخورند آنوقت بگرتبه بخود آمده و مال اینست که نسبتاً از خواب صبحی بیدار شده باشند . علاوه اینگونه اشخاص در موقع تامل تصور میکنند زنی شریک زندگانی آنها خواهد شد موجدی کامل و بی عیب است ولی بعدها در نتیجه تجربه ملالت میشوند که کمتر فاضلترین و خوش اخلاقترین اشخاص هم از باره‌ی خطایا و تقصیر فطری بشری میر و منزّه نیستند . اما باید دانست که همین تمس و تصور طبیعت انسانی است که مردم را مستحق عطایات و رافت یکدیگر میسازد و در طایع مهربان رحمت ایزد حکمت‌ترین پندهای عشق و صلاحیت را میدهد .

دستور زندگانی اشخاص ، تامل ، صبر و شکیبایی است . تامل نیز مانند حکومت مستلزم سیاست مخصوص باشد و شخص ماهر باید بداند و بستاند و تسلیم شود و امتناع نماید و صبر داشته باشد و حوصله کند . انسان لازم نیست در قابل احساسات دیگران کور باشد و آنها را نبیند ، فقط باید قوه گذشت و اغماض داشته و هر چه را دید بهلاست و مهربانی تحمل نماید . از میان تمام صفات و ملکات فاضله اعتدال مزاج در زندگانی زناشویی مفید تر و ضروری تر و اداو امتر از همه میباشد و اگر این صفت پدید آمده با عادت خوشی داشتن داری و تملک نفس توأم گردد شخص را بدینک و برد باری متاد میسازد و او را عادت میدهد که در مقابل دشمنان و ناملایات حوصله نماید و حرف دوشنی را که میشوند بیجواب بگذارد و اقتدر ساکت و خاموش بنشیند تا آتش خشم و غضب طرف منطفی گردد . این که گفته اند « جواب فرم شعله غضب را فرو مینشانند » در زندگانی زناشویی بیش از هر جای دیگر صدق پیدا میکند .

« پورز » شاعر محنات و مزایای زوجه شرب را بدین قسمت تقسیم مینماید : چهار قسمت را اعتدال مزاج ، دو قسمت را غرق سلیم . یک قسمت را هوش و ذکاوت . یک قسمت را جمال ( عبارت از ملاحت صوت و جذابیت چشم و تناسب اندام و حسن رفتار ) و دو قسمت را هم بخصای و امتیازات مربوط زوجیت ( از قبیل تمول و نجات خانواده و تربیت عالی و اصالت خون و غیره ) تخصیص میدهد و میگوید « این دو قسمت اخیر را هر دو در پراهمید روابط سلیقه و دلبسته شدن می‌توانید تقسیم بندی کنید ولی بنظر داشته باشید که مزایای مزور همه غیر مهم و جزئی است و هیچکدام لایق آن نیستند که یکمصدح آنها بخصای داده شود » .

مطلبی مشهور است که دینار هاند ساختن دام مهارت دارد اما صلاح آنها در این است که طریقه ساختن نفس را بیاموزند . در دارا با به آسانی طبرور میتوان بداند انداخت اما نگهداری آنها

هم مانند برندگان بسیار مشکل و دشوار است. اگر زن تواند خانه خود را طوری اداره و مرتب سازد که مرد یا کمتر دقح انگیز از آن جانی را پیدا نکند و پس از فراغت از زحمت و مشقات روزانه خود با سلماری شاد به طرف آن برود بحال آن مرد بتواند باید گریه کرد و او را در حقیقت باید بی خانمان و ویلان دانست!

هیچ مرد عاقلی تنها خاطر و جانت زن با او مزاجت نمیکند. راست است که جمال و زیبایی در ابتدای امر بکانه وسیله موثر جلب خاطر و فریفتن مرد میباشد لیکن بعدها دارای هیچگونه خود و تأثیری در زندگی او نخواهد بود. البته مقصود ما این نیست که وجانت را مذمت و نکوهش کنیم و با از قدر و قیمت آن بخواهیم چیزی بکاهیم زیرا وجانت صورت و زیبایی اندام مسوولان سلامت و صحت مزاج میباشد بلکه مقصودمان تذکار این نکته است که مزاجت با زن دلباور و جویی که نقد عیبتات اخلاقی و فضائل معنوی باشد خط و اشتباه بزرگی است که تلاقی و جبران آن هرگز میسر نمیگردد همچنانکه انسان از تماشاخانه طولانی بهترین مناظر و منظرهای طبیعی «البت کسل و ملول میشود همانطور هم از دیدن روی زیبایی که با محسن معنوی تو نباشد بپردی سپر و آزرده میگردد وجانت صوری امروز فردا زمرده و مبتذل میشود در صورتیکه حسن و بیگونی معنوی چراغی که در آید همیشه شاداب و فریفته است و طول ایام و مرور زمان بجای آنکه از رونق و جلوه آن بکاهد دائما بر مقدار و منزلت آن میافزاید. بعد از یکسال که از مزاجت زن و مرد گذشت هیچکدام در فکر زیبایی صورت هم نمی افتند و انعکاس هر دو متوجه خلق و رفتار یکدیگر می شود. «ادیسون» میگوید «هر وقت من مردی را با قاعه عروس و ترش می بینم می اختیارم بعد از زوجه او رحم می کنم ولی وقتی با مرد متهم و گشاده روئی مواجه می شوم به سادت متدی خانواده و دوستان و بستگان او می افتم».

طریقات «پور» شمر را درباره صفات و مزایای لایحه زن خوب در بالا ذکر کردیم. اینک بی مناسبت نهدانیم صیحتی را هم که «اردورلی» به پس خود کرده است چون متضمن تجربیات و مطالعات عمیق بکسر دجل دانشمند سیاسی اجتماعی است در اینجا ذکر کنیم. اشارتیه به پس خود میگوید «فرزند اگر خدا خواست و بعد بلوغ رسیدی در انتخاب زوجه خود متنباه دقت و مراقبت را بعمل آور زیرا خمر و شر زندگی و سعادت و شقاوت آتیه تو مربوط و متوقف باین موضوع مهم میباشد. سگله ازدواج مثل اجرای نقشه جنگی است که اگر انسان یک مرتبه اشتباه نماید کارش تمام می شود و دیگر جبران آن هیچ وسیله صورت نمی پذیرد. . . . . زنی را که بمهراهی برای همسری خویش انتخاب نمائی در کیفیت اخلاق و سیرت او تحقیقات عمیق کن و بدانکه والدین او در دوره جوانی خود صاحب چه اخلاقی و نیایلی بوده اند (۱) زن هر قدر جیب و اسلوازه باشد باز باید فقیر و تهیدست باشد زیرا با جانت و امانت نیتوی او بارها چیزی بخری. در عین حال زن متحول و فرومایه دم شوب نیست چون آن بکند خاطر خودت و موجب تفر و اضجار

(۱) «د فوئر» و «سینده» تداخ کلیه در جانی که راجع باشد. زوجه صحت نمیکند بطور خلاصه میگوید «همیشه دانی مادر خود را در زوجیت اختیار کن»

دیگران خواهد بود - از مزاجت با زن کوتاه قد و سفید پشت احتراز کن زیرا اولاد خیر و ناسالم پدید میآید و دومی همیشه باعث سرانگشتگی و شجاعت تو خواهد بود و از شنیدن سخنان سفیهانه وی بپاى غرض آمد - اگر خصوصاً باین نصیحت من عمل نکنی بکوتاه پیکان ناسف ملامت خواهی شد که هیچ چیز در زندگانی، کمال کننده تر و ملاحظه انگیز تر از معاشرت زن سفیه و بیحاشیه نمیباشد .

اخلاق مرد در تحت نفوذ و تأثیر دائمی زن و به او قرار گرفته است . طبیعت زن اسکر فرومایه و پست باشد اخلاق مرد هم بدست ویستی متعادل می شود و اگر طبع او بیجبهه و عالی باشد روح مرد هم بجنب ارتقاء و تعالی میگراید . اولی موافق و احساسات مرد را میکند و قوای فاعله او را نابود میکند و زندگی را بکام او تلخ و ناگوار میآورد . دومی عدم عشق و موافق را درقلب مرد میگذرد و اخلاق و سرت او را تصفیه و تهذیب نمیدارد و بسبب فراهم ساختن اسباب آسایش و راحت او قوای فکری و عقلی و پرا تقویت میکند از اینها گذشته زن فاضل و بااخلاق دراز نفوذ معنوی خود مت شوهرش را برمیآویزد و پایه اعمال و مقصد او را بر مدارج عالیتری قرار میدهد در صورتی که زن حامی و محسوس الطبع شوهر خود را بدون معنی و فوایدی تحریر و ترفیع نمینماید .

« دوتوکویل » ایمان و عقیده کامل باین حقیقت مسلم داشت و معتقد بود که مرد در زندگانی خود تکیه گاه و پشتیبانی بهتر از زوجه نیک سیرت و با اخلاق نمیتواند بدست آورد . مشاوره می گوید « من در طول عمر خود اشخاص سیتا صریح و ناتوانی را دیده ام که در امور اجتماعی فاضل و مکارم عمده از آنها بظهور رسیده است و علش هم این بود است که اشخاص مزبور دارای زن های فاضل و با اخلاقی بوده اند که در طی زندگانی اداوری و در موقع انجام وظایف شوهر هایشان مساعدتهای معنوی مینمودند و آنها را از لغزش و اشتباه در کار مصون و محفوظ میداشتند ، ولی از طرف دیگر هم غالباً اشخاص فہیم و کارداران را مشاهده کرده ام که در اثر حشر و معاشرت با زنهای کوچک فکر و عقود غواہ و عشرت طلب صفات مردانگی و خصائص جلی خود را از دست داده و فکر مقدس و وظیفه شناسی از آنها بدر رفته است

« دوتوکویل » خودش در « عمل خوشبخت بود و زوجه ضعیف و سانی داشت که بی نهایت از او راضی و خوشنود بود (۱) و در مکتوبات که برقتا و دوستان صمیمش نوشته است همه جا از جرئت و رشادت و حسن سلوک و نجابت اخلاق او تمجید نموده است . « دوتوکویل » هر چه با امور دنیا و حظای زندگانی آشنا تر میشد بیشتر باین عقیده معتقد میگردد که برای پرورش اخلاق و تقویت ملکات فاضله مرد انضام و آسایش خانواده کی از سروربات اولیه مساعد و خصوصاً مشاوره تامل را در کن اعظم مساعدت و تسکینی احاطی میباشد و همیشه میگفت « افلا » ترین کاری که من در دودۀ زندگانی خود کرده ام همانا اختیار تامل بوده است ، در یکی دیگر از نوشته های خود

(۱) خیال « دوتوکویل » زمی انگلیسی موزوم « مادام مونی بود - در جزو رجال مشهور فرانسه که زنهای انگلیسی گرفته اند و مریضی ، و « انفرادی و بی ، و لا انا و تین » را بنی باید نامبرد .



میگوید: غالب لوازم سعادت و آسایش ظاهری بمن صلا شده است لیکن از همه بیشتر خدا را شکر میکنم که مرا عوایدی غناورگی که بزرگترین عوایدش برای انسان است فاض و ثانی ساخته است، هرچه من یر تر میشوم و مراحل زندگانی را بیشتر می بینم با هیبت آفتاب از هر غرد که در نامل گذشته است زیاد تر پی میبرم و بواسطه آن خاطر خود را بهتر نسلی میتوانم بدم. در مکتوبی که بدوست صمیمی خویش «دیوگورلی» نوشته است میگوید: در نظر من بزرگترین نعمتی که خداوند بمن عطا فرموده است اینست که «مریم» را شریک زندگانی من ساخته است. توفیقانی این زن فرشته اعمال درنصل دارد و مشقاتی توانائی و قدرتی دارد؛ با وجود طبیعت نجیب و ملایم او هر وقت مصیبتی یا حادثه ناگواری برای ما رخ میدهد قوت نفس و لمایت او چندین برابر میشود و بدون آن که من خود منت منت کار او باشم ببراقت حال من میردازد و در این قیل موافق که عیان صبر و شکیبائی از کف من خارج میگردد، دلدادی و تملیت میدهد و تشویش و اضطراب را بر طرف میسازد. باز در مکتوب دیگری مینویسد: حشر و معاشرت با زنی که روح آینه و مظهر تمام حسن و نیکوئیهای اخلاقی انسان است موجب سعادت و نیکبختی عظمی میباشد که ظلم من از شرح و توصیف آن عاجز است. هر وقت من حرف خوبی بزنم و یا کار نیکویی بکنم بدهم خود او در وجات صورت «مریم» علامت فرمود و از بزرگی مشاهده میکنم که احساس آن روح ولیم مرا برانگیزد. هرطور رقی عظمی از من سر بهزد که مستوجب ملامت و سرزنش وجدان خورشیدگردم؛ لودیع تاریکی در صورت او ظاهر میگردد و آثار حزن و اندوه در قیانه او ظاهر میگردد. با آنکه من در فکر او غرق و از او فوق العاده دایم مددک با کمال مسرت احساس میکنم که ترس و راهه مخصوصی از او در صبر من مسترلی است و باین سبب مطمئن هستم که مادامی که او را مثل حالا دوست دارم هرگز از جاده صواب منحرف نخواهم شد و کار خطائی از من سر نخواهد رفت.

در موقعی که «دودا» لیل «برنامه صبراحت لیلی» و «املا» اخلاق خود از هرصه سیاست رانده شد و در گوشه ای از یکسایه های ادبی مشغول بزند صحت مزاجش مختل میگردد و در اثر ناخوشی شدیدی حالت صعبی و اماره اجزای پیدا کرده بود. در حین کارش آن غریب تالیف موسوم به «دربار ساقی و انقلاب سکیر» مینویسد. پس از آنکه پنج شش ساعت متوالی در پشت میز تحریر خود نشسته ام دیگر نمیتوانم چیزی بنویسم و مانده آنرا از کار کردن امتناع میبرد. من الان احتیاج شدیدی بیک امتراحت مجدد و ولایتی دارم تا بدو سله نویی از دست رفته خود را تجدید نمایم هرگاه مشکلات و صدمات دیده ام را که بکفر مؤلف در پایان کار خود باآنها مواجه میشود روهم جمع نماید خرماید دید که زندگی نویی می جایست و نعمت انگیز است من اگر از نعمت صحت و مزایای ذبیقت «سرم» برخوردار بودم هرگز نمیتوانستم کار خود را باجماع برسانم. تشویشی و سعادت من در این است که زواج و طلیعت او باطرح و حالت کنونی من مغایرت و اختلاف دارد و باین وجه در مقابل حال صعبی و طلیعت عمر من همیشه راند و ملامت رفتار میکند.

«مسیو گیزوب» نیز مانند دودو در وضع عمت را کاملاً از دست داده و در

های زوجیه با خنبله و تقوایش تمامی و دلدادگی میباید. هر وقت دشمنان سیاسی وی او را میازودند تنها منبیه و آسایشگاه روحی و فکری او آغوش پراز مهر و حوامف خانواده اش بود. بآنکه زندگانی سیاسی او همیشه مقرون به یسرفت و کامیابی بود مذلک از شغل خود رسابت نداشت و شغلتان سیاسی را کاری سرد و کسل کننده و منافی با ارتقاء اخلاقی و عظمت روحی میدانست. در دفتر «شاعرات» خود مینوشت «انسان همیشه آرزو کند حصول سعادتی است که از آنچه که بوسیله سعی و عمل و شهرت اجتماعی دست میابد کاملتر و راضی تر باشد. آنچه را من امروز در پایان سیات خود میدانم از اشتهای زندگانی و درطول تمام مدت هر خوش نیز میدانستم و پیوسته بدان مصمم بودم. حتی درجانی که انسان بدروء اعتلا و عظمت خویش رسیده باشد باز مهر و علاقه خانوادگی اساس و هالوده زندگانی او بشمار میورد زیرا انسان هر قدر هم که در امور اجتماعی و مشاغل سیاسی یسرفت و ترقی حاصل نماید تا از نعمت علاقه و ارتباطات دوستانه و خانوادگی برخوردار نباشد بسعادت حقیقی و کامل نمیتواند نائل گردد.»

داستان ماشقه و ازدواج «گیزوت» نمه عجیب و جالب توجهی است در دوده جوانی که مشار الیه در پاریس اقامت داشت و از فروش مقالات و ترجمه ها و سایر آثار علمی و ویش امراره ماش می نمود بر حسب اتفاق بازن ضالو کردانی موسوم به «مادموازل پولین دومولان» که در آنوقت مدیر روزنامه «پوبلیت» بود آشنائی حاصل کرد. خانم مزبور در ترجمه اتفاق يك «هییت خانوادگی سخت مریش شد و تاملتی نمیتوانست بکار های ادبی مربوط برونامه خود بپردازد. در این موقع سشی و تنگی روزی مکتوب به اعضای پوری رسید که نویسنده آن وعده داده بود تا چند روز دیگر مقالات سلسلی برای درج در روزنامه بفرستد. دسر وعده مقالات مزبور که حاوی مواضع مهم و متنوعی در فنون و ادبیات و انتقاد بود رسید و همه آنها در روزنامه درج گردید. پس از آنکه خانم مدیر روزنامه از ناخوشی برخاست و در اداره حاضر شد نویسنده مقالات که «مسیو گیزوت» بود نزد او آمده خود را معرفی کرد و از همانروز این دو نفر با هم دوستی و صمیمیت پیدا کردند و هر روز بر مهر و علاقه هم میافزودند تا بالاخره کارها مشغول برخواستی گردید.

از آن بعد زن و شوهر شریک و یجا و شادهای یکدیگر شدند و در هرکاری بهمینیکر مساعدت و همراهی مینمودند. قبل از آنکه عقد ازدواج آنها بسته شود مسیو گیزوت به نازد خود گفت سرتوشت من پراز حوادث و سوانح است و این ایام وقایع همه ایرا در زندگانی خود بش بینی میکنم. نمیدانم تو از ظهور این سوانح متوحش و هراسان خواهی بود یا نه. مشار الیها در جواب وی گفت مطمئن باش که من از فتح و کامیابیهای تو شای عظیم خواهم کرد لیکن هرگز در موقع شکست و مغلوبیت تو آه نخواهم کشید. وقتی گیزوت. صدر اعظم «لویی فلیپ» شد زوجیاش در ضمن مکتوبی یکی از دوستان خود نوشت «این اوقات من شوهرم را کمتر از آنچه خود مایل هستم ملاقات میکنم ولی باز خوشترم که بیدار او نائل بشوم. . . اگر خداوند مارا بهم بپشد و از یکدیگر جدا مان نکنم من در حین مصائب و بلایات نیز خود را خوشبخت و سعادتمند میدانم.» اما هنوز شاهان تاریخ صبر بر این سطور نگذشته بود که مشار الیها وفات یافت و شوهر دلقیده اش مجبور شد بعد از آن تنهایی مراحل زندگانی را طی نماید

«دورک» نیز از پرکت ازدواج با «میس نوژنت» که زی وجبه و مهربان و دانشمند بود عویشیت و سعادتمند گردیده بود. مشارالیه هروقت از زندگانی سیاسی و اجتماعی صدمه و آزار میدید در موض از یکجکشی و آسایش خانوادگی تلاقی و جیرانی کامل می یافت، خود او گفته مشهوری دارد که اخلاق و روحیات او را بطور وضوح روشن «بسلزد و میگوید» عشق و محبت خانوادگی اساس و ریشه تمام عواطف و احساسات رفیقه اجتماعی ماست. توصیفی که مشارالیه در دوره جوانی خیال خود از او کرده است یکی از بهترین توصیفات و رنگ آمیزی های قلمی است که در زبان انگلیسی یافت میشود. میگوید «زن من دارای جمال و وجاعت است لیکن وجاعت صورت و اندام تنها زیرا با آنکه چهره او در کمال صیانت و اندامش در غایت نیکوئی و اعتدال است مملکت انبیه که قلب و دل مرا در حیطه تغییر در آورده است همانا حسن سلوک و مهربانی و یکناهمی و حساسیت فوق العاده است صورت او در وهله اول فقط جلب توجه و نظر شما را میکند لیکن طولی نیکشد که بطوری مجذوب و فریفته او میشوید که خودتان هم متعجب میگردید»

چشمه ای او دارای فروغی ملایم است و مانند مردمان طایل و نیکوکار بقوه فضیلت و تقوی برهه کس حکومت مینماید.

قد او زیاد بلند نیست. او را برای آن نیاریده اند که مورد تعجید و ستایش مردم باشد بلکه برای آن خلق شده است که انسان را بلطیف یکجکشی و سعادتمندی برساند.

طبع متین و اخلاق حکم اواز حسن رفت و ملاطفت عاری نیست و در نرمی و ملاطبت طبعش نیز علامت صنف و قوتور مشاهد نمیشود.

صدای او مثل آهنگهای ملایم موسیقی است که برای التذاذ روح اشخاص ترکیب شده است که میتواند این مصاحبت رفیق خود را با مامشارت اجناسی فرق بگذارند. آری صدای او دارای این خاصیت است که برای شنیدن آن باید نزدیک وی یابید.

جسم او نسخه بدل روح و فکرش است و باینجه توصیف یکی بتزلز توصیف دیگری می باشد هوش و درایت فوق العاده او همیشه از حسن انتخای وی بقوی معلوم و مبرهن میشود. مشارالیه عقل سلیم خود را بیشتر صرف اجتناب از کار هائی می کند که نایستی به گفتن و کردن آنها مبادرت ورزد و هرگز بشکر آن نیست که هوش خود را در انجام کارهای حیرت انگیز و گفتن حرفهای تعجب آور بکار برد.

هیچکس با این کسی سن پچتر از او با رموز و مسائل دنیا آشنا نیست و هیچکس هم قدر وی از شروع و مفاسد این عالم منزله و بری نشده است.

ادب و حسن سلوک او ناشی از عفت و نجابت طبع وی میباشد که مربوط بقواعد و قوانینی که راجع باین موضوع آموخته است و باینجه هر کس که معنی رفتار خوب و حسن تربیت را بداند از اطوار و حرکات مودب و معقول وی در شگفت خواهد شد.

مشارالیه صاحب عزمی راسخ و فکری متین است و اگر سختی و صلابت مرمز از جلاء و برق آن چیزی میگاهد این صلابت و استحکام اخلاقی وی نیز از مزایا و محسنات او چیزی کسر نمیکند فضائل و مکارم او پیش از این است و حسن اخلاق و رفتار وی تا به حدیست که انسان را حتر شایسته قضا

و قنور جنس ضعیف و زیبا میباشد.

بی مناسبت نیست توصیفی را هم که زن کلنل «هاچینسون» از شوهر خود کرده است در اینجا نقل کنیم. کلنل مزبور کمی قبل از وفات عویش بزوجه اش سفارش کرد که «مثل زن های هوام و معمولی شیون و بیقراری نکنند». مشارالها هم بنا بر وصیت او بجای آن که در مرك وی زاری و سوگواری نماید الام و غصه های درونی خود را به وسیله نوشتن شرح احوال شوهرش تسکین و تسای میداد.

در مقدمه ای که «تاریخ حیات» وی نوشته است میگوید «کسانی که دلپسندی و علاقه مندی شخصی دارند وقتی بسکم قانون می نیایند اشیاء این عالم محبوب آنها از آنها گرفته می شود زمام نفس را آقدر تسلیم طوفان هموم و الام می کنند تا سبیل مصیبت و اندوه خاطره های محبوب از دست رفته آنها را از میان برد و وقتی در «ول زمان غصه و سوگواری ایشان تمام می شود و تسلیت و دلداری حاصل میکنند آنوقت بتدریج قناب فراهوشی بر صورت شمس متوفی کشیده میشود و چون دیگر خاطره ای از او در دل باقی نمانده است ناگزیر چیزهای دیگری که به چه چه از حث عویش و نیکوئی نمیتواند یا او برابری نبایند جلب توجه و علاقه مندی شمس مزا دار را می نماید. اما منتهای سفارش اکید یافته ام که مثل زبانی های سوگواری و جزاداری بردارم (۱) برای تسکین و تسای الام خاطر خود وسیله ای هستر از آن ندارم که به ثبت و نگارش خاطره های عزیز شوهر خود مشغول شوم. البته لازم نیست که در تحریر این یادداشتها بتناق گوئی و توصیفات مبالغه آمیز بردارم دریا اگر شرح زندگانی او که او و با کمال سادگی برشته نگارش در آید هتر از مدایح و تعجیبات هر نویسنده مقتدری او را در شور اعظام و تجلیل حقیقی خواهد نمود»

(۱) کلنل «هاچینسون» شخصی جمهوری دلب و بسیار متدین و شجاع و با تدبیر بود.

در دوره «رستوراسیون» او را از عضویت پارلمان و از تمام مشاغل دولتی الی الابد معزول کردند و او هم باملاک خود در حوالی «ویچگرام» رفته در آنجا منزوی گردید. لیکن دیری نگذشت که دستگیرش کردند و در «برج لندن» محبوس نمودند. بعد ها او را بقلعه «سندون» انتقال دادند و مدت یازده ماه هم در آنجا محبوس بود تا در سنه ۱۶۶۴ وفات یافت. زوجه او از دولت تقاضا کرده بود که او را نیز با شوهرش حبس کنند لیکن این تقاضا پذیرفته نشد و وقتی «هاچینسون» احساس کرد که همرش باغر رسیده و زودی خواهد مرد چون میدانست که مرك او باعث غصه و تالم فوق العاده حیالش خواهد گردید آن یدم را از محبس بوی فرستاد. «تو که از تمام زنها بالاتر بودی بدو ایندو تن خود را یک نفر «یحی خوب و متدین جلوه دهی و باز هم خود ترا بالاتر از زن های هوام و معمولی نگاهداری». آنجا که متاوالها می گوید «سفارش اکید یافته ام. مصلوحش اشاره بهین بیتام شوهرش میباشد.

«عاور ذیل توصیفی است که مادام «هالچندون» از شوهر خود کرده است : « عشق و علاقه مندی نسبت بزوجش طوری بود که هرکس بخواهد قاعده و دستوری برای عشق بازی بداند و شرائتمندی وضع نماید باید او را نمونه و سرمشق قرار دهد . هیچ مردی پیش از او نسبت بزوجش احترام و محبت نداشت اما در عین حال خود را از یون و تسلیم زن نیکرد و زمام اداره خانواده را دست خویش گرفته با کمال حرم و مهربانی خانه را اداره مینمود و زنش هم با کمال میل و شغف سرتنگین و اطاعت بسلطان فرمان وی میجاء بود .

امور خانواده را در عرض امر و تحکیم بوسیله تشویق و تشجیع افراد منزل اداره میکرد . علاقه مندی او نسبت بزینش بیشتر بطهارت قلب و صفات روح وی بود که بصورت ظاهری وی با وجود این میل و عشق ثابتی که با او داشت از ملاحظات بیرون از شور و هیجان موشی اشخاص جاهلی که تسلیم زلفهای خود هستند برآید بیشتر و شدید تر بود اگر قدر و احترامی که او بزوج خود میگذاشت پیش از آن بود که مشار الیها خوشتن را لایق و مستحق آن میدانست بواسطه فضائل و علو همت خود او بود و عیالش فقط در حکم آینه ای بود که محاسن و مکالم شوهرش در آن منعکس و متجلی میگردد ، «دامیکه او در قید حیات بود زنش هر چه داشت از و داشت و اکنونم که وفات یافته است عیال او هر چه هست فقط شرح ضعیفی از شخصیت وی میباشد .

مشار الیه قدری کریم النفس و رؤف بود که هرگز کلمه زشتی از دهانش خارج نمی شد . تمام دارایی و مایملک خویش را بخیار زینش گذاشته و بدون آنکه هرگز از وی حساب بکشد او را مغفرت ساخته بود که هر طور میل داشته باشد خرج کند . عشق و علاقه او نسبت به زوجش ثابت و استوار بود و همین جهت وقتی هم که مشارالیه قدم به راه حل سالخوردگی گذاشتی و حسن و وجهات جوانیش زایل گردید باز مثل روز اول او را دوست میداشت . را سنی که عشق پاک و بی آلاش او را هرگز با قم و زبان ممکن نیست تشریح و توصیف نمود . ولی با وجود این عشق مفرط او نسبت بزوج خود دوست میداشت . به مثل بن موجودی که بیرستی و ستایش آن قیام مثل بگشتر مخلوق ممنوع خود دوست میداشت . به مثل بن موجودی که بیرستی و ستایش آن قیام کرد باشد . بقیه او محبتی که بر شالوده قوانین و طبقه شناسی استوار شده باشد هزار مرتبه از عشق های تند و سرکش ولی بیقاعده ای که در عالم پلشت میشود ارجمند تر و گرانها تر است . او خدا و فضائل و ملکات اخلاقی را بالاتر از زینش دوست میداشت » (۱)

مادام «راشل روسل» یک مثل دیگر از زلفهای تاریخی است که بواسطه علاقه مندی و وفاداری نسبت بشوهرش مشهور گردیده . مشار الیه تا موقعیکه بتواست با وسائل شرائتمندی دراستفلاس شوهرش سعی باید از بدل و چگونگی بجاهات فرو انداز کرده لیکن همینکه دید مساعی او تمام بی اثر است و نمیتواند با جدیت خود کاری از پیش ببرد تصمیم شد که قوا و جرئت خود را جمع کرده و بوسیله سرمشق شجاعت خویش شوهر عزیزش را تشجیع کند و قوه صبر و اراده اش را تقویت نماید

( ۱ ) نقل از شطرنجی که مادام «هالچندون» در کتاب سرگذشت حیات شوهرش به اطفال خود کرده .



زنی را که برای مدتی خود اشتباه نموده بود موسوم به «میس چارلتن» و دارای ثروت و ثبات هکفتی بود اما «پاکستر» از ترس آنکه مبادا مردم تصور نمایند مشارالیه بطبع مال باوی مزاجت نموده است از او خواست کرد که اولاً قسمت اعظم دارائی خود را باقوامش واگذارد و هیچ چیز با خود بجا نیاورد. ثانیاً ترتیب کارهای شخصی خود را طوری بسمد که «بد ها» را گرفتار نراند و عا کم حدیه نماید. ثالثاً «هرگز» او توقع نداشته باشد که اوقات لازم برای انجام وظایف کلیسا را صرف شعر و مصاحبه با وی نماید. چون هروس با این چند شرط موافقت نمود عقد ازدواج آن ها بسته شد و از فضا مزاجت آن ها هم با خوشبختی مقرون گردید. خود او میگوید «ما مدت نوزده سال با عشق و تعلق خاطر سبب یکدیگر زندگی کردیم و از منافع معاونت و تشریک مساعی با هم امتیاز میبردیم». لیکن باوجود این «پاکستر» در دوره زندگی تحمل شدائد و مشقات بسیار کرد زیرا اوضاع سلطنت در آن ارام منشوش بود و او را دنیا از یک خطه بنقطه دیگر مخابر مینمودند و اسباب مزاحشت را فراهم میساختند طوری که چندین سال منزل مین و اقامتگاه ثابتی نداشت. در تاربخهای که از زندگی خود نوشته است میگوید «ایکوه مشقات و صعوبات طبیعتاً زن را بیشتر از مرد آزرد و کسل مینماید اما من با کمال صبر و هکیاتی آنها را تحمل مینمودم». حاجت در سال ششم مزاجت وی او را بجرم تشکیل کتبه ای مدتگیر کرده و محکوم حبس نموند. زن او نیز با وی زندان رفت و در تمام مدت گرفتاری او با کمال رافت و مهربانی کمر بستار و ایست. «پاکستر» میگوید «در پیوقت من او را هر روز و شامان نراز ایامی که با من در زندان بود ندیده بودم و خصوصاً همیشه مرا از همه وسائل استخلاص خویش منع می نمود». بالاخره سنار ایه بدبوان استیلاف عرض حال داد. در آنجا حکم تخمه را تقض و او را تیرمه و «مخلص نمودند. وقتی «مادام پاکستر» بفات یافت شوهرش تصویر دققی از مرابا و صحت و آرا این زن یک سیرت کشید که یکی از «توین» را جالب ترین آثار علمی او میباشد.

«کونت نیز» معروف به زوجه ذنب و فاضلی داشت که روح ذریک او در زندگانی نیتیان شوهرش بود و بواسطه جرئت و شجاعت زائر نیدلیر خوش او را تشریق و تحریس بکار می نمود. پشت «زبور» میگوید «پس از بیست و چهار سال تحریه من نسبت شهادت کعبال کنونم نهان است که مناسب با فضل و حره من میباشد. خیر از آنکه بتوانست از خانواده مرا باین خوبی ادا. ساند؟ که بهتر و مزه تر از او تاکنون توانسته است در علم دنیای نماید؟ که بهتر از او میراست در دنیایم و قبول فضائل اخلاقی با من کمک و معاونت کند؟». که متواست مثل او شوهرش را دالما و غایب ارات هولک زوی و دریا بیند و در تمام آن سالهای حیرت انگیز نیز با وی شرکتجوید و هرگز هم آب شکایت نکشاید. که غر او او حاضر میشد در حین «واجبه» باشداید و مشقات دست خود را به مصاحبت و نگهداری من میدادند. و الاخره غر از این زن پاکدامن که صاحب یکری بلار و «نری» توانا و د که دیگر توانست دو حیات و حلال باطنی و طهارتی مرا مانند صفه ثانی بخواند و آرا برای دیگران به توجیه و تفسیر نماید.

یکی از بزرگترین مهربانیهای «پاکستر» در ضمن سادتهای خود در

افرنمای جنوبی گرفتار آن گردید. مرك زوجه مهرایش بود که در قسمت اعظم مسافرتهای وی با او همراهی نموده بود. در کافلی که «کتر مشار الیه یکی از دوستان خود موسوم به» رودريك مورخیزون «نوشت و غير مرك زوجه اش را در شهر «شویانگا» واقع در کنار رود شاه «زاهیزی» بوی داده است بنویسد، این مصیبت هائل مرا بکیاره از پا در آورد و زیون ساعت سابق هر طه ای برای من حادث میشد بر هزم و چسارت من میافزود و مرا مصمم میساخت که بر موامع و مشکلات غلبه نمایم لیکن این مصمت عظمی قوای مرا ساقط نمود و برخاك تا نواپم انداخت چهار سال از وی جدا بودم و تازه سه ماه بود که از دولت دیدار و مصاحبت وی بهره ور میشدم من او را بواسطه عشقی که با وی داشتم بچاله سگاح خوش درآوردم و هر چه با او بیشتر زندگانی میکردم بر عشق و علاقه ام نسبت بوی افزوده میشد. این درنفرشتهشمال زوجه ای مهربان و وفا دار و مادری رؤف و متفق و شجاع بود و مجدای که شما در روز حرکت ما از وی میگريد و او را بواسطه سبی و اهتمامی که در باره تربیت فرزندان خود و اذیل بومی قریه «کولو بنک» میندل مینمود میتودید کالاً صحیح و بیوقع بود. من سبی دارم که خود را تسلیم مشیت الهی نمایم و سر رضا در منزل اراده پدر آسانی درود آوردم ... بعد از اینهم باز بانجام وظیفه منقول خواهم بود لیکن افق آمال و مقاصد تیره و ساه خواهد بود»

«ساموئل رومیلی» در تادیخه حیات خردنصویر دقیق و شروحی از محسنات و بتای ای اخلاقی زوجه خویش کشیده و قسمت اعظم کامیابی و سعادت خود را در زندگانی مرهون مسامی جمیله وی میشمارد. مشار الیه در یکجا بنویسد «در این پانزده سال اغیر مسئله آسایش و رفاه من موضوع تدقیق و مطالعه دائمی زوجه نیک سیرت من بوده است. در سرشت این زن عذیم المثال قوه فهم و درایت و احساسات عالی و فضائل و مکارم اخلاقی با حسن مهربانی و رافت و عطوفت قلب آمیخته بود و علاوه بر اینهم مزایای معنوی صاحب حسن و جمال صوری نیز بود که هرگز چشم انسانی بالا تر از آن و جادویی ندیده است». «رومیلی» تا لحظه آخر در عشق و علاقه خود نسبت بزوجه اش ثابت و با دایر بود و وقتی مشار الیها وفات یافت طبیعت حساس او این مصیبت هائل را نتوانست تحمل نماید و با نتیجه غواب از چشماشش دورشمه حواسش مشغل گردید و هرز سرور از آن حادثه موام بیشتر نگذاشت مود که خودش نیز وفات یافت و بجواز زوجه عزیزش بیوست (۱)

«سر فرانسیس بوروت» که «رومیلی» قالا در مسائل سیاسی پااو متارعه داشت پس از فوت زوجه اش قدری متالم و محزون گردید که با کمال حدیث از خوردن غذا امتناع ورزید تا آنکه بالاشره قتل از حرکت دادن جباره عیالش خودش هم وفات یافت و حسد زن و شوهر را در کنار هم دفن نمودند.

«سر تاسی گراهام» از خصه قوت عیالش درسن چهل و سه سالگی داخل خدمت قشوی

(۱) در کلبسی «سن براید» لوحه ای پدا در کوبیده ور روی آن این عبارت نوشته شده است: «یادگار احمق رومیلی» که هفت روز پس از مرك زوجه محبوبش درسه ۱۷۰۹ باقلبی شکسته وفات یافت»



گرفت. همه کس پرده فتنگی را که «کیتر پروو» از زن او کشیده و یکی از شاهکارهای قدش مزبور بشمار میرود دیده است. این زن وشوهر مهراں مدت هجده سال با یکدیگر زندگانی کردند و وقتی زن ولادت شوهر از فرط غصه و اندوه زدیك بود دیوانه بشود و عاقبت هم برای آنکه الامر احزان خود را تا اندازه ای فرو بماند دوا طلبانه داخل نظام گردید و در موقع محاصره «تولون» بواسطه رشاعت وی ماکي گراز شود روز داد درجه جا مشهور شد. مشار الیه در جنگهای آسیای امدا پیادت «جان دور» و صد هادر تحت فرماندهی ولینکتون خدمت میکرد و از درجات پست نظامی خود ا به بیات فرماندهی کل قشونی رسید. مردم اسم او را بنیاست ذبح شایانی گذر «پاروسا» کرده بود «پهرمان پاروسا» گذاشته بودند و ولایت سز بنصب لردی مائل گردیده و روزگار پیری خود را در کمال سکوت و آرامش سر رد لیکن آخرین لحظه حیات خوش او را به زوجة عزیزش فارغ می شد و همیشه پیشرفت و کامیابی خود را مرهون وی میداشت. «شریدان» درطی نقطی که بمناسبت فوت او در مجلس قوم انگلستان ایراد کرد درحق او این جمله را گفت «هرگز روسی مالیر از روح او در قلبی شجاع تراز قلب وی قرار نگرفته است»

هئین طور زن های فضل و ذك سبوت سز خاطره شوهر های خود را عزیز و مکرم داشته اند. در شهر وینه مجسمه بزرگی ساد گار یکی از بهترین سرکردگان قشون اطیش بر پا شده است و وزیر آن کتیه ای در ذر مذاب و شجاعت های سردار مزبور در موقع جنگهای هفت ساله لوشه شده و این کلیات خاتمه میابد «بهر از او شوهری یافت میشد.» وقتی «سر الیرت مورتون» وفات یافت مائس بقبری از موك وی متاثر گردید که کمی بعد او هم سوار حق بیوست و با شوهر خود در یکجا مدفون شد. «دوتون» این قصه را در يك پت مختصر تشریح کرده و میگوید «اول شوهر ولادت یافت. زن قبری سمی کره که مدون او زندگانی نماید

اما چون زندگی را بی او دوست داشت خودش هم زرد وی شدت» همچنین وقتی خیال داشتند که شوهرش آخرین ذوق حیات را گمراشته و فوت یافته است گفت «عیبی ندارد مسکارت تمام شد.» من هم زودی از پس او خواهم رفت و دیگر در این عالم رج و مشقتی نخواهم دید»

زنها علاوه بر آنکه بهترین رفیق و موس و تسلی کننده مرد ها هستند اغلبا در شغل و حرفه شوهرهاشان بزرگ مساعدهت های دقیقه با آنها میکنند. «گالوی» از این حیث خصوصا غالی خوشبخت و سعادتمند بود زیرا مائس دختر پروردگار یکی بود و مشهور است که هوش و فطانت وی باعث ایجاد علم «گالواسراسیون» گردید. این معنی که روزی «گالوی» را ن قورباغه ایرا در دارالتحریر شود کنار ماشین انکیزیکی قرار داده بودند و زن او ر حسب اعتق او که چاقو را را بس کرد و مشاهده نمود که حرکت شدیدی در آن ظاهر شد و را ن جمع گردید. ان واقعه «گالوی» را بکرت تحقیق در کبیت امری داشت و در نتیجه موفق بر صبح علمی گردید که سیاست اسم خودش به «گالوازیسیون» معروف شده است. زن «لادوژی» بر صاحب ذوق و استعداد علمی و د، علاوه بر آنکه در تحقیقات علمی با شوهرش کمک میکرد و به گیاره وی شوهرش را موسسه «مصارف» سز باندست نمود

ساخته است .

دکتر «بوکلند» بهالی داشت که در همه کار مبالغه او بود چنانکه با قلم خود پادی کمک میکرد . فوسیلها را که او جمع آوردی مینمود مرتب میساخت و برای کتابهای او گزارش تهیه میکرد . پس او «فرانک بوکلند» در مقدمه ای که کتاب پدرش نوشته است مکتوب «مشار الیها باوجود حقیقت و مراقبتی که در مساعدت با شوهر خود داشت هرگز از تعلیم و تربیت فرزندان خویش نیز غفلت نمیورزید و همه روزه صبح هارا صرف آموختن مطالب مفید و لازم بانها میکرد . اولاد او قدر زحمات و پرا دربار خود حالا بفعولی میباشند و خدا را شکر میکنند که بداهشتن چنین مادری سرافراز و مایه بوده اند» (۱)

یک نمونه دیگر از کمک و مساعدت زن شوهر خود سرگذشت زندگانی «هور» عالم طبیبی مشهور سوئسی است . «هور» از سن ۱۵ سالگی کور شده بود و باوجود این موفق برآ گرفتار پیکرته مهم از تاریخ طبیبی گردید که بیش از هر رشته دیگر احتیاج باصرت قوی و چشم دقیقین داشت منتر و فکر او وسیله چشماهای زش کار میکرد و مانع از حیرت و بیثباتی بهیچوجه دوزخمت نبود . میانش برای جلوگیری از اندوه و دلنگی وی او را مطالعه و تحصیل ترفیب می نمود و اتفاقا این تدبیر نیز قدری مؤثر واقع شد که «هور» مصیبت کوری خود را فراموش کرد و مثل سایر طبیبی زندگانی طولانی خود را با کمال خوشحالی و سادگندی پایان رسانید ، مشار الیه بعدی از این وضع زندگی خویش را می بود که مکرر گفته بود اگر چشمان من پاکت اولیه برگردد و پنا شوم شخصی بتواند بدبخت شوم شد زیرا در حالت فعلی خود میدانم شخصی مثل من تا چه اندازه میتواند طرف بهر و محبت مردم واقع شود و علاوه در حال کنونی زوجه ام همیشه در نظرم جوان و خوشگل و دلرباست و این نکته خود تأثیر صبی در سعادت انسان دارد» . کتاب «هور» را هم بر بنیادها هنوز هم در زیسته خود یکی از شاهکارهای علمی شمار میروند و معتمد تحقیقات و مطالعات بسیار دقیقی در باره عادات و تاریخ طبیبی زنیود ها میباشد . انسان وقتی این کتاب را مطالعه مینماید و توصیفات دقیق و صمیمی را که در آن شده است از نظر میگذراند تعجب می کند که نویسنده کتاب دارای چه

(۱) «فرانک بوکلند» میگوید «پدرم مدت طولانی مشغول تألیف همین کتاب بود که من اکنون مقدمه از آن مینویسم و میفهمم چرا طبع برسام . در تمام این مدت مادرم شهای متوالی تا صبح می نشست و هر چه پدرم میگفت مینوشت و اغلب کارها قدری طول میکشید که شام آفتاب از پنجره بدون اطاق میباید و اوقت پدرم دست از فکر میکشید و مادرم بحال غصه و فرسوده برای استراحت می رفت . مشار الیه «تنها با قلم خود پدرم مساعدت میکرد بلکه بواسطه ذوق و استعداد طبیبی که داشت غالب تصاویری را که برای کتابهای او لازم میشد با کمال مهارت و زیردستی میکشید . مادرم علاوه بر این ذوق و مهارت خصوصی در اصلاح «فوسیل» های شکسته داشت و هم اکنون نمونه های زیادی از «فوسیل» های مختلفه بشکل اصلی و طبیبی در موزه اکادمی مشاهده میشود که در ابتدا جز قطعات شکسته و نامنظم چیز دیگری نبوده و ما را ماهر با پشت کار و جدیت مخصوص خود بشکل اصلی درست کرده است» .

باصرفه غری و چشم غرده پیش برده است و سلیقتا نمی تواند باور نماید که مؤلف آن در تاریخی که کتاب را می نوشت است مدت یست و پنج سال کور و از نیت یشانی بکلی محروم بوده است ۱

زوج «سرویلیام همیلتون» مسلم منطق و فلسفه دارالفنون «ادینبورگ» نیز بواسطه مراقبت و خدمتگزارانی به شوهر خود مشهور می باشد. وقتی «همیلتون» در سن پنجاه و شش سالگی در نتیجه کار زیاد گرفتار فلج شد زن او بجای دست و چشم و فکر برای وی کار میکرد یعنی تمام کارهای او را به عهده گرفته بود و برای او کتاب میخواند و خطابه های راگمی نوشت یا کنوس و نصیحت میکرد و از بدل و چکونه سعی و خطاکاری در حق وی فرو گذار نمی نمود. راستی که اگر جدیت و مراقبت این زن یدخل نبود شاید قسمت اعظم تألیفات گرانمای شوهرش که مرگ وجود نیامد. «همیلتون» طبیعتا قدری تنبل و متاد به بی نظمی بود ولی برعکس زوج اش پشت کار و فعالیت کافی داشت و با نتیجه تمام اخلاقی شوهرش را جبران مینمود.

وقتی «همیلتون» با وجود غائلتهای خیلی شدید بیست مطلبی دارالفنون اذهاب شد غافلینوی توانایی او را بهانه کرده میگفتند اذهاب او برخلاف مصامت است و مرگ او نخواهد توانست در کلاس مدرسه تدریس نماید. اما مشارالیه مصمم شد که با کمک زوج هیران خود صدق هدایات مولایین و بطلان تصورات غافلین خویش را رهه کس ثابت نماید. در موقع شروع بکار چون خطابه حاضر برای تدریس بدست درودز عبور بود خطابه فردارا حاضر نماید. برای این مقصود زوج اش تمام شب ها با او بیدار می نشست و خطابه های را که مشارالیه در اطاق مجاور بر روی قلمسات پراکنده کافه می نوشت و بطور بیظمی روی دیوار میریخت منظم و پاک نویس مینمود.

نویسنده شرح احوال وی بگوید: «گاهی موضوع خطابه ها قدری سخت بود که همه آنها با سانی ممکن نیستند. در این قبل دوره «سرویلیام» تاسامت به صبح پریش میرش مشغول کار بود و زوج هیراش از غایت خستگی و روی مستدلی راحت بخواب میرفت. گاهی هم مرود و اصلاح خطابه قبل از شروع ساع تدریس انجام میگرفت. بان ترتیب «سرویلیام» با کمک و مساعدت عیالش دوره خدمات خود را پایان رسانید و شهرت خطابه هایش در همه جا منتشر گردید و بالتبینه در سراسر اروپا او را یکی از اعظم متفکرین عصر خویش محسوب مینمودند.

زنی که از حضور خود آلام و سائب مردوا تسکین مینمید و با خلق خوش و لب خندان خوش آش ششم و هفتم او را فرو مینشاند هم وسیله تسلی و دلناری خاطر اوست و هم پشتیبان و معاون وی. «نیپور» همیشه زوج هیراش را همکار و هم نظار خود خطاب میکرد و معتقد بود که طبع و ذوق او بدون آسایش خاطر و تسلیتی که از معاشرت با وی تحصیل می نماید خمول و پژمرده و بی ثمر خواهد بود. خودش در یکجا مگوید: «خلق خوش و عشق او مرا از سطح زمین بالاتر برده و مثل آنست که از زندگانی این جهانی آزاد و فارغم ساخته است». اما زوج او ملاده بران.

کنکهای ذی قیمت دیگری هم بطور مستقیم با وی میکرد بدین معنی که «نیور» (۱) ابراهیم براگشتاف تازه ای در تاریخ و راهم در موضوع جدیدی در سیاست یا ادبیات اول بازوجه خود (۲) بحث و مذاکره می نمود و باین وسيله خودش را برای اشته و انتشار آن مواضع آماده و مهیا میساخت .

زوجه «جان رستوارت مول» نیز معاون شوهرش بود و باو کمک میکرد لکن کمک و مساعدت وی با شوهرش در یک رشته سیار مشکل طبعی بود چنانکه خود «میل» در جایی که کتاب معروف خویش موسوم به «آزادی» را بنام او اهداء مینماید میگوید «این رساله را بروح ارجمند زنی اهداء میکنم که هرچه در قالیفات و نوشته های من خوب و لایق تمجید یافت میشود از برکت انفاص قدسی او بوده و قسمتی را هم او خود قالیف و تصنیف کرده است . این کتاب بیادگار زنی نوشته می شود که مرا رفیقی

(۱) سطور ذیل که از ترجمه احوال «هملتون» بقلم «وینچ» نقل شده است مسامی و خداکارهای مادام «هملتون» را درباره شوهرش طاهر میسازد و نشان میدهد که دنیای علم و تفکر تاچه اندازه مرموز و غمگین گذاری متهادی وی درحق شوهرش میباشد .

«وینچ» میگوید «هملتون» در مواضع مختلف علمی و فلسفی بسط مشارالها نوشته شده است و هنوز هم موجود میباشد و اما حیرت آور است . تمام وسائل و مقالاتیکه بسطجه فرستاد میشد و کلیه خطابه هایی که برای تدریس در کلاس تهیه میگردد همه بسط او نوشته شده بود . مشارالها کارهای خود را از روی کمال خلوص و صمیمیت انجام میداد و علاوه شوهرش را نیز با تمام وظایف خویش تشویق و ترغیب مینمود . «هملتون» خودش شخصا قدری متقابل به تنهایی و بذلت پیوده و غالباً بهای های غفلت و گاهی هم بواسطه اشکال فون داده که در موقع جمع آوری مواد و مطالب خطابه ها بن مواجه میگردد مصمم میشد که کاری را که در دست داشت کنار بگذارد لکن زوجه اش همیشه با کمال هوش و دقت از تمایل وی به یکجادی جلوگیری میکرد و مخصوصاً در دوازده سال اخیر عمر او که قوای بدنش متعایل رفته و ضعیف شده بود

باستانتان هرم و اوده ثابت و خلق خوش و مهربان خود روح او را پیوسته تازه و شاداب نگاه میداشت و فکر و دماغ او را تقویت مینمود . حقیقت امر اینست که «دسرویلیام» طبیعتاً پوی سرشته شده بود که راضی بود قوا و فعالیت خود را در انجام کارهایی بصرف رساند که هیچگونه فایده دیگری جز لذت انجام آن بر آن تصور نباشد و هرگز در عالم مشاهده اثر وفاداری نشود لیکن مسئله از دوام و استطاعت بالتنبه محذور او با تمام افضال اخلاقی زوجه اش چنان روح هرم و نشطی در وی دمیده بود که در پرتو آن موفق پایدار آنچه تواند آرد در فلسفه و ادبیات گردید . تنها در نتیجه غرض و تغییر این عوامل بود که دعاء و قرینه او نتوانست ازوادی او هام و از عالم مجهول طغیان و تصرفات واهی و غیر علمی رهایی یابد و اگر زندگانی وی در تحت تاثیر این عوامل واقع نمیشد صبر او در آسمان افکار و خیالات موهوم ، آرایش وسکونت میکشست و چون هیچ اثر و نتیجه ای از افعال و افکار وی در عالم باقی نمینماند و چنانکه از مصداق وجود این دانشمند محقق سردر نیابارد (۲) «ژن نیور» (۱۷۷۶-۱۸۳۱) مورخ و عالم نفوذی مشهور آلمانی است

منطق و زوجه ای غمخوار بود و حس صداقت و راستی و بزرگترین (۲) پشتیبان من و قبول و رضایت وی بهترین مشوق و پاداشم بود . . . سطور ذیل که «کارلا لای» ( ۴ ) بر سبک پدر زوجه اش نوشته است شهادتی مؤثر است که این نویسنده بزرگ حاضر بر حسن سبک و فضائل اخلاقی جمال خود داده است . « در طبیعت او قدری بیشتر از حد معمول علاقم حزین و اندوه دیلمه میشد لیکن در عین حال قوت اراده و حس سرعت انتقال و وفا داری و محبت قلبی داشت که نظیر آن بندرت در دیگران یافت میگردد . در مدت چهل سال مشار الیها رفیق صدیق و مونس و فادار شوهرش بود و او را با زبان و رفتار خویش با انجام کار های خوب و پسندیده تشویق مینمود در صورتی که این کار از هیچکس دیگر غیر از وی ساخته نبود .

« فراخای » نیز در زندگانی تامل بسیار غوصت و سادگند بود . زوجه اش هم شریک زندگانی او بود و هم رفیق روحانیش و در راه زندگی دست او را میگرفت و باو کمک و اعتماد میرسانید و وسایل آسایش و راحت او را فراهم میساخت . در دفتر یادداشت های روزانه خود میگوید هر اوجت من از هر چیز دیگر سعادت و شرافتمندی من بیشتر کمک کرده است . بیست و هشت سال پس از تاریخ تحریر این سطور می نویسد « قضیه لاهل من واقعه ای بود که سعادت این عالم و آسایش فکری من مرهون آنست . . . . و در عالم اتحاد تا کنون هیچگونه تغییری حادث نشده جز آنکه محق و استحکام آن بیشتر ورغته های اتصال آن محکمتر گردیده است »

- 
- ( ۳ ) « دستورات میل » ( ۱۸۷۳-۱۸۰۶ ) فیلسوف و عالم اقتصادی انگلیسی است و کتابی دارد باسم « اقتصاد سیاسی » که مشهور میباشد .
- ( ۴ ) « تاسی کارلا لای » ( ۱۸۸۹-۱۷۹۰ ) فیلسوف و استاد معروف اسکاتلندی که کتب و رسائل فلسفی صبیق وی مشهور است و از آن جمله است کتاب « قهرمانان » و « تاریخ انقلاب کبیر فرانسه »

و این رشته اتحاد و مودت تا مدت چهل و شش سال بین آنها باقی ماند و عشق بیرونی محبت نسبت بزوجه اش مثل ایام جوانی او تازه و شاداب تر قرار یابد. در مورد «فردادی» تا هل مثل:

« ز لیلی طلائع بود که با حلقه های درخشان و براق  
 « از آسمان فرود آمده و مانند احلام و رویا های شیرین  
 « در کایند عشاق قرار گیرد و ارواح و قلوب آنها را  
 یکدیگر بیند و متصل سازد »

زن علاوه بر آنکه بشوهر خود کمک و معاونت می نماید او را تسلی و دلدادگی هم میدهد و بوسیله حسن شفت و غمخواری خویش آلام او را فرو میشانند و او را بر سر وجد و نشاط میاورد. چنین شده صدق این مدعای «زوجه» «توم» است که شوهر وی هر تمام مدت هر خوش طبع و ناخوش برد و پرستاری و مراقبت صبیحا ای که مشارالیه از وی میبرد یکی از مؤثرترین فصول تراجم احوال زوگان رجال را تشکیل میدهد. این آن قسمی است که با شسته نسل ذاتی و مریای مودومی شوهر خود را درک نموده بود و بوساطت عذیده او را از بیقراری میگرد که در مبارزات حیات خسته و مغلوب نشود و هر دفعه سعی و مجاهدت خردش را از نو تجدید نماید. مشارالیه برای حصول این مقصود محطی برادرش و شط و امیدواری رای وی تدارک کرده بود و او انوار عشق و محبت خوش طبع و ناخوش او را گرم و نورانی میساخت.

از طریقی شوهر نیز بی بصناعت و مزایای اخلاقی زوجه خوش برده بود چنانکه وقتی به مسافرت رفت بود در ضمن مکتوبی این سطور را بوی نوشت «عزیزم» قبل از آنکه با تو آشنا بشوم من در دنیا هیچ چیز نبودم ولی پس از آنکه خدا اتحاد من و تو بسته شد من یکی از سعادتمندان مردم دوی زمین شده ام. در حالیکه این کافد را تو منویم قلمم پر از صبر و اشتیاق است و طبع این شوق و دردمند معلوم است. اولاً همین ایام مکتوبی برائز اظهار محبت و صمیمیت ارسال دریافت داشته ام تا با یقین در بدان هر مردی که یادگار عشق و دیهه داشته در خاطر محکم است. لایزال از و دردمند که اندکی از دشمن و طغیان و «سادات» خود را بقلب تو بر دوزد و آرام و بالایشه خدایان. خوشنم که چشمان با زبیر و «سعات» من افتاد و آمارا فرستاده اند. اما از اینها گذشته که شوق دیگر نیز دارم و آن اینست که اگر حادثه ای برای من رخ دهد که ب من شعله خواهد بود که من همه فضائی و مزایای روح را در خود را تقدیر کرده و دست پر، سیاهکنار دردمند ام. ر مکتوب دیگری باز در درج مسافرت خود بزوجه اش نوشته است که ای هست که درجه طایفه مدعی محبت شدید او را نسبت بوی طاهر میسازد. مشارالیه در این مکتوب میگوید «در همان نقطه ای که سابقاً با هم در باغ صومعی گردش کرده بودیم من چنین بار قدم ردم و بروی صلی بیم آتی. با هم نشستیم و در آن حال احساس سرور و سعادت بی پایان در نفس خوش کردم».

مادام «مودة» علاوه بر آنکه پدر عذیده و ناصر دهانه شوهرش باشد در انجام کار و سعادت

نیز با او کمک و مساعدت میکرد. مستر «هود» اعتقاد کاملی تیره و حسن فضیلت صبح زوجه اش داشته و بابتبیه مرتبه مینوشت با کمک وی آنها را مرود میکرد و اصلاح مینمود، مشارالیه اغلب تالیفات خود را بنام زنش امضا کرده بود زیرا در موقع نگارش آنها در بسیاری موارد از حافظه قوی و استعداد جسته بود. بنا بر این نام «مادام هود» استعطاق ارا دادند که همیشه در صنفه اول دلتز اسامی زنهای نوابغ و رجال درج ثبت گردد.

هیال «سرویلیام تاپیر» (۱) نویسنده تاریخ جنگ اسپانی نیز در کارهای ادبی با شوهر خود مساعدتهای ذیقیمت مینمود. «تاپیر» تشویق و تحریک ری اقدام بنوشتن تاریخ مذکور کرد و اگر مساعدتهای شایان تقدیر وی نبود برای تکمیل کتاب خود با مشکلات زیادی مواجه میشد. مشارالیها عدد کثیری از اسناد و مدارک سیاسی را که بکار شوهرش میبرد ترس و تفسیر نمود. وقتی «ولینکتون» شبی که مشارالیها استاد دوسیه «ژوزف» پادشاه و همچنین مراسلات متعددی را که در «ویتوریا» دست سیاهان انگلیسی افتاد، بود همه را با کمال هوش و فعالیت حل و تمسیر کرده دست ابتدا پاور نمیکرد و بعد که مطمئن شد گفت «اگر کسی این کار را در اسپانی برای من انجام داده بود حاضر بودم بیست هزار لیره باو جائزه بدهم» خط «و پلایام تاپیر» از مرط بدی تقریباً لااقره بود و بابتبیه عباراتی تمام مسوده های بدخط و مشوش او را که غالباً خودش هم از خواندن آنها عاجز بود پاکبوس میکرد و بهخطبه میفرستاد. اما مشارالیها باوجود اینهمه کارهای ادبی که انجام میداد شهادت شوهرش هرگز آرامش خانه داری و مراقبت و توجه از حائله بزرگی نیز خلقت نیپورزید. در موقعیکه شوهرش در مابین مرگ غفنه بود خود او هم سخت مریض و دوروزهای آخری بدستور وی صندلی راحتی را بهوابگاه شوهرش آوردند و هر دو سکوت و خاموشی برای آخرین دفعه یکدیگر را دیده و نامم ردع بودند. کمی بعد ابتدا شوهر وفات یافت و چند هفته پس از آن زن بدیدار روزی شدت و دردور در یک قبر در کنار هم پاکب سپردند.

علاوه برکسالیکه در بالا اسی از آنها برده شده عدد کثیر دیگری از زنهای مثل و پاک سیرت بوده اند که اگر بخواهیم مدقب و مضائل آنها را ذکر کنیم تفصیل آن از حوصله ان فصل خارج خواهد بود. یکی از این زنها «آن دهام» زوجه «ملاکسان» (۲) است که دلتا شوهر خود را به تمسب نمودن من خوش تشویق و ترغیب مینمود و با او یرم رفت و در اسبابا سفیها و مشقات زندگی او باساعت تا بالاخره اقبال شوهرش رونمود و کار وی بالا گرفت و مشارالیه نیز به پادشاه محبت و علاقه مندی سیبانه او سه قطعه مجاریهای مشهور خود موسوم به «ایمان» و «امید»

(۱) ویلیام «تاپیر» سردار مشهور انگلیسی در قرن نوزدهم است که در جنگ های اسپانی شجاعتهای عده از خود بطهور رسایده و کتابی راجع بیدک مزبور تألیف کرده است که از کتب تاریخی خوب شمار میرود.

(۲) «ملاکسان» (۱۷۵۵ - ۱۸۲۶) حیار معروف انگلیسی است که مشار «دهام» را در انگلستان ساخته اند.

و « بنگوکلری » را دو سال چهارم مراوچشان بنام وی آماده نمود ، دیگری « کاترین بوتچر » زوجه « ویلنم بلاك » ( ۱ ) است که شوهر خود را زبردترین ثانی روی زمین می پنداشت و گر او را هاتیرا که او مساحت با دست خود جلا میداد و رنگ آمیزی می کرد ، مشارالها مدت چهل و پنج سال شریک زندگانی او بود و در هر حالی بوی کک و مساحت می کرد و در دنج و هادی او شرکت می جست و با لحظه آخر حیات وی از تسلی و دلدادگی او لحظت نورزید ، اخیر بن اثر « بلاك » تصویری بود که در سن هصا و یکس لک ، از خودش کشید و قبل از انعام آن روزی زین را دید که برکنارش بسته گوی می کند و باو گفت « هرگز . آسوده باش و خصه مظاهر خود راه مده ، بزودی تصویر ترا هم خواهم کشید زیرا همیشه بمنزله فرشته زندگانی من بوده ای . »

دیگری مادام فرانکلین است که زنی نجیب و پاک سیرت بود و بازم و شپاعتی حیرت آور مستعجی شوهر مقتدغو ( ۲ ) بنوام بود و بدون آنکه مدت و مشتات طولانی سفر او را خسته و باپوس سازد سرانسر دریایی تلهی را پیوست و هیچگاه قرار و آرام نگرفت تشری او شهر خویش دست آورد . دیگری ، ر این آفرین ، « پیرام » ( ۳ ) بدین اکل مراقبت در تسلی خاطر و دفع حیات اندوه و دایره ریسی شدید شوهر خود می کشید و خسته با ملامت هر حال او را شنبه و با او همدی ، و شقت میکرد ، وقتی مشارالها در پالین مرک خفه بود می داشت که االی الاده او را ترك خواهد کرد با لحنی مژر و رفت از سر این کلمات را در می گفت « بی چاره زبیرمان ! بعد از من دیگر که مقاصد ترا در کم می آید با تو هم منتهاید ؟ »

زها غالباً از دامهای دیگر نیز مساعدت های بزرگ با شوهر های خود سوده اند پیش از آنکه شهر « ویز مرک » تسلیم مهاجین گردد زها از محاصره کنندگان تقضا نمود که اشیا و نفیس و قیمتی خود را از شهر خارج کنند و همین که این اجازه باها عطا گردید شوهر های خود را بنگول کرک و در مقابل چشم سیاهیان از شهر خارج می شدند ، ارد « بیل » با ستقامت روجه اش موفق فرار از محس گردید بدین معنی که هیالین لیس زسای خود را بر تن وی کرد و او را از رندان سرون رسته و خودش با لیس مردا ، چپای وی در محس ای مام « مادام دولارا کت » نیز نظیر این تدبیر را در مود شوهر خود انجام داد و او هم مستعد غریبش ایل گردید . اما قصه « استلاس « گروتیوس » ( ۴ ) مشهور از محس با زسای زوجه اش از نام بن

( ۲ ) « ویلنم بلاك » شاعر و نقاش انگلیسی است که در سن ۱۰۲۷ و مت پامه است .

( ۱ ) « دلیکن » ساح و کاشف امریکائی است که بعد اکتشاف بواحی قطبی مسافرتی ، طرف شمال مورد و در آنجا معبود گردید تا بعد از بیست سال روجه اش فرار از چنگو های زیاد از مرک وی بسلام حاصل کرد .

( ۳ ) « پیرام » یکی از رندان سیاهی لندن است که در سن ۱۸۵۰ متولد شده و

يك بویت هم بوزادت خارج رسیده است

( ۴ ) « گروتیوس » ( ۱۵۸۳ - ۱۶۲۷ ) حاکم و مودج هلندی است .



با جهش آورد تر است . مثل اینه عدت یست ماه در یکی از قلاع مستحکم محبوس بود و به  
 ناله حکومت هلاک او را سپس ابد محکوم نموده بود اما چون بزش اجازه داده بودند که با او  
 در زندان بماند باین جهت تا اندازه ای اسباب تسلیت خاطر وی فراهم شده و آنقدر ها از جث  
 زو و تنهایی در زحمت نبود ، زن او از و پس عیسی اجازه گرفته بود که هفته ای دو مرتبه بشهر  
 رفته و برای ادامه تحقیقات و مطالعات شوهرش کتاب بیاورد . حد کتابهایی که در هر دفعه برای  
 و لازم میشد گاهی قدری زیاد بود که مجبور شد صندوق بزرگی برای حمل و نقل آنها تهیه نمایند  
 و ایشای امر مامورین زندان این صندوق را بدقت زیاد تفتیش می کردند لیکن چون در هر دفعه  
 شامده نموده که قیر از کتاب ( متداول همه ای کتب ازمی و کفد چیز دیگری در آن نیست  
 یکم از تفتیش و واری آن صرف نظر کردند و بعد ما بدون تعرض اجازه دخول و خروج آرا  
 ی دادند . در این وقت زوجه « کروئیس » بقی استعلاش شوهرش رفت .

و روزی او را وادار کرد که بجای کتابها در صندوق غلی شود . وانی دو نفر سرباز که  
 امور حمل و نقل صندوق بودند آرا حرکت داده و دیدند از هر روز سنگین تر است یکی از  
 آنها بطور دعوایی گفت « مگر خود ازمی در صندوق رفته است ؟ » زن « کروئیس » با کمال متانت جواب  
 داد که شاید « ازمی » آنجا باشد . در آن باشد . « باین ترتیب صندوق بدون آنکه مورد سوء  
 ان واقف شود بهر رویداد در آنجا « کروئیس » از میان آن بیرون آمده بطرف فرانسه فرار  
 بود و هیتی مکنت که زوجه اش نام او ملحق گردید

**مشقت و سختی بهترین وسیله آزمایش و امتحان زلد گمانی زنان**  
 مدتی است بر رنج و محنت اخلاق حقی زن و مرد را بر سر طعم ظهور می آورد و غالباً آنها را  
 کمینگر و بدبینگر ساخت و اساس سعادت و بخت یعنی متوی آنها را تشکیل می دهد سرور و شادمانی  
 دائمی هم مثل پشرفت و کامیابی بدون انقطاع در زندگانی زن و مرد هر  
 و محض است و هر چند انواع سرور و لذت در دنیا برای آنها می گردد . وقتی زوجه « هاین »  
 ( ) وقت یافت شاهر از این پیش آمد بسیار تلم و اندوه من شد . زن و شوهر در اوایل زندگی  
 و در گرفتار فقر و تنگدستی بودند و هر در بدک و اتفاق بد دیگر در میدان زندگی بر طبع فقر و  
 سخت تلاش میکردند لیکن همیشه شام بدبختی و محنت آنها سیری شد و شاهد اقبال تازه میخواست  
 رخ آنها نیم نباید زن دنیا را وداع گفت و شوهر خود را در آتش فراق و جدایی خویش گذاشت  
 هاین « بگوید : « هاین » عشق پاک و بی آلاش او که مرا خوشبخت ترین مردم روی زمین  
 نامته بود سر چشمه انواع مصائب و بلیات من بیز کردید . زوجه بهرمان من هر کر کاملاً روی  
 سعادت و شادمانی را ندیده اما آیا میدانید که سر منشاء تمام غرورها و مسرات عشق همان اندوه و  
 شکامی است ؛ در دین اضطراب و تنویش خاطر و در موفی که آتش محنت و اندوه قلب ادا می  
 باعث همان چیزی که باعث این قالم و دل شکستگی شده بود مرا بسادگی بی پایان رسانید ؛ درحی  
 در فطرات اشک بر رخساره ام جاری بود هرچنان مرموزی آینه سرور و اندوه در قلب خود احساس  
 کردم که از اهمیت آن بیخبر بودم و نمیدانستم نام آرا چه بگذارم . »

در سادگات آمانها به هم عواطف و احساسات خاص موجود است که انگار پس هانز درک

آن عاجزند و با نظر نجیب و حرابت بان میگرد آموه این گوه مسافرات را در تمام احوال و خیالات  
و « یوک استلینک » و « فیفت » و « ژان پال » و همی دیگر از رجال و مشاهیر آلمان  
می توان مطالعه نمود . در آلمان مراسم و تشریفات نامزد کردن زن با تشریفات عروسی و چکونه نظافتی  
نماد و زن و مردی که نامزد یکدیگر میشوند می توانند بازاری مواطف احساسات خود را نسبت بهم  
ایراز دارند در صورتی که در انگلستان دو نفر که همدیگر را دوست میدارند معمولاً شجول و  
غیر مانوس و غاموشند و اهل آنت که از خلق و عبت خود نسبت بیک دیگر شرم دارند ، برای  
دل در اینجا نصب تابل « هادرو » را ذکر می کنیم که زوجه وی اول دفعه او را بر روی منبر  
دیده بود .

مشار الیها میگوید صدای فرشته و آهنگ دلگیر روحی را شنیدم که هرگز تا آنوقت نظیر  
آن صدا بگوشت نرسیده بود . پس از ظهر همانروز او را دیدم و در حالیکه زبانم لکنت میخورد با  
کلماتی دگمه از او اظهار تشکر نمودم . از همان ساعت چند روح ما یکدیگر پیوست و قلبان بهم  
تزدک شد . آن دو نفر مدتی قبل از آنکه اسماحت ازدواج پیدا کنند نازد بهم بودند تا بالاخره  
هایداتشان بعد کفایت رسد و انوقت دند مزاجت ایشان ست شد . زوجه که « کارولین » موسوم  
بود میگوید دیگر روز مصر دوشنبه که نورافروانی خورشید کوچه آسمان را روشن کرده بود مقدار خراج  
ما بسته شد در صورتیکه قلب و روح ما از مدتی پیش باهم آمیخته و متحد شده بود . « هادرو »  
خودش نیز از این مزاجت بی نهایت مسرور بود و در مکتوبیک به « ژاکوب » نوشته است می گوید  
« زنی دارم که هدایه تسلی و سعادت و درخت بارور زانگالی من است . حتی  
در مواجیکه افکار پریشان و مشوش نیز در دهنم مارخنه پیدا میکند باز ما باهم  
یگانه و متحد هستیم ! »

دستار مصادقه و ازدواج « ففت » نیز مل زیبا و دهر را در تاریخچه زده است . می داند  
می دهد . در موقتیکه مشار الیه بستان اصلی در یکی از خانواده های شهر « زوریخ » زندگی می  
کرد و ضمناً نیز به تحصیلات خودش ادامه میداد با دختری موسوم به « دوهانا هاریارامن » که خواهرزاده  
« کارولینک » و د آشنا می یافد کرد . این دختر با آنکه صاحب تمول و مقامی بالاتر از « ففت » داشت  
همانک اخظر تنجید و صبیحت درونی که دیگر و وقتی « ففت » خواست از « زوریخ » حرکت کند  
چون دختر از فقر و تنگدستی او مطلع بود بوی پشاه کرد که پیشی بدی برای کمک و مساعدت  
پا بدهد . « ففت » از این پیشنهاد بی نهایت آزرده و متاثر گردید و ابتدا در دوستی و محبت دختر  
نسبت خودش مردد و متشکک شد ولی بعد از فکر زیاد مکتوبی وی نوشت و اولاً از لطف و محبت  
او ملور تشکر کرده و بعد هم از قبول پیشنهاد وی قدر خواست . پس از آن بدین داشتن همچگونه  
وسیلای خود را از دست بسیار مقصد رسا بید و بعد از چندین سال تلاش و کوشش مستمر مستقر بالاشرفه  
بولی بدست آورد و توانست اسبب و وسائل مزاجت خود را فراهم سازد . در یکی از مکتوبه های  
که بدزد خود نوشته است میگوید در م . ن زندگی خود را وقف خدمتگذاری تو شولم کرد  
و از تو بی نهایت متشکرم که مرا لایق مساعدت و شرافت در زندگی خود دستان ای . . . من سلا  
نهمیده ام که در زیر آسمان دستان مساعدت و راحت بی یافت نمیشود و سرگشای زمین





نمی سازد و او را بر باطن امور این عالم واقف نمی نماید ،

« شایبال »

« عذاب و گرفتاری سرچشمه بد بختی و سعادت است اما من سعادت و کامرانی خود را از آن اقتباس میکنم . آری نوائب و محن بمنزلی بوده است که طلای وجود مرا میکندازد و آلا بر ناپ مبدل میکند .

« منظومه های انجیل قالب آرسکین »

« صلیب خود را مردانه بدوش بکشی تا همان صلیب تنگ کشتی حیات

« تو گردد »

« روز مرچه طولانی و غمت کتند باشد اولز تا قوس فروب در بی آن خواهد بود »

« از اشعار اندیسی »

ظل و دانش عملی را باید فقط در مدرسه تجربه آموخت ، تمام و اندرز هائی که با نه می شود هر چند فی حدیثه دلاوی فایده باشد تا با تجربیات زندگانی حقیقی منطبق و توأم نرود هرگز از دایره فرض و تصور خارج شده و بدل زندگی مادی ما . ویدی نخواهد داشت . باید مشقات و معضلات امور حیات آشنا شد تا حقایق اخلاقی که هیچ کستائی اندر باموختن آن نیست و تنها وسیله فرا گرفتن آن حشر و آشنائی با افکار تنوع مردمان دهنوالی است آموخته شود .

رای آنگاه شمس دراز کرد و قبت نفسی باشد با اخلاق او در حین مناظر و صدمات ات روزا بر پایه دنیا و دینیک دستور دهنده و بنوام مشقت و آفات زندگانی حقیقی را باسر استقامت تحمل نماید ، تقوی و اضواء که در هیچ ازوا و خادوشی نیافته باشند نشاء و بچگونه نافع و فایده نظر نهاد بود و کمیک زواید مغربی و الزوا لذت میبرد و حقیقت خود خواجه و خوار داشتن برست است . عزت را کوشش کبری علامت تنبلی و نفس ستی و حین است و گاهی هم علامت فقر و احتیاج است . پس از سایر مردم هم نوع خودش می باشد هر انسانی از وظایف و تکالیف بشری بچیزی دانه اند که اگر از انجام آن غفلت رزد و شاله خالی کند هم بذخ خودش ضرر میرساند و هم بجهاد ای که ز آن زیست می نماید . عمل دانش عملی و کتب خرد برای بچس میسر نیست جز بوسیله نل شدن در صحت و در راه عالم و شرکت چستن در اینم امور آن زیرا قست و نظم و وظایف و ایف دا در این قرار دهنده شده است و در اجاست که ما طریقه کار کردن را بیاموزیم و عادت بر و استقامت و صبری و سایر ملکات فصله اخلاقی را فرا میگیریم و در آن جاست که با مواج شکلات و سستی ما مواجه می شویم و هر طور در برداشتن آن ها سعی و مجاهدت سازیم ما طور بوشت زندگانی آید خود را تنبیر دهیم و نیز در همه اینجاست که استاد و آموزگار رشک بشری یعنی رایج و الدوه یعنی نر مدتها ازوا و گونه گیری و معالجه و تحقیق بها حکمت و دانا می خواهد .

معاشرت و آمیزش با دیگران برای معرفت نفس و « خوبشینی شناسی » نیز از جمله واجبات و ضروریات بشمار میرود زیرا لفظ در نتیجه خلطه و آمیزش با مردم دنیا و شرکت جستن در امور زندگانی این عالم شخص می تواند قدر خود را بشناسد و پی بهزایا و نقائص خویش ببرد و الا کسیکه منزوی و کم معاشرت زیست بینماید برود و خود پستی عادت میکند و هرچند از حق و معاشرت با مردم بیشتر اجتناب ورزد تا شناسایی نفس خود بیشتر دور میشود و همیشه درجهل مرتب باقی میماند « سوینت » میگوید « این نکته به تحقق رسیده است که هرکس میزان قوا و استعداد ذاتی خود را داشته باشد هرگز درمانده و بدبخت نخواهد شد و ممکن کسی که از استعداد و مواهب فطری خویش بغیر باشد و قدر آن را نشناسد در عالم هیچ مقامی نخواهد رسید » اما بعضی اشخاص هستند که قوا و استعداد دیگران را آسایش از استعداد فطری خودشان میتوانند تشخیص دهند شخصی موسوم به « دکتر تروشن » اولهالی ژنو در موفیکه راجع به « روسو » صحبت نموده است گفته « این شخص را بیا رید پیش من بنویس چیزی در « چت » دارد یا نه » در صورتیکه « روسو » چون خودش را خیلی خوب شناخته بود شاید « تروشن » را بهتر میتوانست بشناسد تا « تروشن » او را .

شایان این کسیکه بخواهد در آن عالم بجائی برسد و کاری انجام بدهد راو لازم است که نفس خود را بغیر بشناسد خاصه که معرفت نفس اساس و شالوده معتقدات شخصی انسان را تشکیل میدهد ، وقتی « فردرک پرسبر » یکی از دوستان جوان خود گفته بود « تو الان خوب میدانی که از چه چیز چه کارهایی میتوانی اما تا مانیکه انجام چه کارهایی از عهد تو ساخته نیست هرگز نمیتوانی توانست به انجام کاری بزرگ موفق گردی و از دست آسایش خاطر برخوردار و محظوظ شوی » .

هرکس از تابع و لیران تجربه بخواهد بهره مند شود هرگز از امتحانات جستن از دیگران بی نیاز و مستثنی نخواهد بود زیرا کسیکه عقل و کیفیت خود را باسنجه ای نداند که دیگر نخواهد از هیچکس چیزی بیاموزد. چون موفق انجام کاری بزرگ و خوب نخواهد شد راستی واجب است که دل و فکر خود را همیشه باز بگذارد و هرگز غفلت نکند که با کمک و مساعدت کسایک از اولاد و بآ تجربه نبرد چیزهای تازه ای بیاموزد .

کسیکه دو اثر تجربه زیاد بخت و گردند شده است همیشه سعی دارد که درباره ادبیتی که تحت مطالعه او قرار میگردد و یک قسمت از مسائل روزانه زندگانش را تشکیل میدهد وقت و درستی سکم و قضات نماید . آنچه که ما معمولاً بنام عقل سلیم مینامیم جز همان کجایارپ معمولی که از روی قفل اندوخته و بکار انداخته شده است چیز دیگری نیست و برای حصول آن هم شخص احتیاج بقوا و استعداد فوق العاده ندارد و فقط قدری قوه صبر و استقامت و حسن اهتمام و مراقبت برای او کافی خواهد بود « هازیت » میگوید « عاقلترین مردم همان اشخاص کاسب پیشه باهوش







معلم شد و فوق العاده تکران و مضطرب بوده اندامانی کرده و پیرا بتدریج غرض مراجعت دادند اما این واقعه ذری از شوق و علاقه وی نکاست و از آنوقت بعد با نهایت مراقبت و اهتمام بطلم و تربیت قرآ و مساکین متکاش (۱)

برای آنکه انسان در عرصه زندگانی به شرف و کامیابی حاصل نماید و بتوان بانجام کاری بزرگ موفق گردد باید شوق و شور و روح نشاط داشته باشد والا موانع و مشکلاتی که از هر طرف او را احاطه کرده و در هر قدم باوی مواجه میشوند ممکن است قوت و پرا ساقط نموده و او را از پا در آورند اما کسیکه صاحب جرئت و استقامت است و شوق و حرارتی هم دوسر دارد قوت قلب و شجاعت وی بتدریج خواهد بود که با هر خطری بی باکانه روبرو میشود و هر حائق و مامی را از پیش پای خود بر می دارد ، کرسف کلمب به کربت زمین قائل بود و چون شوق و شوری فراوان داشت جان خود را در دریا های مجهول بسطاطره انداخت و وقتی هم همراهان وی ن امید ضمه رطبه او قام کردند و او را باغاشتن در دریا بدهد نودند باز از صمیم خود منصرف نشد و هم چنان بر امید و شجاعت خویش باقی ماند تا یک روز سواحل قاره جدید از کراه افق بر چشم وی ظاهر گردید !

شخص شجاع مرکز مطلوب سی شود و اگر یک بار مجبور بشی نشی شده بار دو باره بر بیزره و یا سی استوار و عقیده راسخ اندر میگوشت تا بقصود خویش نائل آید و خواهد آرزو دادر آغوش کشد ، درخت هرگز از ضربت اول تبر قطع نمیشود و برای انداختن آن همیشه زحمت کارگر و ضربات متوالی تبر لازم میباشد ، ما غلبه فقط به شرف و لرغی اشخاص را در زندگی بنظر میآوریم و دیگر گراموش میسیم که این اشخاص برای رسیدن بمقصود چه رنجها و صدماتی کشیده و از چه مراحل پرافت و حضری گذشته اند ، وقتی بگر از دهان د ارسال نفر د او را سبب مقام ارجهند و مکت فراوانی که بدست آورده بود تبت می گفت ، ارسال دو جواب وی گفت د اگر تو بجای و نمکن من حد میری خودت آسار تر از من بلوانی بآن برسی ، یا بهم روی د احاط من از می قدی بست گلوله بطرف تو می اندازم و اگر هیچکدام تر اصابت نکره و کشته نشدی تمام دارائی خود را بنو بدم خواهم کرد ، اما لابد از قبول این پیشنهاد انااع داری

(۱) «لاناکستر» بیست ساله بود که در سنه ۱۷۹۸ اولین مدرسه خود را در تبریز ارا انا های غیر مسکون عبارت پدرش دائر نمود و زودی عده کثیری از اطالی بی بضاعت اهرلی در مدرسه او جمع آمدند ، که بعد چون نظامی زو و گنجایش نداشت تمام اشخاصی را که نابل وزود در مدرسه بودند بدست «لاناکستر» میبرد شد خانه دیگری اجاره باید و بالاخره در سنه تره دره افرین مدرسه عبارت تحصیل بری آن بنا کرد که گنجایش نول هزار شر شاگرد داشت و در سنه ۱۸۰۰ در سنه بدو در این عبارت دای ریزی اوج ای وشت دهرکس «ایل باسد» «نوا» «نعل شر» ۱۰ بد فرزند که بنام تربیت شر د ، نانی هم که معونه غنا و لاغوس فزعت تربیت باره در آورد بدین است حق التدریس میدادند ، تا بران دو «لاناکستر» در این مقام پیش و واپائی تشکیلات تربیتی ای امروزه انکالطن فاست .

بیاد خوب، پس این نکته را بخاطر داشته باش که من بمقام و منزلت کنونی خود نرسیدم مگر پس از آنکه هزار مرتبه هدف گلوله واقع شدم و هر دفعه مرگ را در مقابل چشم خود مشاهده کردم .  
**سختی و مشقت استادی است که بزرگترین رجال عالم کمر شامردی و خدمت او را بسته اند .** این آموزگار زودست اصلاح کننده نفس و مهذب اخلاق است و قوا و استعدادی را که در طبیعت شخص نهفته و مستور است برانگیخته و کار میانه اندازد . همانطور که شما بهاء را در مؤتم کوف مابان میکردید همچنان نیز سیرت و اخلاق حقیقی فرمانان درحین مصروفیت بعضی ناگهانی آنها بر صحنه ظهور میبرد . در اغلب موارد « زنی » اشخاص حکم سنگ چغدان را داشته است که تا آن سواد و ثواب روزگار با آن اصلحان پاکه یون و شراره آسمانی از آن جبهه است . بعضی طبایع در مواقع سختی و مصیبت می شکنند و شکوه میاورند و بر نفس درحین آسایش و تنم زمره شده و روز زوال میروند .

بنا بر این اگر مردم در نتیجه مصیبت و سختی بجیش و ثبات در این دو معنی اعتماد بنفس را نهند رای آنها بهتر از آنست که هر غرض را در تنلی و تن آسانی پیورده تلف نمایند  
**( ۱ ) یگانه شرط غلبه و فیروزی ، مجاهدت و کوشش است .** اگر در دنیا مصائب و مشکلاتی نبود انسان احتیاجی بسی و مجاهدت نداشت ، اگر فریب و آزمایش در زندگی نبود تهذیب اخلاق و تملک نفس موردی پیدا نمیکرد و فضیلت و قوی قدر و قیمتی نداشت اگر هم رنج و سختی در عالم یافت نمی شد هیچکس خود را بتسلیم و رضا و صبر و شکیبایی عادت نمی داد . در این صورت رنج و سختی و مصیبت نه تنها موجب شر و مضرتی برای انسان نیست بلکه گاهی هم بزرگترین سرچشمه آزا و توانائی و فضیلت وی میباشد .

بهین دلیل نیز غالباً بحال اشخاص قائم است که تقیر باشند و بکم آچار دنیا با فقر و تنگدستی خود بچنگند تا بالاخره بر آن غلبه نمایند و پیروز شوند « کابلابل » میگوید « کسبکه بمیدان جنگ میروند فرضاً هم که جنگ او فقط بر علیه فقر و بینوائی باشد باز مهارت و قدرت او بییه از کسی خواهد بود که از میدان قتال میکریزد و از فرط جبن و ضعف در پی عرابه های حامل آذوقه مخفی میگردد . »

علما و دانشمندان همیشه تبدیل فقر و تنگدستی مادی را از عوامل تفکر و معنوی آواثر میدانستند و در نظر آنها فنا و تولد فکری بهتر از تولد مادی بوده است . « زیغتر » میگوید

**( ۱ ) یکی از موسیقی دانهای مشهور راجع بهائی که آوازش خوب بود ولی الهان ۱ و شود و هجائی نداشت گفته بود « این خام آواز را خوب میخواهد اما یک چیز کم دارد که همه چیز موسیقی هم بدان بکویز بسته است . اگر من مأهل بودم او را بزی میکردم و بوسه میداش میدادم و هر روز بشکلی تازه دلش را می سگتم تا بعد از شش ماه مذهبید که بزرگ ترین آواره جوان اروپا شده است ! »**

« من همیشه بفقر و مسکنت خوش آمد می گویم که مرا با دیر در زندگانی بسر وقت من آید ». « مراس » میگوید « قدر مرا دادار پشیر گفتن کرد » و بواسطه شعر هم بود که با « وادوس » و « دیرزبل » و « می ساس » آشنائی حاصل نمود . « میشت » میگوید موانع و مشکلات بزرگترین محرک قوا و استعداد انسانی هستند . من چندین سال با تالقات « دیرزبل » مانوس بودم و استفاده های صدها از آن کردم . بعدها بکروز بر حسب اتفاق یک جلد کتاب « دواسین » از یازاد خریدم و همین کتاب باعث بوجود آمدن شاعر « تولون » گردید .

مصرف است که اسپانیولیا از فقر و تنگدستی فوق العاده « سروانت » مشغول و سرور بودند و تصور میکردند که اگر وی از چنگال فقر و مسکنت دهائی باید دیگر نخواهد توانست آثار بزرگی از قلم خود بوجود آورد . وقتی اسقف شهر « تولو » بملاقات وزیر مختار فرانسه در مادرید رفت کسانی که در مصاحبت وزیر مختار بودند توجه بسیاری از تالیفات نویسنده کتاب « دون کیشوت » نمودند و اظهار اشتیاق بملاقات و آشنائی وی کردند . اسقف در جواب آنها گفت « سروانت » مدتی در راه استقلال وطن خود جنگیده است و امروزه پیر و قبر می باشد . فرانسوی ها از شنیدن این حرف بی نهایت متعجب گردیدند و پرسیدند اگر « سروانت » فقیر و بی دست است پس چرا باز مساعدت نمیکند و مخارج زندگی او را از وجوه عمومی نمی پرداختند ؟

« اسقف » گفت « خدا نکند که احتیاج او رفع شود و از تنگدستی بیرون آید زیرا سوانح وی و ادراکات او روشن میکند و در حقیقت از برکت فقر وی چیزی اوست که دنیا نروشد و رفتن می گردد ! »

فقر و مصیبت بیش از ثمول و کامرانی طبیعت انسان را بنیات و استقامت عادت می دهد و قوا و استعداد او را برانگیخته و ساختمان اخلاقی وی را تکمیل می نماید . « دورک » در مارت خردش میگوید « من از راه تنم و تن آسانی به نام « فقر » رسیدم . شاعر من در زندگانی همیشه این بوده است « که با موانع و مشکلات بجنگم و بر آنها غلبه نمایم » . همین اشخاصی که ظاهر ساختن استعداد و قوای اخلاقی خود فقط محتاج آنند که در راه خویش با مانع و حائق زندگی سر میخورند و همین که بآره بر این مانع غلبه نمودند استعداد ذاتی آنها رو رشد و تکامل میبرد و دیگر هیچ چیز آنها را از سیر در خط ترقی باز نمی دارد .

کسانی که پیشرفت و موفقیت را شرط و وسیله کامیابی در زندگانی میدانند اشتباه کرده اند زیرا شکست و ناکامی بیشتر انسان را بغلبه و پیروزی موفق میگرداند بهترین تجارب انسان عبارت از یادآوری مغلوبیت ها و عدم موفقیت هائست که شخص در طول عمر خود با آنها مواجه شده است زیرا اینگونه شکست ها و ناکامیها در طبایع مردمان هوشیار تاثیرات عمده کرده و آنها را بیش از پیش به حزم و حال اندیشی و تمکین نفس عادت میدهد و البته در آنها ز خطای و زلل گذشته که موجب طوایب آنها گردیده است دامن بردارد . اگر از بکنفر سیاستمدار سؤال کنند که سر پیشرفت و موفقیت چیست ؟ در جواب خواهند گفت هیچ چیز بهتر از شکست و ناکامی

مقایسه مرا باقی و حربه خود آشنا نکرده و مانند آن اندوز و تجربه بین ناموسیت ، راستی که به مطالعه و بصیرت و سرعشق هیچیک قدر ناکامی و عدم موفقیت بحال رجال سیاسی سودمند نیست و قطع در سایه شکست و مغلوبیت این اشخاص تدریج پند می گیرند که چه کارهایی را باید انجام دهند و از چه کارهایی اجتناب ورزند

**غالب اشخاص باید مصمم شوند که آخضر با شکست و مغلوبیت مبارزه کنند تا بالاخره موفق و کامیاب گردند** - از طرفی نیز باید این نکته را متذکر بود که هر کسی صاحب قوا و استعداد فاعلی باشد شکست و عدم موفقیت جرئت و جسارت او را بر میانگیرد و قوای او را برای حالات و مسامی آتیه جدید و تحوالت مینماید - « نالما » بزرگترین اکتور زمان خود وقتی اول دفعه بر روی صحنه نمایش ظاهر شد مردم او را « هو » کردند و چنان چنانچاهی راه انداختند که مجبور شد از صحنه خارج شود - « لا کوردیر » بزرگترین خطیب و مبلغ د و رة معاصر پس از شکست ها و عدم موفقیت های متوالی بالاخره توانست صاحب شهرت و معروفیت گردد - « هونتالدر » راجع بدفعه اولی که مشار آیه در کلیسای « سن رخ » موعظه کرد میگوید در آنروز هیچچیز خواست از معارف نطق خود بر آید و وقتی از کلیسا خارج شد مردم همه میگفتند استعداد و قریحه او نه نیست ولی هرگز نتوانست خطیب و واعظ زبر دستی شود « اما « لا کوردیر » از این عدم موفقیت مأیوس نگردید و بر عکس دائما برای رسیدن مقصود میکوشید و کار میکرد تا عاقبت گوی پیشرفت و موفقیت را ربود و هنوز دو سال از تاریخ اولین موعظه او نگذشته بود که وقتی در کلیسای « تردام » با قافله واعظ و خطابت میرداخت بقدری جسیت در پای منبر او جمع میشد که از پند از زبان « و سوله » و « یاسیلزن » تا آنوقت هیچکس چنان از دحام و جیسیتی را در پای منابر خطیبی بزرگ نرسانه مشاهده نکرده بود -

اولین دفعه که ستر « کوبیدن » خواست در یک محل عمومی در شهر « منچستر » نطق کند طوری دست و پای خود را گم کرد که نتوانست از عهده ایراد خطابه خویش بر آید و رئیس محفل مجبور شد از طرف او از حضار درخواست نماید ، « سر جیمز گراهام » و « ستر دزرائلی » بزرگوار و ابتدای امر از عهده خطبای خود بر نیامدند و مورد تفسیر و توبیخ مردم واقع شدند ولی واسطه یشت کار و جدیت بالاخره بمقصود خویش نائل آمدند و هر دو در عطفای انگلستان گردیدند . در یک موقع « جیمز گراهام » بقدری از استعداد و قوه سان مجتهد مأیوس شد تصمیم گرفت از نطق و خطابت دست بکشد و بر وفق خود « سرفرانسیس یارنیک » اظهار داشت - « من هر طریقی را که ممکن بوده است بکار برده ام - با بدنامی صرف زده ام - با داشت دوستی و حتی گاهی نام خطابه را هم از پر کرده ام - ولی هیچ دفعه نتوانستم از عهده بر آیم - علت این ناتوانی را نمیتوانم بفهم و متوسم بهجودت هم در این راه کامیابی حاصل نکنم » لیکن از یرکت سم و زیات و استقامت « گراهام » بر عجز و ناتوانی خویش قایم بود و عاقبت یاسی از هنرن و مؤد توبین عطفان پارانان گردید .

**اشخاص بصیر و هوشیار غالباً همینکه از یک طرف دچار شکست و عدم موفقیت**

گردیدند آوا و جسارت خود را در پیشرفتن از راه دیگری بکار می‌انداختند .  
 همین دلیل چون « پرنس » از پذیرفته شدن دوجو متشان کلیسای « اوگوزو » مأیوس شد با جد و  
 جدی هر چه نامیر پادشاه تحولات خود پرداخت تا عاقبت مقام اسقفی کلیسای « دورستر » تأمل گردید .  
 « پاول » تحصیل علم حقوق کرده بود و اولین دانه که به دست وکیل مدافع در محکمه حضور به‌م‌رسانید  
 و طرح دعوی نمود مردمیک در آنجا حاضر بودند همه بختنه افتادند و او را تسبیح کردند .

بعد از آن مشاره به بعضی و عطای پرداخت و در این رشته هم پیشرفتن حاصل نکرد و  
 عبور شد مگر را ترک گوید . عاقبت شاعری پیشه نمود و در این رشته ترقیات عمده کرد و مشهور  
 شد . « فوتل » و « ولتر » نیز هر دو ابتدا بوکالت پرداختند و هیچکدام در این رشته پیشرفت حاصل  
 ننمودند . « دپوین » « کویر » بواسطه حب و حیاتی که داشت در اولین مدافعه خود در محکمه مضطرب  
 گردید و بایات خویش را بیه نام گذاشت ولی همین شخص بعدها صنعت شعر را در انگلستان ابداع  
 و تجدید نمود . « موتسکیو » و « بنام » نیز در وکالت مدلیه پیشرفت ننمودند و هر کدام شغل دیگری  
 برای خود انتخاب کردند و در نتیجه همین عدم موفقیت در امور قضائی بود که « بنام » گنجینه کرائه‌های  
 از قوانین برای عالم پیرای گذاشت .

« کولداسمیت » توانست امتحان جراحی بدهد و در عوض منظومه « قره متروک » و رمان  
 « کشیش دهمک » و « آکاژلد » را نوشت . « ادیون » نیز موفق نگردید که شعاب مشهوری بشود  
 ولی رساله « سررزد دوکودلی » و سایر مقالات او که در روزنامه « اسپکتاتور » منتشر گردیده است  
 در عالم ادبیات معروف می‌باشد .

در مورد بسیاری از اشخاص حتی نامی بودن یکی از اعضاء همه بدن از قبیل  
 چشم و گوش و اندل آن نیز نتوانسته است از جرئت و شادان آنها چیزی بکاهد و آنها را از  
 تنازع در میان زندگی باز دارد . ولی « هانتو » کرد شد از همه کمتر بود و مستقیم‌ننگار  
 داشت و در هرص حالت شادمانه پیش رفت . « هتون » از قس این شاعر جلیل‌القدر در موقعی  
 بوجود آمده است که خود از گرفتار انواع مصیبت و بد مش بود و فقر و پیری و ناخوشی بکوی  
 و اراد و شادان دهقان از همه « صرف » شدگی . در این دشوار ساخته بود .

و قس بترجم احوال « هانتو » راجعه کنیم می بینیم که اکثر آنها عمر  
 خرد را دائم صرفی زدی خورد با مزاج و مشکلات و غلبه بر شکست‌ها و مغلوبیت  
 ها کرده اند . « آنته » نامکار قلم خود را در حبس فقر و اوارگی رسته تحریر در آورد  
 زیرا دانه ای که در مهر وی دانه هایز و آینه سبزه او دید . او را نماند بهود و خواهش  
 را باز قدرت داد و باز خود او را هم غیبا محکوم کرد که زنده در آتش سوخته شود .  
 وقتی یکی از دوستش و او را بشنید می‌رسد که هرگاه در « من شرد معات سراج » و دست‌افز  
 هاید مارق خوش به دهنش زنده در « دانه سبزه » بماند باید « دانه سبزه » در حبس او گشت  
 « این کار را من می‌دانم و این ترس من است . « دانه سبزه » را می‌باید در « دانه سبزه »  
 یا هر کس دیگر می‌باید . « این ترس من است . « دانه سبزه » را می‌باید در « دانه سبزه »  
 ساود با کمال صل و اشتیاق می‌باید . « دانه سبزه » را می‌باید در « دانه سبزه »

« کامون » بزرگترین و عظیم‌ترین خود را در ایام تجدید و دوری از وطن گفته است  
مشارا به چون از تنهایی در « سا تارم » غمناک بود و مطالبه داخل کردید که به یک  
مسلمانان می‌رفت و در این یک رشادت‌های زیاد از خود به ظهور رسانیده اما در این  
یک بار به در بانی و نوعی که می‌خواست داخل شکستی دشمن شود یک چشم او کور  
گودید. در شهر « ژوا » واقع در جزایر هند شرقی چون طام و اجساد پرتابی‌ها را  
نست اهالی بومی مشاهده نمود و از رفتار مطالبه آهنگزد « سا شاکت » اظهارش کرد و بوی

اورا از « زوا » اخراج کرده و چپ فرستاد. « د صول مسافر » خبر صدقات و شفقته سار دید و بیکجا در وسط دریا کشتی او شکست و در راه ارجح برق لایه مرفق شد که جان خود را به غلی غلی غلوه - لوزیاد » که همراه داشت بدلت در برد. بعد از اتمام با ووع مشقت و رخت چهار گردید و مثل آن زد که بدست و بیجگی او را در همه جا نقاب میند. در شهر « اکابو » ا را زندان انداخت و س از رخت سیار از آنجا فرار کرده عد از شائده سال آوارگی دوره فقر و تنوای مسکین به لیسن « مراجعت نمود مطمه » و زیاده را که معتبر ساخت شهرت و معروفیتی حاصل کرد زلی ولی عید او گردید و اگر غلام او با او نبود در دو کوهها پراش گدائی نیکرد قینا از کرسی میبرد.

بالاخره هم بجزیره در حالت مدلت و بی‌توانی در دارالاساکین شهر چان برد (۱)، بر روی سنگ قبر او این عبارت نوشته شده بود: ایستادمدن «لربز دو کائوتز» سرآمد شرای

[illegible]

این شاه رزق ملی پرتال نوشته شده است .

« میکلاز » قسمت اعظم سر خود را گرفتار اذیت و آزار حدودان و نجبا و روحانیون و سایر مردم هوامی بود که قهر و منزلت او را نمی شناختند و اسباب مزاحمت او را فراهم می ساختند . در موقعی که « پولس چهارم » یرده مشهور او موسوم به « نهامت » را تکفیر نمود « میکلاز » لذت « پاپ بجای افتاد ازفتون و صنایع ظریفه بهتر است هم خود را مصروف اصلاح مفاسد و مایبی نماید که باعث فساد و شرابی عالم شده است »

« تاسو » نیز تمام عمر را دچار اذیت و بد گوئی مردم بود . مشار الیه مدت هفت سال در دار المپاین بسر برد و وقتی از آنجا بیرون آمد دوسر زمین ابطالیا آواره گردید و موئی که می خواست بپیرد آن سطور را نوشت « من از عالم خود خود شکستی نصارم و از کسانی هم که مرا بدین دیوانگان انداختند و پروژگار سیا هم کشیدند شکوه ای نیکم »

**اما زمانه متهمی قهار است و هیچ ظلمی را بی انتقام نمیگذارد :** پانچبه ظالم و مظلوم جای خود را غالباً با یکدیگر مبادله می نمایند و ادلی جلال و عظمت جاوید نائل میگردد و دویی در قید بد نامی و رسوائی ابدی می ماند . گاهی مقام و منزلت اشخاص مظلوم و مستندیده بدوچه ای می رسد که اسم ظالمین و مستکارانی که نسبت به آنها جور و احتساب روا داشته اند قطع در پرتو اسمی آنها و بمناسبت ارتباطی که با آنها داشته اند در تاریخ عالم باقی می ماند . مثلاً اگرچ بواسطه قضیه حس و شکنجه « تاسو » بود کسی هرگز یاد « دوک الفرنسو دو فرارا » می افتاد و او را می شناخت ؟ یا اگر « گرانڈ دوک ورتهبورک » « شیلر » را نیازورده و او را صدمه زده بود امروزه کی اسم او را می شنید و از کجا کسی می دانست که چنین شخصی اصلاً در وجود بوده است ؟

در رشته علم نیز شهدا و قهرمانانی پیدا شده اند که با تحمل هزار گونه رنج و صدمه و مشقت عقاید و آراء تازه خود را دنبال کرده و بالاخره حمایت خویش را ایت نموده اند . در اینجا لازم نیست مجدداً اشاره ای تاریخی بهیات « رنو » و « گالیله » و سایر اشخاصی که بواسطه عقاید و نظریات جدید علمی غریب گرفتار شکنجه و آزار جهال گردیده اند بشابیم ( ۱ ) . ولی از آن اشخاصی از رزق گذشته در میان علما کسان دیگری بوده اند که « زی » و مواهب فکری آنها قادر بر هاندن ایشان از چنگال غشم و کینه دشمنان نبوده و باین جهت گره از انواع مصیبت و بد بختی گردیده اند . « بیکی » متهم مشهور فرانسوی و « لاوازیه » شیمی دان بزرگ مردم در ایام انقلاب فرانسه زیر « گوئین » رفتاد و شربت شهادت چشیدند . وقتی حکومت افلاکی « لاوازیه » را محکوم بامداد نمود مشارالیه قضای چند روز مهلت نمود که بعضی تجربیات شیمیائی را که در ایام محرمیت خود شروع کرده بود با بجام رساند ولی حکومت اقبول تقضای وی انتاع و وزیرد و امر نمود او را فوریت اعدام نمایند . یکی از قضای محکم افلاکی نیز گفته : « جمهوری احتیاجی نلایسه دارد ! » . مقارن همین اوقاب در انگلستان نیز طبر این رفتار در باره « دکتر بریستلی » پدر شیمی جدید بدل آمد و جماعتی بطرف منزل او هجوم آورده با فریاد « فیلسوف سی خواصم ! » شاه او را آتش

زند و کتاب شاه اش را مسموم نمود و خود او مسموم گردید که از وطن شریش فراز گریه و در سرزمین بیگانه وفات یابد.

بعضی از سیاحان و مکتشفین بزرگ کشفیات مهم خود را در حین انواع مصائب و صعوبات و مشکلات ایلام داده اند. « کریستف کولم » که دریای جدید را کشف کرد و آن را برای دریای جدید پیرامان گذاشت در تمام طول عمر خود گرفتار اذیت و شکنجه کسانی بود که از دولت اکتشاف عظیم او بشمول و ثروت های گزاف رسیده بودند.

قنیه مرکه « مونگو پاک » در رودخانه افریقای و مردن « کلایتون » از اثر تب و نوبه در ساحل دریایه عظیمی که در قلب افریقا واقع است و بعدها سیاحان دیگری آن را کشف و توصیف نمودند و همچنین داستان هلاکت « فرانکلن » در میان یخ و مرغی قطبی همه از حوادث اليم و تاثیر انگیز تاریخ « زمی » و همت و شهامت انسانی بشمار می رود.

سرگذشت « فلیندر » ملاح که مدت شش سال در « ایل دفرانس » محبوس بود مشحون از صعوبات و مخاطرات فراست که مطالعه آن انسان را متاثر می سازد.

مشار ایل در سال ۱۸۰۱ بقصد سیاحت و اکتشاف جغرافیایی بوسیله انجمن موسوم به « تحقیق کننده » از انگلستان عریض نمود و در موقع حرکت او با آنکه دولتمندان فرانسه و انگلیس با هم چنگ داشتند معذک دولت فرانسه مشار نامه ای باو عطا نمود که در آن بکلیه حکام و مأمورین فراسوی دستور داده شده بود که بنام مقدس علم در تمام قلمرو فرانسه و متصرفات آن وسایل تسهیل کار و مسافرت او را فراهم نمایند و در هیچ قطعه منرض او مشوید. « فلیندر » در طی مسافرت های خود قسم اعظم قاره استرالیا و سرزمین « وای دیمین » و جزایر مجاور را سیاحت و گردش نمود. بعد از آن چون کشتی « تحقیق کننده » شکست و مایوب شده بود و مصادف امور از حرکت آن جلوگیری می کردند « فلیندر » سوار کشتی موسوم به « غرک بیری » گردید و لازم انگلستان شد که راپرت هیلیات و اکتشافات سه ساله خود را تقییم اداره بیری نماید.

در موقع مراجعت کشتی « غرک بیری » با صخره های دریای جنوبی صادم کرده شکست و « فلیندر » با ممدومی از همراهان خود را بوسیله قایق به نهر « چاکسون » که تا محل وقوع صخره ۷۵۰ میل مسافت داشت رسانید. در آنجا مشار ایل کشتی کوچکی موسوم به « کو مبرلاند » پیدا کرده بقصد نجات دادن بقیه همراهان خود که در روی صخره ها بنانده شده بودند شتافت و بعد از آنکه همگی را سوار کشتی نمود « فلیندر » ایل دفرانس گردید و وقتی کشتی آنها بجزیره مزور رسید که آب تازه آن رسیده و نزدیک بود همه فرق شود ولی همین که قدم با ساحل نهادند و شکرانه سلامتی خود را بجای آوردند مصیبت تازه ای برای « فلیندر » رخ داد که علت آن بر خود او هم بکلی مجهول بود یعنی مأمورین جزیره او را بدون هیچ مقدمه گرفته در بند نهادند و کانسفشار نامه دولت فرانسه هم به پیروجه بحال وی ماند و منع شد و از شست و شوی و رفتن مأمورین نسبت نوی چیزی نکاست. مدت راز همه مسئله ای که بر وحشت و اضطراب « فلیندر » در موقع حبس و گرفتاری وی میافزود این بود که « مپرسید » بودن « سیاح فراسوی که در سواحل استرالیا مشغول اکتشافات بود و خودش او را آنجا دیده بود زودتر از او اروپا رسد و اختصار تمام کشفاتی که او قبل از وی کرده بود



پناه او تمام شود ، ۱۶۱ تا نقوش و نگارانی او هم یحیور نبود و هر سینی که وی در زندان د ابل دو قراس و محبوس بود اطلس جترایانی فرانسوی را هم با کتشفات جدید منتشر گردیده و تمام قطعی که او قبلاً دیده و اسمی برای آنها گذاشته بود در اطلس جدید با اسم فرانسوی نامیده شده بود . بالاخره بعد از شش سال گرفتاری آزاد گردید و با وجود اینکه در اثر این حبس و شکنجه طولانی صحت مزاجش مختل شده بود منکک با کمال جدیت مشغول تصحیح قشعها و مرتب کردن یادداشت های مسافرت خودش گردید و آقدر زندان ماند تا نوبت پایی آخرین اوراق یادداشتی خودش را که در تحت طبع بود تصحیح نمود و همان روزی که کتابش از چاپ خارج شد و منتشر گردید خودش دنیارا وداع گفت :

مردمان متهور و شجاع اغلب از مجرد و انزوای اضطراری که دچار آن شده اند استفاده کرده و آنرا بمصرف ایجاد آثار و تألیفات بزرگ و سگرا پها رساننده اند در گوشه انزوا و عزلت عشق و تمایل انسانی بتکمیل نفس شدت مییابد و در حین انتهایی و گوشه گیری روح چنان بخود مشغول میشود و بتکمیل و توسعه خویش میپردازد که توانی آن غلبه بر حد کمال میرسد و مستند ایجاد انواع شکنجه ها و شاهکارها میگردد . ۱۱ درین حال این نکته را نیز باید خاطر داشت که استفاده یا سوء استفاده شخص از انزوا و تنهایی منوط ساختن دهی و مارژ تربیت و کفایت اخلاقی است یعنی اگر شخص دارای طبعه دل و روح ارجسته باشد عزت و تنهایی قلب یک و مطهر او را با کسر میبازد و برعکس اگر معنی به و صبیح و مایه داشته باشد دل سبک و ظلماتی او را سخت تر و تیرمیشاید زیرا انزوا حرکت برزخیه است از روح سامیه است و عذاب دهنده طبع حقیق و فروغی .

۱۲ ریچیس « کتاب « حیات نامه » و « گریه آوس » شاهکار تاریخ مرسوم و تفسیر اصول است که در هر عصر و هر زمان در هر یک از سرفه های پرتالی محبوس بوده است . « کاه بالا » کشش دهن نیست از انزوا پناهت خا ، موت است و هفت سال محبوس بود ، درین مدت طالع جون از نور آفتاب محروم بود بهشتی و آتش آید حقیق پرده داشت و در نتیجه کتاب بزرگ « سرم به » سوئیس سولس « را « به یو » را آورد که تاکنون بکرات دیده و باطل شده اروپایی ترجمه و طبع گردیده است « رای » از مدت سیزده سالیکه در یرج لندن محبوس بود در باب « تازج صومی دلم » پرداخت و از کتب زرگی که ناب آید آن را در طر دلم فقط موسی شش پنج جلد آن گردید . « لوتر » اقامت حبس و گرفتاری خود را صرف ترجمه دل و وشتن رقالات و لواحق کرده که به وسیله آنها راسر آلمان را هیجان و انقلاب آورد .

شاید دایف شاهکار صبیحی مار « است و سیاحت « پیرا » توان فقط در خون حبس و گرفتاری مؤلف آن « چاندان » صاحب « نامه رور » در « حیات باطن » و خود و تحقیق در امور قسری شریض مشهور « در « فضالت و هما » و « داغ نامه نامه »

رجال و احزاب سیاسی عهد «پویان» هر وقت مجال واگذاری پیدا میکردند اول شافین سیاسی خود را جایی میآوردند. دورهٔ محبوبیت «پویان» بیشتر در زمان سلطنت «شارل دوم» بود لیکن قبل از وی در ایام سلطنت شارل اول و جمهوری بزعم کبیری از رجال بزرگ و مشهور در زندان افتاده بودند.

چهارم: نیز جسی از «احلام وصال را پریدن، انداختن» در سر و بیام دوانان» بهر شاه  
برستی و سلطنت خواهی، مدتی در قاعه «کروز» محسوس گردید و در ایام گرفتاری خود قسمت

(۱) روزی کفشی دیدن (وینار) رفت و گفت: «پاشی از طرف خداوند» برای تو آورده ایم ولی بجزو تمام مجسمه‌های اکتلتارا تجسس نام تا مرا پیدا کنی. «بوجان» در جواب از آنجا که اگر فراموشی فرستاده بود. «لام» بود برای پیدا کردن این همه زحمت بکشی زیرا خداوند خودش می‌گوید: «در هفت سال من در زبان» «بغورود» «هستم» در این مدت سستی می‌کرد: «میرود» «میرود» «میرود»

[illegible]

منظومه «گندی یز» را بنظم در آورد. سرور است که مشار الیه بواسطه «میلون» از عطر اندام نجات یافت و در عوض پس از آنکه سلطنت طلیان قلبه گردد و بساط پادشاهی دو پاره روی کار آمد او هم بشو خود «میلون» را از کتف شستن بدست درباریان رهایی داد، «اولاس» که هم شاعر بود و هم شوالیه بدست میلون بحبس افتاد و آزادی خود را پذیر داشت وجه هنکستی خریداری کرد. مشار الیه یا آنکه دارائی و هستی خود را در راه پیشرفت خانواده «استوار» بهاد داد مملکت در دوره «دستوراسیون» او را فراوش کردند و بی چاره در نهایت صرست و تریسانی دپاروا وداع گفت

شاول دوبی علاوه بر «ویزر» و «یونان» جماعتی دیگر را که «باکتر» و «هارشگون» (مؤلف کتاب اقبانوسه) و «ین» نیز در جزو آنها بودند بحس انداخت، این ادعاس تماما دوره حبس و گرفتاری خود را صرف نگارش و تالیف مینمودند. «باکتر» شیرین ترین قسمتهای «دفتر خاطرات» و سوانح زندگی «خوش را در حبس» «بنج» نوشته و «ین» نیز کتاب خود موسوم به «سلب» «تاج» را در ایام گرفتاری خود در «برج لندن» تالیف نمود، در ایام سلطنت ملکه «آن» «ماتویرود» بخدمت خیانت مدت دو سال محبوس گردید و در این مدت اوقات خود را صرف نگارش کتاب «آلنا یا ترفی روح» نمود.

از آن تاریخ بعد همه محبوسین سیاسی میرود و مشهور در انگلستان نسبتا تقلیل یافته است در میان مشاهیری که در ادوار اخیر زندان افتاده اند از همه مشهور تر «دو» است که قسمت اعظم عمر خوش را در حبس گذرانیده و کتاب «داینس کروسو» و بسیاری از رسالات سیاسی خود را در آنجا نگاشته است. علاوه بر این ها مشار الیه کتاب «سروه سیاستگاه» را در حبس نوشته و مجموعه ای از تالیفات کثیره خود را نیز برای انتشار تهیه و تصحیح نمود (۱)

«اصولک» نیز ایام گرفتاری خود را در زندان صرف نوشتن کتاب «سولاسوت» - «گروز» نمود. دیگر از «محبوسین نویسنده» انگلیس «جیمز مونکومری» و «تاس کوبر» را میتوان اسم برد که اولی دیوان شعر خود را و دومی کتاب «بوزخ انداز» را در زندان نگاشته «سبلوریلیسکو» یکی از مشهور ترین «نویسندگان محبوس» ایتالیا در ایام اخیر است. مشار الیه مدت ده سال در حبس های اطریش گرفتار بود و در عرض این مدت بنوشتن کتاب «خاطرات» خود اشتغال داشت و با آن که زندگانی او در زندان غیر متنوع و یکنواخت میگذاشت و هیچ حاده ای که نژاد داشته باشد برای او رخ نپدید مملکت بکمک مغیله قوی و حادث غرور دینی و دقت بسیار از همان وقایع مکرر و یکنواخت روزانه خود و حتی از ملاقات گاه بگاه

(۱) «دو» مقامات انتشار مجله خود را هم در حبس فراهم ساخت و این مجله به منزله پشاهنکی بود که سایر مجلات از قبل «تاتلر» و «گاردین» و «اسپکتاتور» بعد ها بظلمت آن بوجود آمد. روی هم رفته صد و نهمه از این مجله منتشر گردید و تمام مندوجان آنرا خود «دو» تهیه مینمود

خوش با دفتر زندان نان مطالب و موشحات چالب توجیهی برای تنگن و نرشتن یدما میگردد ،  
 « کارنسکی » نویسنده بزرگ که امپا کشتند ادبیات هنکری است هفت سال از عمر خود  
 را در حبسهای غلغلہ گذرانیده و در عرض این مدت علاوه بر تالیف کتاب « خاطرات ایام حبس »  
 چندین کتاب هم ترجمه شود که از آن جمله است رساله « صافرت خیالی » تالیف « استون »  
 « گوسوٹ » نیز دو مدت دوسال که محبوس بود بشرا گرفتن زبان انگلیسی اشتغال داشت که تالیفات  
 شکسیر را بران اصلی بخواهد .

ان قول اشخاص که گرفتار اشتباهات حکومت یا قانون میشوند و برای قلیل مدتی ملی -  
 الظاهر مطلوب و شکست خورده بنظر میآید در حقیقت بجای آن که مطلوب شده باشند شمع گرده و  
 کامیاب گردیده اند ، مکرر به تجربه رسیده است که اشخاصی که ظاهراً بشرکت و توفیقی در  
 عالم نداشته اند فرد و تأثیرشان در نسلهای آینده برآب همیق تر و با دوام تر از کسانی بود .  
 است که زندگانی آنها داتا و بدون انقطاع قرین کامیابی و یسرفت بوده ، اعلاق و سیرت واقعی ؟  
 شخصی از کامیابی و یسرفت مقاصد یا از عدم موفقیت او شناخته میشود

شایدی که درراه ثبات حقیقت شریعت شهادت می چشد و در اثر فدأکاری او آن حقیقت  
 روش بحر و نورانی تر میگردد زندگانی او قرین موفقیت و کامیابی حقیقی میباشد (۱) . وطن پرستی  
 که در راه مصالح وطن جان خود را شار میکند شامد نفع و ظفر را بالاخره در آغوش میکشد و  
 کسبیکه در ابتدای بعضیهای بزرگ از جان خود دست میشود راهرا برای اشخاصیکه در او خودشان  
 نمایند صاف و هموار نمینمایند و آنها را از روی اجساد خود بطرف نفع و مروری سوق میدهند .  
 آری ، صافی که در راه مقصد حق بعدل آید دیرآورد منتج بتناج حخته میگردد و آنوقت است که  
 کسبیکه درقدم اول مجاهدت زمین انده اند با اجائیکه راهرا باخر رسایده و گوی موفقیت را درووده اند  
 در کسب مغایر پکسان خواهند بود .

مردن شجاعان نیز مانند زندگانی شرافتمندانه هترین مدل و سرمشق است که اشخاص مادی  
 را ساسی و پیروی از آن تحریک مینماید . کار خوب هرگز نزمیمیرد و نابود نمیشود بلکه در  
 طول زمان بر رشد و توسعه خود میافزاید و دائماً نظایر و امثالی برای خویش  
 ایجاد میکند و بانه نتیجه باعث تجلید نام و خاطره صاحب اصلی خود میگردد .  
 در مورد برخی از مشاهیر رجال بجز آن میتوان ادعا کرد که زندگانی حقیقی آنها  
 از بعد از مرگشان شروع شده است

(۱) « چند سال قبل این جمله را از قول « کارلزلز » در یکی از جراید خواندم که « هشت  
 برای کسانی خلق شده است که در آن عالم ناکام و مبر موفق زیست کرده اند » . همین یک جمله  
 سرمشاه تفکرات بسیاری در من گردید و از آن وقت تا بعدل غالباً پیش خود در اطراف  
 آن فکر کرده ام و کاملاً بیقینت آن پی برده ام »

( اورکتاب زندگانی و مراسلات در تون چلدنوم )

١٥٤١

[illegible][illegible]

مزایا و محنتی را که در نهاد او متکثر است بشصه ظهور میآورد، پندبختی و سستی بمنزله سنگ محک اخلاق انسانی است. همچنانکه بعضی از نباتات را باید سائید تا رایحه خوش آنها استشمام شود همانطور برخی از طبایع باید گرفتار محنت و محنتی گردند تا ملکات و فضائل ذاتی ایشان ظاهر و متجلی شود. مصائب و مشکلات برده استقامت قوی و نکات اخلاقی را پاره میکند و محنتات و فضائل غلبه را بطهور می رساند غالباً اشخاصیکه در انظار عاطل و بیفایده و بدون تصمیم و اراده بوده اند همینکه در مقابل اشکال یا مسئولیتی واقع شده اند قوای اخلاقی و فعالیت فوق العاده از خود نشان نداده وقت و هجاعت و فداکاری جای سستی و بطالت و لئان آسانی را در وجود آنها گرفته است.

پس هیچ آسایش و راحتی در این عالم نیست که رنج و سختی مندر لگردد ماعلاطور هم هیچ سختی و مشقتی نیست که طایفه متعبر خوشبختی و سعادتی شود. در مورد هر يك از این حالات تنه ای که عائد ما میشود منوط استفاده یا سوء استفاده است که ما از آن مینمایم. سعادت و آسایش کامل در این عالم یافت نمیشود و اگر هم بالفرض یافت شود شمر هیچگونه خیر و فایده ای برای انسان نمیتواند باشد. در میان تعلیمی که تا امروز به بشر داده شده است از همه سکت و بهرمانه تر تعلیمی است که انسان را با آسایش و راحت دعوت میکند زیرا در مراحل سختی و مغلوبیت آمده و آموزگاری نیم تر از خوشی و استراحت است دهمفردی دیوی میگوید حتی در زندگانی شخصی هم آسایش و راحت بسیار با فضائل اخلاقی سکه و ظل وارد می آورد و انسان را باعالی و امیدارد که طایفه آن منتهی رنج و بدبختی میشود یا او را گرفتار مفاسد پل و حوادث و ادا و بشوای دیگران مینماید.

**شکست و مغلوبیت، طبیعت شخص را اصلاح و تقویت میکند.**  
هم و نحوه اتصال و رابطه مرموزی با سرور و خوشحالی دارد. « یونان » گفته است « اگر متعنی نبودن دعا میکردم که گرفتار شدائد و مشقات بیشتری شوم تا در نتیجه آسایش و راحت بیشتری محرم آرد ». « حتی زن عربی دهان آلام و مصائب بشار گردیده بود و با کمال صبر و شکیانی آن را تحمل مینمود. مردم از این بردباری او تعجب آورده بودند و او در جواب آنها میگفت « هنگامی که ما بصورت خداوند میکنیم سنگینی دست های او را بر بدن خویش احساس نمی نمایم ».

روح و مشقت هم مثل سرور و شادمانی صاحب اصل و شایسته آسمانی است لیکن طوف و تاثیر آن در تربیت و تهذیب اخلاق بران بیش از سرت و شادی میباشد. رنج و اندوه طبیعت را مطلع و رام میسازد، رسم شکیانی و بردباری را بشخص میآموزد و عالیترین افکار و تخیلات را در مغز انسان میپروراند.

« دکارت » شاعر در باره عیسی صبح میگوید:

« چترین و شریفترین اساسی که بر روی زمین زیست کرده است بیش از همه کسی رنج







چنانچه بفرموده او گفته است ، هیچ کس از سرت انگیز و بخت آوری نیست که از لوازم حزن و اندوه بر نهد .

در رفته علوم از میان اشخاصی که خصوصاً رنج و مشقت کشیده اند نام «دولستون» را باید متذکر گردید که در ساعات واپسین حیاتش باینکه انواع درد و مرض او را احاطه کرده بود مذلت برای خدمت و هدایت هنرهای غویب شرح اکتشافات و اصلاحات را که در مدت زندگی پرازمیرو حاصل شود انجام داده بود بطوریکه تقریر میکرد و منشی او منوشت .

فایدا عذاب و عنت بکشم سادات و نبیختی است که در لاس مبدل بانسان رو می کند . حکیم خردمند ایرانی میگوید «از ظلمات مفرس زیرا چشمه آب زندگانی در آن پنهان است» بند و تجربه هر چند تلخ و ناگوار است ولی در عوض نفعی بسیار میباشد و جز بوسیله آن ما نمیتوانیم کسب قوت و استقامت معنوی بنمایم . اخلاق فقط در پرتو رنج و مصیبت و در نتیجه پند ها و تعالیمی که از بدبختی و ناکامی می گیرند بدرجه کمال می رسند . افکار سلیم و بردبار از آلام و خصه های صلب اندرز های ملید و سودمند می گیرند و از غم و اندوه پیش از سرود و شادمانی استفاده معنوی می کنند ، شاعر می گوید :

«کلبه تاریک و ظلمانی روح وقتی قریب با نهادم گردید از روزنه هائیکه مرور ایام برادر و دیوار آن پدید آورده است نوری تازه بدرخشان آن می تابد ،

«جرمی تلور» میگوید «بدانکه تالمات خامار و حوادث ناگوار بتره دستای توی و فضائل اغلائی میباشد ، مصیبت و اندوه روح را عاقل و هوشیار و حس قضاوت و محاکمه را تصحیح بنماید و شمس را از گشتن گرد هوا و مصیبت باز میدارد . . . شهادت متعال که دنیا را بر خست و حکمت کامله خود اندازه بنماید اینبه مصائب و بلاها را از آبهه بدین عالم فرستاده مردمان صالح و دانشمند را بآنقصوس گرفتار آنها ساعت تابیدن وسیله راه رسیدن بآسایش و راحت سفری را بایشان پیامورد و احوال را بجزر و بردباری و تحمل شدائد و مشقات عادت دهد که بتوانند در آستان دروازه جلالت و اعتبار حاضر آیند» .

درجای دیگر میگوید «هیچکس بدعت تر از کسی نیست که هرگز بیلا و مصیبتی گرفتار نشده باشد ، چنین شخصی بمورد امتحان و آزمایش در نیامده است و غویب با دلی او معلوم نیست . تقوی و فضائلی که جزو سرشت و طبیعت شخصی باشد در نظر خداوند قدر و قیمتی ندارد و حضرت باری فقط مکارم و فضائلی را اجر و پاداشی میدهد که اکتسابی بود و بوقع استفاده و عمل هم گذاشته شده باشد» .

موفقت و کامیابی فی حدفیه مصمم سادت و یکبختی انسانی نیست و مکرر دیده شده است که هرکس پیشرفت و موفقتش در زندگانی کمتر رفته است از لذات و مسرات حقیقی حیات بیشتر نفع برده است .

شاید هیچکس در زندگانی کامیاب تر از «گوتته» نباشد زیرا سلامت مزاجش کامل، شرافت و افتخار و قدرتش بعد کمال و داریائی و نه فقرش بقدر کافی بود معذلت خود او اعتراف مینماید که در تمام مدت عمر خویش بقدر پنج هفته هم مسرور و عادت حقیقی را درنگ نکرده است. معنطور خلطه جبهه از بدن پس از آنکه حوادث دوره پنجاه ساله سلطنت رنریش رفته و افتخار خود را از غلط گنلراید مشاهده رد که در این مدت طولانی اش از چهارده روز سعادت و آسایش واقف شده است (۱) با این حال آیا طلب خوشی و سعادت مثل دویدن در پی سرآب بیابان نیست؟

زندگانی که سرآس آن آفتاب درختن نادر و از و ساقه نداشته باشد، سعادت و نیکبختی معنی باشد و نعم و آموهی داشته باشد، آسایش و لذت باشد و روح و الهی عبادت باشد چنین زندگانی در عالم میسر نیست و اگر هم میسر باشد حیات انسانی نیست، سر نوشت غمناکترین مردم روی زمین را تحت محله قرار دهد و توقعید دید حیات او عبارت از منسوجی است که تار و پود آن از غم و شادی و از است و شادی جز سوت شده است، حتی مرک نیز بر دیرینی طعم حیات بافراید زیرا ما را ست بزد نیای، فقر دلمته و علامتد میسازد، «دکتاناس پروان» با بیان و منطق نوی ثابت میکند که مرک یکی از اوزکان و لوازم دلمته سعادت انسانی است اما وقتی مرک واره خانه ای میشد همه مال را آن را احساس می نمایند و هیچکس فکر فلسفه آن نمی افتد، چندی که پراز قطرات اشک است اشیا را در دست نمی بیند لیکن در طول زمان اینگونه چشمها پیش از دیدگانی که هرگز روی نم و اندوه را ندیده اند روشن و نورانی میشود و بدین مسافت پیده قدر میگردد.

شخص غرمدند مسرور ایام می فهمد که باید از زندگانی، رفعت و انعطافات بسیار داشته باشد و باینجه در جانی که با وسایل شرافتمند، در می بشرقت و کامیابی میگردد هر ساعت هم خودش را برای شکست و مغلوبیت آماده و حاضر میدارد. این وزارت و شکوه از زندگانی منم هیچ فایده نیست و فقط سعی و مجاهدت و پشت کاز و مشط اسب که لذت و تانیج بگو میاورد، شخص غرمدند از درسین و اطرافین خود من دبطار و توقع زیاد میدارد. انسان اگر میخواهد با دیگران صاحب و صد زندگی باید دارد، طاعت محمل و غصه از دلمته شریف دارد زیرا منزله ترین مردم عالم هم دارای پاره مس و لاف هستند که لازم است شخص عاقل محمل دایر را در روی صفات و دلسوزی آنها نگاه کند، کیست که خزان دیکامروعل داشته، قهقهه افروز و دلسکه درخشان غازی پای خود در عذاب و شکایت نباشد؟ کیست که هرگز مستحق دین و محبت و عطف نیست؟ چه دلمته را که «کارولین» دلمته عبوس دامارک می بچیره آلمسا داشته بود باید دلمته ای همه ما باشد، جمله مزبور این برد که «خدایا مرا پاک و بی گناه نگاه دار» دیگران را هم بزرگی و متران ارجمند برسان!

از آنجا که اخلاق و سیرت هر انسانی تا اندازه حد و اندازه فطری و کیفیت محیط و

تربیت و تعلیم موروثی و اخلاق والدین و مباحثین اولیه اوست باید همیشه این عوامل را در نظر داشت و نسبت به تمام مردم رحمت و ملاحظه و انعام نشان داد.

زندگانی عمو را هر شکلی که بخواهیم میتوانیم درآودیم، هرکاری برای خودش بمنزله دنیای کوچکی میباشد. انکار هادان و سرور زندگانی را خوش و مطبوع جلوه میدهد و مباحثای طویل و تاراضی را پر از مشقت و بدعتی مینماید. ضرب اللیل معروف که میگوید « فکر من کشور پادشاهی من است » در حق شده و گدا هر دو پالسوه صدق دارد، ممکن است دهقان مسکینی دودل خود پادشاه باشد و سلطان مقتدری غلام و بنده تنی خویش باشد، زندگانی ما آینه سیرت و شخصیت خود ماست و در هر مقام و حالتی باشیم خواه اوج بند و خواه پست فکر ما موجب رنگ آمیزی و قالب دوزی آن میگردد. دنیا در طر اشخاص صالح خوب است و در نظر مردمان شریر بد، اگر ما نسبت زندگانی خوش بین باشیم و آرا وسیله سعی و کوشش و تشکر حالی و اسباب و نگو کاردی بدانیم آنوقت مسرات و سعادت ما و امید و آری های آن را درک خواهیم کرد ولی اگر برعکس حیات را آنک و وسیله خود خواهیم و تنی پرستی و کعب لثات تصور کنیم در آنصورت جردنچ و تشویش و ناامیدی نصیبی از آن نخواهیم برد.

زندگانی دارای حجاب و اسرار یشاری است که فهم آنها برای ما مبسر نخواهد بود مگر آنکه طالب دانش و اندوز های معانی و مشکلات ما را تربیت کرده و برای درک و استنباط آن ما را آماده ساخته باشد.

ما در هر مقام و مرتبه زندگانی باشیم وظایفی داریم که تکلیف بانجام آن هستیم، وظیفه تنها چیزی است که در این عالم حقیقت ثابت دارد و هر عملی که جز بقصد انجام آن از انسانهای شود دارای هیچ قدر و آثمی نیست وظیفه بکنه ثابت و منظور زندگانی بشری است و انعام آن تنها سرور و لذتی است که وجدان شخص را قانع و راضی میکند و در پی خود پشیمانی و نا سنی بدارد. بقول « درر حرمت » احساس انجام وظیفه برای انسان « لذت موسیقی نیم شب » را دارد و تنی ما کارهای خود را که باز نیست از رفح حوائج زندگی و سعی و کوشش و عشق و وظیفه - در انعام بانجام رسانیدیم مثل کرم ابریشمی که پله خویش را می تند و خودش میمرد ما هم از دنیا رخت بر می بندیم، زندگانی ما هر قدر کم و کوتاه باشد در عوض پرتله عیسی است که ما باید در آن باجم وظیفه مشغول باشیم و بقدر توانایی و استطاعت خود زندگانی خویش را بهترین وجهی بکناراییم و همیشه این کار را بخوبی انجام دادیم و اد جانی جاودانی خواهیم شد که الام و مصائب حفر و نا چیز اینجهایی در آن رخت و تالری خواهد داشت

« لا سی توانیم مثل آنکه بغواب رفته باشیم براضی پیریم »

و مطمئن باشیم که خلوس و صداقت ما در تنگنای کورانیس ما خواهد بود.

با اینحال چه فرق که نالی ما از پیر باشد یا از خاک لند!



## فهرست قسمت دوم کتاب اخلاق

### فصل هفتم - وظیفه شناسی - صداقت از صفحه ۱۴۰ الی ۱۰۱

حس وظیفه شناسی - وجدان وارده - حس شرافت مندی - و پیریا کوریا -  
 وظیفه مقدس - آزادی اراده - ائوال ایکتوس راجع بوظیفه - حس وظیفه شناسی واشنگتون  
 و لیتکتی - لون و چکو لیتکوو - سعی در انجام وظیفه - وظیفه ملل - راپرت بارن  
 استوفل راجع به علل انحطاط فرانسه - رجال بزرگ فرانسه در قرون گذشته -  
 کشش سن پر - وظیفه و صداقت - راستی رشته ارتباط جامعه است - زندگانی ژورژ  
 ویلسون و مساعی و مشقات و مرگ او

### فصل هشتم - اعتدال مزاج از صفحه ۱۰۲ الی ۱۶۴

عوش روئی - ژومی تیلر - نیم چشم ها - دکتر مارشال هال - لوئر - اردیالمستون -  
 رجال بزرگ همه عوشر و عوش خلق بوده اند - فلائیک - جانسون - اسکات - اوئوک - سیدنی  
 اسپت - عوش خلقی نواج - رولر - رومی سن - ابوزیت - اهانسون - ملکم - یورک - اساس  
 عوش غلی - خیر خواهی - قدرت مهر باایی - هم رضایت - ائوال سن فرانسیس دو  
 سال راجع به اخلاق و فضائل - نجابت - عوش خلقی و ایمیداری

### فصل نهم - ادب و رفتار از صفحه ۱۶۵ الی ۱۷۵

ادب نمونه حسن اخلاق است - تأثیرات ادب - رسوم و آداب - احترام حقیقی -  
 عود داری - بی ادبی - علائم احترام نفس - ذوق سلیم - ذوق فطری زنهار - رسوم  
 و آداب زانده - اشخاص کینه زبان - نوکس ولوئر - جانسن - اشخاص عجول - شکیر - وائی و  
 دیگران - امریکائیا - مهاجرت - چرا فرانسوی ها نمی توانند برای خود کفایت درست کنند -  
 صفت و تدبیر -

### فصل دهم - مصاحبت کتاب از صفحه ۱۸۷ الی ۲۰۵

مایه اشخاص از روی کتاب هایی که می خوانند فهمیده میشود - کتاب  
 خوب بهترین مونس و مصاحب است - فولزید ترجمه زندگانی رجال - تناسی که از این قسم  
 کتب تحصیل میشود - کتاب کتابها - تاریخ و تراجم احوال - کتاب زندگانی بزرگان  
 تالیف پلوتارک و تأثیرات آن - صفت پلوتارک - تصویر اخلاق - شرح حال هایی که بظلم  
 شود اشخاص نوشته میشود - سن سبون ولایروپ - تراجم احوال رومان - کتاب های خوب راجع به  
 تراجم احوال کیاب است - ترجمه احوال جانسون نگارش بزرگ - رجال و مسامیرین آن ها - زندگانی  
 اشخاصی که ترجمه احوال آنها نوشته نشده - کتاب هایی که بزرگان رجال  
 با آنها مانوس بوده اند - کتاب دمنده روح عالی در جوانان است - کتاب  
 های خوب شبیه باعمال خوبند - کتاب از حوائج ضروری زندگانی است -  
 تأثیرات اخلاقی کتاب

فصل یازدهم - ازدواج و تأثیر اخلاقی آن از صفحه ۲۰۶ الی ۲۳۸

ازدواج در اخلاق موثر است نسبت به زن و مرد نظریات راجع به اخلاق زن و مرد بسیار است و مرد - مهربانی و محبت زن - عشق و احساسات آن - عشق دهنده روح عالی و صفات کثرت اخلاق است - مرد در خانه - سلطنت زن - زنهایی که فاضل فکر و سرکار دارند و زنهایی که بادل و قاب - صفات و ممیزات زن خوب - قمار و بازی - ازدواج - ازدواج بخاطر جمال - تأثیرات اخلاق - زوج - دوستی و کبریا - تصویریه - ازدواج خود کشیده است - تصویری که مدام حاجی آسون از شوهر خود کشیده - خانم راضی و دل - خیال بویان - باکتر - زینت و زینت - رومی - بوردت - ۲۰۰ - زنهای علما بانها کمکهای بزرگ کرده اند - زوج بکلاد - هور - سرما - ن - ن - میل - کارلایل - فارادی - تم - مود - سرار - یکمده از زنهای بزرگ - زوج - هانری مابن - هر دو - کوش - اخلاق کوش

فصل دوازدهم - ثمرات تجربه از صفحه ۲۳۸ الی ۲۶۱

طریقه تحصیل عقل علمی - مشروبات کوشه نشینی و افزا - صحت حیات مدبره حقیقی تجربه است - ذوق و شوق جوانی - اوام و حقایق - شوق و حرارت و ثبات و استقامت - مشکلات و موانع - تقو از من عرق انسان اسباب سردی است - عیس و سرمشق که از عدم پیشرفت در کارها حاصل میشود - عدم پیشرفت بزرگان قلا و تناب و زنی - دانه و کامیون - انتقام زمانه - روح و مشقت مرد مان بزرگ - ناپند - ملاح - عیسی و مشهور - عدم پیشرفت - عدم عسرا و مشورت نیست و پیش آمدهای ناگوار برای انسان مبتلا به سک و محاسبه - آرامش و سفتی و کاهایی کار و جدیت در عین مشقت و رنج - تسلیم و رضا در موقع عذاب و محنت - آسایش و حقیقت دارد با صبر و خیال موهوم است - اسرار حیات - وظایف مقصد و مقصود و تجربه است

غلطهای ذیل :

در موقع طبع افشا شده		در موقع تصحیح شود	
۱۳	داشت	۲۲۶	داشت
۱۴	کنند	۲۲۹	کنند
۱۵	علاق	۲۳۲	علاق
۱۶	مکتوبی که	۲۳۴	مکتوبی
۱۷	الت	۲۳۲	الت
۱۸	هنوز	۲۳۳	هنوز مانند
۱۹	وهم نوز	۲۳۹	وهم نوز
۲۰	شوالیه	۲۳۹	شوالیه
۲۱	همه از جسته جسته	۲۴۶	همه از جسته جسته
۲۲	جله قیه	۲۴۸	جله قیه
۲۳	رویش	۲۵۴	رویش
۲۴	بفرستید	۲۵۶	بفرستید
۲۵	راز برون	۲۵۶	راز برون



## یهودی سرگردان

یهودی سرگردان ربابی است کاملاً اخلاقی و عاری از موجبات فساد - الاق و معاشرت جلف و در عین حال دش از تمام رماها نفعی و شیرین و خواندنی است - چهار جلد است - چهار جلد آن منتشر شده قیافه ۱۴ قران است .

## تمرکز قوای دماغی

بهترین کتاب است برای رست و تنظیم قوای مکرری و تقویت روح و جسم . دستورالعمل ساده و مفیدی دارد که اجرای آن سستی و طغیانت را برطرف و شخص را سستی و ناآزاده و با نگر و هوشمند بسازد - قیمت حلدی ۴ قران - محل فروش روزنامه ایران

## دنباله سرگذشت یار دایانها

این کتاب که پیش از این در حاشیه داستان یار دایانها و دنباله آن در داده است با نام زن پهلوان یا پسر یار دایان و بیست حسینقلی خان مستهان رحمتی از طرف مؤسسه خاور طهر رسیده است - این رمان ادبی و اخلاقی و دارای مام مرادای متصوره است

## کتاب ذیل در دفتر روز نامه ایران بفروش میرسد

فرداد یکصد و پنجاه - کاپیتان شقایق یک جلد - پند پندران  
شواویه دو میلیون روز دی حلد سدفران - یهودی سرگردان ۴ جلد ۱۴ قران  
تمرکز قوای دماغی ۴ جلد ۱۴ قران - اخلاق دو جلد ۸ قران

